

باز می قدرت جنت نفت در خاور میا

تألیف و ترجمه

محمود سلوئی

بازی قدرت

بازی قدرت

جنگ نفت در خاورمیانه

تألیف و ترجمه:

محمود طلوعی



نسخه

بازی قدرت

تألیف و ترجمه: محمود طلوعی

چاپ دوم (با تجدید نظر کلی) پائیز ۱۳۷۱

حروفچینی و صفحه آرائی: سینا (قانع)

چاپ: چاپخانه حیدری

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

فهرست

مقدمه

۷

۱۳ - ۱۴۴

بخش اول - تاریخچه نفت خاورمیانه

- | | |
|-----|------------------------------------|
| ۱۵ | فصل اول- آغاز عصر نفت در خاورمیانه |
| ۲۲ | فصل دوم- داستان نفت ایران |
| ۳۵ | فصل سوم- معامله بزرگ |
| ۵۱ | فصل چهارم- چاه‌های ابن سعود |
| ۶۱ | فصل پنجم- ۳۵/۰۰۰ سکه طلا |
| ۷۴ | فصل ششم- و اینک نوبت کویت است |
| ۸۲ | فصل هفتم- فوران نفت |
| ۸۷ | فصل هشتم- تپه‌های فروشی |
| ۹۹ | فصل نهم- حقه‌بازی در کویت |
| ۱۰۶ | فصل دهم- جنگ دیگران |
| ۱۱۹ | فصل یازدهم- توقف عملیات در عربستان |
| ۱۳۲ | فصل دوازدهم- خط سرخ می‌شکند |

بخش دوم - نفت در نیمه دوم قرن بیستم ۱۴۵ - ۳۸۶

- ۱۴۷ فصل اول- از لغو قرارداد داری تا ملی شدن نفت ایران
- ۱۷۵ فصل دوم- صعود و سقوط مصدق
- ۲۱۱ فصل سوم- آمریکائی‌ها وارد میدان می‌شوند
- ۲۲۲ فصل چهارم- صاحبان نفت و خواهران نفتی
- ۲۴۱ فصل پنجم- «شوک نفتی»
- ۲۵۳ فصل ششم- توطئه علیه اوپک
- ۲۸۳ فصل هفتم- شکاف در اوپک
- ۲۹۱ فصل هشتم- اوپک در اوج قدرت
- ۳۰۰ فصل نهم- نفت و بحران خلیج فارس
- ۳۱۹ فصل دهم- دامی برای صدام
- ۳۳۹ فصل یازدهم- جنگ خلیج فارس
- ۳۷۲ فصل دوازدهم- نفت، آخرین حربه سلطه آمریکا بر جهان

ضمائم

- ۳۸۹ ۱- ناگفته‌ها درباره شاه و مصدق و نهضت ملی شدن نفت
- ۴۰۰ ۲- دکتر مصدق و حزب توده

فهرست اعلام ۴۰۹

فهرست منابع ۴۱۵

مقدمهٔ چاپ دوم

چاپ اول این کتاب در اوائل سال ۱۳۶۹ انتشار یافت و در مدت کوتاهی نایاب شد. خوانندگان با تلفن‌ها و نامه‌های تشویق آمیزی، که دو نمونهٔ آن در پایان کتاب خواهد آمد، نویسنده را به تکمیل این کتاب و تشریح وقایعی که بعد از تاریخ نگارش آن اتفاق افتاده است ترغیب نمودند، ولی نویسنده به علت تعهدات دیگری که در این فاصله پذیرفته بود در این کار توفیق نیافت، تا اینکه اخیراً فرصتی دست داد و امکان تجدیدنظر و تکمیل مطالب کتاب برای چاپ دوم آن فراهم آمد.

از تاریخ نگارش متن اولیهٔ کتاب در اوائل سال ۱۳۶۸ تا چاپ دوم آن وقایع بسیاری در جهان رخ داده، که فروپاشی شوروی و دنیای کمونیست و جنگ خلیج فارس و پیامدهای آن، مهمترین آنهاست. هر دو واقعه با موضوع این کتاب، که رقابت و کشمکش برای تصاحب منابع انرژی جهان است، مستقیماً ارتباط دارد و به همین جهت فصول آخر کتاب که بر متن قبلی افزوده شده به شرح این وقایع و پیامدهای آن در سطح جهانی و منطقه‌ای اختصاص یافته است. جنگ خلیج فارس، که در رسانه‌های خبری بیشتر به «جنگ نفت» شهرت یافت، با فروپاشی شوروی همزمان شد و آمریکاییها می‌کوشند با استفاده از این موقعیت، با تسلط بر غنی‌ترین منابع نفتی جهان که در حوزهٔ خلیج فارس و بقایای امپراتوری سابق شوروی وجود دارد، گلولی رقبای اقتصادی خود را بفشارند و به عنوان تنها ابرقدرت جهان، سرنوشت کرهٔ خاکی ما را به دست خود بگیرند.

در فاصلهٔ انتشار چاپ اول و دوم کتاب بازی قدرت، از اسرار تازه‌ای نیز پرده برداشته شد، که افشای چگونگی سرنگونی هواپیمای مسافربر ایرانی بر فراز خلیج

فارس در تابستان سال ۱۳۶۷ و کشته شدن ۲۹۰ نفر مسافران و سرنشینان بیگانه آن، یکی از فجیع‌ترین آنهاست. در متن کتاب اشاره مختصری به این ماجرا شده، ولی هنگامی که کار صفحه‌بندی کتاب به پایان رسیده بود، شماره مورخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۲ (۲۲ تیرماه ۱۳۷۱) مجله نیوزویک آمریکا به دستم رسید و حیفم آمد اشاره‌ای به آن در مقدمه کتاب نکنم. نیوزویک یکی از معتبرترین نشریات آمریکائی است و اختصاص روی جلد و ده صفحه کامل این شماره مجله به ماجرای سقوط هواپیمای مسافربری ایرانی، آنهم پس از گذشت چهار سال از این ماجرا خود گواه اهمیت این قضیه و اطمینان ناشر و نویسندگان مجله به صحت مطالبی است که نوشته‌اند. عنوان گزارش مفصل نیوزویک «دریای دروغ» است و نویسندگان مجله با پیگیری دقیق مدارک و شواهدی که در رابطه با چگونگی سقوط هواپیمای «ایرباس» ایرانی به دست آورده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که سرنگون ساختن هواپیمای مسافربری ایرانی تعمدی بوده و مقامات وزارت دفاع آمریکا با سرپوش نهادن بر حقایق و گزارش دروغ به کنگره آنرا تصادفی و غیرعمدی تلقی کرده‌اند. برخلاف گزارش مقامات وزارت دفاع آمریکا به کنگره، رزمنان آمریکائی هنگام شلیک به سوی هواپیمای مسافری ایرانی در داخل آبهای ساحلی ایران بوده و فرمانده رزمنان، که بعداً به خاطر این جنایت خود نشان شجاعت هم گرفت، علیرغم قرائنی که از پرواز یک هواپیمای مسافری در تیررس رزمنان حکایت می‌نمود، دستور شلیک موشک به سوی هواپیمای ایرباس ایرانی را صادر کرده است.

* * *

«بازی قدرت» تلفیقی است از ترجمه بخشی از کتابی به همین نام که نخستین بار پس از بحران نفتی سال ۱۹۷۳ در انگلستان چاپ شده و اطلاعات جدیدی که نویسنده با استفاده از منابع معتبر خارجی و تجربیات و مطالعات شخصی خود بر آن افزوده است.

بخش اول کتاب که ترجمه دوازده فصل از کتاب «بازی قدرت» نوشته لئونارد موزلی^۱ روزنامه‌نگار و محقق معروف انگلیسی است، تاریخچه مختصری از کشف نفت در خاورمیانه و مبارزات سیاسی و رقابت‌های اقتصادی بر سر تصاحب

منابع نفتی این منطقه تا نیمه قرن بیستم است. نویسنده، داستان کشف نفت و رقابت‌های بین‌المللی بر سر این ماده بدبو و نامطبوع را با قلمی شیرین به رشته تحریر درآورده، بطوری که خواننده آنرا مانند یک رمان خواندنی تعقیب می‌کند.

تنها عیب کار لئونارد موزلی این است که در شرح وقایع مربوط به نفت در نیمه دوم قرن بیستم، که با ملی شدن نفت ایران آغاز می‌شود، از بیطرفی و واقع‌بینی دور شده و اغراض سیاسی خود را که منبعث از تعصبات ملی خود اوست مبنای قضاوت خود در وقایع تاریخی قرار می‌دهد، تا جایی که برای اثبات عقاید نادرست خود آمارهای غلطی هم ذکر می‌کند و از آن جمله درآمد ایران را از نفت در سال ۱۹۵۰ (آخرین سال قبل از ملی شدن نفت) که شانزده میلیون لیره انگلیسی بوده است، با احتساب مابه‌التفاوت بهای نفت تحویلی از طرف شرکت نفت به ایران و تفاوت نرخ تبدیل لیره به ریال، در حدود ۳۲ میلیون لیره برآورد می‌نماید که به هیچ‌وجه منطبق با واقعیت نیست.

فصل مربوط به ملی شدن نفت ایران در کتاب لئونارد موزلی که تحت عنوان زننده «مردی با پیژاما» نوشته شده، با داستان مجعولی درباره دکت‌ر مصدق آغاز می‌شود و کل مطلب درباره نهضت ملی شدن نفت در ایران مغرضانه و دور از واقعیت است. نویسنده در شرح وقایع بعد از ملی شدن نفت ایران و چگونگی تشکیل سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) هم از واقع‌بینی دور شده و از دید غربی‌ها درباره سیر تحول مبارزات اوپک با شرکت‌های نفتی قضاوت می‌نماید، و بالاخره چون کتاب در سال ۱۹۷۳ نوشته شده است، از وقایع و تحولات مهم بعد از این تاریخ هم مطلبی در کتاب دیده نمی‌شود.

نویسنده این سطور برای اینکه شرح کامل و بیطرفانه‌ای درباره مسئله نفت ارائه دهد، درصدد برآمد پس از ترجمه دوازده فصل از کتاب «بازی قدرت» لئونارد موزلی درباره تاریخچه کشف نفت و مبارزات نفتی در خاورمیانه تا نیمه قرن بیستم، وقایع مربوط به نیمه دوم قرن بیستم را با استفاده از تمام منابع معتبر داخلی و خارجی و تجربیات و مطالعات شخصی درنهایت اختصار به‌نظر خوانندگان برساند. در این بررسی علاوه بر کتاب‌هایی که در سال‌های اخیر درباره مسئله نفت در اروپا و آمریکا چاپ شده، روزنامه‌ها و مجلات خارجی تا آخرین فرصت نگارش این کتاب

و بعضی منابع فارسی هم مورد استفاده قرار گرفته است که فهرست کامل آن در پایان کتاب از نظر گرامی خوانندگان خواهد گذشت.

در این قسمت از کتاب، شاید برای نخستین بار در ایران از بعضی اسرار تاریخی مانند طرح کودتای رزم آرا در رابطه با مسئله نفت و نقش آمریکائی‌ها در ایجاد بحران نفتی سال ۱۹۷۳ و افزایش ناگهانی بهای نفت پرده برداشته می‌شود. در فصول آخر همین بخش می‌خوانید که چگونه کارتر رئیس‌جمهور اسبق آمریکا شاه را وادار کرد به تثبیت قیمت نفت و مبارزه با طرفداران افزایش بهای آن در اوپک تن دردهد، و در سال‌های اخیر که قیمت نفت ناگهان سقوط کرد، جرج بوش رئیس‌جمهور فعلی آمریکا که با کمپانی‌های نفتی آمریکا ارتباط نزدیکی دارد، برای حفظ منافع این کمپانی‌ها، چه نقشی در جلوگیری از ادامه سقوط قیمت نفت و افزایش تدریجی بهای آن در بازارهای بین‌المللی ایفا نمود.

* * *

برای تکمیل مطالب بخش اول کتاب درباره تاریخچه نفت باید اضافه کنیم که قرن‌ها پیش از این که نفت بصورت تجارتي در خاورمیانه کشف و مورد بهره‌برداری قرار بگیرد، از این ماده، که در بعضی نقاط مانند آب از زمین می‌جوشید، به‌صورت مختلف استفاده می‌شده است. از نفت به‌صورت یک ماده آتش‌زا نخستین بار در محاصره قسطنطنیه در سال ۶۷۳ میلادی استفاده شد، ولی نفت بیشتر از تاریخ اختراع چراغ نفتی در سال ۱۸۵۴ میلادی اهمیت پیدا کرد و نخستین چاه نفتی در جهان پنج سال پس از اختراع چراغ نفتی، در سال ۱۸۵۹ در ایالت پنسیلوانیای آمریکا حفر شد. اولین پالایشگاه نفتی جهان هم یک سال پس از شروع بهره‌برداری از نخستین چاه نفتی در پنسیلوانیا، در نزدیکی همین چاه ساخته شد.

در سال ۱۸۷۰ که هنوز بهره‌برداری از نفت با کو آغاز نشده بود، تولیدات نفت آمریکا به ۷۴۳ هزار تن رسید. در سال ۱۸۸۰ میزان استحصال نفت در آمریکا به ۳،۵۹۸،۰۰۰ تن رسید که قسمتی از آن به اروپا صادر می‌شد. در این تاریخ بهره‌برداری از نفت رومانی هم آغاز شده و قسمتی از احتیاجات اروپا را به نفت تأمین می‌نمود.

از سال ۱۸۸۰ به‌بعد قسمتی از احتیاجات اروپا به مواد نفتی از منابع نفت

قفقاز، که تازه بهره‌برداری از آن آغاز شده بود، تأمین می‌گردید، بطوری که در سال ۱۸۹۰ محصول نفت چاه‌های نفت رومانی و باکو از چهار میلیون تن تجاوز کرد. در همین سال از چاه‌های نفت آمریکا ۶،۲۹۲،۰۰۰ میلیون تن نفت استخراج شده بود که بیش از یک میلیون تن آن به خارج صادر می‌گردید.

در سال ۱۹۰۰ که آغاز قرن بیستم است، برای نخستین بار جمع تولیدات نفت قفقاز و اروپا از تولیدات نفت آمریکا پیشی گرفت. در این تاریخ از مجموع بیست میلیون تن محصول نفت جهان، بیش از یازده میلیون تن از منابع نفت اروپا و قفقاز استخراج شده بود.

از آغاز قرن بیستم با اختراع اتومبیل و استفاده از نفت در سوخت کارخانه‌ها و کشتی‌ها عطش نفت شدیدتر شد و به موازات آن رقابت برای تصاحب منابع نفتی که قسمت اعظم آن در خاورمیانه و اطراف خلیج فارس متمرکز شده بود، شدت یافت و داستان «بازی قدرت» از همین جا آغاز می‌شود.

* * *

در خاتمه توجه خوانندگان را به این نکته جلب می‌نماید که چون در آمارهای مربوط به نفت در بعضی موارد «تن» و در بسیاری موارد دیگر «بشکه» ذکر شده است، برای تبدیل این دو به یکدیگر می‌توان تن را در عدد هفت ضرب کرد تا مقدار نفت به بشکه بدست بیاید و یا بالعکس بشکه را به عدد ۷ تقسیم نمود تا مقدار نفت به تن معلوم بشود. برای سهولت محاسبه متذکر می‌شود که تولید روزانه یکصد هزار بشکه تقریباً معادل پنج میلیون تن در سال است و بطور مثال اگر ایران روزانه دو میلیون بشکه نفت صادر کند، یعنی صد میلیون تن نفت در سال صادر می‌نماید. البته این محاسبه تقریبی است و نسبت به انواع نفت سبک و سنگین تفاوت دارد.

محمود طلوعی

۳۰ تیر ۱۳۷۱

بخش اول

تاریخ نفت خاورمیانه

آغاز عصر نفت در خاورمیانه

اولین کسانی که دست به اکتشاف و استخراج نفت در خاورمیانه زدند، نه انگلیسی و آمریکائی یا فرانسوی و هلندی، بلکه ارامنه و تاتارهای ایرانی^۱ بودند. آنها نخستین کاشفین منابع عظیم نفتی سواحل غربی بحر خزر بودند و با بهره‌برداری از این منابع با وسائل ابتدائی خود، سرزمین‌های وسیعی را به بیابان‌های پوشیده از مواد نفتی مبدل ساختند، دریا و رودخانه‌ها را آلوده کردند و با رفتار تحقیرآمیز و غیرانسانی خود با کارگزارانشان بذراقلاب روسیه را بر زمین کاشتند. در اواخر قرن نوزدهم نیمی از چراغ‌های اروپا با نفت حاصله از سواحل دریای خزر روشن می‌شد و بازار جهانی پارافین که تا آنزمان در انحصار کمپانی آمریکائی «استاندارد اویل» بود با ورود این رقیبان تازه متزلزل می‌شد.

منابع وسیع نفتی باکو و اطراف آن با صنایع عظیم نفتی که بعدها با کشف و استخراج نفت در مناطق جنوبی‌تر و سواحل خلیج فارس بوجود آمد ارتباطی ندارد. در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم این منابع مدعی و مالکی نداشت. باکو و سرزمین‌های مجاور آن که در حال حاضر بنام جمهوری آذربایجان شوروی نامیده می‌شود تا سال ۱۸۱۳ در قلمرو حکومت ایران بود، ولی حتی بعد از تسلط روسها بر این سرزمین نیز روحیه مردم آن همچنان ایرانی ماند و روسها تنها با زور

۱- مقصود نویسنده از تاتارهای ایرانی، ترک‌زبان‌ها یا آذربایجانی‌ها هستند، که البته

اصطلاح درستی در مورد آذربایجانی‌ها نیست. م

سرنیزه قزاق‌ها سلطه ظالمانه خود را بر این سرزمین‌ها حفظ کردند. تمام این منطقه مملو از منابع نفت و گاز بود و در بعضی مناطق ساحلی دریای خزر لایه‌ای از نفت روی برکه‌ها و آبهای ساحلی را می‌پوشانید. در قسمتی از سرزمین‌های شمالی باکو که در دریا پیش رفته و به شبه جزیره «آپشرون»^۲ معروف است چند آتشکده با مشعل روشن گاز وجود داشت که زرتشتیان از ایران و هند برای زیارت آن به این شبه جزیره می‌آمدند. کثرت منابع نفت و گاز در اطراف این شبه جزیره بقدری بود که گاز از درون آب دریا بیرون می‌زد و تا پنج میل در داخل دریا هم حباب‌هایی که گاز از آن بیرون می‌جست با مشعل روشن می‌شد.

اهالی بومی این سرزمین‌ها، تا نسل‌ها قبل از آنکه حفاری چاه‌های نفتی با ماشین بخار و وسائل جدید حفاری رواج یابد این کار را با دست انجام می‌دادند و بعد از آنکه با تحمل مشقات بسیار به منبع نفتی دست می‌یافتند، نفت را در کیسه‌های چرمی پر کرده و در بازار می‌فروختند. از نفت در آن زمان فقط برای سوخت چراغ یا مواد چرب کننده و روغنی استفاده می‌شد و بازار فروش آن هم به علت کمی تولید منحصر به داخل بود. در سالهای دهه ۱۸۷۰ برای نخستین بار یک گروه از کارشناسان آمریکائی که در کار اکتشاف و استخراج نفت با وسائل جدید حفاری تجربه داشتند و بوی نفت را در سواحل دریای خزر از دور استشمام کرده بودند با یک ماشین حفاری که با نیروی بخار کار می‌کرد وارد قفقاز شدند و در اطراف باکو به حفر نخستین چاه آزمایشی مبادرت کردند. چاه در عمق ۱۲۴ پا (در حدود چهل متری) به نفت رسید و پیدایش نفت در چنین عمق کمی نشانه وجود منابع سرشار نفت در این مناطق بود.

خبر کشف منابع سرشار نفتی در سواحل دریای خزر در اقصی نقاط عالم پیچید و هجوم برای دست‌اندازی بر آن از همان سالهای نخستین دهه ۱۸۷۰ آغاز شد، ولی حکومت تزاری که بیش از همه حرص پول و درآمد بیشتری را داشت پیش از دیگران به فکر بهره‌برداری از این ثروت خدادادی افتاد. حکام محلی به دستور دولت تزاری بسیاری از زمین‌هایی را که امکان وجود منابع نفتی در آن می‌رفت تصرف کردند و امتیاز استخراج نفت در این مناطق به مزایده گذاشته شد.

نخستین داوطلبان کسب امتیاز برای استخراج نفت از منابع ساحلی دریای خزر گروهی از ثروتمندان ارمنی از اهالی تفلیس و باطوم و استانبول بودند و در مقابل آنها ثروتمندان محلی و خانهای تاتار می‌کوشیدند خود از این منابع خدادادی بهره‌مند شوند. اجازه استخراج نفت از منابع باکو و اطراف آن در مقابل پانصد هزار لیبره انگلیسی به داوطلبان داده شد، درحالی‌که ارزش مجموع این زمین‌ها تا قبل از آن تاریخ به یک‌صدم این مبلغ هم نمی‌رسید. دیری نگذشت که برج‌های حفاری و وسائل حفاری در زمین‌هایی که به متقاضیان واگذار شده بود نصب و بکار افتاد و از آنجا که قبلاً چاه‌هایی که با دست و وسائل ابتدائی حفاری کنده شده بود حدود منابع نفتی را مشخص می‌کرد صاحبان امتیاز نیازی به حفر چاه‌های آزمایشی و تحمل مخارج اضافی نداشتند. تنها مورد استثنائی امتیازی بود که در مقابل فقط هزار لیبره انگلیسی در یک منطقه متروکه به یک کاشف جوان سوئدی بنام «رابرت نوبل»^۲ داده شد. نوبل که برای تجارت چوب و الوار در آن مناطق گردش می‌کرد پس از کسب امتیاز استخراج نفت در منطقه‌ای که امید یافتن نفت در آن اندک بنظر می‌رسید، سه برادرش «امیل» و «لودویک» و «آلفرد» را به مشارکت برای سرمایه‌گذاری در این قمار بزرگ دعوت کرد. امیل سرمایه‌چندانی نداشت ولی بسیار زیرک و کاردان بود، لودویک یک کارخانه اسلحه‌سازی داشت و آلفرد شیمی‌دان و مخترع بود.^۳ چهار برادر سوئدی در سال ۱۸۷۴ برای اکتشاف و استخراج نفت از محدوده‌ای که کسی امید یافتن نفت را در آنجا نداشت دست به کار شدند و خیلی زودتر از آنچه انتظار داشتند به منابع عظیم نفت دست یافتند. حوزه عملیات برادران نوبل بزودی به مهمترین مرکز صنایع نفت ساحل دریای خزر تبدیل شد و اولین پالایشگاه نفت نیز در این منطقه احداث گردید.

اما پیش از آنکه برادران نوبل با فعالیت و پشتکار و سرمایه‌گذاریهای کلان به مقیاس زمان به تحصیل ثروت از راه اکتشاف و استخراج نفت موفق شوند، کسان

3- Robert Nobel

۴- آلفرد نوبل همان کسی است که بعدها، دینامیت را اختراع کرده و هنگام مرگ وصیت نمود ثروتش را برای تأسیس بنیادی به منظور اعطای جوایز علمی و ادبی و خادمین راه صلح و رفاه بشریت اختصاص دهند. م

دیگری با صرف سرمایه و کار کمتری از همین راه به ثروت‌های کلان دست یافتند. یکی از معروف‌ترین و پرزرق و برق‌ترین میلیونرهای نفتی باکو یک ثروتمند ارمنی بنام «آلکساندر مانتاچوف»^۵ بود که قسمت اعظم درآمدهای کلان خود را صرف عیاشی و ترتیب دادن پارتی‌های شبانه می‌کرد و مجالس مهمانی و خوشگذرانی او گاه چندین شبانه‌روز به طول می‌انجامید. اشتهای سیری‌ناپذیر او به غذا و شراب و زن و میل او به خشونت و بیرحمی و بی‌حرمتی نسبت به زیردستانش شهرت داشت. عکسی که در همان ایام از او گرفته شده مانتاچوف را با ریش بلند و قیافه‌ای مهیب، درحالی که چکمه‌ای به پا و شلاقی در دست دارد نشان می‌دهد. مانتاچوف از اینکه یک شکارچی قهار زن و قهرمان شکست‌ناپذیر مشت‌زنی و نبرد با کارد و شلاق است بر خود می‌بالید و از کلمات قصار او که زیاد تکرار می‌نمود این بود که «آدم‌های خوب فقط ضعیفا هستند، زیرا آنقدر قدرت ندارند که بد بشوند!»

سخن میلیونر ارمنی کم و بیش دربارهٔ مردم باکو مصداق داشت. کارگران فقیر و مستضعف این شهر که بیشتر از اهالی گرجستان یا ترک‌زبان بودند در شرایط بسیار پست و خفت‌آوری زندگی می‌کردند. محل زندگی آنها که در نزدیکی چاه‌های نفت ساخته شده بود مجموعه‌ای از اتاقک‌های چوبی بود، که «شهر سیاه» نامیده می‌شد و در حدود پانزده کیلومتر از شهر باکو فاصله داشت. «شهر سیاه» اسم بامسمائی برای محلهٔ مسکونی کارگران نفت باکو بود، زیرا بواسطهٔ نزدیکی آن به چاه‌های نفت تمام خانه‌ها و کوچه‌ها از نفت و دوده سیاه و لزج شده بود و برای کسانی که از خارج وارد این محله می‌شدند تنفس هوای مسموم و آلودهٔ آن غیرقابل تحمل می‌نمود. سطح دستمزدها پائین و ساعات کار طولانی و طاقت‌فرسا بود. کیفیت غذا که در آشپزخانه عمومی تهیه می‌شد بسیار پائین بود و کارگران امکان تهیهٔ غذای بهتری نداشتند. کارمندان شرکت‌های نفتی محلی نیز کم و بیش وضع مشابهی داشتند و شرایط زندگی آنها شبیه سیاهان آفریقای جنوبی بود. کارمندان و کارگران نفت از مردان مجرد انتخاب می‌شدند و در مدتی که در استخدام شرکت‌های محلی بودند حق ازدواج نداشتند. برای رفع احتیاجات جنسی آنها، هفته‌ای یکبار عده‌ای روسپی را از تفلیس و باطوم به محلات کارگری می‌آوردند و



در بعضی از نواحی قفقاز و جنوب ایران نفت گاهی به‌طور طبیعی به‌صورت چشمه بیرون می‌آید

کارکنان نفت دستمزد هفتگی خود را خرج این روسپی‌ها می‌کردند و یا در میخانه‌های پستی که عواید آن نصیب صاحبان شرکت‌های نفتی می‌شد تا آخرین سکه به کارفرمایان خود بازمی‌گرداندند. کمترین صدای اعتراض به این شرایط غیرانسانی در گلو خفه می‌شد و واحدهای قزاق که در اختیار کارفرمایان محلی بودند متخلفین از مقررات و مسببین بی‌نظمی را به مجازات‌هایی از شلاق تا اعدام کیفر می‌دادند.

* * *

در همان ایامی که صنعت نفت باکو در اوج رونق خود بود و آلکساندر مانتاچوف سلطان بی‌تاج و تخت شبه‌جزیره آبشوران به‌شمار می‌آمد، یک جوان ارمنی از ترکیه عثمانی به دیدن او آمد. مشاهدات این جوان در باکو و تجاری که از بازدید مناطق نفتی اطراف آن بدست آورد، عامل مؤثری در شکل گرفتن صنعت نفت خاورمیانه در سالهای آینده بود.

جوانی که در آنروزها به دیدن میلیونر نفتی باکو رفت «کالوست سرکیس گلبنکیان» نام داشت و در نخستین سفرش به باکو نوزده ساله بود. پدر کالوست در صنایع نفتی باکو منافع داشت و تاجر عمده پارافین و فرآورده‌های نفتی در بازار قسطنطنیه و اروپا بود. سود حاصله از این معاملات آنقدر زیاد بود که پدر کالوست توانست او را برای تحصیل به فرانسه و انگلستان بفرستد. کالوست پولی را که خرج سفر و تحصیل او شده بود به هدر نداد و در بازگشت به ترکیه علاوه بر اینکه به هر دو زبان فرانسه و انگلیسی بخوبی تکلم می‌کرد، در رشته علوم و مهندسی با درجه خوب از کالج سلطنتی لندن پذیرفته شده بود. به پاداش این موفقیت پدر گلبنکیان او را برای گردش و بازدید از تأسیسات نفتی نخست به باکو و شبه جزیره آبشوران و سپس به موصل فرستاد.

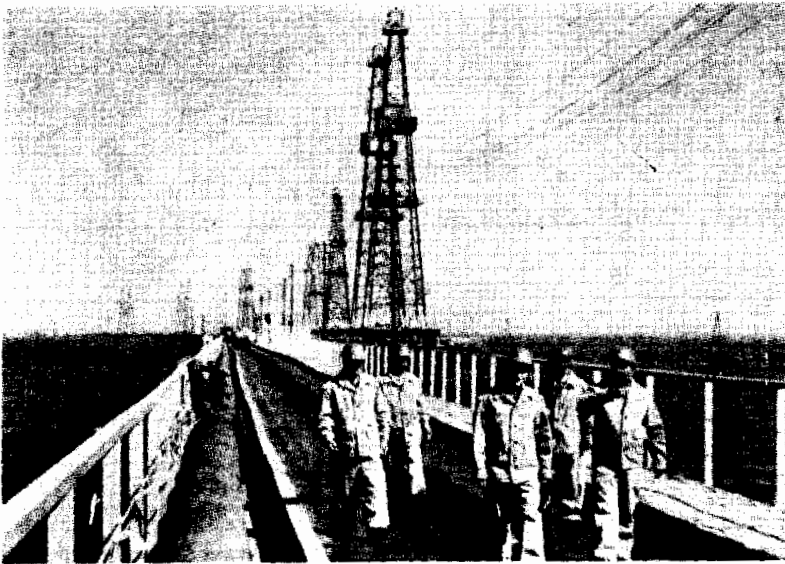
در باکو، مانتاچوف که مردی غول‌پیکر بود و شخصیت مخاطبانش را با درشتی هیکل و کلفتی صدایشان می‌سنجید، این جوان ضعیف‌الجثه و لاغراندام را که خیلی آرام و آهسته سخن می‌گفت دست کم گرفت و بعد از اولین ملاقات او را به دست زیردستانش سپرد تا چاه‌ها و تأسیسات نفتی را به او نشان بدهند. گلبنکیان جوان علاوه بر بازدید از چاه‌ها و تأسیسات میزبان خود به تماشای تأسیسات برادران نوبل هم اظهار علاقه کرد و بعد از بازدید از این تأسیسات به ملاقات مانتاچوف رفت. مانتاچوف پس از ساعتی گفتگو با گلبنکیان از اطلاعات و نظریات این جوان درشگفت شد و به افتخار او مجلس ضیافتی ترتیب داد که زیباترین رقاصان و ماهرترین شعبده‌بازان به آن دعوت شده بودند. میلیونر ارمنی مهمان جوان خود را برای اولین بار با لذات جسمانی که تا آن زمان آنرا تجربه نکرده بود آشنا ساخت و او را با خاطرات خوش از این سفر نزد پدر روانه کرد.

کالوست گلبنکیان در بازگشت از باکو گزارش مفصلی از مشاهدات خود را به زبان فرانسه تنظیم کرد که در سال ۱۸۹۲ تحت عنوان «ماوراء قفقاز و شبه جزیره آبشوران: خاطرات یک سفر»^۶ انتشار یافت. این رساله نخستین بررسی جامع و دقیق

6- Calouste Sarkis Gulbenkian

7- La Trans- Caucasic et La Penisule D'Apcheron:

Souvenirs D'un Voyage.



منظره‌ای از تأسیسات فعلی نفت در اطراف باکو که بیش از یک قرن
از آغاز بهره‌برداری آن می‌گذرد

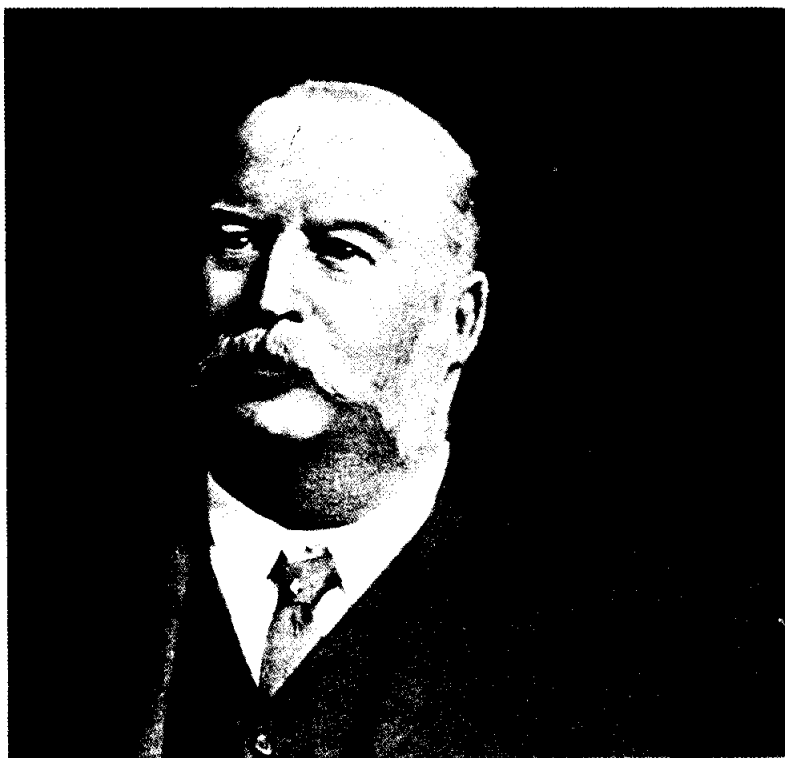
از وضع صنایع نفت سواحل دریای خزر و پیش‌بینی آینده آن بود که در محافل نفتی با استقبال زیادی روبرو شد و توجه عمومی را به طرف این جوان جلب کرد. این نقطه شروع فعالیت‌های گلبنکیان در صنایع نفت بود که پای او را به صنعت نوپای نفت در خاورمیانه گشود و ثروت سرشاری را از این راه نصیب او ساخت. با وجود این گلبنکیان که در سایه مشارکت خود در کار اکتشاف و استخراج نفت به یکی از ثروتمندترین مردان جهان در نیمه اول قرن بیستم مبدل شد، دیگر زحمت بازدید از چاه‌های نفتی را به خود نداد و انگشتان خود را هرگز به این ماده لزج و بدبو آلوده نکرد!

داستان نفت ایران

برخلاف میلیونرهای باکو، بسیاری از کسانی که با کسب امتیاز اکتشاف و استخراج نفت در کشورهای خاورمیانه به ثروت‌های کلان دست یافتند، مانند گلبنکیان از صحنه غایب بودند. برجسته‌ترین نمونه این افراد «ویلیام ناکس داری»^۱ است، که در تاریخچه رسمی «شرکت نفت انگلیس»^۲ او را پدر صنایع نفت خاورمیانه خوانده‌اند. در بعضی از منابع، از جمله در کتابی تحت عنوان «جنگ پنهانی نفت»^۳ که در سال ۱۹۳۳ در فرانسه چاپ شده افسانه‌های زیادی درباره سیر و سفرهای داری در «صحاری سوزان خاورمیانه» و تلاش خستگی‌ناپذیر او برای یافتن معبود، یعنی نفت نوشته شده، درحالی که داری هرگز قدم به خاک ایران و سایر کشورهای خاورمیانه نگذاشته و سرزمین‌های نفت‌خیزی را که موجب ملقب شدن وی به لقب «پدر نفت خاورمیانه» شد هرگز ندیده بود. تنها سفر داری به یک کشور عربی بازدید کوتاه وی از قاهره هنگام عبور کشتی او از کانال سوئز بود. و این بازدید هم فقط از روی حس کنجکاوی و به منظور تماشای اهرام مصر بود، و گرنه در این سفر که به هنگام مراجعت او به انگلستان از استرالیا صورت گرفت داری هنوز در اندیشه سرمایه‌گذاری در کار نفت نبود.

از سوی دیگر تردیدی وجود ندارد که اگر داری در بهار سال ۱۹۰۱ به

1- William Knox D'Arcy 2- British Petroleum
3- La Guerre Secrete pour Le Petrole



ویلیام ناکس داری

ریسک اکتشاف نفت در ایران تن در نمی داد، کشف و استخراج نفت در این منطقه یک نسل به عقب می افتاد و سیاست امپریالیستی انگلیس در خاورمیانه، در آستانه جنگ اول جهانی مسیر دیگری می پیمود. داری، که شغل اصلیش بانکداری بود، مردی قد بلند و چهارشانه با چشمان آبی و سبیل چخماقی بود که خیلی شق و رق راه می رفت، و در کنار همسر زیبایش نینا، که همیشه جواهرات گرانبهائی بر دست و گوش و گردن داشت در هر مجلس و محفلی انگشت نما بود.

داری ثروت کلان خود را از معادن طلای استرالیا تحصیل کرده و اکنون می خواست از ثروتی که در استرالیا بدست آورده بود در لندن بهره برداری کند. او خیلی زود با مهمانی های باشکوهی که در خانه مجلل خود در میدان «گروسونور» لندن ترتیب می داد، و خوانندگان و هنرمندان معروف زمان را برای سرگرمی مهمانانش به این مجالس دعوت می کرد شهرت یافت و نقل محافل و مجالس لندن

گردید.

در یکی از همین مجالس مهمانی بود که «سرهنری دروموند - ولف»^۴ وزیر مختار سابق انگلیس در ایران از علاقه و توجه خاص داری به مسائل نفتی و نقش نفت در آینده جهان آگاه شد و از تحقیقات یک باستانشناس فرانسوی بنام «ژاک دومورگان» درباره وجود منابع نفتی در جنوب غربی ایران با وی سخن گفت. داری به ملاقات با دومورگان و آگاهی از نتایج اکتشافات او اظهار علاقه کرد و با توصیه و تلاش سر دروموند ولف سرانجام حاضر شد در کار اکتشاف و استخراج نفت ایران سرمایه گذاری نماید.

مذاکرات برای کسب امتیاز استخراج نفت در ایران مدتی به طول انجامید و سرانجام شاه ایران (مظفرالدین شاه قاجار) روز ۲۸ مه ۱۹۰۱ امتیاز اکتشاف و استخراج نفت ایران را به مدت شصت سال به داری واگذار کرد. امتیازنامه داری تمام خاک ایران را به استثنای ایالات شمالی که در مجاورت مرز روسیه قرار داشت دربر می گرفت و علت مستثنی نمودن ایالات شمالی هم ملاحظه از روسیه تزاری بود. حوزه قرارداد ۴۸۰,۰۰۰ میل مربع (بیش از یک میلیون و دویست هزار کیلومتر مربع) از خاک ایران بود و داری متعهد شده بود تا دو سال بعد از امضای امتیازنامه شرکتی برای اکتشاف و استخراج نفت ایران تشکیل بدهد. سهم ایران در این شرکت بیست هزار سهم به ارزش هر سهم یک لیره و بیست هزار لیره وجه نقد پیش بینی شده بود که می بایست بلافاصله پس از تشکیل شرکت به دولت ایران

4- Sir Henry Drummond Wolff

۵- مصطفی فاتح در کتاب «پنجاه سال نفت ایران» می نویسد که بین داری و دومورگان ملاقاتی صورت نگرفته، بلکه طرف مذاکره یک ارمنی ایرانی بنام «کتابچی خان» بوده که در تعقیب تحقیقات باستانشناس فرانسوی، خود مطالعاتی در منطقه به عمل آورده و نتیجه کاوش های خود را با سر دروموند ولف در میان گذاشته بود. فاتح همچنین می نویسد «کتابچی خان حق دلالتی خوبی از این معامله برد و توانست برای خود و اولادش زندگی با رفاهی در اروپا تهیه نماید و به قراری که جراید صدر مشروطیت به کرات ذکر کرده اند نماینده داری در حدود ده هزار لیره هم به اتابک و مشیرالدوله و مهندس الممالک نقد پرداخت و شاید مخارج دیگری هم کرده باشد که اطلاع دقیقی از آن در دست نیست...» - پنجاه سال نفت ایران. چاپ اول

پرداخت شود. در امتیازنامه قید شده بود که بعد از استخراج نفت ۱۶ درصد سود حاصله از فروش نفت به دولت ایران پرداخت خواهد شد. دولت ایران همچنین اصرار ورزید که نماینده‌ای از طرف «دولت شاهنشاهی» برای نظارت بر حسن اجرای قرارداد تعیین شود، ولی این نماینده کسی جز آنتوان کتایچی (کتایچی‌خان) نبود که خود در تهیه مقدمات اعطای امتیاز اکتشاف و استخراج نفت ایران به داری نقش عمده‌ای بازی کرده بود.

داری پیروزی خود را در کسب امتیاز نفت ایران با خرید یک تاج جواهرنشان برای همسرش و ترتیب یک مهمانی باشکوه در خانه مجلل خود جشن گرفت. در این مهمانی بسیاری از مقامات عالیرتبه انگلیسی، از جمله لرد کرزن^۶ وزیر خارجه وقت انگلیس حضور داشتند و شرکت آنها در این مهمانی خود از علاقه دولت انگلیس به ماجراجویی جدید داری حکایت می‌کرد. داری پس از برگزاری این جشن در انتظار سرازیر شدن در آمد نفت ایران نشست، ولی کار آنقدرها هم که او تصور می‌کرد آسان و بی‌دردسر نبود...

* * *

نخستین مشکل از آنجا ناشی شد که فرستادگان داری حفاری برای اکتشاف نفت را در جای نامناسبی آغاز کردند. ژاک دومورگان در تحقیقات خود بیشتر به امکان وجود منابع نفتی در اراضی بختیاری اشاره کرده بود (که حفاری‌های بعدی صحت نظر او را به ثبوت رسانید)، ولی کارشناسانی که داری به ایران فرستاده بود صدها کیلومتر دورتر از این مناطق را برای اکتشاف نفت انتخاب کردند. البته در این منطقه نیز نفت وجود داشت، ولی کمیت و کیفیت آن قابل توجه نبود، بعلاوه شرایط کار و اوضاع جوی این مناطق بسیار دشوار و طاقت‌فرسا بود. داری مسئولیت کار اکتشاف نفت را در ایران به عهده یک مرد انگلیسی سخت‌کوش و پرتاقت بنام «رینولدز»^۷ گذاشته بود که قبلاً در خاور دور به کار اکتشاف و استخراج نفت پرداخته و تجاربی در این راه اندوخته بود. رینولدز برای معاونت خود یکی از حفاران مجرب آمریکائی را بنام «هیرام - روزنپلانتر»^۸ در نظر گرفت که قبلاً در نگزاس و

6- Lord Curzon

7- G.B. Reynolds

8- Hiram Rosenplaenter



نخستین کاشفین نفت ایران در روزهایی که در خوزستان به دنبال نفت می‌گشتند.
نفر سمت چپ «رینولدز» اولین مدیر گروه اکتشاف نفت ایران است

مکزیک چاه‌های متعددی حفر کرده و مانند خود او مردی نیرومند و پر طاقت بود. با وجود این هیچیک از آنها کار در یک منطقه گرمسیر و خشک و دورافتاده چون اراضی بیابانی و پرگرد و غبار جنوب غربی ایران را تجربه نکرده بودند. خورشید چون کوره سوزانی از آسمان آتش فرو می‌ریخت و درجه حرارت که در ساعات اولیه صبح در حدود ۱۱۰ درجه فارنهایت (بیش از چهل درجه سانتیگراد) بود در طول روز تا حد غیرقابل تحملی افزایش می‌یافت. مشکل بزرگ دیگر جویندگان نفت در این مناطق دورافتاده مزاحمت عشایر و ایلات محلی بود که از حکومت تهران فرمان نمی‌بردند و با جولان دادن در اطراف چادرهای کاشفین نفت و تهدید آنها باج سبیل می‌خواستند. رینولدز برای دفع شر آنها عده‌ای را به استخدام خود درآورد و برای رؤسای آنها هم حق و حساب مناسبی در نظر گرفت، ولی مزاحمت‌های آنها بصورت سرقت از انبار و چادرها یا انتقال میکروب‌های بیماری‌زا

و کک و شپش به سایر کارکنان ادامه یافت.

برای حفر نخستین چاه‌های آزمایشی نفت در ایران عده‌ای از کارگران حفار لهستانی بکار گرفته شدند، ولی بتدریج کانادائی‌ها و آمریکائی‌ها جای آنها را گرفتند. در ژوئن سال ۱۹۰۳ میلۀ حفاری در اولین چاه نفتی در منطقه «چاه سرخ» در عمق ۱۲۹۲ پا به یک لایۀ سنگی خورد و شکست و عملیات مدتی متوقف گردید. اکثر کارگران بر اثر گرمزدگی و آلودگی آب بیمار شدند و حتی پزشک هندی گروه نیز به بستر بیماری افتاد. سرپرست گروه در این تاریخ گزارشی به لندن فرستاده و ضمن آن می‌نویسد: «من برای مقابله با گرمای طاقت‌فرسای این منطقه دو خانه با دیوارهای ضخیم سنگی ساختم، ولی در درون این خانه‌ها هم گرما تا ۱۲۰ درجهٔ فارنهایت می‌رسد... شدت گرما حتی در شب خواب راحت را از همه سلب کرده، با وجود این شب و روز به تلاش خود ادامه می‌دهیم تا شاید سرانجام به نفت برسیم...».

بزرگترین نگرانی داری در لندن مسئلهٔ پول بود: او تا آن زمان ۲۵۰,۰۰۰ لیره برای اکتشاف نفت در ایران خرج کرده و هنوز نتیجه‌ای نگرفته بود. داری برای انجام تعهداتش، از جمله پاداشی که برای سر دروموند ولف وزیر مختار سابق انگلیس در ایران وعده داده بود ناچار شد از خرید اتومبیل «رولز-رویس» تازه‌ای که به بازار آمده بود خودداری کند و قسمتی از سهام خود را در شرکت طلای مورگان بفروشد. داری همچنین تلگرافی به رینولدز و روزنپلاتر فرستاد و از آنها خواست که بر تلاش خود بیفزایند، زیرا اگر کار بیشتر از این به تأخیر بیفتد قادر به تأمین هزینهٔ آن نخواهد بود. سرانجام در ژانویهٔ سال ۱۹۰۴ دومین چاه در منطقهٔ چاه سرخ به نفت رسید و داری پیروزمندانه این خبر را منتشر کرد.

ولی نفتی که از این چاه بیرون می‌آمد اندک بود و دو ماه بعد بکلی خشک شد. روزنپلاتر که دیگر بکلی مأیوس و بیمار شده بود به آمریکا بازگشت. رینولدز که تنها مانده بود عملیات چاه سرخ را متوقف کرد و در مناطق دیگری (در شمال اهواز) شروع به کار نمود. داری با تلگرافات مکرر خود او را به ستوه آورده بود و مرتباً به او اعلام خطر می‌کرد که اگر به نفت نرسد «همه در این گرداب مصیبت غرق خواهیم شد». داری از سوی دیگر می‌کوشید پای آمریکائی‌ها را به میان بکشد

و با شریک کردن آنها هزینه‌های بعدی اکتشاف را تأمین کند، ولی آمریکایی‌ها حاضر به مشارکت در این کار نشدند و داریسی به «روچیلد»^۹ بانکدار معروف یهودی متوسل شد تا مگر او را در این کار شریک کند. داریسی برای مذاکره با روچیلد به «کان» در جنوب فرانسه رفت و در کشتی تفریحی روچیلد با او گفتگو کرد. شرایط روچیلد برای مشارکت در کار داریسی خیلی سنگین بود و داریسی که از تلاش خود نتیجه‌ای نگرفته بود این بار درصدد جلب همکاری و مشارکت فرانسویها برآمد، ولی دولت انگلیس که از قصد او آگاه شده بود وی را از این کار منع کرد و برای تأمین احتیاجات داریسی از منابع داخلی انگلیس وعده مساعدت داد.

بزرگترین شانس داریسی در این ایام انتصاب دریاسالار «فیشر»^{۱۰} به سمت لرد اول دریاداری انگلیس بود. فیشر از طرفداران جدی تبدیل سوخت کشتی‌های جنگی انگلیس از زغال سنگ به نفت بود و به محض آنکه در سال ۱۹۰۴ در رأس نیروی دریائی انگلیس قرار گرفت کمیته‌ای برای بررسی امکانات عملی اجرای این طرح تشکیل داد. اقوی دلیل مخالفان طرح تبدیل سوخت کشتی‌های جنگی انگلیس از زغال سنگ به نفت این بود که انگلستان معادن زغال فراوانی داشت و از این نظر خودکفا بود، درحالی که در آن زمان به منابع نفت دسترسی نداشت و می‌بایست نفت مورد نیاز خود را از کشورهای دیگر خریداری کند. فیشر برای حل این مشکل نخست با شرکت نفت برمه که یک شرکت انگلیسی بود و در برمه و «آسام» هندوستان برای اکتشاف نفت فعالیت می‌کرد قراردادی امضا نمود و سپس به فکر حمایت از داریسی افتاد.

با اصرار و تشویق لرد فیشر، شرکت نفت برمه در کار اکتشاف نفت ایران با داریسی شریک شد و شرکت تازه با سرمایه کافی به کار اکتشاف نفت در ایران ادامه داد. دخالت دولت انگلیس در این کار، یک مشکل بزرگ دیگر را هم از پیش پای رینولدز و همکاران او در عملیات اکتشاف نفت ایران برداشت و آن دفع مزاحمت عشایر و خوانین محلی و اعزام گروهی سرباز برای تأمین امنیت انگلیسی‌ها در این منطقه بود. دولت انگلیس برای این کار (که برخلاف عرف و قوانین بین‌المللی بود) از شاه قاجار کسب اجازه نکرد، بلکه پس از اعزام آنها به جنوب ایران مراتب را به



لرد فیشر و چرچیل که
موجبات استفاده از نفت
در سوخت کشتیها و
مشارکت دولت انگلستان
را در شرکت نفت
انگلیس و ایران فراهم
ساختند

دولت ایران اطلاع داد و متذکر شد که حضور آنها برای تأمین امنیت اتباع انگلیسی و حسن جریان کار ضروری است.

فرماندهی جوخه سربازان انگلیسی (که از هندوستان اعزام شده و بیشتر افراد آن هندی بودند) با یک ستوان جوان و خوش‌هیكل انگلیسی بنام آرنولد ویلسون^{۱۱} بود، که بعدها وارد اقتصاد و سیاست شد و به لقب «سر» ملقب گردید^{۱۲}. ویلسون

11- Arnold Wilson

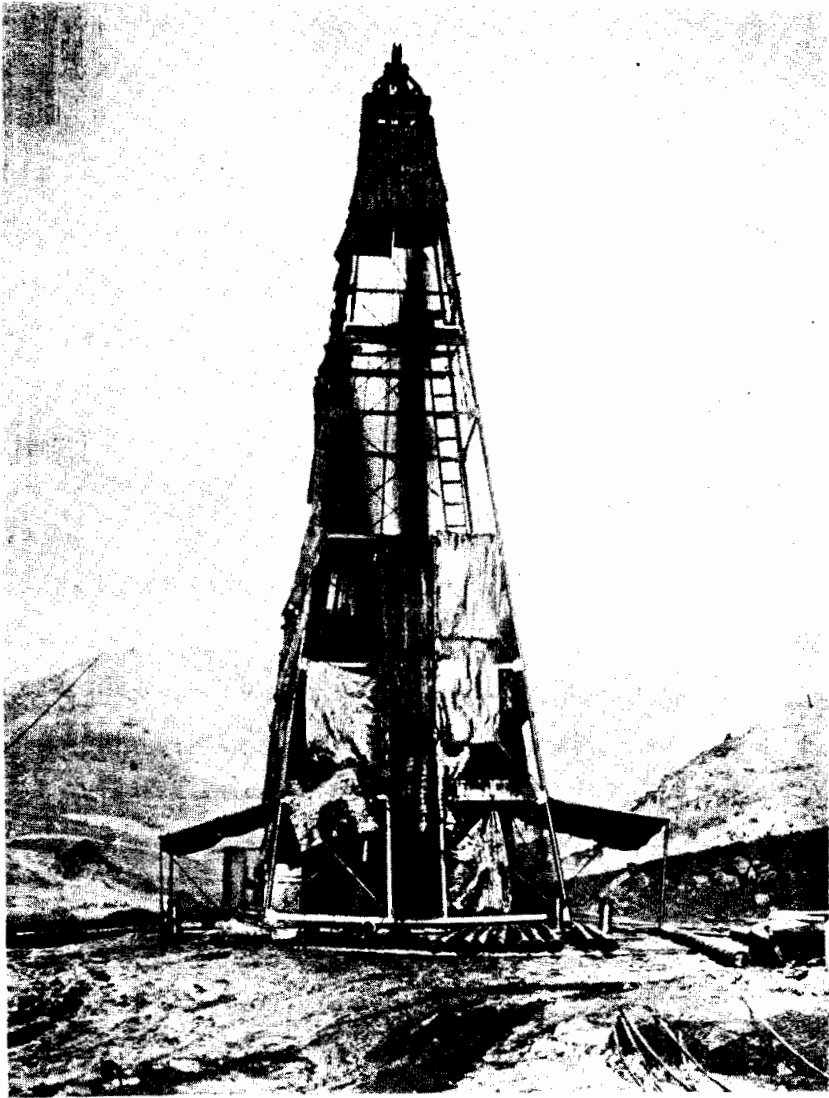
۱۲- سر آرنولد ویلسون (که در سال ۱۹۲۰ به این لقب ملقب گردید) بعد از جنگ اول جهانی وارد شرکت نفت انگلیس و ایران شد و مدتی از مدیران این شرکت بود. سر آرنولد ویلسون قبل از آغاز جنگ دوم جهانی به نمایندگی پارلمان انگلیس انتخاب شد، ولی با شروع جنگ در سن ۵۵ سالگی وارد خدمت نیروی هوایی انگلیس گردید و در جنگ کشته شد.

در کنار تأسیسات نفتی اردوگاهی برپا کرد و روابط بسیار نزدیک و دوستانه‌ای با رینولدز برقرار نمود. او در کتاب خاطراتش درباره ایران رینولدز را مردی بسیار جدی و پرتحرک و خستگی‌ناپذیر معرفی می‌کند که مصمم بود به هر قیمتی که شده است مأموریت خود را با موفقیت به انجام برساند.

اما با گذشت سالها یأس و نومیدی بر همه چیره شد و در این میان تنها رینولدز که در زیر آفتاب سوزان جنوب ایران رنگ چهره‌اش تغییر یافته بود، با وجود سالها تلاش بیحاصل هنوز امید خود را از دست نداده بود. در سال ۱۹۰۸ که هشت سال از امضای قرارداد امتیاز نفت ایران می‌گذشت، صبر و حوصله داری و مدیران شرکت نفت برمه که سرمایه‌هنگفتی را در این راه برپا داده بودند به سر رسید و در اوائل همین سال شرکای نفت ایران جلسه‌ای در لندن تشکیل داده و تصمیم گرفتند فعالیت خود را در ایران متوقف نمایند.

تقریباً در همین ایام که شرکای نفت ایران در لندن جلسه کرده و تصمیم به قطع عملیات اکتشاف در ایران گرفتند رینولدز به حفر چاه تازه‌ای در مسجدسلیمان مبادرت کرده و آخرین امید خود را به این چاه بسته بود. ویلسون در یادداشت‌های خود می‌نویسد که در یکی از همین شب‌ها که به دیدن رینولدز رفته بودم او را سخت افسرده و پریشان یافتم. او تلگرافی در دست داشت که صبح همان روز به وسیله چاپار شترسوار از بغداد به دستش رسیده بود. در این تلگراف آمده بود که «سرمایه ته کشیده و تصمیم قطعی به توقف عملیات گرفته شده است. کار را تعطیل و کارکنان را مرخص کنید. ترتیب حمل و نقل آنچه را که ارزش آوردن دارد بدهید و خودتان هم مراجعت کنید».

ویلسون در دنباله یادداشت‌های خود می‌نویسد که حال رینولدز مرا منقلب کرد و آنشب را با ناراحتی و افکار پریشان به صبح رساندم و صبح روز بعد دوباره به دیدن رینولدز رفتم تا ترتیب کارها را طبق دستور لندن بدهیم، ولی برخلاف شب قبل رینولدز را سر حال و بر سر کار یافتم. رینولدز که حیرت و تعجب مرا در چهره‌ام می‌خواند منتظر سؤال من نشد و گفت تصمیم گرفته‌ام این چاه را هم تا آخر حفر کنم و مراتب را تلگرافی به لندن اطلاع داده‌ام. رینولدز بدون اینکه منتظر موافقت لندن باشد کار خود را از سر گرفته بود و چند روز بعد موافقت لندن را نیز به ادامه



اولین چاه نفت ایران که در سال ۱۹۰۸ در مسجد سلیمان به نفت رسید
این عکس در همان زمان هنگام فوران نفت از چاه برداشته شده است

حفر چاه تا عمق ۱۶۰۰ پا دریافت کرد.
روز ۲۶ مه سال ۱۹۰۸ چاه مسجد سلیمان در عمق ۱۲۰۰ پا به نفت رسید و
نفت با فشار زیاد تا ارتفاع دکل فوران کرد. رینولدز که از خوشحالی روی پای خود

بند نبود فوراً یک پیک شترسوار خبر کرد و پیامی را که متضمن این خبر خوش بود به تلگرافخانه بغداد فرستاد تا فوراً به لندن مخابره شود. ولی لندن قبل از رسیدن تلگراف رینولدز این خبر هیجان‌انگیز را دریافت داشته بود، زیرا ویلسون که علاقمند بود دولت انگلیس هرچه زودتر از موضوع مطلع شود مراتب را طی یک تلگراف رمز از طریق نمایندهٔ مقیم انگلیس در بوشهر به لندن مخابره کرده بود. ویلسون کد رمز را در اختیار نداشت و به همین جهت رمز مخصوصی ابداع کرد و تلگرافی به این مضمون به لندن فرستاد:

سرود ۱۰۴ بند پانزدهم، قسمت سوم - و سرود ۱۱۴ بند هشتم، قسمت دوم
مزامیر داود را در کتاب مقدس بخوانید.

در قسمت سوم بند پانزدهم از سرود ۱۰۴ مزامیر داود کلمهٔ «نفت»^{۱۳} و در قسمت دوم بند هشتم سرود ۱۱۴ مزامیر کلمات «فوران چاه» خوانده می‌شود و دریافت‌کنندگان تلگراف با مراجعه به کتاب مقدس فوراً مقصود ویلسون را دریافتند. اصرار ویلسون برای اینکه این خبر را به صورت رمز مخابره کند این بود که فکر می‌کرد اگر تلگرافی‌ها و منشی‌ها قبلاً از موضوع مطلع شوند ممکنست قضیه را به گوش بورس‌بازان برسانند و سوءاستفاده‌هایی در جریان نقل و انتقال سهام شرکت نفت پیش بیاید. لازم به توضیح است که در آن زمان سهام شرکای نفت ایران به علت عدم موفقیت در اکتشاف نفت بشدت سقوط کرده بود و اگر کسانی قبلاً از موضوع کشف نفت در ایران مطلع می‌شدند سهام شرکت را به قیمت ارزان خریداری کرده و سود هنگفتی از این راه می‌بردند.

وجود منابع عظیم نفتی در مسجد سلیمان با رسیدن دومین چاه به نفت در همین منطقه به ثبوت رسید و در آوریل سال ۱۹۰۹ شرکای نفت ایران شرکت جدیدی بنام «شرکت نفت انگلیس و ایران»^{۱۴} تشکیل دادند. سرمایهٔ اولیهٔ این شرکت را که یک میلیون لیرهٔ انگلیسی بود شرکت نفت برمه تأمین کرد و به

۱۳- در این قسمت از مزامیر داود در کتاب مقدس به روغن زیتون اشاره شده، ولی چون واژهٔ oil در زبان انگلیسی هم به معنی روغن و هم به معنی نفت است، در اینجا نفت از آن مستفاد شده است. م



نفت ایران در آغاز به این صورت در پیت‌های حلبی
و به وسیله چهارپایان حمل می‌شد

توصیه دولت انگلیس لرد «استراتکونا»^{۱۵} که پیرمردی ۸۸ ساله و عضو حزب حاکم محافظه کار انگلیس بود به ریاست آن برگزیده شد. داری که در اکتشاف و استخراج نفت ایران پیشقدم شده و سرمایه خود را در این راه به خطر انداخته بود از این انتخاب آزرده خاطر شد، ولی با نقشی که دولت انگلیس و شرکت نفت برمه در به ثمر رسیدن این کار ایفا کرده بودند، چاره‌ای جز تسلیم نداشت. اولین قراردادی که شرکت نفت انگلیس و ایران برای فروش محصولات خود منعقد کرد، یک قرارداد بیست میلیون لیره‌ای بود که بین این شرکت و درباری انگلیس به امضا رسید.

در سال ۱۹۱۴ به اصرار دربار سالار لرد فیشر و پی‌گیری آن از طرف «وینستون چرچیل» که به سمت لرد اول درباری انگلیس منصوب شده بود، دولت انگلیس تصمیم گرفت شرکت نفت انگلیس و ایران را در اختیار خود بگیرد. چرچیل که خطیبی زبردست بود نمایندگان پارلمان انگلیس را قانع کرد که در صورت بروز

جنگ ممکن است انگلستان دچار «قحطی نفت» بشود و برای تضمین سوخت ناوگان انگلیس در زمان جنگ، دولت باید بر عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران نظارت داشته باشد.

دولت انگلیس فقط چند ماه قبل از آغاز جنگ اول جهانی ۵۱ درصد سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را به قیمت ۲,۲۰۰,۰۰۰ لیره خریداری کرد و به این ترتیب بر شرکتی مسلط شد که ارزش سهام آن در آغاز دهه ۱۹۷۰ به ۴۲۵ میلیون لیره و فروش سالانه آن در همین تاریخ (قبل از افزایش ناگهانی بهای نفت در سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴) به ۲,۶۰۰,۰۰۰,۰۰۰ لیره بالغ شده بود. در این فاصله، و بعد از ملی شدن نفت ایران که داستان آن در جای خود به تفصیل خواهد آمد، نام شرکت نفت انگلیس و ایران به «شرکت نفت انگلیس»^{۱۷} تبدیل شد.

دارسی که خود را پدر صنعت نفت ایران می‌دانست بعد از تشکیل شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۹۰۹ نقش درجه دومی در این شرکت ایفا می‌کرد و بعد از خرید اکثریت سهام شرکت از طرف دولت انگلیس در سال ۱۹۱۴ عملاً نقشی در تصمیم‌گیری‌های شرکت نداشت. او در سال ۱۹۱۷ درگذشت و به علت رنج و آزدگی از رفتاری که دولت انگلیس و شرکای انگلیسی وی با او کرده بودند هرگز از تأسیساتی که نخستین بار به همت او در ایران بوجود آمده بود دیدن نکرد.

معامله بزرگ

تا وقتی که خبر کشف نفت در ایران، در جهان منتشر نشده بود، آمریکائی‌ها توجهی به نفت خاورمیانه نداشتند. آنها بقدر کافی از منابع غنی نفت خود در پنسیلوانیا، نگزاس، اوکلاهما و کالیفرنیا بهره‌برداری می‌کردند و مشتریان فراوانی در داخل و خارج آمریکا داشتند، ولی هنگامی که در بهار سال ۱۹۰۸ خبر کشف منابع عظیم نفتی در ایران در اقصی نقاط جهان انعکاس یافت، سرمایه‌گذاران آمریکائی به فکر افتادند که از این نمد کلاهی برای خود بگیرند. اما ایران شکارگاه خصوصی روس و انگلیس بود و روسها و انگلیسیها ایران را به مناطق نفوذ خود تقسیم کرده بودند^۱. لذا آمریکائی‌ها به فکر اکتشاف نفت در عراق کنونی افتادند. در آن موقع کشوری بنام عراق وجود نداشت و سرزمینی که امروز بنام عراق خوانده می‌شود تحت سلطه امپراطوری عثمانی بود. در این سرزمین قبایل کرد و عربها می‌زیستند و امکان وجود نفت در شمال این کشور (اطراف موصل و کرکوک) پیش‌بینی شده بود.

امتیاز اکتشاف و استخراج نفت عراق می‌بایست از قسطنطنیه (استانبول کنونی) پایتخت امپراطوری عثمانی اخذ شود. امپراطور عثمانی در آن تاریخ سلطان

۱- روس و انگلیس در سال ۱۹۰۷ (یک سال قبل از کشف نفت در جنوب) قراردادی درباره تقسیم ایران به مناطق نفوذ امضا کردند و این یکی از ننگین‌ترین قراردادهای استعماری در تاریخ معاصر بود. م

عبدالحمید بود و پایتخت او شاید فاسدترین پایتخت‌های جهان در آن زمان به‌شمار می‌آمد.

اولین آمریکائی که به قصد کسب امتیاز نفت در خاورمیانه راهی این منطقه شد یک دریادار بازنشسته آمریکائی بنام «کولبی - چستر»^۲ بود. چستر که از قهرمانان جنگ‌های دریائی آمریکا و اسپانیا بود، مدتی هم به‌عنوان وابسته نظامی آمریکا در عثمانی خدمت کرده و از اوضاع و احوال دربار عثمانی کاملاً آگاه بود. او بخوبی می‌دانست که تنها راه موفقیت در کار در دربار سلطان عبدالحمید صبر و حوصله و آمادگی برای پرداخت رشوه به مقامات درباری است و چون از قبل خود را برای دادن حق و حساب آماده کرده بود اطمینان داشت که دست خالی از این مأموریت بازنخواهد گشت. کولبی چستر در سال ۱۹۰۸ به نمایندگی از طرف کنسرسیومی مرکب از اطاق بازرگانی نیویورک، هیئت تجارتنی نیویورک و اتحادیه حمل و نقل نیویورک وارد قسطنطنیه شد و با گشاده‌دستی در پرداخت رشوه به وزیر اعظم و دریاریان خیلی زود به مقصود رسید. او نه فقط امتیاز اکتشاف و استخراج نفت، بلکه امتیاز اکتشاف و استخراج تمام مواد معدنی را در سراسر امپراطوری عثمانی بدست آورد و سرمایه‌داران آمریکائی که او را به این مأموریت فرستاده بودند این پیروزی بزرگ را در نیویورک جشن گرفتند. اما از بخت بد چستر و اربابانش، چند هفته بعد از امضای قرارداد امتیاز اکتشاف و استخراج معادن عثمانی «ترکهای جوان» دست به کودتا زدند و سلطان عبدالحمید تاج و تخت خود را از دست داد. فرمانروایان جدید عثمانی یا ترکیه نوین بسیاری از قراردادهای و تعهدات دربار سلطان عبدالحمید، از جمله قرارداد چستر را باطل کردند و چستر مجبور شد برای کسب یک امتیاز جدید با فرمانروایان تازه وارد مذاکره شود.

همزمان با تلاش آمریکائی‌ها برای کسب امتیاز نفت در قلمرو امپراطوری عثمانی، قیصر آلمان و ویلهلم نیز برای نفوذ در امپراطوری عثمانی و کسب امتیازات سیاسی و اقتصادی در قلمرو این امپراطوری می‌کوشید. ویلهلم که رقیب بزرگترین قدرت استعماری آن زمان یعنی انگلستان بود، موفق شد موافقت دولت عثمانی را با اعطای امتیاز کشیدن یک خط آهن از قسطنطنیه به بغداد به آلمانیها جلب کند. این

خط آهن که قرار بود بعداً تا سواحل شمالی خلیج فارس امتداد پیدا کند، آلمانها را به دروازه هند نزدیک می کرد و خطری برای منافع امپراطوری انگلیس به شمار می رفت. دولت عثمانی علاوه بر اعطای امتیاز احداث راه آهن بین قسطنطنیه و بغداد، موافقت کرده بود آلمانها در حریم این راه آهن که ۱۶۰۰ کیلومتر طول داشت، به شعاع سی کیلومتر از طرفین خط آهن به اکتشاف نفت و مواد معدنی بپردازند، که اهمیت آن کمتر از امتیاز احداث راه آهن نبود.

قرارداد دولت آلمان با امپراطوری عثمانی هم، مانند قراردادی که با آمریکائیها امضا شده بود، پس از روی کار آمدن ترکهای جوان فسخ شد، ولی دولت آلمان صد هزار لیره به عنوان غرامت، بابت هزینه مساحی مسیر راه آهن از فرمانروایان جدید عثمانی مطالبه کرد. حکومت جدید که دچار مضیقۀ مالی شدیدی بود، نتوانست این مبلغ را بپردازد و در نتیجه دولت آلمان حاضر به فسخ قرارداد نشد و اعلام داشت که به موجب قوانین بین المللی حق خود را برای احداث راه آهن و بهره برداری از منابع معدنی حریم آن محفوظ می دارد.

در این میان، دولت انگلستان که با دربار سلطان عبدالحمید روابط حسنه ای نداشت در صدد جبران مافات برآمد و برای ایجاد روابط دوستانه با فرمانروایان جدید عثمانی دست به کار شد. با توصیه و تأیید دولت انگلیس یکی از بانکداران معروف انگلیسی، سر ارنست کاسل^۳ عازم قسطنطنیه شد تا امکانات کسب امتیازات اقتصادی از حکومت جدید عثمانی را بررسی کند. کاسل در امور اقتصادی و بانکی خبره بود، ولی برای توفیق در مذاکره با ترکها به مشاوره احتیاج داشت که با شیوه سخن گفتن و معامله با آنها آشنا باشد. او گلبنکیان را برای این منظور در نظر گرفت و برای چنین کاری هیچکس مناسب تر از او نبود.

از آخرین دهه قرن نوزدهم که گلبنکیان جوان را هنگام بازدید از تأسیسات نفتی باکو ملاقات کردیم تا این زمان حوادث زیادی بر سر او گذشته بود. او اکنون ۳۹ سال داشت و سالهای پرحرارت جوانی خود را به دنبال سه هدف: نفت، پول و زن در پشت سر نهاده بود. طی این سالها، زمانی هم فرا رسید که گلبنکیان اهداف سه گانه خود را کنار گذاشته و فقط برای زنده ماندن خود می کوشید: در اواسط دهه

آخر قرن نوزدهم ارامنه عثمانی مورد تعرض و تجاوز و کشتار بیرحمانه ترکها قرار گرفتند. خانه‌هایشان غارت شد، زنان‌شان مورد تجاوز قرار گرفتند و تعداد کثیری از آنان، از پیر و جوان به هلاکت رسیدند. گلبنکیان که در جریان این حوادث وحشتناک در قسطنطنیه بود به اتفاق همسر جوانش که حامله بود با یک کشتی کوچک به مصر گریختند. از تصادفات عجیب روزگار اینکه گلبنکیان در این کشتی مانتاچوف میلیونر نفتی معروف با کور که قبلاً از او نام بردیم، ملاقات کرد. مانتاچوف به منظور عقد قراردادی برای فروش محصولات نفتی خود به قسطنطنیه رفته بود که در معرکه کشتار ارامنه گرفتار شد و برای نجات جان خود به همان کشتی که گلبنکیان و همسرش با آن سفر می‌کردند پناه برد. گلبنکیان برای راحتی میلیونر نفتی کابین خود و همسرش را در اختیار او گذاشت و در تمام مدت این سفر دریائی او را تروخشک کرد.

گلبنکیان که با فرار از قسطنطنیه تمام ثروت و موجودی خود را در پشت سر نهاده بود، اکنون نیازمند کسی بود که دست او را بگیرد و از گرداب فقر برهاند. دست سرنوشت مانتاچوف را در سر راه او قرار داد و میلیونر نفتی در ازاء خدمتی که گلبنکیان به او کرده بود وی را به عنوان منشی و رئیس دفتر خود انتخاب کرد. چند سال بعد گلبنکیان به عنوان نماینده مانتاچوف به لندن رفت و در آنجا وارد دنیای پرماجرایی رقابت‌های نفتی و اقتصادی شد.

گلبنکیان که نمایندگی فروش محصولات نفتی روسیه را داشت، خیلی زود دریافت که به تنهایی قادر به مقابله با غول‌های نفتی آمریکا نیست. او برای مقابله با غول‌های نفتی آمریکا، بخصوص «استاندارد اویل» که می‌خواست بازار نفت اروپا را در انحصار خود داشته باشد، با شرکت‌های نفتی اروپا به مذاکره نشست و قبل از همه موافقت «هنری دتردینگ»؛ مدیر کمپانی هلندی «رویال داچ»^۴ را برای مشارکت با شرکت‌های نفتی روس جلب کرد. پس از فروش قسمتی از سهام شرکت نفت روسیه به «رویال داچ» گلبنکیان با شرکت نفت انگلیسی «شل اویل»^۵ وارد مذاکره شد و موافقت رؤسای این شرکت را با تشکیل یک کنسرسیوم

4- Henri Deterding 5- Royal-dutch

6- Shell Oil Company

اروپائی به نام «رویال داچ - شل»^۷ جلب کرد. کنسرسیوم جدید اروپائی که منافع نفتی روسیه را نیز شامل می‌شد، در مقابل کمپانی‌های نفتی آمریکا قد علم کرد و انحصار بازار نفت اروپا را که تا آن زمان در دست آمریکائی‌ها بود، شکست.

کالوست گلبنکیان، با چنین موقعیت ممتازی که در محافل اقتصادی و نفتی اروپا پیدا کرده بود، از نظر شخصی هم موقعیت ممتازی داشت. او به تبعیت انگلستان درآمده، خانه مجللی در مجاورت هاید پارک لندن و منزل مجلل دیگری در «بولوار هوسمن» پاریس داشت. او پدر دو فرزند، یک دختر و یک پسر بود، ولی هنوز از سومین هدف بزرگ دوران جوانی، یعنی زن دست برنداشته و آپارتمانی در هتل «ریتز» پاریس داشت که برای خوشگذرانی و پذیرائی از معشوقه‌های متعدد و متنوع خود اختصاص داده بود. موجودی حساب‌های بانکی او نیز مرتباً در حال افزایش بود و این توانائی را به گلبنکیان می‌داد که خود در شرکت‌های بزرگ نفتی سرمایه‌گذاری کند.

انتخاب گلبنکیان برای همراهی سرارنست کاسل در سفر قسطنطنیه در نظر اول کمی عجیب به نظر می‌رسید، زیرا گلبنکیان با خاطرات تلخی که از این شهر و ترک‌ها داشت، شاید مذاکره‌کننده مناسبی در مقابل ترک‌ها محسوب نمی‌شد. ولی گلبنکیان از جمله کسانی بود که هرگز به عقب نگاه نمی‌کنند و خاطرات تلخ و رنجش‌ها و صدمات گذشته را ملاک کار حال و آینده خود به حساب نمی‌آورند. او اهل معامله با هر کس، حتی دشمن قسم‌خورده خود بود و به این ضرب‌المثل قدیمی عرب اعتقاد داشت که «اگر جرات گاز گرفتن دست کسی را نداری آنرا ببوس!». گلبنکیان همچنین معتقد بود که با وجود تحولات ظاهری در عثمانی و انقلاب ترک‌های جوان، اساس تشکیلات دولتی و اجتماعی این کشور تغییر نکرده و با همان شیوه‌های گذشته و پرداخت رشوه و حق و حساب می‌توان به مقصود رسید.

هدف انگلیسیها از اعزام سرارنست کاسل به قسطنطنیه، تشکیل یک بانک انگلیسی و نفوذ در سیاست و اقتصاد ترکیه از طریق سیستم بانکی بود. این مقصود خیلی زود حاصل شد و ترک‌ها با تشکیل یک بانک انگلیسی که در ظاهر «بانک ملی ترکیه» نام داشت موافقت کردند. ولی گلبنکیان پس از جلب موافقت ترک‌ها با

تشکیل این بانک به کاسل گفت که تشکیل یک بانک انگلیسی در ترکیه به تنهایی برای تأمین هدف‌های انگلیس کافی نیست. گلبنکیان اصرار داشت که کاسل پس از جلب موافقت ترک‌ها با تشکیل بانک برای اخذ امتیاز اکتشاف و استخراج نفت کرکوک و موصل دست به کار شود.

سرارنست کاسل در قبول پیشنهاد گلبنکیان و تقاضای امتیاز نفت از ترک‌ها مردد بود و می‌گفت او از طرف دولت انگلیس و همکاران خود مأموریتی برای این کار ندارد. بعلاوه دربار چستر مدعی آمریکائی امتیاز نفت موصل و کرکوک هنوز از ادعای خود دست برنداشته و موافقت رهبران جدید عثمانی را به تمدید امتیاز او در قالب یک «شرکت توسعه و عمران آمریکا و عثمانی» جلب کرده بود. قرارداد تشکیل این شرکت می‌بایست در سال ۱۹۱۱ پس از تصویب مجلس ترکیه به‌موقع اجرا گذاشته شود.

گلبنکیان با زبان چرب و نرم و استدلال محکم خود سرارنست را قانع کرد که موافقت شرکای انگلیسی خود را با درخواست امتیاز نفت جلب کند. دفع شر مزاحم آمریکائی را هم خود گلبنکیان به‌عهده گرفت و چون شنیده بود که چستر او را «شیاد ارمنی» لقب داده است، با وعده و وعید به مقامات ترک از تصویب و اجرای قرارداد او جلوگیری به‌عمل آورد.

مشکل بزرگ دیگر آلمانی‌ها بودند که با وجود فسخ قراردادشان از طرف حکومت ترک‌های جوان، مدعی صحت و مشروعیت آن قرارداد بودند و چون دولت آلمان طرف این قرارداد بود، حل این مشکل دشوارتر از ابطال قرارداد آمریکائی‌ها بنظر می‌رسید. گلبنکیان در این مورد راه سازش و معامله را پیشنهاد کرد و گفت بهتر است آلمانی‌ها را هم در این کار شریک کنیم و مشکل را از میان برداریم. شرکای انگلیسی از این پیشنهاد استقبال کردند و ترک‌ها هم که می‌خواستند گرفتاری خود را با آلمانی‌ها حل کنند، با تشکیل یک شرکت مختلط نفتی از آلمانی‌ها و انگلیسی‌ها و خود گلبنکیان به‌عنوان شریک سوم موافقت کردند.

در نتیجه این توافق «شرکت نفت ترکیه»^۸ با هشتاد هزار سهم، هر سهم به ارزش اولیه یک لیره انگلیسی تشکیل شد و سهام مذکور به شرح زیر بین شرکا

تقسیم گردید:

۲۰،۰۰۰ سهم «دویچه بانک» (بانک آلمان)

۲۸،۰۰۰ سهم سرارنست کاسل و بانک ملی ترکیه (سهم انگلیسی‌ها)

۳۲،۰۰۰ سهم گلبنکیان

بعد از امضای قرارداد، گلبنکیان بیست هزار سهم خود را به سر هنری دتردینگ و شرکت نفت هلندی - انگلیسی «رویال داچ شل» منتقل کرد و ۱۲،۰۰۰ سهم باقیمانده، یعنی پانزده درصد کل سهام را برای خود نگاه داشت.

با وجود امضای قرارداد تشکیل شرکت نفت ترکیه، اجرای آن هنوز مشکلاتی دربر داشت و دریادار چستر آمریکائی با سماجت عجیبی ادعای امتیاز نفت موصل و کرکوک را که در امتیازنامه جدید او به صراحت قید شده بود دنبال می‌کرد. سرانجام گلبنکیان از نزدیکترین راهی که برای حل این مشکل با مقامات ترک وجود داشت، یعنی پرداخت رشوه وارد شد و ترتیبی داد که در امتیازنامه تشکیل شرکت نفت ترکیه که در سال ۱۹۱۲ تنظیم گردید، قید شود که این شرکت می‌تواند در تمام قلمرو امپراطوری عثمانی، از جمله موصل و کرکوک و حریم طرح راه آهن قسطنطنیه تا بغداد به اکتشاف و استخراج نفت بپردازد. چستر تهدید کرد که برای گرفتن حق خود به دولت آمریکا شکایت خواهد کرد و دولت آمریکا را وادار خواهد نمود قدرت نظامی خود را برای احقاق حق وی به کار بگیرد، ولی گلبنکیان به دوستان ترک خود گفت که این تهدیدها توخالی است و دولت آمریکا حداکثر ممکن است از رفتاری که با یکی از اتباع آن کشور شده است گله کند. پیش‌بینی گلبنکیان درست بود و دریادار چستر بعد از سالها تلاش بی‌ثمر دست از پا درازتر به آمریکا بازگشت.

ولی کار به اینجا خاتمه نیافت. چرچیل لرد اول دریاداری انگلیس که طرح خرید سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را از طرف دولت انگلستان دنبال می‌کرد، نمی‌خواست این شرکت رقیبی در منطقه داشته باشد. او نخست از سرارنست کاسل و سپس از گلبنکیان و سر هنری دتردینگ خواست که سهام خود را به شرکت نفت انگلیس و ایران واگذار کنند. سرارنست کاسل پس از کمی مقاومت تسلیم شد، ولی گلبنکیان و شریک هلندی به سادگی تسلیم نمی‌شدند. گلبنکیان در خاطرات خود از

این ماجرا چنین می‌نویسد:

من در موقعیت دشواری قرار گرفته بودم... هنوز مذاکره و چانه زدن‌های ما درباره اینکه چه باید بکنیم، جریان داشت که تلگرافی از آقای «آلویس پارکر» رئیس قسمت خاور نزدیک وزارت خارجه انگلیس به دست من رسید. وی با لحن مؤکدی از من می‌خواست که به‌عنوان یک شهروند انگلیسی و بنا بر مصالحی که دولت انگلیس تشخیص داده است سهام خود را به شرکت نفت انگلیس و ایران واگذار نمایم. موافقت سرانست کاسل و شرکای او در بانک ملی ترکیه برای واگذاری سهامشان به شرکت نفت انگلیس و ایران همه ما را مبهور کرده بود. و شرکای هلندی و آلمانی ما هم از این وضع عصبانی و ناراحت بودند.^۱

هنری دتردینگ که بیست هزار سهم شرکت نفت ترکیه را از گلبنکیان خریده بود به‌هیچ قیمتی حاضر به فروش سهام خود به شرکت نفت انگلیس و ایران نشد و به دولت هلند از مداخلات غیرقانونی دولت انگلستان در کار یک شرکت تجارتی و خصوصی شکایت کرد. او از گلبنکیان هم خواست که از واگذاری سهام خود به شرکت نفت انگلیس و ایران خودداری کنند. گلبنکیان هم چنین کرد و دولت انگلیس او را از جریان مذاکرات بعدی که برای حل این اختلاف صورت می‌گرفت دور نگاه داشت.

مشکلی که پیش آمده بود با تجدید نظر در وضع شرکت نفت ترکیه و تقسیم سهام بین شرکای جدید آن حل شد: پنجاه درصد سهام شرکت جدید به شرکت نفت انگلیس و ایران واگذار شد. بیست و پنج درصد به شرکت «رویال داچ شل» و بیست و پنج درصد باقیمانده به آلمانی‌ها واگذار گردید. سر گلبنکیان در این میان بی‌کلاه مانده بود، ولی سرانجام توافق شد که ۲/۵ درصد از سهام شرکت نفت انگلیس و ایران و ۲/۵ درصد از سهام شرکت رویال داچ شل به گلبنکیان واگذار شود. گلبنکیان که در مذاکره برای کسب امتیاز نفت از ترک‌ها و تشکیل شرکت نفت ترکیه نقش مهمی بازی کرده بود خود را در این معامله مغبون می‌دانست، ولی با همین پنج درصد سهام شرکت نفت ترکیه به ثروتمندترین مردان جهان تبدیل شد و به لقب «آقای پنج درصد» ملقب گردید.

روز ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۴ حلیم پاشا صدراعظم عثمانی رسماً امتیاز اکتشاف و

استخراج نفت و «سایر مواد معدنی» را در قلمرو آن کشور به شرکت جدید نفت ترکیه واگذار کرد و مراتب را طی نامه‌هایی به سفرای انگلیس و آلمان ابلاغ نمود. دریا دار چستر که از تعقیب قضیه امتیاز خود در آمریکا دست برنداشته بود، دولت آمریکا را وادار کرد یادداشت اعتراضی به دولت عثمانی بفرستد، ولی این یادداشت هم ثمری نداشت و چستر در آخرین سفر خود به قسطنطنیه با بی‌اعتنایی ترک‌ها مواجه گردید و عصبانی و تحقیر شده به آمریکا بازگشت.

البته شرکای انگلیسی و آلمانی شرکت جدید نفت ترکیه هم از موفقیتی که نصیبشان شده بود بهره‌ای نبردند، زیرا کمی پس از اعطای امتیاز اکتشاف و استخراج نفت عثمانی به شرکت جدید، جنگ اول جهانی آغاز شد. در این جنگ آلمان و انگلیس رودرروی یکدیگر قرار گرفتند و طبیعی بود که اتباع دو کشور دشمن نمی‌توانند با یکدیگر همکاری کنند. بعد از ورود دولت عثمانی به جنگ نیز موضوع امتیاز عملاً منتفی شد تا تحت شرایط تازه‌ای بعد از خاتمه جنگ احیاء گردید.

پیش از خاتمه جنگ اول جهانی، دولت‌های انگلیس و فرانسه برای تقسیم ماترک امپراطوری عثمانی در ممالک عرب به توافق رسیدند و به موجب قراردادی که به قرارداد «سایکس - پیکو»^{۱۰} معروف است مناطق نفوذ دو کشور در سراسر منطقه مشخص شد. در این قرارداد قسمتی از شمال خاک عراق کنونی، از جمله موصل جزو منطقه نفوذ فرانسه محسوب شده بود، ولی انگلیسی‌ها که امتیاز نفت خود را در این منطقه در مد نظر داشتند در یکی از مواد قرارداد قید کردند که فرانسه باید امتیازات مکتسبه قبل از جنگ انگلیس را در اراضی تحت نفوذ خود محترم بشمارد. با وجود این هنگامی که انگلیسی‌ها پس از اشغال موصل در سال ۱۹۱۸ در این منطقه شروع به حفر چاه نفت نمودند، دولت فرانسه به این اقدام اعتراض کرد، تا اینکه در مذاکرات نخست‌وزیران انگلیس و فرانسه در لندن در سال ۱۹۱۹ این اختلاف برطرف شد و عملیات اکتشاف نفت در موصل ادامه یافت.

شرکت نفت ترکیه بعد از جنگ اول جهانی عملاً به یک شرکت انگلیسی تبدیل شد، زیرا دولت انگلیس ۲۵ درصد سهام آلمانی‌ها را در این شرکت به عنوان

اموال دشمن ضبط کرد و با ۴۷/۵ درصد سهام قبلی شرکت نفت انگلیس و ایران دارای ۷۲/۵ درصد سهام شرکت جدید شد. از طرف دیگر هنری دتردینگ که در سال ۱۹۱۵ تبعهٔ بریتانیا شده و لقب «سر» گرفته بود، ۲۲/۵ درصد سهام خود را به انگلستان منتقل کرد، و گلبنکیان هم که پنج درصد سهام خود را حفظ کرده بود تبعهٔ انگلیس بود.

تحول مهم دیگری که دست انگلیس را کاملاً در استخراج نفت عراق باز گذاشت توافقی بود که در آوریل سال ۱۹۲۰ در یکی از مهمترین کنفرانس‌های بعد از جنگ اول جهانی در «سان رمو»^{۱۱} ایتالیا حاصل شد. در این کنفرانس توافق شد که قیمومیت فلسطین و بین‌النهرین که امروز عراق خوانده می‌شود به انگلستان واگذار گردد و فرانسه قیمومیت سوریه و لبنان را به عهده بگیرد. این کنفرانس که خارج از محدودهٔ جامعهٔ ملل و بین چند کشور فاتح برای تقسیم ماترک کشورهای شکست خورده تشکیل شده بود، موجب اعتراضاتی از سوی کشورهای دیگر شد، ولی وزیر خارجهٔ انگلیس پاسخ داد که این حق کشورهای فاتح است که تا حصول یک توافق بین‌المللی در مورد ادارهٔ سرزمین‌های تحت اشغال خود تصمیم بگیرند!

دولت آمریکا که یکی از فاتحین اصلی جنگ اول جهانی بود نه به کنفرانس سان رمو دعوت شد و نه از اهمیت اقتصادی بعضی از تصمیمات آن دربارهٔ آیندهٔ نفت عراق اطلاع یافت. درواقع در کنفرانس «سان رمو» بین انگلیس و فرانسه معامله‌ای صورت گرفت،^{۱۲} به این نحو که در ازاء واگذاری شمال عراق و موصل از طرف فرانسه به انگلیسی‌ها، دولت انگلیس ۲۵ درصد سهام آلمانی‌ها را در شرکت نفت ترکیه که در زمان جنگ ضبط کرده بود به فرانسه منتقل نمود و شرکت دولتی نفت فرانسه صاحب یک‌چهارم کل سهام شرکت نفت ترکیه شد. فرانسوی‌ها که تا آن تاریخ واردکنندهٔ نفت بودند برای اولین بار در یک شرکت نفتی که آیندهٔ درخشانی داشت سهم شدند و بقدری از این موفقیت خود به وجد آمدند که قبل از استحصال نفت به مقدار کافی عملیات لوله‌کشی نفت موصل را تا دریای مدیترانه به عهده گرفتند و متعهد شدند که از صادرات نفتی از ترمینال نفتی عراق در سوریه

حقوق گمرکی و بندری مطالبه نکنند.

هنگامی که خبر این توافق‌ها به آمریکا رسید محافل اقتصادی و نفتی آمریکا بشدت خشمگین شدند و مطبوعات آمریکا مقالات تند و شدیدالحنی علیه انگلیس و فرانسه منتشر کردند. از قول مقامات شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی آمریکا این خبر فاش شد که انگلیسی‌ها گروهی از متخصصین این شرکت را که مشغول بررسی درباره امکان وجود ذخایر نفت در فلسطین بوده‌اند از این سرزمین اخراج کرده‌اند و از فعالیت یک گروه تحقیقاتی دیگر در عراق هم جلوگیری شده است. از قول مقامات رسمی آمریکا به دولت انگلستان تذکر داده شد که امتیازاتی که از حکومت سابق عثمانی تحصیل شده اعتبار ندارد و شرکت نفت ترکیه نمی‌تواند به اعتبار این امتیاز در قلمرو سابق حکومت عثمانی دست به اکتشاف نفت بزند.

در آن زمان آمریکائی‌ها درباره منابع نفتی خود و اینکه آیا این منابع جوابگوی احتیاجات روزافزون آمریکا به نفت هست یا نه دچار وحشت شده بودند. اوائل دهه ۱۹۲۰ آغاز عصر اتومبیل در آمریکا بود و تعداد اتومبیل‌ها و کامیون‌هایی که در این زمان در جاده‌های آمریکا در حرکت بود، از مرز ده میلیون گذشته بود. بهای نفت و بنزین با افزایش تعداد اتومبیل‌ها و وسائط نقلیه موتوری به سرعت افزایش می‌یافت. بعضی از کارشناسان نفتی پیش‌بینی می‌کردند که چاه‌های نفت آمریکا بر اثر بهره‌برداری بیش از حد بزودی خشک خواهد شد و اگر مصرف نفت و بنزین جیره‌بندی یا به نحوی محدود نشود، چرخهای صنایع و وسائط نقلیه در آینده‌ای نه چندان دور از حرکت بازخواهد ایستاد. روزنامه‌ها مقالاتی درباره وابستگی آمریکا به نفت وارداتی در آینده منتشر می‌کردند و علائم این وابستگی با ورود کمپانی انگلیسی «شل اویل» به بازارهای نفتی آمریکا نمودار می‌شد. خود انگلیسی‌ها هم در ایجاد وحشت در میان آمریکائی‌ها بی‌تأثیر نبودند و یکی از روزنامه‌های معروف آنروز لندن بنام «دیلی نیوز» ضمن مقاله‌ای نوشت: «همانطور که شرکت استاندارد اوایل آمریکا زمانی اروپا را به گروگان گرفته بود، ادامه حیات صنایع آمریکا در آینده وابسته به انگلیسی‌ها خواهد بود».

در چنین جو آکنده از وحشت و نفرت، دولت آمریکا و شرکت‌های نفتی و مطبوعات آن کشور دست به دست هم داده و برای گرفتن سهم آمریکا از منابع نفت

خاورمیانه مبارزه همه‌جانبه‌ای را آغاز کردند. بین وزیر خارجه وقت آمریکا «رابرت لانسینگ»^{۱۲} و وزیر خارجه انگلیس لرد «کرزن» یادداشت‌های تندی مبادله شد. آمریکائی‌ها چنین استدلال می‌کردند که آمریکا باید در غنائم جنگی و آنچه از کشورهای مغلوب برجای مانده سهمی داشته باشد و انگلیسی‌ها ضمن قبول این اصل ادعا می‌کردند که «حقوق و امتیازات مکتسبه قبل از جنگ قابل تقسیم و معامله نیست»! اما آمریکائی‌ها پاسخ می‌دادند که اگر این «حقوق و امتیازات» معتبر و محترم است، اعتبار امتیازی که به دریادار چستر و شرکای آمریکائی او برای استخراج نفت موصل و کرکوک داده شده کمتر از اعتبار امتیاز شرکت نفت ترکیه نیست.

دریادار چستر که در پشت پرده و با تحریک مقامات وزارت خارجه آمریکا و سناتورها و نمایندگان کنگره این ماجرا را دنبال می‌کرد، بار دیگر راهی ترکیه شد تا با مقامات حکومت تازه‌ای که به ریاست مصطفی کمال آتاتورک در ترکیه بر سر کار آمده و ادعاهائی در مورد قلمرو امپراطوری سابق عثمانی داشت، قرارداد جدیدی درباره امتیاز اکتشاف و استخراج نفت امضا کند. چستر با سماجت و پشتکاری که داشت خیلی زود به مقصود رسید و دولت ترکیه امتیاز اکتشاف و استخراج نفت سایر منابع معدنی این کشور را به وی اعطا کرد. اما این قرارداد در مورد منابع نفت موصل و کرکوک که منظور اصلی چستر از کسب امتیاز جدید از دولت ترکیه بود ضمانت اجرایی نداشت. با تلاش چستر و کمیسر عالی وقت آمریکا در ترکیه که یک دریا سالار بازنشسته آمریکائی بود، دولت آمریکا متفقین سابق خود را در جنگ اول جهانی تحت فشار قرار داد تا سهمی از نفت شمال عراق را به آمریکائی‌ها بدهند. در این بین انگلیسی‌ها مدارکی به دست آوردند که از ارتباط چستر با یک گروه افراطی در ترکیه که خواهان پس گرفتن قلمرو سابق امپراطوری عثمانی با توسل به زور بود حکایت می‌کرد. افشای این مدارک موجب قطع حمایت دولت آمریکا از چستر شد. ولی این بار شرکت‌های نفتی آمریکا برای گرفتن سهمی از نفت عراق دست به کار شدند و دولت آمریکا بر فشار خود برای تأمین این نظر افزود.

سرانجام با پادرمیانی گلبنکیان، که فکر می کرد ادامه این اختلاف مشکلاتی در آینده بوجود خواهد آورد، انگلیسی ها قانع شدند که باید سهمی به آمریکائی ها در بهره برداری از نفت عراق بدهند. نظر انگلیسی ها این بود که هریک از شرکا درصدی از سهام خود را به آمریکائی ها واگذار کنند، ولی دیگران زیربار نرفتند و سرانجام قرار شد سهام شرکت نفت ترکیه (که در قرارداد جدید با دولت عراق به شرکت نفت عراق تبدیل شد) بطور مساوی بین شرکت نفت انگلیس و ایران، شرکت نفت فرانسه، رویال داچ شل و شرکای جدید آمریکائی تقسیم شود و هر یک ۲۵ درصد سهام شرکت را در اختیار داشته باشند. سهم شرکای آمریکائی بین دو شرکت استاندارد اویل نیوجرسی و موبیل تقسیم شد و پنج درصد سهم گلبنکیان نیز از طرف کلیه شرکا تأمین گردید.

به این ترتیب آمریکائی ها برای نخستین بار به صحنه رقابت های نفتی در خاورمیانه قدم نهادند و از سال ۱۹۲۷ با فوران نخستین چاه نفتی عراق در «بابا گورگور»^{۱۳} این کشور به یکی از تولید کنندگان عمده نفت در خاورمیانه مبدل شد. قرارداد نهائی مربوط به تشکیل شرکت نفت عراق در سال ۱۹۲۸ به امضا رسید و چهار شریک عمده توافق کردند که هر کدام دارای یک رای باشند و تصمیمات مهم درباره سیاست کلی شرکت به اتفاق آراء اتخاذ گردد (دو شرکت آمریکائی که دارای یک رای بودند، می بایست قبلاً سیاست خود را هماهنگ کنند و گلبنکیان یا آقای پنج درصد هم رأی نداشت، زیرا سهام او از طرف شرکای دیگر تأمین شده بود).

* * *

داستان رقابت بر سر تصاحب نفت عراق یکی از پرماجرترین داستان های مربوط به نفت خاورمیانه است که از توطئه و دروغ و نیرنگ و بازیهای پشت پرده آکنده شده و شرح تمامی آن خود می تواند موضوع کتاب قطوری بشود. درباره این ماجراها «رالف هونینس»^{۱۴} نویسنده بیوگرافی کالوست گلبنکیان که تحت عنوان «آقای پنج درصد» چاپ شده و همچنین سرهنری دتردینگ صاحب شرکت رویال داچ و نوبر گلبنکیان پسر کالوست گلبنکیان مطالبی نوشته اند که شرح جزئیات آن

در اینجا ضروری بنظر نمی‌رسد، ولی نقل جملاتی از گلبنکیان (پدر و پسر) که برداشت کلی آنها را از این ماجراها نشان می‌دهد بی‌مناسبت نیست. نوبر گلبنکیان در خاطراتش می‌نویسد: «در معاملات نفتی شما نمی‌توانید به نزدیک‌ترین و بهترین دوستان خود اعتماد کنید». پدرش هم به نویسندهٔ بیوگرافی خود گفته بود: «نفتی‌ها مثل گربه هستند، شما از صدای معمولی آنها نمی‌توانید تشخیص بدهید که درصدد مبارزه هستند یا می‌خواهند معاشقه کنند!».

گلبنکیان (پدر) اضافه کرده بود که «در مورد من آنها همیشه درصدد مبارزه بودند، و با اینکه همه در آغاز کار یا مشارکت خود مدیون من بودند در خفا برای قطع پنج درصد حق من در این شرکت می‌کوشیدند و اگر موقعیت مناسبی پیش می‌آمد در این کار تردید نمی‌کردند».

قبل از پایان این فصل باید به نکتهٔ مهم دیگری هم اشاره کنیم و آن اینکه نخستین سهامداران شرکت نفت ترکیه در سال ۱۹۱۴ توافق کرده بودند که چنانچه هریک از سهامداران در هر نقطه از قلمرو امپراطوری عثمانی به منابع نفتی دسترسی پیدا کنند، آن منبع به همهٔ شرکا تعلق خواهد داشت و هیچیک از شرکت‌های نفتی نمی‌توانند بطور مستقل و انحصاری در گوشه‌ای از قلمرو امپراطوری عثمانی به استخراج و بهره‌برداری از نفت بپردازند. یکی از شرایط پذیرفته شدن فرانسه به‌عنوان شریک در سال ۱۹۲۰ هم امضا کردن این تعهدنامه بود که فرانسوی‌ها بدون بحث و گفتگو به آن گردن نهاده‌اند. ولی آمریکائیکها قبول چنین تعهدی را مغایر سیاست «درهای باز» خود در امور بازرگانی می‌دانستند و مدت زیادی طول کشید تا به‌نحوی به این شرط گردن نهاده‌اند. گلبنکیان بیش از همه برای اجرای این تعهد تلاش می‌کرد، زیرا می‌خواست سهم پنج درصد او در تمام منابع نفتی قلمرو عثمانی محفوظ باشد.

در ماه ژوئیه سال ۱۹۲۸ شرکای نفت عراق کنفرانسی در بلژیک تشکیل دادند و ضمن تجدید عهد دربارهٔ اینکه بدون رضایت و مشارکت شرکای دیگر در قلمرو امپراطوری سابق عثمانی به استخراج و بهره‌برداری از منابع نفتی مبادرت نکنند دربارهٔ حدود این «قلمرو» نیز به توافق رسیدند. تعیین این حدود از این نظر اهمیت داشت که امپراطوری عثمانی در سالهای قبل از آغاز جنگ اول جهانی و در

طول جنگ، بتدریج سلطه خود را بر کشورهای خاورمیانه از دست داده بود و ضابطه مشخصی برای تعیین اینکه کدام کشور در قلمرو امپراطوری عثمانی بوده است وجود نداشت.

توافق بر سر تعیین حدود امپراطوری سابق عثمانی به آسانی میسر نشد، زیرا انگلیسی‌ها و آمریکائی‌ها نظریات و منافع متضادی در این مورد داشتند. مذاکرات داشت به بن‌بست می‌رسید که گلبنکیان وارد صحنه شد و گفت با استماع نظریات پیشنهادی برای مصالحه دارد که می‌خواهد آنرا عنوان کند. وقتی که نمایندگان همه شرکت‌ها آمادگی خود را برای شنیدن پیشنهاد او اعلام کردند، گلبنکیان یک نقشه بزرگ خاورمیانه را روی میز کنفرانس پهن کرد و با یک مداد کلفت قرمز دور قسمتی را خط کشید. گلبنکیان در توضیح محدوده‌ای که ترسیم کرده بود، گفت: «اینجا قلمروی امپراطوری عثمانی در سال ۱۹۱۴ است و تاریخ دیگری را نمی‌توان برای تعیین حدود امپراطوری سابق عثمانی در نظر گرفت. من این خط قرمز را براساس اطلاعات دقیق تاریخی ترسیم کرده‌ام... بعلاوه اینجا سرزمینی است که من در آنجا به دنیا آمده و زیسته‌ام. اگر کسی از میان شما اطلاعات بیشتری در این مورد دارد این حدود را اصلاح کند».

همه روی نقشه خم شدند و محدوده‌ای را که گلبنکیان در وسط خط قرمز محصور کرده بود بدقت از نظر گذراندند. گلبنکیان با مهارت و تیزهوشی نقشه‌ای کشیده بود که هم انگلیسی‌ها و هم آمریکائی‌ها دلائلی برای رضایت از آن داشتند: عربستان و بحرین و قطر در داخل خط قرمز بود و این مناطقی بود که انگلیسی‌ها از رقابت آمریکائی‌ها بیمناک بودند و می‌خواستند در داخل قلمرو امپراطوری سابق عثمانی محسوب شود. کویت در خارج از خط قرمز قرار گرفته بود و این همان منطقه‌ای بود که آمریکائی‌ها به غلط فکر می‌کردند می‌توانند امتیاز انحصاری استخراج نفت آنجا را به دست بیاورند. هر دو پیشنهاد گلبنکیان را پذیرفتند و دیگران هم اعتراضی نداشتند.

این بود داستان مهمترین توافق درباره منابع نفت خاورمیانه که به «موافقتنامه خط قرمز»^{۱۵} معروف شده است. گلبنکیان با این طرح که سرنوشت منابع نفتی

خاورمیانه را تا بیست سال بعد از آن تعیین نمود، نه فقط از بروز اختلافاتی که ممکن بود موجودیت شرکت نفت عراق را به خطر بیندازد جلوگیری کرد، بلکه منافع سالانه‌ای در حدود پنجاه میلیون دلار بابت پنج درصد سهام خود از تولیدات نفتی محدوده خط قرمز برای خود تضمین نمود.

۴

چاه‌های ابن سعود

او یک شهروند آمریکائی بود که در نیویورک زندگی می‌کرد و به لهجه نیویورکی خود و دانستن اصطلاحات عامیانه محلی می‌بالید. اما از آنجا که دوران کودکی خود را در لبنان به سر آورده بود زبان عربی را هم بخوبی تکلم می‌کرد. او یک مسیحی معتقد بود، ولی به اصول عقاید اسلامی و تعلیمات پیغمبر اسلام هم احترام می‌گذاشت. در لباس اروپائی، با صورت تراشیده و سبیل نازکش قیافه یک فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های شرق آمریکا را داشت (و همین‌طور هم بود)، ولی در لباس بلند عربی و با ریش کوتاهی که به تناسب این لباس گذاشته بود کمترین تفاوتی با یک شیخ عرب نداشت. اسم او امین ریحانی بود، و در سال ۱۹۲۲ نه در جستجوی نفت، بلکه به قصد بازدید کشورهای عربی و تجدید خاطرات گذشته به سیروساحت در این مناطق، از جمله شبه جزیره عربستان می‌پرداخت. ولی بدون دخالت شاید تصادفی و توأم با حسن نیت او در مسائل نفتی عربستان، بزرگترین منابع نفتی جهان، امروز به جای آمریکائی‌ها در دست انگلیسی‌ها بود.

سه چهارم شبه جزیره عربستان، که سرزمین وسیعی را از بحر احمر تا خلیج فارس و از خلیج عقبه تا اقیانوس هند دربر می‌گیرد اکنون تحت سلطه خاندان ابن سعود است، ولی هنگامی که امین ریحانی در سال ۱۹۲۲ از این سرزمین بازدید می‌کرد دو شهر مقدس مکه و مدینه و تمام سواحل بحر احمر تحت سلطه یک پادشاه دست‌نشانده انگلستان به نام ملک حسین بود. تمام این سرزمین‌ها قبل از جنگ اول جهانی تحت فرمان امپراطوران عثمانی که خود را خلیفه مسلمین می‌دانستند اداره

می‌شدند، و حسین به‌عنوان «شریف مکه» نماینده حکومت عثمانی در این سرزمین به‌شمار می‌آمد، تا اینکه پس از شروع جنگ اول جهانی، شریف حسین دست در دست انگلیسی‌ها، ترک‌ها را از قلمرو حکومت خود بیرون راند و در مقام سلطنت و حکومت بر این سرزمین تثبیت شد.

عبدالعزیز ابن‌سعود، که بعدها فرمانروای عربستان شد، در آن زمان فقط بر شمال عربستان و بخش ساحلی شبه‌جزیره عربستان با خلیج فارس که «الاحساء» نام داشت حکومت می‌کرد. ابن‌سعود شهر قلعه‌مانند «ریاض» را پایتخت خود قرار داده و خود را سلطان می‌خواند، ولی تا رسیدن او به مقام سلطان واقعی عربستان راه دراز و نبردهای خونینی درپیش بود.

عبدالعزیز ابن‌سعود رقیب و دشمن اصلی حسین شریف مکه به‌شمار می‌آمد، ولی خود او هم مانند شریف حسین تابع و دست‌نشانده انگلستان بود. ابن‌سعود طی سالهای جنگ اول جهانی سالانه ۶۰،۰۰۰ لیبه مقرر از انگلیس دریافت می‌کرد تا در کنار انگلیسی‌ها بر ضد ترک‌های عثمانی بجنگد. انگلیسی‌ها فکر می‌کردند که با پرداخت این پول وفاداری ابن‌سعود را نسبت به شریف حسین خریده و از تعرض ابن‌سعود به قلمرو حکومت او جلوگیری خواهند کرد، ولی در این مورد مرتکب اشتباه بزرگی شده بودند.

اما اینکه چرا انگلیسی‌ها مرد ضعیف و حریص و غیرقابل اعتمادی چون شریف حسین را بر ابن‌سعود ترجیح می‌دادند رازی است که هنوز افشا نشده است. شریف حسین در زمان جنگ برای حفظ حکومت خود عده‌ای را اجیر می‌کرد ولی هر وقت که خطر برطرف می‌شد کسانی را که برای او شمشیر زده بودند رها می‌نمود. هیچکس به او اعتماد نمی‌کرد و هیچکس از شمشیر او نمی‌هراسید. ولی ابن‌سعود خود شمشیرزن بود و در هر جنگی در پیشاپیش سربازان خود می‌جنگید. همه از شمشیر او می‌ترسیدند و همه، حتی بدترین دشمنانش به قول او اعتماد می‌کردند.

یک روز ابن‌سعود یکی از شمشیرهای قیمتی خود را که تزئیناتی از طلا و نقره داشت به ریحانی نشان داد و گفت: «من با این شمشیر یکی از سرسخت‌ترین دشمنانم را از پای درآورده‌ام، در جنگی که بین من و او در صحرا درگرفت، نخست

با یک ضربه این شمشیر پای او را قطع کردم، سپس ضربه‌ای بر گردنش فرود آوردم و با همان ضربه سرش از تنش جدا شد و خون مثل چشمه‌ای از گردنش فوران کرد... سپس قلبش را دریدم و آنرا که هنوز می‌طپید به دو نیم کردم، و در آن لحظه شورانگیز بر شمشیر خون آلودم بوسه زدم»^۱.

صحنه‌ای که امین ریحانی از قول ابن‌سعود نقل می‌کند مربوط به آخرین جنگ او با ابن‌رشید است که قبل از فتح سواحل شمالی عربستان به دست ابن‌سعود بر این سرزمین حکومت می‌کرد. ابن‌سعود بعد از پایان جنگ و هزیمت قوای ابن‌رشید، اعضای خانواده او را با خود به ریاض برد و برای اینکه دشمنی‌ها پایان پذیرد، بیوه ابن‌رشید را به زنی گرفت و تأمین معاش بازماندگانش را تقبل کرد. ابن‌سعود به پسر ابن‌رشید هم که می‌بایست جانشین او بشود مقامی در حکومت خود داد و دختر او را به جمع زنان حرمسرای خود افزود!^۲

امین ریحانی برای ملاقات با ابن‌سعود، با یک کشتی کوچک عربی از بحرین به بندر کوچک «عقیر» در ساحل شمالی شبه‌جزیره عربستان رفت و از آنجا تا یک آبادی در میان بیابان الحساء که برای ملاقات وی با ابن‌سعود تعیین شده بود راه درازی را با شتر پیمود. ریحانی در این آبادی چادری زده و کشاله ران خود را که بر اثر برخورد با زین شتر زخمی شده بود پانسمان می‌کرد که صدای زنگ شترها او را متوجه نزدیک شدن کاروان ابن‌سعود نمود. ریحانی در خاطرات خود از ابن‌سعود این دیدار نخستین با جنگجوی بیرحم و خونخوار صحرا را با زبانی ادبی توصیف کرده و آنرا یک خاطره فراموش‌نشدنی برای تمامی عمر خود می‌داند. کاروان ابن‌سعود عبارت از دویست شتر بود که بنا بر توصیف ریحانی صدای زنگ آنها پیش از رسیدن به آبادی در تمام بلندیه‌های اطراف طنین افکنده بود. وقتی که شترها به آبادی رسیدند خیمه‌ها را برافراشتند و آبادی با نور آتشی‌هایی که در هر طرف روشن کردند چراغانی شد. ریحانی از چادر خود بیرون دوید تا خیمه سلطان را بیابد و به دیدار او برود، ولی در بین راه دید که مردی رشید و تنومند به طرف او می‌آید... این ابن‌سعود بود...

1- Ibn Saoud of Arabia-Ameen Rihani (London 1928)

۲- یکی از پسران همین زن (امیر عبدالله) اکنون ولیعهد عربستان سعودی است. م

ابن سعود دست ریحانی را در دست خود گرفت و به رسم اعراب او را در آغوش کشید. از همان دیدار نخستین آمریکائی عرب‌تبار شیفته ابن سعود شد و محبت ریحانی در دل سلطان جای گرفت. این آشنائی و سخنانی که آن شب بین ابن سعود و ریحانی ردوبدل شد دوستی و اعتماد عمیقی بین آنها بوجود آورد که در حوادث روزهای بعد و سرنوشت نفت خاورمیانه آثار مهمی برجای گذاشت.

ابن سعود برای ملاقات و مذاکره با سرپرسی کاکس^۳ کمیسر عالی انگلیس در بغداد پایتخت خود «ریاض» را ترک کرده و به این آبادی آمده بود. سلطان از گرما و رطوبت هوای این منطقه نفرت داشت و مهتر از آن نمی‌توانست مدت زیادی دوری از زنان حرمسرای خود را در ریاض تحمل بکند، ولی این سفر و دیدار با سرپرسی کاکس برای او اهمیت حیاتی داشت، زیرا ابن سعود علاوه بر دریافت اسلحه و مقرری سالانه از انگلیسی‌ها، این بار می‌خواست درباره نقش آینده خود در عربستان با کمیسر عالی انگلیس صحبت کند و قلمرو حکومت خود را توسعه دهد.

سرپرسی کاکس و همراهانش چند هفته دیرتر از موعد مقرر به ملاقات ابن سعود آمدند و ابن سعود به خاطر نیازی که به انگلیسی‌ها داشت خشم خود را فرو برده و از پذیرائی شاهانه از کمیسر عالی انگلیس و همراهانش دریغ نکرد. ریحانی که در این مدت همدم ابن سعود بود می‌نویسد و سائلی که ابن سعود برای پذیرائی از مهمانان انگلیسی خود تدارک دیده بود آنروزها در هیچیک از شیخ‌نشین‌ها و سرزمین‌های اطراف یافت نمی‌شد. از مهمانان با میوه‌های تازه و آب معدنی معروف «پریه» و انواع اغذیه و اشربه خارجی پذیرائی می‌شد و برای استراحت آنها هم تخت‌های راحتی مخصوصی را از خارج تهیه کرده بودند. در یکی از مهمانی‌هایی که ابن سعود برای مهمانان انگلیسی خود ترتیب داد یک شتر کامل را سرخ کرده بودند. ابن سعود بعد از صرف شام مهمانی را ترک می‌کرد تا مهمانان انگلیسی از نظر صرف مشروبات الکلی و کشیدن سیگار برگ محظوری نداشته باشند.

با وجود این مذاکرات ابن سعود و سرپرسی کاکس، آنطور که مورد انتظار او بود برگزار نشد. موضوع مذاکرات علاوه بر تثبیت مقرری سالانه و دریافت اسلحه از انگلیسی‌ها، تعیین حدود مرزی قلمرو حکومت ابن سعود با کشور جدیدالتأسیس



عبدالعزیز ابن سعود در اوایل سلطنت با چهار پسرش
که بعد از او به سلطنت رسیده‌اند

عراق در شمال عربستان بود. ولی سرپرستی کاکس پیش از هر چیز از ابن سعود می‌خواست که کتباً تابعیت و وفاداری خود را نسبت به انگلستان اعلام کند. کاکس مضمون تعهدنامه کتبی ابن سعود را بامداد بر روی کاغذی نوشته و برای وی فرستاد. کمیسر عالی انگلیس در یادداشتی که به ضمیمه این کاغذ برای ابن سعود فرستاد نوشته بود که اگر سلطان چنین تعهدنامه‌ای را نوشته و امضا کند می‌تواند از حمایت دولت پادشاهی انگلیس برخوردار و مطمئن باشد.

ابن سعود از دریافت یادداشت سرپرستی کاکس و تعهدنامه مدادی ضمیمه آن که با خط بد و شتابزده نوشته شده بود به خشم آمد. تا آن زمان کسی جرئت نکرده بود چنین اهانتی به سلطان صحرا بکند. او نه فقط از یادداشت مدادی و خط خورده کاکس ناراحت شد، بلکه از اینکه آن مرد انگلیسی تصور می‌کرد او نمی‌تواند بدون حمایت انگلیس حکومت خود را حفظ کند خشمگین شد و غرید که «ما فقط از الله می‌ترسیم!».

در چنان محیط سرد و خشم آلودی بود که چهره تازه و بیگانه‌ای وارد صحنه شد. او یک مرد اروپائی بود که تازه از بحرین آمده و در لباس عربی قیافه مضحکی پیدا کرده بود. یک مترجم و یک نوکر از اهالی سومالی نیز او را همراهی می‌کردند. او مردی از اهالی زلاند نو بنام «فرانک هولمز»^۴ بود که در جنگ اول جهانی در نیروی دریائی انگلیس خدمت کرده و تابعیت انگلیسی داشت. فرانک هولمز قبل از جنگ در رشته مهندسی تحصیل کرده و مدتی هم در خاور دور در شرکتی که «هربرت هوور»^۵ رئیس‌جمهور بعدی آمریکا از سهامداران آن بود کار می‌کرد. فرانک هولمز در آن موقع به نمایندگی یک گروه انگلیسی که مرکز آن در لندن بود، به دنبال کسب امتیاز اکتشاف و استخراج نفت در کشورهای ساحلی خلیج فارس مسافرت می‌کرد. البته این گروه بیشتر نقش دلال و واسطه را در امتیازات نفتی ایفا می‌نمود و قصد آنها این بود که پس از کسب امتیاز و یافتن نفت، امتیاز خود را به مزایده بگذارند و به هر کس که پول بیشتری می‌داد (ترجیحاً آمریکائی‌ها) بفروشند. هولمز و ریحانی خیلی زود یکدیگر را جذب کردند و ریحانی تقاضانامه امتیاز هولمز را که به وسیله مترجمش به خط عربی کج و معوج و ناخوانائی نوشته شده بود، اصلاح و با خط خوش نزد ابن سعود فرستاد و به دنبال آن نزد ابن سعود رفت و گفت این مرد (هولمز) قابل اعتماد است و می‌توان با او معامله کرد.

وقتی که سرپرسی کاکس از حضور یک بیگانه در آنجا اطلاع یافت، و مخصوصاً وقتی به او خبر دادند این مرد از طرف یک گروه انگلیسی و برای کسب امتیاز نفت آمده است، او را نزد خود فراخواند و گفت بهتراست از این کار صرفنظر کند، زیرا زمان برای اکتشاف و استخراج نفت در این منطقه مناسب نیست و دولت انگلستان هم نمی‌تواند از عملیات شرکتی که وی نماینده آنست حمایت کند.

ولی هولمز آدم ساده و زودباوری نبود و به فراست دریافت که سرپرسی کاکس جریان را با دوستان انگلیسی خود در شرکت نفت انگلیس و ایران در میان گذاشته و به آنها اطلاع داده است که رقبای دیگری در این منطقه برای اکتشاف و استخراج نفت فعالیت می‌کنند. سرپرسی کاکس تمام منابع نفتی خاورمیانه را ملک مطلق شرکت نفت انگلیس و ایران می‌دانست و نمی‌خواست کسی به حقوق این شرکت

در منطقه تجاوز کند!».

حدس هولمز درست بود، زیرا بطوری که ریحانی در یادداشت‌های روزانه مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۲۲ خود می‌نویسد: «عبداللطیف پاشا» مشاور ابن‌سعود روز قبل از آن نامه‌ای از مدیر عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران در آبادان دریافت داشته و این نامه را به وی نشان داده بود. سر آرنولد ویلسون^۶ که این نامه را امضا کرده بود به عبداللطیف پاشا (که با وی سابقه دوستی و آشنائی داشت) نوشته بود که قصد دارد برای انجام معامله‌ای درباره نفت به دیدن سلطان بیاید. عبداللطیف پاشا تأکید کرد که ویلسون احتمالاً به توصیه سرپرسی کاکس این نامه را فرستاده است.

ریحانی در یادداشت روزانه مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۲۲ خود با لحن طنزآلودی اضافه می‌کند «ظاهراً اگر زمان گرفتن امتیاز نفت در عربستان برای هولمز نامناسب باشد، برای شرکت نفت انگلیس و ایران بسیار مناسب است!».

این نخستین باری نبود که یک دیپلمات انگلیسی، یک هموطن خود را در میدان رقابت‌های اقتصادی بر هموطن دیگر خود ترجیح می‌داد. سر آرنولد ویلسون دوست و هم‌طبقه سرپرسی کاکس بود، درحالی که فرانک هولمز یک انگلیسی درجه دوم و از اهالی مستمرات انگلیس به‌شمار می‌آمد.

ابن‌سعود به توصیه ریحانی با تقاضای هولمز موافقت کرد و درصدد نوشتن امتیازنامه‌ای برای او بود که سرپرسی کاکس وارد میدان شد و سلطان را تهدید کرد که اگر امتیاز اکتشاف و استخراج نفت را به هولمز بدهد مقرری سالانه او را قطع خواهد کرد. ریحانی در یادداشت روزانه مورخ ۲ دسامبر سال ۱۹۲۲ خود چنین می‌نویسد:

سرپرسی کاکس از سلطان (ابن‌سعود) خواست که نامه‌ای به هولمز بنویسد و تأکید نماید که قبل از مشورت با دولت انگلستان نمی‌تواند درباره تقاضای او تصمیم بگیرد.

۶- سرپرسی کاکس قبل از اینکه به سمت کمیسر عالی انگلیس در بغداد منصوب شود، در سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ کاردار و نماینده فوق‌العاده انگلستان در ایران بود و با مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران روابط نزدیکی داشت. م

۷- آرنولد ویلسون مدیر عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران در آبادان، که اکنون به لقب «سر» ملقب شده بود همان ستوانی است که در عملیات اولیه برای اکتشاف نفت در جنوب ایران فرماندهی یک جوخه از سربازان هندی را به‌عهده داشت.

این بار هم کاکس پیش‌نویس نامه‌ای را که می‌بایست به هولمز نوشته شود، با مداد نوشته و به دکتر عبدالله (منشی ابن‌سعود) فرستاده بود. کاکس از منشی سلطان خواسته بود که بعد از تحریر و ارسال نامه‌ای به همین مضمون برای سرگرد هولمز رونوشت آنرا هم برای او بفرستند. سیدهاشم (یکی از اطرافیان ابن‌سعود) به من گفت که سلطان سه بار از اجرای این توصیه یا دستور سر باز زد و هر سه بار کمیسر عالی انگلیس در ارسال نامه مورد نظر به هولمز اصرار ورزید.^۸

ولی هنگامی که سرپرسی کاکس تهدید کرد که در صورت خودداری از ارسال این نامه شصت هزار لییره مقرری سالانه سلطان قطع خواهد شد، ابن‌سعود ناچار به ارسال چنین نامه‌ای تن درداد، ولی قضیه به همین جا خاتمه نیافت و ریحانی که بشدت از رفتار سرپرسی کاکس با ابن‌سعود ناراحت شده بود، روز دهم دسامبر سال ۱۹۲۲ طی نامه‌ای به ابن‌سعود غرور جریحه‌دار شده او را تحریک کرد و نوشت این حق سلطان است که درباره منابع قلمرو حکومت خود تصمیم بگیرد و امتیاز اکتشاف و استخراج آنرا به هر کس یا هر شرکتی که صلاح می‌داند بدهد. ریحانی در این نامه تأکید کرد که سرپرسی کاکس نظریات شخصی خود را به عنوان سیاست رسمی دولت انگلیس بیان می‌کند، درحالی که در اینجا صحبت از دو شرکت انگلیسی در میان است و پیمان سلطان با دولت انگلستان او را مقید نمی‌کند که یکی را بر دیگری ترجیح دهد. ریحانی در نامه خود ماهرانه به «توصیه مدادی» سرپرسی کاکس اشاره نموده و ابن‌سعود را تحریک کرده بود که علیرغم این توصیه‌ها با تقاضای امتیاز سرگرد هولمز موافقت نماید.

نامه ریحانی کار خود را کرد و ابن‌سعود که از رفتار سرپرسی کاکس سخت رنجیده بود با اعطای امتیاز اکتشاف و استخراج نفت به هولمز موافقت کرد. ولی هولمز چند روز قبل از اعلام موافقت ابن‌سعود از عربستان رفته بود. ریحانی می‌دانست که مقصد بعدی هولمز بغداد است و به همین جهت به دنبال او راهی بغداد شد تا مژده موافقت سلطان را با اعطای امتیاز نفت به وی ابلاغ نماید. ولی هولمز به او گفت که تصمیم خود را برای مراجعت به انگلستان به اطلاع سرپرسی کاکس رسانده و قرار است روز بعد برای خداحافظی نزد خانم کاکس برود. هولمز از اینکه بتواند در مراجعت به عربستان امتیازی از ابن‌سعود بگیرد ناامید بود و می‌گفت وقتی

دولت متبوع من با این کار مخالف است ادامه تلاش در این راه بی‌فایده خواهد بود، اما ریحانی به او اطمینان داد که ابن‌سعود تصمیم گرفته است امتیاز نفت را به او واگذار کند. ریحانی به هولمز توصیه کرد که برای صرف چای و خداحافظی به مهمانی خانم کاکس برود و به‌هیچوجه وانمود نکند که از قصد مراجعت به انگلستان صرف‌نظر کرده است، زیرا اگر سرپرسی کاکس بو ببرد که او قصد بازگشت به الحساء و ملاقات مجددی با ابن‌سعود را دارد دست به تحرکات تازه‌ای خواهد زد و ابن‌سعود را تحت فشار خواهد گذاشت...

و بدین‌سان سرگرد هولمز بی‌سروصدا به الحساء بازگشت و در بهار سال ۱۹۲۳ امتیاز اکتشاف و استخراج نفت در قریب یکصد هزار کیلومترمربع اراضی واقع بین سواحل شمالی شبه‌جزیره عربستان با خلیج فارس تا آبادی‌های اعماق الحساء به وی واگذار گردید. هولمز این امتیاز را فقط در ازاء پرداخت سالانه ۲۵۰۰ لیره در جریان عملیات اکتشاف و حفر چاه تحصیل کرده بود و قرارداد نهائی می‌بایست پس از رسیدن به نفت منعقد شود.

هولمز امتیاز اکتشاف و استخراج نفت در غنی‌ترین منابع نفتی جهان را بدست آورده بود، ولی سرمایه و امکانات لازم برای حفر چاه‌های عمیق و رسیدن به منابع زیرزمینی نفت را نداشت. گروهی که هولمز به نمایندگی آنها فعالیت می‌کرد، همانطور که قبلاً اشاره شد بیشتر قصد دلالی را داشتند و می‌خواستند پس از کسب امتیاز و کشف نفت، و حتی قبل از عملیات اکتشاف امتیاز خود را به مزایده بگذارند. عملیات اکتشاف نفت در منطقه که بیشتر سطحی بود به نتیجه نرسید و کمپانی‌های نفتی آمریکائی هم به علت دوری از منطقه و بی‌ثباتی وضع سیاسی عربستان حاضر به خرید امتیاز هولمز نشدند. هولمز که از ادامه تلاش مأیوس شده بود از سال ۱۹۲۷ از پرداخت سالانه ۲۵۰۰ لیره «حق‌الاکتشاف» به ابن‌سعود خودداری نمود و امتیاز او خودبخود فسخ گردید.

ماجراهای هولمز و عدم موفقیت او در یافتن نفت در مناطق ساحلی عربستان با خلیج فارس موجب شد که شرکت نفت انگلیس و ایران هم که در آن‌موقع بیشترین امکانات را برای اکتشاف و استخراج نفت در این منطقه در اختیار داشت، رغبتی به کسب امتیاز استخراج نفت در عربستان نشان ندهد، درحالی‌که اگر هولمز

قدم پیش نمی گذاشت، مهندسین شرکت نفت انگلیس و ایران به احتمال قریب به یقین به وجود منابع عظیم نفتی در این منطقه پی می بردند و بزرگترین منابع زیرزمینی نفت جهان، به جای اینکه بعدها به دست آمریکائی ها بیفتد، نصیب انگلیسی ها می شد.

در سال ۱۹۳۰ عبدالعزیز ابن سعود همه رقیبان و دشمنانش را کشته، به بند کشیده و یا فراری داده بود و قلمرو حکومت او سرزمین وسیعی را از سواحل بحر احمر تا خلیج فارس دربر می گرفت. مکه تقریباً بدون مقاومت تسلیم شد و جده شهر بزرگ بندری دریای سرخ، پس از فرار شریف حسین، فرمانروای دست‌نشانده انگلیس به دست نیروهای ابن سعود افتاد.

در عملیات فتح عربستان نبردهای خونینی هم روی داد و ابن سعود پیروزی خود را در این جنگها، علاوه بر شجاعت و شمشیرزنی خود و سربازان تحت فرمانش، مدیون جنگجویان متعصب و خونخوار وهابی بود که به اخوان وهابی شهرت داشتند. آنها نص قرآن را قانون اسلام می دانستند و هر مسلمانی را که به چیزی غیر از آن اعتقاد دارد کافر می شمردند. با این اعتقاد آنها هر غیروهابی را کافر و خارج از دین به شمار می آوردند و ریختن خون آنها را مباح می دانستند. به آنها چنین تفهیم شده بود که در راه خدا می جنگند و اگر کشته شوند یکسره به بهشت خواهند رفت.

مقرراتی که وهابی ها برای حکومت بر عربستان وضع کرده بودند مانند «ده فرمان» حضرت موسی بر سنگی حک نشده یا در جایی نوشته و مضبوط نبود. آنها هر مجسمه یا سنگ نوشته، حتی سنگ قبر و هر تصویری را نشانی از کفر و بت پرستی به شمار می آوردند و بر هر جایی که مسلط می شدند نخست به شکستن

مجسمه‌ها و تخریب قبور و پاره کردن عکسها و تصاویر می‌پرداختند. قوانین و مقررات آنها بیشتر شفاهی بود و از آنجمله «تدخین» یا استعمال دخانیات ۴۰ ضربه شلاق و استعمال مسکرات ۶۰ ضربه شلاق داشت و در صورت تکرار به قطع دست از میج منجر می‌شد. زنا، بخصوص هنگام روز مجازات سختی داشت و علمای وهابی چنین فتوی داده بودند که هیچ مردی با زوجه قانونی خود نیز نباید قبل از فرارسیدن شب نزدیکی کند. مجازات زنا در ماه مبارک رمضان اعدام در ملاء عام بود و زنان زانیه را سنگسار می‌کردند.

این مقررات البته شامل حال سلطان عبدالعزیز ابن سعود نمی‌شد و کسی را یارای نظر افکندن به درون قصرهای محصور او نبود. ابن سعود از چهار چیز لذت فراوان می‌برد: نخست دست و پنجه نرم کردن با دشمنان و گردن زدن آنها، دوم مجالس عیش و طرب و گفتگو با دوستان و محارم درباره جنگ و زن، سوم شکار، و چهارم مجامعت با زنان که در نظر ابن سعود از همه مهمتر و لذت بخش تر بود.

ابن سعود ظاهراً به فتوای علمای وهابی که هنگام روز نباید با زنان نزدیکی کرد گردن نهاده و روزهایش را به تفریحات دیگر، مخصوصاً مجالس بزم و گفتگو با دوستان و محارم خود اختصاص داده بود. یکی از نزدیک‌ترین محارم او یک مرد انگلیسی بنام «هاری - سنت جان فیلی»^۱ بود که نه فقط در مسائل سیاسی، بلکه در امور جنسی نیز با وی مشورت می‌کرد. و کتابی که او تحت عنوان «جشن عربی»^۲ نوشته و در سال ۱۹۵۴ بعد از مرگ ابن سعود در لندن منتشر شد، از جامع‌ترین و جالب‌ترین کتابهایی است که درباره ابن سعود و حکومت او نوشته شده است.

ابن سعود از سن یازده سالگی تا چند هفته قبل از مرگش به سال ۱۹۵۳ در سن ۷۲ سالگی تقریباً هر شب با زن تازه‌ای هم‌بستر می‌شد. موارد استثنائی که ابن سعود از نزدیکی با زنان اجتناب می‌نمود ایام حج یا زمان جنگ بود. فیلی می‌نویسد که ابن سعود شہوتی سیری‌ناپذیر داشت و یکبار به امیر کویت گفته بود که به‌نظر او بالاترین لذتی که به‌خاطر آن می‌توان زیست، مجامعت با زنان است. او با زنان فقط در رختخواب روبرو می‌شد و تا اواخر عمر که در بعضی مجالس مهمانی زنان آمریکائی را در حال غذا خوردن یا نوشیدن دید، هرگز غذا خوردن یا نوشیدن

یک زن، حتی مادرش را ندیده بود!

ابن سعود هرگز از محدودیت اختیار کردن چهار زن تجاوز ننمود، ولی مرتباً زنان کهنه را با زنان تازه عوض می کرد. او گاهی از روی مصلحت و برای تحکیم قدرت خود با دختر یک رئیس قبیله یا بیوه دشمنی که به دست خود کشته بود ازدواج می کرد ولی این ازدواج های مصلحتی هم موقتی بود و سلطان بعد از مدتی آنها را به یکی از اطرافیان یا رؤسای یکی از قبایل تفویض می نمود. ابن سعود با همه این زنان، حتی آنهایی که حاضر نبود به صورتشان نگاه کند هم بستر می شد، زیرا نمی خواست آنها را از افتخار هم بستری با سلطان محروم کند!

فیلیبی در خاطرات خود از ابن سعود می نویسد: «هر یک از چهار زن عقدی ابن سعود قصری مخصوص به خود داشتند که انواع وسائل راحتی و خدمه و تعدادی غلام و نگهبان برای هر یک در نظر گرفته شده بود. ابن سعود هر شب به نوبت در یکی از قصرها به سر می برد و علاوه بر آن قصری برای چهار زن صیغه خود داشت که امتیازات آنها کمتر از زنان عقدیش نبود. سلطان برای تکمیل سرگرمی شبانه خود همیشه چهار کنیز زیبا نیز از میان کنیزان در نظر می گرفت. ولی گاهی این دوازده زن نیز او را کفایت نمی نمود و از میان دوشیزگانی که به خدمتش می آوردند، زیباترینشان را برای کامجویی برمی گزید».

ابن سعود در سال ۱۹۳۰ به فیلیبی گفت که تا آن تاریخ از ۱۳۵ دوشیزه باکره کام گرفته است، و خدا می داند که طی ۲۳ سال باقیمانده عمر ابن سعود چندصد دوشیزه دیگر به این رقم اضافه شده است. مخارج اداره زنان متعدد عقدی و غیر عقدی ابن سعود و بجههائی که از آنها بوجود می آمد بزرگترین رقم هزینه دربار او بود و این مخارج بیشتر از محل درآمد سالانه حج تأمین می شد! در سال ۱۹۳۰ بر اثر کاهش تعداد زائران حج، ابن سعود در تأمین مخارج حرمسرای خود دچار زحمت شد و از مشاور و محرم انگلیسی خود فیلیبی چاره جوئی کرد.

اما پیش از اینکه به راه حلی که فیلیبی در پیش پای ابن سعود گذاشت اشاره کنیم، بهتر است او را بهتر بشناسیم. هاری سنت جان فیلیبی از محققین و کارشناسان مسائل دنیای عرب بود که مدتی در بغداد با سرپرستی کاکس کار کرده و ظاهراً به علت مخالفت با سیاست مشترک انگلیس و فرانسه در قبال اعراب از

خدمت در اداره امور مستعمرات انگلیس کناره گرفته بود. فیلیبی بعد از کناره گیری از خدمت در اداره امور مستعمرات انگلیس رهسپار عربستان شد و به دربار ابن سعود راه یافت. فیلیبی خیلی زود توانست خود را در دل سلطان جا کند و به یکی از نزدیک ترین محارم او مبدل شود. در میان اطرافیان ابن سعود، او تنها کسی بود که جرئت می کرد با سلطان جروبخت کند و عقیده و نظری برخلاف عقیده سلطان ابراز نماید.

فیلیبی برای نزدیکی بیشتر به ابن سعود مسلمان شد و به منظور اقامت دائمی در عربستان در مکه و جده برای خود خانه ساخت. او برای تأمین مخارج زندگی خود علاوه بر مقرری که از سلطان می گرفت نمایندگی کمپانی اتومبیل سازی فورد را هم در عربستان برای خود دست و پا کرده بود و از محل درآمد این کار مبلغی هم برای زن و فرزندانش به انگلستان می فرستاد.

در سال ۱۹۳۰ به علت بروز بحران اقتصادی در سراسر جهان، که کشورهای مسلمان هم از آن برکنار نماندند تعداد زائران حج به شدت کاهش یافت و از آنجا که پیش بینی می شد وضع در سال ۱۹۳۱ بدتر هم بشود، ابن سعود برای تأمین کسری مخارج خود به فیلیبی متوسل شد. فیلیبی در یادداشت های خود می نویسد: «وقتی که ابن سعود درباره وضع بد مالی خود با من سخن می گفت، به او پاسخ دادم شما بر روی یک گنج خوابیده اید ولی تلاشی برای حفر خاک و یافتن گنج نمی کنید. وقتی که سلطان توضیحات بیشتری از من خواست، گفتم در این سرزمین منابع معدنی فراوانی وجود دارد که برای یافتن آن باید از سرمایه و امکانات فنی خارجیان مدد گرفت. سلطان در پاسخ من گفت: «اوه... فیلیبی، اگر کسی پیدا بشود که یک میلیون لیره پول به من بدهد اجازه استخراج تمام این معادن را به او خواهم داد!».

فیلیبی به ابن سعود می گوید که اگر معادن زیرزمینی عربستان استخراج بشود خیلی بیشتر از اینها عاید او خواهد شد، ولی اضافه می کند که هیچکس قبل از بررسی و اطمینان از وجود منابع معدنی در عربستان چنین پولی را به او نخواهد داد. فیلیبی سپس از یک نفر آمریکائی که چندی قبل از جده دیدن کرده و سپس به یمن رفته بود، نام برد و گفت او درباره منابع معدنی منطقه تحقیقاتی کرده و می تواند در



تصویری از ابن سعود
که مربوط به سال‌های
اوایل دهه ۱۹۳۰ و
زمانی است که درآمد
او منحصر به عواید
مراسم حج بود و این
درآمد کفاف مخارج
گزاف او را نمی‌داد

شروع این کار سلطان را کمک کند. این مرد آمریکائی که «چارلز کرین»^۳ نام داشت، در ماه فوریه سال ۱۹۳۱ به دعوت ابن‌سعود به جده رفت و درباره امکان وجود منابع نفت در عربستان با وی سخن گفت. ابن‌سعود پذیرائی گرمی از وی به عمل آورد و هنگام عزیمتش دو اسب عربی زیبا به او هدیه کرد. کرین هم یک جعبه خرمای کالیفرنیا به ابن‌سعود داد، ولی هدیه اصلی او یک مهندس معدن آمریکائی بنام «کارل تویچل»^۴ بود که چند هفته بعد از مراجعت کرین وارد جده شد و به خرج کرین کاوش‌هایی برای یافتن منابع معدنی در صحرای عربستان آغاز کرد.

کارل تویچل با حوصله و تلاش خستگی‌ناپذیر سرتاسر خاک عربستان را برای یافتن منابع نفت درنوردید و سرانجام در اوائل سال ۱۹۳۲ گزارش امیدبخشی از

3- Charles Crane

4- Karl Twitchell

نتایج تحقیقات خود را در اختیار ابن سعود گذاشت. ابن سعود بقدری از شنیدن این گزارش خوشحال شد که خود تویچل را مأمور تماس و مذاکره با کمپانی‌های آمریکائی و اعلام آمادگی خویش برای دادن امتیاز نفت به آنها نمود.

* * *

آنچه ابن سعود و تویچل آمریکائی هیچیک از آن خبر نداشتند این بود که رؤسای شرکت استاندارد اوایل کالیفرنیا چندین ماه است درصدد تماس و مذاکره با ابن سعود هستند و راهی برای برقراری تماس با وی پیدا نمی‌کنند. علت عدم موفقیت کمپانی آمریکائی در برقراری تماس و مذاکره با ابن سعود هم این بود که آنها سرگرد فرانک هولمز را برای انجام این کار انتخاب کرده بودند و هولمز که خود قبلاً در اکتشاف نفت در عربستان با شکست مواجه شده و بی‌خبر این کشور را ترک گفته بود در برقراری تماس و تجدید مذاکرات با ابن سعود تردید داشت و تصور می‌کرد که با آن سابقه بد و خلف وعده در پرداخت حق‌الاکتشاف سالانه، سلطان او را به حضور نخواهد پذیرفت.

هولمز پس از انصراف از ادامه عملیات اکتشاف نفت در عربستان بیکار ننشسته و در سال ۱۹۲۵ در بحرین امتیاز تازه‌ای برای اکتشاف و استخراج نفت گرفته بود. در سال ۱۹۲۷ بعد از آنکه علائمی بر وجود نفت در بحرین بدست آمد، هولمز امتیاز خود را به شرکت آمریکائی خلیج شرقی فروخت و این شرکت که خود شعبه‌ای از شرکت نفت خلیج بود بیدرنگ شروع به حفر چاه نفت در بحرین نمود، ولی هنوز کار در مراحل مقدماتی بود که انگلیسی‌ها به‌عنوان اینکه بحرین در محدوده «خط قرمز» معروف قرار دارد، از ادامه کار جلوگیری کردند. شرکت نفت خلیج خود از شرکای شرکت نفت عراق بود و طبق موافقتنامه معروف به خط قرمز می‌بایست در اکتشاف و استخراج نفت بحرین با شرکای خود مشورت و مشارکت نماید، ولی شرکت نفت عراق به این عنوان که کارشناسان آن منابع نفتی بحرین را ناچیز و غیر اقتصادی تشخیص داده‌اند از تعقیب این کار خودداری نمود.

شرکت نفت خلیج امتیاز خود را به شرکت استاندارد اوایل کالیفرنیا که سهمی در شرکت نفت عراق نداشت، فروخت و شرکت استاندارد اوایل کالیفرنیا

بلافاصله دست بکار شد. این شرکت تعهدی برای رعایت مفاد موافقتنامه خط قرمز نداشت، ولی انگلیسی‌ها مدعی شدند که در مناطق تحت سرپرستی آنها فقط شرکت‌های انگلیسی یا شرکت‌های ثبت شده در انگلیس می‌توانند فعالیت کنند. پس از دو سال جروبحث و کشمکش سرانجام کمپانی استاندارد اوایل کالیفرنیا شرکتی در کانادا تأسیس کرد و این شرکت شعبه‌ای در لندن دائر نمود و کار اکتشاف و استخراج نفت را در بحرین دنبال کرد. انگلیسی‌ها شرایط دیگری هم برای دادن اجازه کار به این شرکت تحمیل کردند که از آنجمله الزام تأیید مدیر شرکت از طرف دولت انگلیس و استخدام اکثریت کارکنان آن از اتباع انگلیسی یا بحرینی بود. یک شرط مهم دیگر این بود که این شرکت فقط باید از طریق نماینده مقیم انگلیس در بحرین با شیخ بحرین تماس بگیرد و به عبارت دیگر تمام کارها با اطلاع و موافقت نماینده سیاسی انگلیس در بحرین انجام شود!

شرکت نفت بحرین با چنین شرایط و مقرراتی روز اول اوت ۱۹۳۰ شروع بکار کرد و مدیر محلی این شرکت که مورد تأیید انگلیسی‌ها قرار گرفت کسی جز سرگرد فرانک هولمز نبود.

هنگامی که وجود منابع نفت در بحرین به ثبوت رسید کارشناسان شرکت استاندارد اوایل کالیفرنیا به این نتیجه رسیدند که دنباله این منابع و مرکز اصلی آن در سی کیلومتری بحرین یعنی سواحل عربستان در خلیج فارس قرار دارد. یک مهندس معدن آمریکائی بنام «فرد - دیویس» که مردی غول پیکر از اهالی پنسیلوانیا بود با اطمینان گفت که غنی‌ترین منابع نفتی منطقه در سواحل عربستان قرار دارد و آمریکائی‌ها نباید فرصت گرفتن امتیاز استخراج نفت آنجا را از دست بدهند.

با سابقه‌ای که هولمز در کار اکتشاف نفت در سواحل عربستان داشت مدیران شرکت استاندارد اوایل کالیفرنیا تردیدی در انتخاب او برای برقراری تماس و مذاکره با ابن سعود به خود ندادند، ولی آنها از این موضوع خبر نداشتند که هولمز با خلف وعده و سابقه بدی که در رابطه با ابن سعود دارد بدترین انتخاب ممکن برای برقراری چنین تماسی است. خود هولمز هم از روبرو شدن با ابن سعود

پرهیز داشت، ولی به جای اینکه واقعیت را با مدیران کمپانی آمریکائی در میان بگذارد نمایندگان اعزامی شرکت را نخست به بهانه اینکه ابن سعود مشغول جنگ با یکی از قبایل دشمن است، و سپس به این عنوان که وی در عزای مرگ زن سوگلی خود نشسته است! در گرمای مرطوب بحرین معطل کرد. فرد دیویس و سایر اعضای هیئت اعزامی شرکت استاندارد اوایل کالیفرنیا سرانجام از این انتظار طولانی خسته شدند و به آمریکا بازگشتند.

بعد از مراجعت هیئت اعزامی به آمریکا و عدم موفقیت آنها در برقراری تماس با ابن سعود «فرانسیس لومیس»^۸ معاون سابق وزارت خارجه آمریکا و مشاور روابط خارجی شرکت استاندارد اوایل کالیفرنیا، که از نفوذ فیلیبی در دربار ابن سعود اطلاع یافته بود نامه‌ای برای او نوشت و از وی خواست ترتیب ملاقات هیئت اعزامی کمپانی را با ابن سعود بدهد. برحسب تصادف و پیش از اینکه پاسخ این نامه از فیلیبی برسد «لومیس» در یک مجلس مهمانی با «کارل تویچل» که تازه از عربستان بازگشته بود، ملاقات کرد و علاقه شرکت خود را به کسب امتیاز استخراج نفت در عربستان با وی در میان گذاشت. تویچل گفت که ابن سعود خود مشتاق دادن چنین امتیازی است و وقتی که لومیس معاذیر هولمز را در مورد ملاقات هیئت اعزامی شرکت با ابن سعود بیان کرد، تویچل اظهار شگفتی نمود.

لومیس فرصت را از دست نداد و از تویچل خواست همراه مشاور حقوقی شرکت استاندارد اوایل کالیفرنیا «لوید هامیلتون»^۹ برای مذاکره و کسب امتیاز نفت از ابن سعود به جده مراجعت کند. آنها زنهای خود را هم در این سفر همراه بردند و روز بیستم فوریه سال ۱۹۳۳ در بندر جده از کشتی پیاده شدند. فرانک هولمز هم از بحرین به آنها پیوست، ولی همانطور که خودش پیش‌بینی کرده بود با استقبال سردی مواجه شد. فیلیبی از طرف ابن سعود به او پیغام داد که یا بدهی‌های عقب‌مانده خود را بابت امتیاز قبلی نفت پردازد و یا ظرف چهل و هشت ساعت جده را ترک کند. هولمز راه حل دوم را انتخاب کرد و فرار را بر قرار ترجیح داد.

همزمان با تلاش آمریکائیان برای دست انداختن بر منابع نفت عربستان، شرکت نفت انگلیس و ایران هم بیکار ننشسته بود. مدیر جدید این شرکت

«سرجان کدمن»^{۱۰} سخت نگران تلاش روزافزون رقبای آمریکائی در منطقه بود و قبلاً هم با دادن امتیاز استخراج نفت به آمریکائی‌ها در بحرین بشدت مخالفت می‌کرد. هنگامی که خبر اعزام یک هیئت آمریکائی به جده به گوش کدمن رسید فوراً نمایندگان شرکت‌های صاحب سهم شرکت نفت عراق را به لندن فراخواند و به آنها هشدار داد که اگر آمریکائی‌ها موفق به گرفتن امتیاز استخراج نفت عربستان بشوند رقیب خطرناکی برای شرکت نفت انگلیس و ایران و سایر شرکای آن در شرکت نفت عراق خواهند شد. به نظر کدمن موضوع هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی حائز اهمیت بود، زیرا همیشه پرچم به‌دنبال تجارت می‌آید و ورود آمریکائی‌ها به بازار نفت خاورمیانه، نه فقط از نظر اقتصادی برای انگلستان زیانبار بود، نفوذ استعماری قدیمی و انحصاری انگلیس را نیز در این منطقه به‌خطر می‌انداخت.

اما ظاهراً همکاران دیگر کدمن در شرکت نفت انگلیس و ایران یا شرکت نفت عراق به‌اندازه خود او به اهمیت این موضوع واقف یا معتقد نبودند، زیرا چندان تلاشی برای پیشی جستن از رقبای آمریکائی به‌عمل نیاوردند. نماینده شرکت نفت عراق در مذاکره با حکومت ابن‌سعود «استفن لانگریگ»^{۱۱} بود که در کتاب معروف خود تحت عنوان «نفت در خاورمیانه» فقط یک پاراگراف به موضوع مذاکرات خود در عربستان اختصاص داده و ضمن آن چنین می‌نویسد:

وقتی که من از طرف شرکت نفت عراق برای مذاکره با حکومت سعودی به جده رفتم بین هامیلتون نماینده سوکال (استاندارد اوایل کالیفرنیا) و وزیران سعودی مذاکرانی جریان داشت. وزیر سعودی از من خواست که پیشنهادات خود را ارائه بدهم. هر دو طرف مذاکره با ابن‌سعود ملاقات کردند و پیشنهادات خود را ارائه نمودند و هر دو گمان می‌کردند که در شرایط مساوی شانس بیشتری دارند. ولی مدیران شرکت نفت عراق در پذیرفتن شرایط حکومت سعودی اهمال کردند و هنگامی که پادشاه سعودی حق امتیاز خود را با طلا می‌خواست رویه هندی به او پیشنهاد می‌کردند. نویسنده این سطور که نماینده آنها بود، با دست بسته نمی‌توانست کاری از پیش ببرد و در نتیجه آمریکائیان بدون زحمت زیادی موفق شدند و روز ۲۹ مه ۱۹۳۳ بین هامیلتون و شیخ عبدالله سلیمان نماینده حکومت سعودی قراردادی به امضا رسید که به‌موجب آن امتیاز اکتشاف

و استخراج نفت در الحساء به مدت ۶۰ سال به آمریکائی‌ها واگذار گردید. باید افزود که خبر ورود یک هیئت آمریکائی را برای مذاکره با حکومت سعودی، فیلبی به اطلاع مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران رسانده بود و در این کار شاید علاوه بر علاقه باطنی که نسبت به هموطنانش داشت مصلحت ابن سعود را هم در نظر گرفته بود. ابن سعود روز ۲۳ فوریه ۱۹۳۳ یادداشتی برای فیلبی فرستاده و ضمن ابراز اعتماد کامل نسبت به مشاور انگلیسی خود از او خواسته بود که بر جریان مذاکرات مربوط به امتیاز نفت مراقبت کند و در این نامه مخصوصاً قید کرده بود که «من اطمینان دارم شما منافع و مصالح ما را چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی تأمین خواهید کرد». فیلبی بعد از دریافت این نامه ابن سعود حضور یک هیئت آمریکائی را برای مذاکره درباره امتیاز نفت به اطلاع مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران رساند و اگر او این اقدام را نمی‌کرد، شاید انگلیسی‌ها بعد از انجام مذاکرات و اعطای امتیاز نفت عربستان به آمریکائی‌ها از موضوع مطلع می‌شدند.

در هر حال اقدام فیلبی و اعزام نماینده‌ای از طرف شرکت نفت عراق به جده به نفع ابن سعود تمام شد، زیرا اگر رقیبی در میان نبود، ابن سعود مجبور می‌شد به پول کمتر و شرایط سهل‌تری رضایت بدهد. در این میان سر فیلبی هم بی‌کلاه نماند، زیرا هامیلتون برای اینکه از رقیب انگلیسی عقب نیفتد و از نفوذ فیلبی در ابن سعود به نفع خود استفاده کند، قول داد که در صورت موفقیت در کسب امتیاز نفت ماهانه هزار لیره به حساب خانواده فیلبی در لندن واریز نماید و بعد از رسیدن اولین چاه به نفت پاداش قابل توجهی برای او از مدیران شرکت بگیرد. فیلبی این پیشنهاد را پذیرفت، زیرا در آنموقع از محل نمایندگی شرکت فوراً درآمد قابل توجهی نصیب او نمی‌شد و به‌رحمت می‌توانست مخارج تحصیل سه دختر و شهریه دانشگاهی پسرش را در کمبریج تأمین نماید.^{۱۲}

تنها شرط فیلبی برای انجام این معامله با هامیلتون این بود که این راز با هیچکس در میان گذاشته نشود. هامیلتون به قول خود وفا کرد و این راز را حتی با

۱۲- پسر فیلبی که در آنموقع در دانشگاه کمبریج تحصیل می‌کرد، همان «کیم فیلبی» معروف است که در جنگ دوم جهانی در انتلیجنس سرویس خدمت می‌کرد و بعدها جاسوس شوروی از آب درآمد. م

همسرش و تویچل در میان نگذاشت. فیلیبی هم این راز را از ابن سعود و وزیرش عبدالله سلیمان مخفی نگاه داشت. از سوی دیگر «لانگریگ» نماینده شرکت نفت عراق که قبلاً دوست و همکار فیلیبی در اداره امور مستعمرات انگلیس بود به تصور اینکه فیلیبی در هر حال منافع هموطنان خود را بر دیگران مقدم می‌شمارد صادقانه این راز را با او در میان گذاشت که شرکت نفت عراق فعلاً برنامه‌ای برای اکتشاف و استخراج نفت در عربستان ندارد و هدف او فقط دور کردن رقیب آمریکائی از صحنه است. لانگریگ همچنین گفت که شرکت نفت عراق نیاز بازارهای نفت را از چاه‌های خود در عراق تأمین می‌کند و اگر نفت عربستان وارد بازار شود، موجب افزایش عرضه و کاهش بهای نفت در بازار جهانی خواهد شد.

اعترافات لانگریگ کار فیلیبی را آسان کرد. از طرف دیگر مبلغی که شرکت نفت عراق برای کسب امتیاز نفت عربستان پیشنهاد می‌کرد، بقدری ناچیز بود که فیلیبی یقین داشت ابن سعود آنها نخواهد پذیرفت. لانگریگ ابتدا پنج هزار لیره و سپس شش هزار لیره برای امضای قرارداد امتیاز نفت پیشنهاد کرد و در پاسخ شرط قبلی ابن سعود که گفته بود حق الامتیاز باید به طلا پرداخت بشود، گفت که مقررات بانک انگلیس اجازه پرداخت پول طلا را نمی‌دهد و حق الامتیاز بصورت اسکناس (پوند انگلیسی) یا معادل آن رویه هندی پرداخت خواهد شد.

بعد از ارائه این پیشنهادات، نماینده شرکت نفت عراق بکلی از جریان مذاکرات کنار گذاشته شد و مذاکره منحصراً بین هامیلتون و شیخ عبدالله سلیمان وزیر مالیه ابن سعود ادامه یافت. فیلیبی هم نقش مترجم و واسطه را در این مذاکرات به عهده داشت و برای نزدیک کردن نظریات طرفین به یکدیگر می‌کوشید. لوید هامیلتون در آغاز کار امیدوار بود که قضیه را در عرض یکی دو هفته فیصله بدهد، ولی با وجود تلاش فیلیبی برای حصول توافق، چانه‌زدنها قریب دو ماه به طول انجامید. شیخ عبدالله سلیمان ابتدا مبلغ یکصد هزار لیره طلا برای اعطای امتیاز نفت پیشنهاد کرده بود، ولی هامیلتون گفت می‌تواند حداکثر با پرداخت پنجاه هزار لیره آنها به اقساط و بصورت وام موافقت کند. مذاکرات به بن‌بست می‌کشید که سرانجام روز بیستم آوریل سال ۱۹۳۳، هامیلتون که از شدت گرما و رطوبت هوا کلافه شده بود، آخرین پیشنهاد خود را عنوان کرد و گفت که در صورت رد این پیشنهاد جده را

ترک خواهد گفت. آخرین پیشنهاد هامیلتون پرداخت ۳۰،۰۰۰ لیره طلا بطور نقد و ۲۰،۰۰۰ لیره هجده ماه بعد بود که می‌بایست بصورت وام محسوب گردد و بعداً از پرداخت‌های شرکت کسر شود. هامیلتون همچنین پذیرفته بود که سالانه ۵،۰۰۰ لیره طلا به عنوان اجاره یا حق الامتیاز پرداخت نماید.

فیلیبی پس از دریافت این پیشنهاد از هامیلتون به دیدار شیخ عبدالله سلیمان رفت و به او گفت که دیگر تصور نمی‌کند آمریکائی‌ها پیشنهادی بهتر از این عرضه کنند. شیخ عبدالله هم این پیشنهاد را پذیرفت، ولی در همان روز بیستم آوریل ۱۹۳۳ رویتزر خبری مخابره کرد که اساس این توافق‌ها را بهم می‌ریخت. دولت ایالات متحده آمریکا خروج طلا را از آن کشور ممنوع کرد و قیمت لیره طلا از ۸۷/۴ دلار به بیش از شش دلار افزایش یافت.

دور تازه‌ای از مذاکرات آغاز شد و این بار هامیلتون سعی کرد موافقت وزیر سعودی را با پرداخت وام و حق الامتیاز به دلار کاغذی جلب نماید، ولی ابن سعود به چیزی جز لیره طلا رضایت نمی‌داد. سرانجام با تلاش و پادرمیانی فیلیبی، طرفین در اصول قراردادی که باید به امضا برسد به توافق رسیدند. شیخ عبدالله این موافقتنامه طولانی و پیچیده را در دو جلسه برای ابن سعود قرائت کرد و ابن سعود که از عبارات و اصطلاحات فنی و حقوقی آن چیزی نمی‌فهمید ضمن قرائت این موافقتنامه چرت می‌زد. فیلیبی هم در جریان قرائت موافقتنامه حضور داشت. وقتی که قرائت موافقتنامه به پایان رسید، ابن سعود چشمهایش را باز کرد و درحالی که با یک چشم سالمش به فیلیبی خیره شده بود، از او پرسید: «آیا خوبست؟» و فیلیبی پاسخ داد: «این بهترین قراردادی است که می‌توانیم منعقد کنیم». ابن سعود خطاب به شیخ عبدالله گفت: «خیلی خوب... امضایش کنید».

قرارداد امتیاز اکتشاف و استخراج نفت در الحساء، روز ۲۹ مه سال ۱۹۳۳ بین شیخ عبدالله سلیمان از طرف حکومت سعودی و لوید هامیلتون از سوی شرکت استاندارد اوئل آمریکا به امضا رسید. این قرارداد نقطه عطفی در تاریخ خاورمیانه و منطقه خلیج فارس بود، زیرا آمریکائی‌ها که قبلاً جای پائی در بحرین برای خود باز کرده بودند، با امضای این قرارداد به صورت یک رقیب عمده برای شرکت نفت انگلیس و ایران وارد صحنه خاورمیانه شدند. ورود آمریکائی‌ها به میدان رقابت‌های

نفتی در خاورمیانه و منطقه خلیج فارس آغاز پایان نفوذ و سلطه طولانی انگلیس در این منطقه بود. با این اهمال یا اشتباه، انگلیسی‌ها نه فقط نفوذ و قدرت سیاسی خود را در حساس‌ترین منطقه استراتژیک جهان به خطر انداختند، بلکه بزرگترین منابع نفتی خاورمیانه را نیز تسلیم آمریکائی‌ها کردند.

ابن سعود به‌عنوان پاداش خدمات فیلیپی، خانه‌ای را در نزدیکی قصر سلطنتی که به کاخ سبز معروف بود به مشاور انگلیسی خود هدیه کرد و فیلیپی هم خانه قدیمی خود را در جده به هامپلتون فروخت تا به‌عنوان دفتر موقت کار شرکت استاندارد اوایل کالیفرنیا از آن استفاده کند. فیلیپی علاوه بر مقرری ماهانه از کمپانی آمریکائی پاداش نقدی قابل توجهی نیز از آنها دریافت نمود.

در قرارداد قید شده بود که مبلغ ۳۵،۰۰۰ لیره طلا پرداخت اولیه شرکت به حکومت سعودی ظرف سه ماه بعد از امضای قرارداد واریز خواهد شد. به‌موجب مقررات جدیدی که در آمریکا وضع شده بود صدور طلا از آمریکا فقط با اجازه وزارت خزانه‌داری آمریکا امکان‌پذیر بود. شرکت استاندارد اوایل کالیفرنیا مبلغ ۱۷۰،۳۲۷ دلار بابت خرید سی و پنج هزار لیره طلا به حساب خزانه‌داری آمریکا واریز نمود، ولی این تقاضا در پیچ و خم تشکیلات اداری خزانه‌داری آمریکا گیر کرد و مهلت پیش‌بینی‌شده در قرارداد امتیاز داشت به‌سر می‌رسید که مدیران شرکت استاندارد اوایل کالیفرنیا تصمیم گرفتند ۳۵،۰۰۰ لیره طلا را از بازار آزاد اروپا خریداری و به دولت سعودی تحویل بدهند.

کشتی حامل ۳۵،۰۰۰ لیره طلا که در چند جعبه بسته‌بندی شده بود روز چهارم اوت به‌طرف بحر احمر و خلیج فارس حرکت کرد. کارل تویچل که مأمور حمل و تحویل این سکه‌ها بود، روز ۲۵ اوت سال ۱۹۳۳، یعنی سه روز پیش از پایان مهلت مقرر وارد جده شد و همان روز سکه‌ها را دانه‌دانه شماره کرده و تحویل شیخ عبدالله سلیمان داد. و بدین‌سان عصر نفت در کشور سعودی آغاز شد.

...و اینک نوبت کویت است

در منتهی‌الیه خلیج فارس، در حدود چهارصد کیلومتر بالاتر از بحرین و الحساء سرزمینی که بی‌شبهت به نیمه یک ستاره شش پر نیست، بین عراق و عربستان قرار گرفته و کویت نام دارد. این کشور کوچک که امروز یکی از غنی‌ترین منابع نفتی جهان را در اختیار دارد و بناهای مجلل و سربه‌فلک کشیده و جاده‌ها و خیابان‌های عریض و طویل سطح آنرا پوشانده است، در اوائل سالهای ۱۹۳۰ یک بندر ماهیگیری بیش نبود. کارشناسان شرکت‌های نفتی در همان زمان امکان وجود منابع نفت را در این سرزمین پیش‌بینی می‌کردند، ولی تا کسی قدم جلو نمی‌گذاشت و به اکتشاف نفت در این سرزمین نمی‌پرداخت، کیفیت و وسعت این منابع و اقتصادی بودن اقدام برای استخراج آن معلوم نبود.

اولین کسی که به فکر اکتشاف نفت در کویت افتاد مازور هولمز بود که قبلاً هم به کرات از او یاد کرده‌ایم. هولمز که از کار خود در عربستان نتیجه‌ای نگرفته و امتیاز نفت بحرین را هم تحت فشار انگلیسی‌ها از دست داده بود، در سال ۱۹۳۰ وارد کویت شد تا از شیخ کویت امتیازی برای اکتشاف و استخراج نفت در این سرزمین تحصیل کند. مشتری این امتیاز شرکت آمریکائی نفت خلیج بود که قبلاً برای گرفتن امتیاز نفت بحرین مبالغی به هولمز پرداخته بود، ولی همانطور که در فصل قبل اشاره شد این امتیاز را تحت مقررات قرارداد خط سرخ از دست داد و اینک از هولمز می‌خواست که به جای آن امتیازی در کویت برای این شرکت دست و پا کند. هولمز و شرکت خلیج از این جهت کویت را برای گرفتن امتیاز نفت

انتخاب کرده بودند که این کشور خارج از محدوده خط سرخ قرار داشت و شرکت نفت خلیج می‌توانست بدون گرفتاری‌هایی که در مورد نفت بحرین با آن روبرو شد به اکتشاف و استخراج نفت در کویت پردازد.

هولمز این بار بیش از دفعات گذشته برای رسیدن به مقصود و گرفتن امتیاز عجله داشت، زیرا سرمایه‌اش ته کشیده بود و تنها در صورت موفقیت در کسب امتیاز نفت کویت می‌توانست زیان‌های گذشته را جبران کرده و به وضع خود سروصورتی بدهد. هولمز برای کسب موفقیت نزدیکترین راه، یعنی پرداخت رشوه و هدیه را انتخاب کرد. او با یک اتومبیل نو «سان بیم» از کشتی پیاده شد و این اتومبیل را تا قصر شیخ کویت راند. شیخ احمد الجابر الصباح فرمانروای کویت برای تماشای اتومبیل از قصر خود بیرون آمد و وقتی که با تحسین و اعجاب درباره آن سخن می‌گفت هولمز سویج اتومبیل را تقدیم وی کرد و گفت «عالیجناب، مال شماست!»

با این مقدمه نخستین ملاقات هولمز با شیخ کویت به خوبی برگزار شد و شیخ با نظر مساعد ادامه مذاکرات و تعیین شرایط قرارداد را به‌عهده مشاوران خود گذاشت. در جریان این مذاکرات نیز بیست هزار روپیه به خود شیخ و چهار هزار روپیه به هر یک از چهار عضو شورای حکومتی پرداخت شد و ۴۵،۰۰۰ روپیه نیز برای مخارج بعدی منظور گردید.

مذاکرات تقریباً خاتمه یافته و قرارداد امتیاز در شرف امضا بود، که سرهنگ هارولد دیکسون^۱ نماینده سیاسی انگلیس از قضیه خبردار شده و نزد شیخ کویت رفت. از جریان مذاکرات سرهنگ دیکسون با شیخ کسی خبردار نشد، ولی در بازار کویت این خبر دهان به دهان گشت که سرهنگ انگلیسی تعهدات قبلی شیخ کویت را به دولت انگلیس متذکر شده و او را از دادن امتیاز نفت به آمریکائی‌ها بازداشت است. خبر درست بود، زیرا شیخ و اعضای حکومت او از ادامه مذاکره و امضای قرارداد با هولمز سر باز زدند و از دریافت رشوه‌های بعدی او خودداری نمودند.

شرکت نفت خلیج، بخصوص پس از کشف نفت در بحرین که وجود منابع نفتی را در مناطق مجاور آن تأیید می‌کرد، در گرفتن امتیاز نفت از کویت پافشاری

می‌نمود و مدیران شرکت از اینکه هولمز پس از چند ماه مذاکره و دادن مبالغه‌ی هدیه و رشوه به حساب آنها موفق به اخذ امتیاز نشده است فوق‌العاده ناراحت و عصبانی بودند. هولمز به امید اینکه سرانجام بتواند رضایت شیخ کویت را با اعطای امتیاز نفت جلب کند همچنان در کویت مانده بود، ولی بالاخره در اوائل سال ۱۹۳۱ به او گفته شد که شیخ نمی‌تواند با دادن امتیاز نفت به وی موافقت نماید. علت امتناع شیخ از دادن امتیاز نفت به شرکت آمریکائی نفت خلیج این بود که شیخ کویت در ۲۷ اکتبر سال ۱۹۱۳ طی نامه‌ای به نماینده سیاسی انگلستان در خلیج فارس صریحاً متعهد شده بود که «اگر منابع نفتی در کویت پیدا شود امتیاز آنرا به احدی، جز کسی که از طرف دولت انگلستان تعیین شود واگذار ننماید».

حل این مشکل، حتی به صورتی که در مورد نفت بحرین و ثبت شرکت استاندارد اوئل کالیفرنیا در کانادا عملی شد امکان‌پذیر نبود، زیرا تعهد شیخ کویت به دولت انگلستان صراحت داشت که گیرنده امتیاز، حتی اگر انگلیسی باشد باید از طرف دولت انگلستان تعیین و تأیید بشود. از طرف دیگر در سال ۱۹۳۱ شرکت نفت انگلیس و ایران نماینده‌ای برای اخذ امتیاز نفت از شیخ کویت نزد او فرستاد و با ورود این شرکت که از حمایت دولت انگلستان برخوردار بود، قطعی بنظر می‌رسید که برنده نهائی این بازی شرکت انگلیسی است. با وجود این شرکت نفت انگلیس و ایران درواقع قصد شروع عملیات اکتشاف و استخراج نفت کویت را نداشت و فقط برای بیرون راندن حریف آمریکائی وارد صحنه شده بود.

شرکت نفت خلیج، که از مداخلات مقامات دولتی انگلیس برای جلوگیری از اعطای امتیاز نفت به آن شرکت به‌خشم آمده بود به آخرین حربه خود متوسل شد و روز ۲۷ نوامبر سال ۱۹۳۱ طی نامه‌ای به‌عنوان وزارت امور خارجه آمریکا نوشت که اقدامات دولت انگلیس برای جلوگیری از فعالیت شرکت‌های نفتی آمریکا در منطقه خلیج فارس با قوانین و مقررات بین‌المللی درباره آزادی تجارت مغایرت دارد. شرکت نفت خلیج در این نامه از دولت آمریکا خواسته بود که به یک اقدام فوری برای حفظ حقوق اتباع خود دست بزنند و به مداخلات دولت انگلیس برای جلوگیری از دادن امتیاز نفت کویت به این شرکت پایان دهد.

وزارت خارجه آمریکا، با مقدماتی که قبلاً از طرف شرکت نفت خلیج فراهم

شده بود، در برابر این نامه واکنش سریعی نشان داد و روز سوم دسامبر سال ۱۹۳۱ دستورالعمل مؤکدی برای تأمین حقوق اتباع آمریکائی و «رفتار عادلانه براساس تساوی حقوق در مورد مؤسسات آمریکائی» به سفارت آمریکا در لندن ارسال شد. در اسناد وزارت خارجه آمریکا درباره مذاکراتی که پیرو ارسال این دستورالعمل در لندن صورت گرفت آمده است:

مذاکرات طولانی بود، و بعد از آنکه شرکت دولتی نفت انگلیس و ایران با وجود اعلام عدم تمایل قبلی به اکتشاف نفت در کویت به قصد پیرون راندن شرکت آمریکائی وارد صحنه شد اقدامات جدی‌تری برای حفظ حقوق اتباع آمریکائی به عمل آمد. وزارت خارجه آمریکا بر اجرای سیاست «درهای باز» پافشاری می‌کرد و سفیر ما در لندن در این کار بسیار ساعی بود. او مرتباً با وزارت خارجه انگلیس در تماس بود و مقامات انگلیسی را برای اقدام جدی در این مورد تحت فشار قرار می‌داد.

اما اینکه سفیر آمریکا در انگلستان برای تأمین حقوق اتباع آمریکائی و بالاخص دادن امتیاز نفت کویت به شرکت آمریکائی خلیج بسیار جدی و ساعی بود دلیل دیگری هم داشت. درواقع «آندریو - ملون»^۲ سفیر وقت آمریکا در لندن خود از میلیونرهای نفتی و از مدیران سابق شرکت نفت خلیج بود و خانواده او در شرکت نفت خلیج سهام قابل توجهی داشتند. فشار مداوم او به دولت انگلیس سرانجام نتیجه بخشید و با اینکه شرکت نفت انگلیس و ایران برای اثبات جدی بودن خود مقداری وسائل حفاری از ایران به کویت آورده بود، به دستور دولت انگلستان اقدامات خود را در کویت متوقف ساخت.

باوجود این انگلیسی‌ها حاضر نبودند بکلی از منابع نفتی کویت چشم‌پوشند و آنرا یکسره در اختیار آمریکائی‌ها بگذارند. در اوائل سال ۱۹۳۴ سرجان کدمن رئیس شرکت نفت انگلیس و ایران به دعوت «مؤسسه نفتی آمریکا»^۳ به آن کشور رفت و طی نطقی که در کنوانسیون این مؤسسه در شهر هوستون تگزاس ایراد نمود برای نخستین بار از لزوم همکاری شرکت‌های نفتی برای تقسیم منابع نفتی و کنترل بازار جهانی نفت سخن گفت. موضوع سخنرانی کدمن کاهش مصرف نفت در جهان بر اثر بحران اقتصادی اوائل دهه ۱۹۳۰ بود و کدمن چنین استدلال می‌کرد

که اگر رقابت بین شرکت‌های نفتی به همین شدت ادامه یابد و عرضه نفت در بازارهای جهانی بیش از این بر تقاضا پیشی گیرد، بهای نفت به درجه‌ای کاهش خواهد یافت که سود قابل توجهی برای شرکت‌های نفتی باقی نخواهد ماند. کدمن پیشنهاد کرد با توافق و همکاری بین شرکت‌های نفتی تعادلی در میزان عرضه و تقاضا بوجود آید و برای تولید نفت از هر کشوری سهمیه معینی با توجه به تقاضای بازار تعیین گردد.

سخنرانی کدمن در هوستون تگزاس نخستین گام در راه تشکیل کارتل بین‌المللی نفت بود که در سالهای بعد پا به عرصه وجود نهاد، ولی نخستین گام عملی در راه همکاری و تفاهم بین شرکت‌های نفتی در کویت برداشته شد. به دنبال مذاکراتی که بین مقامات شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت نفت خلیج صورت گرفت طرفین درباره تقسیم منافع نفت کویت با یکدیگر به توافق رسیدند و به نمایندگان خود در کویت دستور دادند برای گرفتن یک امتیاز مشترک از شیخ کویت اقدام نمایند.

«چیشالم» نماینده شرکت نفت انگلیس و ایران و هولمز نماینده شرکت خلیج قبل از دریافت این دستور هم با یکدیگر روابط دوستانه‌ای برقرار کرده و با هم رفت و آمد داشتند. به همین جهت خیلی زود درباره شرایط قرارداد پیشنهادی به شیخ کویت به تفاهم رسیدند. البته شیخ از این توافق راضی نبود، زیرا وقتی که رقابت از میان برخاست هیچیک از شرایطی که شیخ کویت برای اعطای امتیاز نفت پیشنهاد کرده بود، پذیرفته نشد. از جمله شرایطی که شیخ پیشنهاد کرده بود، پیش‌پرداخت مبلغ ۵۰۰،۰۰۰ دلار و اجاره سالانه ۱۰۰،۰۰۰ دلار بود، درحالی که در پیشنهاد مشترک شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت خلیج ۱۷۰،۰۰۰ دلار پیش‌پرداخت و ۳۵،۰۰۰ دلار اجاره سالانه پیش‌بینی شده بود. شیخ کویت که مثل ابن سعود مردی عیاش و زنباره بود و حرمسرای پرخرجی داشت، این مبلغ را برای مخارج خود کافی نمی‌دانست و برای بالا بردن قیمت چانه می‌زد. سرانجام سرهنگ دیکسون دوباره وارد میدان شد و روز ۲۲ دسامبر ۱۹۳۴ به شیخ توصیه کرد که بیش از این مقاومت نکند و پیشنهاد مشترک دو کمپانی انگلیسی و آمریکائی را

بپذیرد. دیکسون تأکید کرد که دولت انگلیس قرارداد پیشنهادی را تأیید می‌کند و مشارکت آمریکائی‌ها را در استخراج نفت کویت بلامانع می‌داند.

شیخ احمد الجابر الصباح روز ۲۳ دسامبر سال ۱۹۳۴ قرارداد امتیاز نفت کویت را به دو شرکت انگلیسی و آمریکائی امضا کرد. مدت قرارداد ۷۵ سال بود و سهام شرکت بطور مساوی بین شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت نفت خلیج تقسیم گردید. وجوه پیش‌بینی شده در قرارداد به روپیه هندی تسعیر و پرداخت شد و قیمتی هم که برای نفت کویت در نظر گرفته شد بیست درصد کمتر از بهای نفت ایران و عربستان بود.

بطور خلاصه انگلیسی‌ها و آمریکائی‌ها با توافق با یکدیگر بدترین شرایط را به کویت تحمیل کردند و بیشترین امتیازات را از شیخ کویت گرفتند. این نخستین نتیجه زدوبند بین شرکت‌های نفتی به زیان کشورهای صاحب نفت بود، که با تشکیل کارتل بین‌المللی نفت در سالهای بعد ابعاد وسیع‌تری یافت.

* * *

رقابت بر سر تصاحب منابع نفتی خاورمیانه، در سالهای قبل از آغاز جنگ دوم جهانی تقریباً به پایان رسیده بود و از سرزمین‌هائی که امکان وجود منابع نفتی در آنها پیش‌بینی می‌شد، فقط یک نقطه باقی مانده بود. این نقطه شیخ‌نشین کوچک قطر بود که به صورت شبه جزیره‌ای در شرق بحرین از عربستان سر بدر آورده است. بعد از کشف نفت در بحرین که از امکان وجود نفت در قطر حکایت می‌کرد، شرکت نفت انگلیس و ایران درصدد کسب امتیاز نفت قطر برآمد، ولی هنگامی که نماینده شرکت برای مذاکره با شیخ قطر وارد دوحا (پایتخت قطر) شد دریافت که شرکت نفت استاندارد اوپل کالیفرنیا (دارنده امتیاز نفت بحرین) و سرگرد هولمز نیز درصدد گرفتن امتیاز نفت از شیخ هستند. شرکت نفت انگلیس و ایران دیگر تأمل را جایز ندید و برای اینکه داستان کویت و بحرین و رقابت و درگیری با شرکت‌های آمریکائی تکرار نشود به اداره مستعمرات انگلیس مراجعه کرد. شیخ قطر نیز تعهداتی نظیر شیوخ دیگر سواحل جنوبی خلیج فارس به دولت انگلیس سپرده بود و نماینده سیاسی انگلیس در بوشهر که امور شیخ‌نشین‌ها را نیز زیر نظر داشت به شیخ تذکر داد که نمی‌تواند بدون رضایت و موافقت دولت انگلیس امتیازی

به کسی بدهد و در این معامله، تنها شرکت نفت انگلیس و ایران مورد تأیید است. شیخ قطر چاره‌ای جز دادن امتیاز نفت به شرکت انگلیسی نداشت. ولی شیخ که از منافعی که نصیب شیوخ دیگر منطقه شده بی‌خبر نبود، برای گرفتن پول و حق‌الامتیاز بیشتری چانه می‌زد. بازیهای شیخ پیر بالاخره حوصله انگلیسی‌ها را سرآورد و شرکت نفت انگلیس و ایران به جای نماینده صبور و مؤدبی که قبلاً برای مذاکره با وی تعیین کرده بود نماینده جدی و سرسختی به قطر فرستاد. نماینده جدید شرکت با لحن تهدیدآمیزی به شیخ تذکر داد که اگر در دادن امتیاز نفت تأمل کند، از دست او به دولت انگلیس شکایت خواهد کرد. سرانجام شیخ قطر، که لانگریگ نماینده شرکت نفت انگلیس و ایران در منطقه او را «پیرمردی خرف و شاکاک و طماع» توصیف می‌کند به شرایط پیشنهادی انگلیسی‌ها گردن نهاد و در ماه مه سال ۱۹۳۵ قرارداد امتیاز را امضا کرد. شرکت نفت انگلیس و ایران بعد از گرفتن این امتیاز ناچار شد آنها طبق تعهدات قرارداد «خط سرخ» به شرکت نفت عراق واگذار کند، ولی شرکت نفت عراق که به اندازه کافی از چاه‌های نفت عراق بهره‌برداری می‌نمود تا سال ۱۹۳۸ برای اکتشاف و استخراج نفت از قطر اقدام نکرد.

* * *

در آستانه جنگ دوم جهانی منابع موجود نفت خاورمیانه بین غول‌های نفتی تقسیم شده بود: نفت ایران منحصراً در دست انگلیسی‌ها بود و شرکت نفت انگلیس و ایران امتیاز استخراج نفت قطر و نیمی از نفت کویت را نیز در اختیار داشت. آمریکائی‌ها امتیاز نفت عربستان و بحرین را بدست آورده بودند و کنسرسیومی از شرکت‌های نفت انگلیسی و فرانسوی و هلندی و آمریکائی از منابع نفت عراق بهره‌برداری می‌کرد. منابع نفت باکو که در آغاز این بخش به آن اشاره شد از این مجموعه خارج شده و در اختیار حکومت جدید کمونیستی روسیه قرار گرفته بود. سلاطین و شیوخ این منطقه نه قدرت آنها داشتند که با شرکت‌های نفتی و دولت‌هایی که در پشت سر آنها قرار داشتند مقابله کنند و نه امکانات آنها که خود از این ثروت طبیعی و خدادادی بهره‌برداری نمایند. آنها به درآمدی که در مقایسه با ارزش واقعی نفت ناچیز بنظر می‌رسید راضی بودند و مردم این سرزمین‌ها نیز که

اختیاری در ادارهٔ امور کشور خود نداشتند از اینکه شغل و ممر معاشی پیدا کرده‌اند راضی بودند، و شاید این ضرب‌المثل عربی را با خود زمزمه می‌کردند که «دستی را که نمی‌توانی گاز بگیری ببوس». و در انتظار فرصت باش.

۷

فوران نفت

تفوق شرکت نفت انگلیس و ایران بر بازار نفت خاورمیانه و کمپانی‌های دیگر نفتی در منطقه خلیج فارس، نخستین بار نه از سوی آمریکائی‌ها، بلکه از طرف شرکتی که انگلیسی‌ها در ایجاد آن سهم مهمی داشتند مورد تهدید قرار گرفت. در شرکت نفت عراق هر یک از کمپانی‌های انگلیس و ایران، شرکت نفت رویال داچ شل، شرکت نفت فرانسه و کنسرسیومی از کمپانی‌های نفتی آمریکا یک چهارم سهام را در اختیار داشتند. این شرکت سالها قبل از آنکه عراق در سال ۱۹۲۵ بصورت کشور پادشاهی مستقلی درآید و ملک فیصل به‌عنوان اولین پادشاه این کشور بر تخت بنشینند، در شمال عراق دست به اکتشاف نفت زده بود، ولی تا سال ۱۹۲۷ اثری از نفت در این کشور بدست نیامد. البته برای شرکت نفت انگلیس و ایران که نیاز بازار نفت را از چاه‌های نفت ایران تأمین می‌کرد، جای نگرانی از تأخیر در استخراج نفت عراق وجود نداشت، ولی شرکت‌های آمریکائی، بجز استاندارد اویل نیوجرسی که منابع دیگری در اختیار داشت در بهره‌برداری از نفت عراق شتاب به‌خرج می‌دادند و می‌خواستند هرچه زودتر از نخستین سرمایه‌گذاری خود در این منطقه نتیجه بگیرند.

در بهار سال ۱۹۲۷ شتاب بیشتری به کار اکتشاف نفت در عراق داده شد و چند چاه دیگر در اطراف موصل و کرکوک حفر گردید. عمق بعضی از این چاه‌ها تا ۳۵۰۰ پا می‌رسید، ولی نتیجه مورد انتظار بدست نیامد. بی‌ثمر بودن این تلاش‌ها به تشکیل یک اجلاس فوق‌العاده هیئت مدیره شرکت نفت عراق در لندن انجامید.

در این جلسه یکی از مدیران شرکت با اشاره به مخارج سنگین عملیات شرکت در عراق و پرداخت دستمزد ۲۵۰۰ کارگر عراقی و ۷۰ کارشناس و حفار خارجی که برای این شرکت کار می‌کردند پیشنهاد کرد از ادامه عملیات اکتشاف نفت در عراق خودداری شود. اکثریت اعضای هیئت مدیره با پیشنهاد متوقف ساختن عملیات ولو بطور موقت موافق بودند، ولی سهامداران فرانسوی و آمریکائی، و گلبنکیان که استفاده از پنج درصد سهامش در این شرکت در گرو استخراج نفت عراق بود با این پیشنهاد مخالفت کردند. سرانجام توافق شد که عملیات اکتشاف به مدت محدود در اطراف منطقه‌ای که وسائل حفاری در آنجا مستقر شده ادامه یابد. این منطقه بستر رودخانه خشکی در نزدیکی کرکوک بنام «باباگورگور» بود و بسیاری از کارشناسان شرکت نسبت به امکان کشف نفت در این نقطه بدبین بودند. پروفیسور «هانس دوبوخ»^۱ کارشناس ارشد شرکت از جمله کسانی بود که می‌گفت امکان رسیدن چاه به نفت در این نقطه صحرائی بسیار کم و صرف پول و وقت برای حفر چاه در این منطقه بیهوده است. ولی یک مهندس زمین‌شناس آمریکائی بنام دکتر «ریچارد تراوبریج»^۲ برعکس عقیده داشت که شانس رسیدن به نفت در «باباگورگور» از سایر نقاطی که تاکنون حفاری شده بیشتر است. هیئت مدیره شرکت موافقت کرد که به‌عنوان «آخرین تلاش» عملیات حفاری در این نقطه دنبال شود. روز سی‌ام ژوئن سال ۱۹۲۷ در گرمای طاقت‌فرسای تابستان عراق حفر نخستین چاه آزمایشی در باباگورگور آغاز گردید.

عملیات حفاری در تمام مدت تابستان ادامه یافت، ولی چاهی به نفت نرسید، عده‌ای از کارشناسان خارجی منطقه را ترک گفتند، ولی حفاران آمریکائی به تلاش خود ادامه می‌دادند. یکی از دلائل امیدواری آنها که سرانجام در این نقطه به نفت خواهند رسید، وجود آتش فروزانی در نزدیکی این منطقه بود که از یک منبع گاز طبیعی در اعماق زمین بیرون می‌آمد و شبها اطراف خود را روشن می‌کرد. وجود این آتش که اهالی محل می‌گفتند هزاران سال است می‌سوزد، و به همین جهت آنها شعله جاودانی نام نهاده بودند، این امید را در دل آمریکائی‌ها روشن می‌کرد که این منطقه حتماً دارای منابعی است که برای دست یافتن به آن نباید از تلاش و کوشش

دست برداشت.

تلاش حفاران آمریکائی برای رسیدن به نفت تا پائیز سال ۱۹۲۷ ادامه یافت و سرانجام کمی بعد از نیمه شب چهاردهم اکتبر، یک حفار آمریکائی اهل تگزاس بنام «هاری وینگر»^۳ از اعماق چاهی که تا ۱۵۰۰ پا حفر شده بود، صدائی شنید که به گوش او آشنا بود. این صدا، شبیه صدای نزدیک شدن یک قطار از تونل زیرزمینی بود که لحظه به لحظه قوی تر و بلندتر می شد. وینگر می فهمید که این نفت است که با فشار از عمق چاه بالا می آید، ولی در آن لحظه، شاید از روی ناباوری واکنشی از خود نشان نداد که ناگهان نفت آمیخته با گل و لای اطراف با فشار از درون چاه فواره زد و ارتفاع آن از بالای دکل حفاری گذشت.

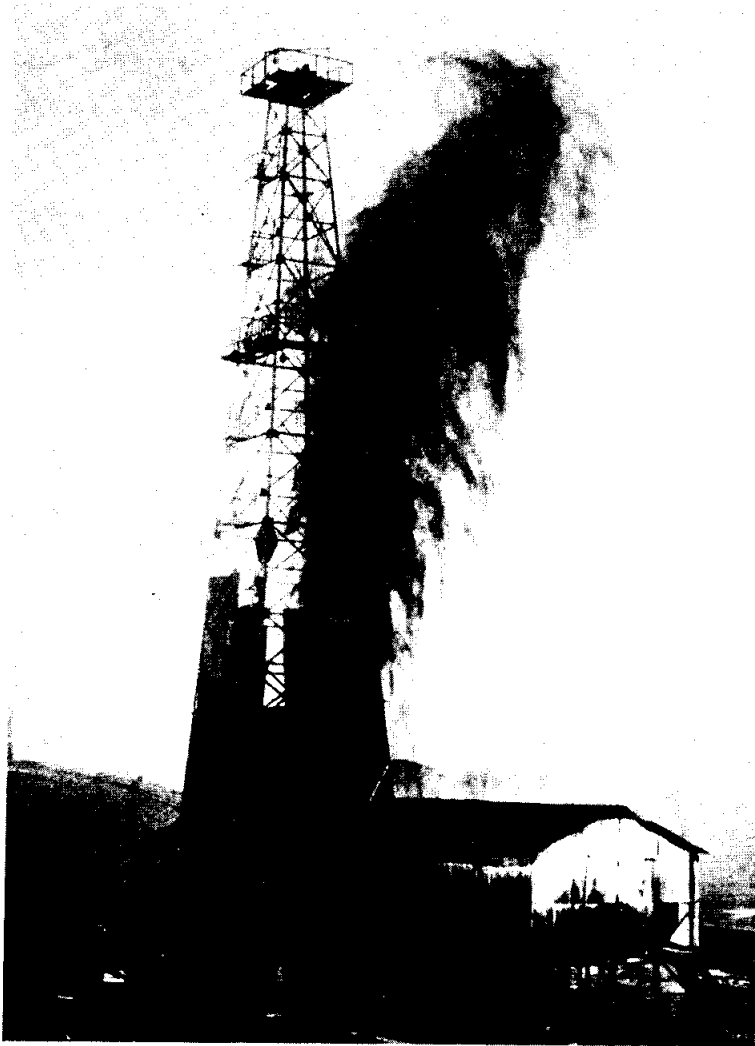
وینگر دیگر تأمل را جایز ندید، فوراً زنگ خطر را به صدا درآورد، موتور حفاری را خاموش کرد و به دستیار عراقی خود سید نورعلی گفت جریان برق را قطع کند. کارگران که با صدای زنگ خطر از خواب پریده و به بیرون ریخته بودند در تاریکی ماندند، ولی چند لحظه بعد در پرتو نور ضعیف شعله جاودانی ستون سیاهی را که از درون چاه به آسمان می رفت مشاهده کردند. آنها هم مانند حفار تگزاسی لحظه ای دچار تردید و ناباوری شدند، ولی با فرو ریختن بارانی از نفت بر سر و رویشان فهمیدند که چاه فوران کرده است.

فشار نفت لحظه به لحظه بیشتر می شد و منظره آن از دور شبیه غولی بود که از بطری رها شده باشد. قطر چاه برای تحمل فشار نفت کافی نبود و صدای زوزه گوشخراش آن فضا را پر کرده بود، در آن لحظات «هنری هامیک»^۴ مدیر عملیات که با عجله خود را به محل رسانده بود، ناگهان متوجه خطری شد که اگر بموقع برای پیش گیری آن اقدام نمی کردند، چاه نفت و تمام مناطق اطراف آن در آتش می سوخت؛ حرکت باد در جهت شعله جاودانی بود و با فرو ریختن باران نفت در اطراف شعله هر لحظه این امکان وجود داشت که آتش در جهت چاه توسعه پیدا کند.

مهار کردن چاه در آن وقت شب امکان پذیر نبود، و تنها فکری که برای جلوگیری از ایجاد حریق به خاطر هامیک خطور کرد خاموش کردن شعله جاودانی

3- Harry Winger

4- Henry Hammick



فوران نفت در اولین چاه نفتی عراق در «باباگورگور»

بود. عده‌ای از کارگران برای انجام این مأموریت بسیج شدند و پیش از فرا رسیدن صبح شعله جاودانی را با سنگ و توده‌های شن و گل خاموش کردند. در روشنائی صبح نیروی عظیم فوران چاه نفت بیشتر نمایان بود. ارتفاع ستون نفتی که به آسمان می‌رفت از دویست پا (در حدود ۷۰ متر) تجاوز می‌کرد و در

محوطه اطراف به شعاع چندین کیلومتر بارانی از نفت فرو می‌ریخت. نفتی که از چاه بیرون می‌آمد بصورت رودخانه‌ای به سوی دشت جاری بود. چادرهای اطراف از نفت سیاه شده بود و ارتفاع نفت در اطراف چادرها تا قوزک پا می‌رسید.

* * *

عملیات مهار کردن چاه نفت در باباگورگور ۹ روز به طول انجامید و روز ۲۳ اکتبر ۱۹۲۷ مدیران و مهندسان و کارگران نفت پیروزی خود را جشن گرفتند. در جریان این عملیات دو حفار آمریکائی و سه کارگر عراقی جان خود را از دست دادند و عده‌ای نیز بر اثر استشمام بوی نفت و گاز یا بلعیدن مواد نفتی ضمن عملیات بیمار و بستری شدند. در این مدت روزی ۱۲۵۰۰ تن نفت از چاه فوران کرد و عرض رودخانه نفت که در صحرا جاری بود به قریب سی متر رسید. اگر عملیات مهار کردن چاه چند روز دیگر هم به طول می‌انجامید رودخانه نفت به دجله می‌رسید و آلودگی آب این رودخانه مشکلات دیگری به بار می‌آورد.

همزمان با عملیات مهار کردن چاه، ساختمان یک مخزن نفتی در نزدیکی چاه آغاز شد. برای ساختن این مخزن هشتصد کارگر محلی استخدام شدند و سرانجام یک مخزن نفتی با ظرفیت ۲۰۰۰۰۰ تن احداث گردید، که برای شروع کار کفایت می‌کرد.

وقتی که کارها به انجام رسید و چاه آماده بهره‌برداری گردید، نماینده‌ای از طرف حاکم کرکوک نزد مدیر عملیات شرکت آمد و گفت که مردم از خاموش شدن شعله جاودانی ناراحت هستند و می‌خواهند این آتش دوباره روشن شود. روشن کردن آتشی که یک شبه خاموش شده بود، یک هفته به طول انجامید و به دنبال آن عملیات برای حفر چاه‌های تازه در منطقه‌ای که پیش‌بینی می‌شد بر روی دریائی از نفت قرار گرفته باشد آغاز گردید.

این پیش‌بینی‌ها درست بود و شرکت نفت عراق با حفر چاه‌های تازه و افزایش سریع تولیدات نفتی خود به زودی به رقیب اصلی شرکت نفت انگلیس و ایران در خاورمیانه مبدل گردید.



تپه‌های فروشی

در تابستان سال ۱۹۳۴ «ماکس اشتاینک»^۱ از یک کشتی کوچک عربی در «جیبیل» که بندرگاه کوچکی در منطقه ساحلی عربستان با خلیج فارس بود، پیاده شد. ماکس در بحرین سوار این کشتی شده بود و این سفر آخرین مرحله مسافرت طولانی او از آمریکا تا عربستان به شمار می‌آمد.

ماکس اشتاینک که بتازگی به عنوان سرپرست عملیات اکتشاف و مهندس زمین‌شناس شرکت‌های نفتی آمریکا در «الحساء» منصوب شده بود، قبل از شروع مسافرت و بین راه گزارش‌های یک گروه ده نفری از آمریکاییان را که در حدود یک سال در این منطقه تفحص و تجسس کرده بودند، بدقت خوانده بود، ولی همه این خواننده‌ها و شنیده‌ها او را برای رویارویی با آنچه می‌دید آماده نکرده بود. گرمای تابستان در ساحل عربستان طاقت‌فرسا بود و باد گرم و مرطوبی که می‌وزید چشم را کور می‌کرد. برای خنک شدن در این گرما، آب دریا هم اثر نداشت، زیرا آب خلیج فارس هم در این منطقه گرم و سوزان بود.

جهان در آغاز ثلث دوم قرن بیستم بود، ولی این قسمت از عربستان هنوز حال و هوای اوائل قرن نوزدهم را داشت. در نظر ماکس اشتاینک آنچه در این بخش ساحلی عربستان به چشم می‌خورد غرب وحشی یک قرن پیش را تداعی می‌کرد. با این تفاوت که بجای بومیان غرب آمریکا، اعراب بدوی و بجای بوفالو، شتر در این

صحرا دیده می‌شد. آبادی‌هایی نظیر «جبیل» و «عقیر» یا شهر «الحفوف» که مرکز الحساء به‌شمار می‌آمد، به‌وسیله حکام و امیران محلی که از طرف ابن سعود به حکومت منصوب شده بودند اداره می‌شد و هر یک از آنها مانند شاهزادگان و فنودال‌های سابق خود را صاحب اختیار جان و مال مردم می‌دانستند. با اینکه ابن سعود دستوراتی درباره مراعات حال آمریکائیان و ایجاد تسهیلات در کار آنها به حکام محلی داده بود، مردم نسبت به خارجی‌ها، که آنها را کافر و نجس می‌پنداشتند، نظر خوشی نداشتند و زندگی برای آمریکائیان در این محیط چندان سهل و آسان نبود.

حتی حکام و امرای محلی هم، علیرغم دستور ابن سعود روی خوشی به آمریکائی‌ها نشان نمی‌دادند. ماکس و گروه همراهش چند صندوق غذای آماده در قوطی‌های فلزی هم با خود آورده بودند، ولی حاکم جبیل بابت این صندوق‌ها از آنها حقوق گمرکی سنگینی مطالبه می‌کرد. ماکس گفت که طبق قرارداد آنها می‌توانند وسائل و تدارکات مورد نیاز خود را بدون پرداخت حقوق و عوارض گمرکی وارد کنند، ولی حاکم جبیل زیر بار نرفت و کشمکش بین آنها آنقدر ادامه یافت که صندوق‌های حاوی مواد غذایی در زیر آفتاب سوزان فاسد شد. آمریکائیان ناچار از غذاهای محلی و گوشت شتر و گوسفند و برنج برای سدجوع مصرف کردند و چون طرز کشتار و تهیه این غذاها غیربهداشتی بود، و یا آنها به این نوع غذاها عادت نداشتند همه بیمار شدند. یک عامل عمده دیگر بیماری غیربهداشتی بودن آب بود که طعم و بوی ادرار شتر را می‌داد و برای رفع تشنگی چاره‌ای جز نوشیدن آن نبود.

ماکس اشتاینک فارغ‌التحصیل دانشگاه «استانفورد» بود، ولی بعد از خاتمه تحصیل برای اکتشاف و استخراج معدن به نقاط مختلف جهان اعزام شده و به کار در شرایط سخت خو گرفته بود. او قبل از اینکه به عربستان بیاید در کشورهای آمریکای جنوبی و استرالیا و آلاسکا کار کرده و شرایط متفاوت جوی را تحمل کرده بود، ولی گرمای سوزان صحرای عربستان برای او کاملاً تازگی داشت و برای خو گرفتن با آن صبر و تحمل بیشتری لازم بود. با وجود این ماکس خیلی زود خود را با شرایط سخت محیط تطبیق داد و خنده و لودگی و شوخی‌هایش را از سر گرفت.

بجز گرما و شرایط ابتدائی زندگی، بقیه چیزها و طبیعت محیط برای ما کس زیبا و جالب بود. در فاصله کمی از ساحل یک رشته «جبل» با تپه‌های کوچک منظره جالبی به منطقه می‌داد و بوجود آمدن این رشته تپه‌ها در فواصل معینی از یکدیگر می‌توانست دلیلی بر وجود منابع زیرزمینی نفت باشد. بعلاوه دریا پر از انواع پرندگان و ماهی‌ها و آبزیان گوناگون بود و ما کس می‌توانست اوقات فراغت خود را با صید ماهی یا شکار پرندگان پر کند.

محل زندگی ما کس و سایر آمریکائیان که قبل از او به آنجا رفته بودند کلبه‌هایی بود که از چوب ساخته شده و پوشش آن برگ خرما بود. این کلبه‌ها بین دهکده ساحلی جبیل و شهر بزرگ نزدیک آن بنام «دمام» ساخته شده بود و آمریکائی‌ها برای رفت و آمد در منطقه از دو کامیون و گاهی هم از الاغ استفاده می‌کردند. آنها یک هواپیمای کوچک هم در اختیار داشتند که در ابتدای کار مشکلات زیادی برای آنها بوجود آورد. به موجب یکی از مواد قرارداد امتیاز شرکت آمریکائی می‌توانست حداکثر از دو هواپیما برای کار اکتشاف و نقشه‌برداری در منطقه قرارداد استفاده کند و شرکت مقدمتاً یک هواپیمای کوچک یک باله از نوع «فیرچایلد» به این منظور خریداری و از طریق مصر و فلسطین و عراق و ایران به عربستان فرستاد. متأسفانه در آنموقع مقامات شرکت فراموش کردند موضوع را به اطلاع ابن‌سعود برسانند، و ابن‌سعود که سرگرم جنگ با امام یمن بود، از جهت ارتباطات خارجی امام یمن و احتمال ارسال کمک از طرف ایران به دشمن خود نگرانی‌هایی داشت. تصادفاً در همین ایام بود که هواپیمای «فیرچایلد» شرکت استاندارد اوایل کالیفرنیا از طریق ایران وارد عربستان شد و خبر نشستن این هواپیما در جبیل ابن‌سعود را بشدت عصبانی کرد. به دستور ابن‌سعود هواپیما را توقیف کردند و مدتی طول کشید تا مقامات شرکت در جده پادشاه سعودی را قانع کنند که این هواپیما حامل اسلحه و کمک برای یمنی‌ها نبوده و پرواز آن در منطقه برای پیشرفت عملیات اکتشاف ضروری است. سرانجام هواپیما را برای پروازهای اکتشافی آزاد کردند، ولی پرواز هواپیما فقط در مناطق ساحلی مجاز بود و حاکم «الحفوف» به افراد خود دستور داده بود در صورت تجاوز هواپیما از محدوده تعیین شده به طرف آن شلیک کنند.

ماکس اشتاینک در تعقیب تحقیقاتی که از طرف نخستین گروه کارشناسان آمریکائی در منطقه به عمل آمده بود، نقاطی را در طول ساحل و نزدیکی شهر دمام برای آغاز عملیات اکتشاف در نظر گرفت. چند تپه سنگی از جمله «جبل بری» و «جبل دهران» برای حفر چاه‌های آزمایشی انتخاب شد. و علت انتخاب این تپه‌ها برای شروع کار این بود که به نظر ماکس ساختمان این تپه‌ها از نظر زمین‌شناسی مشابه خاک بحرین و دنباله آن بود و با کشف نفت در بحرین، احتمال زیادی وجود داشت که منابع زیرزمینی نفت تا عربستان امتداد داشته باشد، ولی عملیات اکتشاف و حفاری در این تپه‌ها نتیجه‌ای به بار نیاورد و یکی از کارشناسان آمریکائی که ذوق نقاشی داشت، برای اینکه ماکس را از ادامه این تلاش منصرف کند، یک روز کاریکاتوری کشید که ماکس را در حال اشک ریختن بر روی تپه‌ها نشان می‌داد و زیر آن نوشته بود «این تپه‌ها حراج می‌شود!». این کاریکاتور که روی دیوار غذاخوری گروه نصب شده بود، موجب خنده کسی نشد، ولی ماکس را به تفکر واداشت.

مقامات شرکت استاندارد اوئل کالیفرنیا در سانفرانسیسکو شتاب زیادی برای بهره‌برداری از نفت عربستان نشان نمی‌دادند، ولی ابن سعود در این کار عجله داشت. در اواخر سال ۱۹۳۵ ابن سعود پسر ارشد خود «سعود» را برای سرکشی به عملیات اکتشاف نفت به «دمام» فرستاد و در جریان بازدید او از دمام چاه شماره یک «دمام» در عمق ۳۲۰۰ پا به نفت رسید. عرب‌ها رسیدن این چاه را به نفت از برکت قدم شاهزاده سعود دانسته و جشنی برپا کردند، ولی شادی آنها زیاد به طول نینجامید، زیرا نفت این چاه بسیار ناچیز بود و با ادامه حفاری هم نتیجه‌ای بدست نیامد. ولی ابن سعود استشمام بوی نفت را برای دریافت پول بیشتری از آمریکائی‌ها کافی می‌دانست. سرانجام توافق شد ۱۵،۰۰۰ لیتر به عنوان علی‌الحساب یا وام به او پرداخت شود تا مخارج زندگی پرتجمل و حرمسرایش تا زمان بهره‌برداری از نفت تأمین گردد.

آمریکائی‌ها تصمیم گرفتند پس از پرداخت این پول، که مجموع پرداخت‌های آنها را به ابن سعود به پنجاه هزار لیتر رساند، بر تلاش خود برای اکتشاف و استخراج نفت از عربستان بیفزایند. فعالیت‌ها در اطراف تپه دمام متمرکز شد و در اوائل سال

۱۹۳۶ حفاری دومین چاه نفتی در این منطقه آغاز گردید. این چاه بجای نفت به آب شور رسید و حفر سومین چاه در فاصله دورتری آغاز شد. چاه شماره ۳ دمام به نفت رسید، ولی این نفت بقدری چسبناک و آلوده به مواد سولفوری بود که فقط برای پاشیدن آن روی خاک و احداث یک جاده بیابانی مورد استفاده قرار گرفت. چاه شماره ۴ تا عمق ۲۳۱۸ پا حفر شد و به نفت نرسید. عملیات حفر چاه شماره ۵ نیز در عمق ۲۰۶۷ پا متوقف گردید و مقدمات حفر چاه شماره ۶ با نصب دکل حفاری فراهم شده بود که ماکس اشتاینک تصمیم گرفت نقطه دیگری را در آن سوی تپه دمام برای حفر چاه انتخاب کند. با اینکه برای حفر چاه شماره ۶ اقدامی به عمل نیامده بود، ماکس چاه جدید را چاه شماره ۷ نام نهاد، زیرا عدد هفت را عدد خوش‌یمنی می‌دانست و امیدوار بود این بار و به یمن این عدد بخت با او یاری کند!

اتفاقاً همین‌طور هم شد و روز ۳۱ دسامبر سال ۱۹۳۶، در شب ژانویه سال نو چاه شماره هفت دمام در عمق ۴۵۳۵ پا (بیش از هزار و سیصد متر) به نفت رسید. ولی قبل از نفت، گاز با فشار زیاد از دهانه چاه بیرون آمد و دکل حفاری را با خود به آسمان برد مدت زیادی وقت صرف مهار کردن گاز شد و سرانجام با نصب دستگاههای جدید بر روی چاه استخراج نفت آغاز گردید. مقدار نفتی که از این چاه استخراج می‌شد، در آغاز اندک بود، ولی در ماه آوریل سال ۱۹۳۸ محصول روزانه همین چاه به یکصد هزار بشکه رسید.

همزمان با پیشرفت عملیات استخراج نفت در دمام در وضع زندگی آمریکائیان مقیم عربستان هم تغییراتی حاصل شد. در اواسط سال ۱۹۳۷ نخستین گروه از زنان کارشناسان نفتی آمریکا وارد عربستان شدند. این گروه که مرکب از پنج زن و سه بچه بودند در خانه‌های بیلاقی جدیدی که به سبک کالیفرنیا ساخته شده و در دامنه «جبل دهران» نصب گردیده بود مستقر شدند. در آن زمان هیچکس نمی‌توانست تصور کند که همین خانه‌های کوچک پیش ساخته هسته مرکزی ساختمان شهر زیبا و سرسبزی بنام «دهران» خواهد شد که اکنون پایتخت غنی‌ترین منابع نفتی جهان به‌شمار می‌آید.

سالها قبل از آنکه خانواده‌های کارشناسان نفتی آمریکا وارد عربستان شوند،

زنان کارکنان شرکت‌های نفتی در کشورهای دیگر منطقه، یعنی ایران و عراق و بحرین سکونت اختیار کرده بودند. اولین زنان انگلیسی در سال ۱۹۱۰ وارد مسجد سلیمان شدند و در سال ۱۹۳۷ که پنج زن آمریکائی برای اولین بار وارد عربستان شدند، صدها زن انگلیسی در مناطق نفت خیز ایران در کنار شوهران خود زندگی می‌کردند. ولی ایران، سالها قبل از اکتشاف و استخراج نفت تحت نفوذ انگلستان بود و زنان خارجی برای مردم این کشور چندان بیگانه نبودند. درحالی که عربستان وضع دیگری داشت. عربستان دارای جامعه بستی‌ای بود که در آن ارزش یک شتر بیش از یک زن بود و مردی که بر این سرزمین فرمان می‌راند، حتی تعداد دخترانی را که پس انداخته است، نمی‌دانست!

امین ریحانی، یکی از مشاورین ابن سعود که قبلاً از او نام بردیم، داستان تکان‌دهنده یک دختر ارمنی را نقل می‌کند که در سال‌های دهه ۱۹۲۰ او را به کنیزی نزد ابن سعود آورده بودند. ابن سعود فقط یک شب با او هم‌بستر شد و بعد از ازاله بکارت، وی را به یکی از وزیرانش هدیه کرد. ریحانی از قول همین وزیر ابن سعود شرح کشفی از زیبایی خارق‌العاده این دختر و «تن مرمرین و موهای طلائی و مخملین و چشمان عسلی و افسونگر او» نقل کرده و اضافه می‌کند، وزیر ابن سعود سپس به من گفت: «من از زیبایی توام با معصومیت کودکانه این دختر شرمگین شدم و بی آنکه به او دست بزنم از اطاق بیرون آمدم... فردای آنروز او را به یک مرد کویتی به قیمت ۴۰۰ ریال فروختم... ای والله، فقط چهارصد ریال!»

زندگی برای زنان آمریکائی در صحرای عربستان در آغاز کمی دشوار بود، ولی کم کم با محیط خو گرفتند و با آغاز بهره‌برداری از نفت تعداد آنها نیز رو به افزایش نهاد و وسائل جدید تهویه که در خانه‌ها کار گذاشته شد مشکل گرما را برای آنها حل کرد. در آغاز زنان آمریکائی در محیط کوچک زندگی خود محصور و زندانی بودند و جرئت رفتن به میان اعراب را نداشتند، ولی ماکس این مشکل را با تهیه یک لباس عربی برای همسرش فلورانس حل کرد و او را با خود نزد خانواده‌های عرب برد. «نلی» همسر یکی از کارشناسان آمریکائی نیز با همین لباس در دیدارهای بعدی فلورانس از خانواده‌های عرب شرکت کرد و این مقدمه رفت و آمد سایر زنان آمریکائی در کوچه و بازار و معاشرت آنها با زنان عرب گردید.

زنان آمریکائی بطور دسته‌جمعی از اعراب بادی‌نشین هم دیدن می‌کردند و در این بازدیدها همیشه مقداری دارو و پماد و وسایل زخم‌بندی هم همراه می‌بردند و با مداوا و پانسمان بیماران و زخمی‌های آنها جلب محبت می‌نمودند.

دامنه این معاشرت‌ها و رفت و آمدها کم کم آنقدر وسعت یافت که بچه‌های آمریکائی هم با کودکان عرب همبازی شدند و زبان یکدیگر را آموختند. زنان آمریکائی نیز بتدریج زبان عربی را در حد نیاز فراگرفتند و با زنان عرب بجای ایماء و اشاره با زبان خودشان سخن می‌گفتند. از تفریحات مورد علاقه زنان آمریکائی رفتن به قایق‌های صیادان مروارید جزیره «دارین» و تماشای صید مروارید بود. گردش در منطقه کوهستانی «المبرز»^۲ و کشف غارهای ناشناخته، بازدید از قلاع قدیمی ترکها در «الحساء» و همچنین استحمام در چشمه‌های آب گرم منطقه از جمله برنامه‌های دیگری بود که وقت خالی خانواده‌های آمریکائی را در عربستان پر می‌کرد.

زنان آمریکائی داستان‌های شگفت‌انگیزی هم از مشاهدات خود در میان اعراب بادی‌نشین نقل کرده‌اند، که ذکر بعضی از آنها برای پی بردن به شرایط زندگی آنروز مردم عربستان بی‌مناسبت نیست. یک روز فلورانس اشتاینک در چادر یک عرب بادی‌نشین منظره‌ای را دید که هرگز آنرا فراموش نکرده است: دختر جوانی با زخم باز روی سینه‌اش بر زمین خوابیده بود و زن مسنی با دست مایع عفنی را روی زخم می‌مالید. وقتی فلورانس از نوع بیماری و مایعی که روی زخمش می‌مالند جویا شد، گفتند که این دختر مسلول است و سینه او را با آهن گداخته سوزانده با ادرار شتر ماده معالجه‌اش می‌کنیم! فلورانس بعداً فهمید که آهن گداخته را برای معالجه بسیاری از بیماری‌ها که عامل داخلی دارد به کار می‌برند و همین طرز مداوای غلط و مالیدن مایعات کثیف و خطرناکی مانند ادرار شتر بر روی زخم‌ها علت اصلی مرگ بسیاری از این بیماران است. برای معالجه بیماری‌های چشمی از قبیل تراخم یا آب مروارید از سوزن استفاده می‌شد و به کار بردن همین سوزن‌ها بدون دقت و رعایت اصول بهداشتی خود موجب کوری می‌گردید.

یک رسم خطرناک دیگر، شستشوی آلت تناسلی زن با آب نمک بعد از وضع حمل و سائیدن نمک سنگی به داخل مهبل بود. این کار برای منقبض کردن فرج و جمع کردن آن بعد از وضع حمل صورت می گرفت، زیرا بر این باور بودند که آلت تناسلی زن بعد از وضع حمل خودبخود جمع نمی شود و ممکن است شوهرش نسبت به او بی میل شده و زن دیگری اختیار کند. درحالی که این عمل موجب می شد در وضع حمل بعدی مهبل زن حالت طبیعی کشش و اتساع خود را از دست بدهد و زن بیچاره بعد از تحمل درد کشنده ای ضمن وضع حمل از خونریزی بمیرد.

نحوه اجرای عدالت در عربستان نیز از مواردی بود که برای آمریکائیان عجیب و وحشتناک بنظر می رسید. یک روز یک زن آمریکائی از سرقت بعضی از لوازم خانه خود به مقامات محلی شکایت کرد، و در تمام عمر از این شکایت خود پشیمان شد، زیرا یک ماه بعد از این ماجرا پسر جوانی را که متهم به سرقت از خانه او شده بود با یک دست بریده در کنار جاده دید. در عربستان مجازات دزدی قطع دست است و این مجازات در ملاء عام و در حضور شاکی انجام می شود، ولی به تقاضا و اصرار مدیر عملیات شرکت در دمام از بردن زن شاکی به محل اجرای حکم خودداری کردند و تا روزی که خود او این پسر جوان را با دست بریده مشاهده کرد کسی از این ماجرا با او سخن نگفته بود.

از مجازات های جاری و ساری احکامی بود که براساس اصل قصاص صادر و اجرا می شد. قصاص در کتاب مقدس یهود و مسیحیان هم پیش بینی شده و به اصل «چشم برای چشم» معروف است. بر این اساس هرکسی حق دارد در مقابل صدمه و ضربه ای که خود یا بستگانش از کسی دیده اند عین آنرا شخصاً یا به وسیله کسی که خود تعیین می کند تلافی نماید. البته محکوم می تواند با جلب رضایت شاکی و یا پرداخت مبلغی به عنوان «دیه» از مجازات معاف شود، ولی اشخاص فقیر که امکان پرداخت پول یا جلب رضایت طرف خود را ندارند ناچار باید به مجازاتی که تعیین شده تن دردهند.

مجازات اعدام، برای جرائم مختلف از قتل گرفته تا زنا اعمال می شد. یکی از

متخصصین آمریکائی بنام «مک کانل»^۲ یک روز در «الحفوف» شاهد اجرای حکم اعدام در مورد مرد جوانی بود که در حین زنا در یکی از روزهای ماه رمضان دستگیر شده بود. حکم اعدام در حضور جمع کثیری در میدان مرکزی شهر اجرا گردید و بطوری که مک کانل شرح می‌دهد: «وقتی محکوم را با دست‌های بسته از پشت به محل اجرای حکم آوردند دو غلام سیاه قوی‌هیکل که مأمور اجرای حکم بودند با شمشیرهای پهن و خمیده وارد میدان شدند... یکی از آن دو درحالی که شمشیر برهنه خود را بالای سرش تکان می‌داد در مقابل جوان محکوم به رقصیدن پرداخت... مرد جوان حیرت‌زده به رقص جلاد خیره شده بود، که جلاد دیگر با یک ضربه سریع و ناگهانی از پشت، سر او را از گردن جدا کرد و خون از گردن بریده او فواره زد...»

با وجود وحشت و حیرت آمریکائیان از اعمال این مجازات‌ها، بعضی از مشاوران خارجی ابن سعود مانند «سنت جان فیلیپی» اذعان داشتند که امنیت نسبی عربستان مدیون همین مجازات‌هاست. در آن زمان در کشورهای دیگر خاورمیانه قتل و جنایت و سرقت و راهزنی ابعاد وسیعی داشت، درحالی که چنین جرائمی در عربستان بندرت اتفاق می‌افتاد. البته دزدی‌های کوچک از محل اقامت آمریکائی‌ها رواج داشت، زیرا خانواده‌های آمریکائی که می‌دانستند در صورت شکایت آنها دست مرد یا زنی که متهم به دزدی شده قطع خواهد شد از افشای قضیه و شکایت به مقامات محلی خودداری می‌کردند، و دزدان فقیر محلی هم به سرقت‌های کوچکی که آمریکائیان تحمل آنرا داشتند، اکتفا می‌نمودند.

* * *

خبر کشف و استخراج نفت در دهران^۳ تا اکتبر سال ۱۹۳۸ به ابن سعود اطلاع داده نشد. پادشاه سعودی هنگامی از آغاز عملیات استخراج و بهره‌برداری از نفت عربستان اطلاع یافت که علاوه بر چاه شماره هفت دمام، چاه‌های دیگری نیز در اطراف همین منطقه به نفت رسیده بود. خوشحالی ابن سعود از شنیدن این خبر

3- Mc Connell

۴- Dhahran دهران یا ظهران نامی است که از سال ۱۹۳۹ به مرکز عملیات نفتی در

عربستان نهاده شده است.

قابل توصیف نیست، زیرا تعداد زنان حرمسرا و اولاد و احفاد پادشاه از شماره بیرون بود و ابن سعود برای تأمین مخارج زندگی و تفریحات خود و اطرافیانش به پول بیشتری احتیاج داشت. خبر کشف نفت در عربستان پیش از اینکه به گوش ابن سعود برسد در جهان انعکاس یافته و موجب هجوم مشتاقان کسب امتیازات جدید نفتی به جده شده بود. علاوه بر شرکت نفت عراق که می‌کوشید سهمی از نفت عربستان را بدست بیاورد، آلمانی‌ها و ایتالیائی‌ها و ژاپنی‌ها هم به سرمایه‌گذاری برای استخراج نفت عربستان اظهار علاقه کردند و «فريتز گروبا»^۶ سفیر آلمان در بغداد برای مذاکره درباره کسب امتیاز نفت به جده رفت. ابن سعود به آمریکائی‌ها اطلاع داد که تقاضای سفیر آلمان و همچنین پیشنهاد پرداخت مبلغ هنگفتی را از طرف ژاپنی‌ها رد کرده است. در ملاقاتی که بعداً بین عبدالله سلیمان وزیر دارائی ابن سعود و نمایندگان کمپانی‌های آمریکائی صورت گرفت، معلوم شد که ابن سعود موضوع تقاضای آلمانی‌ها و ژاپنی‌ها را از آن جهت مطرح کرده است که از آمریکائی‌ها امتیازات بیشتری بگیرد.

قبل از انجام مذاکرات برای عقد یک قرارداد جدید بین دولت سعودی و شرکت‌های آمریکائی که از این پس آنرا بنام «آرامکو»^۷ می‌نامیم، ابن سعود اعلام کرد که در نظر دارد برای بازدید از تأسیسات نفتی به مناطق ساحلی عربستان با خلیج فارس مسافرت کند. ابن سعود روز ۳۰ آوریل سال ۱۹۳۹ پس از طی مسافتی به طول قریب ۱۶۰۰ کیلومتر در صحرا وارد شهر بندری جدید دهران شد. این بار بجای کاروان‌های شتر، کاروانی مرکب از پانصد اتومبیل قریب دوهزار نفر از زنان حرمسرا و کنیزان و غلامان پادشاه را با خود حمل می‌کردند. کمی بعد از ورود ابن سعود غلامان او با سرعت حیرت‌انگیزی صدها چادر در نزدیکی شهر نفتی دهران برافراشتند و به‌هنگام غروب با صدای مؤذن به‌سوی مکه که قبله مسلمانان است، نماز گذاردند.

5- Fritz Grobba

۶- نام Aramco که مخفف کلمات «کمپانی نفت عربستان و آمریکا» می‌باشد، در سال ۱۹۴۴ به این شرکت داده شد، و در این تاریخ فقط کمپانی نفت تگزاس قسمتی از سهام استاندارد اویل کالیفرنیا را خریده و با آن شریک شده بود. م

این قسمت از ساحل خلیج فارس، نسبت به پنج سال قبل از آن که ماکس اشتاینک و همراهانش در آن گام نهادند بکلی دگرگون شده بود. علاوه بر تأسیسات نفتی و خانه‌هایی که برای بیش از یکصد خانوار آمریکائی ساخته بودند، چندین اسکله برای پهلو گرفتن کشتی‌های باری و نفتکش بنا شده و لوله‌هایی از مخازن نفتی به طرف «رأس التنوره» که محل توقف و بارگیری کشتی‌های نفتکش بود، کشیده شده بود. مراسم بارگیری اولین کشتی نفتکش بنام «دی. جی. شوفیلد»^۷ در حضور ابن سعود برگزار شد و تلگرافات تبریکی که از طرف رؤسای کمپانی‌های استاندارد اوئل کالیفرنیا و کمپانی نفت تگزاس به عنوان ابن سعود مخابره شده بود، در این مراسم خوانده شد. از طرف کمپانی‌های نفتی یک اتومبیل کادیلاک آخرین مدل به ابن سعود و یک اتومبیل کرایسلر به وزیر دارائی او عبدالله سلیمان اهدا گردید و ابن سعود نیز متقابلاً دو ساعت طلا و دو خنجر مرصع که از طرف صنعتگران عرب حکاکی شده بود به مدیران کمپانی‌های آمریکائی اهدا کرد. ابن سعود سپس فلکه لوله نفتی را که به مخزن نفتکش «شوفیلد» وصل شده بود، باز کرد و به این ترتیب صدور نفت از عربستان به بازارهای جهان آغاز گردید.

ابن سعود بعد از انجام این مراسم برای یک بازدید رسمی از شیخ بحرین عازم آن جزیره شد و ده روز بعد در مراجعت از بحرین مجلس ضیافتی در دهران برپا کرد که در آن چهارهزار نفر شرکت داشتند. برای تأمین گوشت این مهمانی بیش از هزار گوسفند کشتند و از قریب سیصد نفر آمریکائی که در این ضیافت حضور داشتند، تعداد کمی توانستند از بلعیدن چشم گوسفند که با اصرار از طرف میزبانان عرب به آنها تعارف می‌شد، خودداری نمایند!

ضیافت ابن سعود که بعد از غروب آفتاب در فضای باز آغاز شده بود تا بعد از نیمه شب ادامه یافت و آتشی که با گاز نفت در بالای دکل‌های نفتی می‌سوخت منظره بدیع و جالبی به این مجلس مهمانی داده بود. آن شب علاوه بر دکل چاه شماره هفت دمام که در شب ژانویه سال ۱۹۳۷ به نفت رسید، مشعل گازی دکل‌های شماره ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ هم روشن بود و استخراج نفت از هر شش چاه جریان داشت. کارشناسان نفتی وجود منابع عظیمی را در این منطقه پیش‌بینی

کرده بودند و ابن سعود کیسه‌های گشادی برای انباشتن طلاهای نفتی تدارک می‌دید. اما جریان حوادث جهان بر وفق مراد ابن سعود نبود. روز سوم سپتامبر سال ۱۹۳۹ انگلستان و فرانسه به آلمان اعلان جنگ دادند. جنگ دوم جهانی آغاز شد و عواقب آن برای همه، از جمله آرامکو و ابن سعود فاجعه‌بار بود.

حقه‌بازی در کویت

کویت یک سرزمین بیابانی در منتهی‌الیه خلیج فارس است که کمی بیش از ۱۲۰ کیلومتر طول و ۱۱۰ کیلومتر عرض دارد، ولی در زیر این بیابان دریائی از نفت نهفته است. شواهد و علائم وجود نفت در این سرزمین بقدری زیاد است که در هر نقطه آن چاهی حفر شود به احتمال فراوان به نفت خواهد رسید، با وجود این در سال ۱۹۳۶ شرکت نفت انگلیس و ایران به حفر چاهی در این کشور مبادرت نمود که با وجود عمق زیاد آن به نفت نرسید.

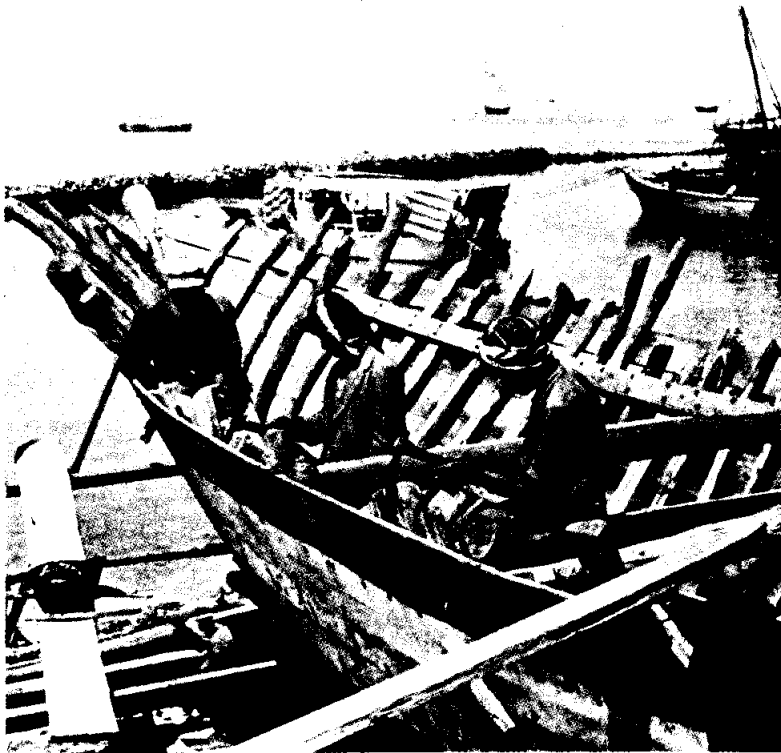
آیا این کار تعمدی بود؟ برای اثبات اینکه شرکت نفت انگلیس و ایران در آن موقع تمایلی به استخراج نفت کویت نداشت دلائلی وجود دارد، ولی در تاریخ رسمی شرکت نفت کویت که به وسیله یکی از امضاکنندگان قرارداد امتیاز نفت کویت تهیه شده پاسخ روشنی به این سؤال یافت نمی‌شود. نویسنده تاریخ امتیاز نفت کویت و عملیات شرکت نفت کویت «آرچیبالد چیشالم»^۱ است که به نمایندگی شرکت نفت انگلیس و ایران با شیخ کویت مذاکره می‌کرد و سرانجام در نتیجه توافقی که در فصول پیشین به آن اشاره شد، امتیاز نفت کویت مشترکاً به شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت آمریکائی نفت خلیج داده شد.

شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت نفت خلیج ظاهراً در اخذ امتیاز اکتشاف و استخراج نفت از شیخ کویت سهم و حقوق مساوی داشتند، ولی

به موجب موافقتنامه‌ای که همزمان با اخذ امتیاز نفت کویت بین شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت نفت خلیج به امضا رسید، شروع عملیات اکتشاف و استخراج به عهده شرکت نفت انگلیس و ایران گذاشته شد و اختیار اتخاذ تصمیم درباره تاریخ شروع عملیات نیز با مقامات شرکت نفت انگلیس و ایران بود.

لازم به یادآوری است که شرکت نفت انگلیس و ایران در آن زمان مایل نبود به جز نفت ایران و عراق، نفت بیشتری از منابع دیگر اطراف خلیج فارس استخراج شود، زیرا نفت تولیدی از منابع ایران و عراق برای رفع احتیاج آنروز بازار نفت جهان کفایت می‌کرد و عرضه نفت بیشتری از منابع خاورمیانه به بازار نفت کنترل قیمت نفت را از دست سه شرکت عمده نفتی، یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران، استاندارد اوپل نیوجرسی و رویال داچ شل خارج می‌ساخت. هر سه شرکت علاوه بر همکاری و مشارکت در شرکت نفت عراق، درباره کنترل عرضه و تقاضا در بازار جهانی نفت با یکدیگر توافق کرده بودند.

اعطای امتیاز نفت بحرین به شرکت استاندارد اوپل کالیفرنیا (که در توافق سه‌جانبه فوق شرکت نداشت) و موفقیت همین شرکت در اخذ امتیاز نفت عربستان اعتبار و قدرت اجرائی توافق مذکور را به خطر می‌انداخت. با وجود این هنوز میزان استخراج نفت بحرین محدود بود و برای بهره‌برداری از نفت عربستان نیز راه درازی درپیش بود. هنگامی که امتیاز نفت کویت مشترکاً به شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت آمریکائی نفت خلیج داده شد، شرکت نفت انگلیس و ایران در تعقیب سیاست کلی خود کوشید تا عملیات اکتشافی و استخراج نفت کویت را هرچه بیشتر به تعویق بیندازد و به این منظور در موافقتنامه‌ای که بین شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت نفت خلیج به امضا رسید، قید شد که تولید نفت کویت باید به نحوی تنظیم شود که در بازار جهانی نفت اختلالی بوجود نیآورد. اما شرکت نفت خلیج که خود مشتاق بدست آوردن سهمی در بازار جهانی نفت بود چگونه حاضر شد چنین شرطی را بپذیرد؟ شرکت نفت انگلیس و ایران به موجب بند دیگری از همین موافقتنامه حاضر شد تا زمانی که نفت کویت به بازارهای جهانی عرضه نشده است، احتیاجات شرکت نفت خلیج را از نفت ایران یا عراق تأمین نماید، البته این بند طوری تنظیم شده بود که میزان تقاضای شرکت نفت خلیج را، به زمان قابل



مردم کویت پیش از کشف و استخراج نفت بیشتر از طریق ماهیگیری و ساختن قایق‌های چوبی امرار معاش می‌کردند

پیش‌بینی بهره‌داری از نفت کویت و میزان احتمالی صدور آن به بازار جهانی نفت محدود می‌ساخت.

بطور خلاصه با وجود مشارکت شرکت آمریکائی نفت خلیج در شرکت نفت کویت، برای این شرکت نقشی در شروع عملیات اکتشافی و استخراج نفت پیش‌بینی نشده بود و بعد از شروع عملیات و آغاز بهره‌برداری از نفت هم، تعیین میزان تولید آن به شرکت نفت انگلیس و ایران واگذار شده بود.

شرکت نفت انگلیس و ایران انحصار تولید و صدور نفت ایران را در اختیار داشت و از این محل سود سرشاری می‌برد. طبیعی است که با داشتن چنین امکاناتی، انگلیسی‌ها عجله‌ای برای سرمایه‌گذاری در کویت نداشتند.

با وجود این شیخ کویت برای آغاز عملیات اکتشاف و استخراج نفت بی‌تابی

می‌کرد، زیرا خبر در آمدی که از این راه به جیب سلاطین و شیوخ همسایه سرازیر شده بود او را هم وسوسه می‌نمود. شرکت نفت انگلیس و ایران تصمیم گرفت برای جلب رضایت او دست بکار شود و یا حداقل چنین وانمود کند که قصد انجام کاری را دارد. مقداری وسائل حفاری از ایران به کویت ارسال گردید و چند کارشناس انگلیسی برای آغاز عملیات اکتشاف و تعیین نقاطی که حفاری باید در آن آغاز شود به کویت اعزام شدند.

حتی بدون اعزام مهندسين معدن و زمین‌شناس هم، نقطه‌ای که احتمال وجود نفت در آن بیش از هر منطقه دیگری بنظر می‌رسید «برقن»^۲ بود. این همان منطقه‌ای بود که مردم بومی کویت نسل اندر نسل از قیر طبیعی آن استفاده می‌کردند و آتشی که با گاز نفت در نقاط مختلف آن می‌سوخت از وجود منابع نفت در زیر زمین حکایت می‌کرد. این همان نقطه‌ای است که شیخ کویت مبارک‌الصباح در سال ۱۹۱۳ طی نامه‌ای به نماینده سیاسی انگلستان در بوشهر به امکان وجود نفت در آن اشاره کرده و از یک «آدمیرال» انگلیسی که در آن زمان از خلیج فارس بازدید می‌نمود دعوت کرده بود که از این منطقه دیدن نماید.^۳ فرانک هولمز نماینده شرکت آمریکائی خلیج نیز همیشه می‌گفت که عملیات اکتشاف برای استخراج نفت کویت باید از برقن آغاز شود.

با وجود این کارشناسان شرکت نفت انگلیس و ایران پس از مدتی تحقیق و تجسس چنین نظر دادند که عملیات اکتشاف نفت باید در نقطه دور افتاده‌ای بنام «البحاره»^۴ آغاز شود. البته در این نقطه هم مقداری قیر طبیعی دیده می‌شد، ولی مقدار آن خیلی کمتر از برقن بود و بعلاوه آثار و علائم دیگری که از وجود منابع نفتی در برقن حکایت می‌کرد در البحاره وجود نداشت. معذرا نظر کارشناسان

۲- در متن انگلیسی Burgan نوشته شده است. م

۳- در نامه شیخ کویت به نماینده سیاسی انگلیس در بوشهر که به تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۹۱۳ نوشته شده، آمده است «ما با هر آنچه شما صلاح بدانید موافقیم و اگر آن آدمیرال مصاحبت ما را محترم شمارد، ما یکی از پسرانمان را در خدمت وی خواهیم گماشت تا محل قیر طبیعی در برقن و دیگر نقاط را به وی نشان دهد و اگر به نظر ایشان امیدی به یافتن نفت در آنجا برود، امتیاز آنرا به هیچکس جز فردی که دولت انگلستان تعیین کند نخواهیم داد».

۴- در متن انگلیسی Bahra نوشته شده است. م

انگلیسی قاطع بود و عملیات حفاری در البحاره در ماه مه سال ۱۹۳۶ طی مراسمی در حضور شیخ کویت و نماینده سیاسی جدید انگلیس، سرهنگ «گالووی» آغاز گردید. در جریان این مراسم طوفان شن عظیمی هم برپا شد و همه چیز را برهم ریخت.

حفر اولین چاه نفتی در البحاره کمی بعد از انجام مراسم افتتاح آن آغاز شد، ولی هفته‌ها و ماه‌ها سپری شد و اثری از نفت بدست نیامد. کارشناسان انگلیسی بجای اینکه اقدام به حفر چاه‌های آزمایشی دیگری بکنند به حفر اولین چاهی که درنظر گرفته بودند ادامه دادند و تا عمق ۸۰۰۰ پا (بیش از ۲۵۰۰ متر) پیش رفتند. سرانجام در اوائل سال ۱۹۳۷ شرکت نفت انگلیس و ایران اعتراف کرد که در انتخاب البحاره برای شروع عملیات حفاری اشتباه شده و چاه به نفت نرسیده است. بعد از بی‌نتیجه ماندن کار حفاری در البحاره همه بر این باور بودند که عملیات در برقن آغاز خواهد شد، ولی شرکت نفت انگلیس و ایران به بهانه اینکه شروع عملیات جدید حفاری مستلزم انجام مطالعات بیشتری است، کار را به تعویق می‌انداخت. شیخ کویت که با افزودن دختری از کاباره‌های بیروت به جمع زنان حرمسرایش خرج بیشتری داشت، و صورتحساب پزشک معالج خارجی خود را هم نپرداخته بود (شایع بود که شیخ مبتلی به سفلیس است) برای تسریع در کار استخراج نفت اصرار می‌ورزید و حتی یکبار با عصبانیت در این مورد با سرهنگ گالووی نماینده سیاسی انگلیس سخن گفته بود. در کوچه و بازار هم شایع شده بود که انگلیسی‌ها عمداً کار استخراج نفت را به تعویق می‌اندازند و همین شایعات موجب بروز تشنجات و تظاهرات پراکنده‌ای بر علیه انگلیسی‌ها شد. افراد سرهنگ گالووی این تظاهرات را سرکوب کردند، ولی دکتر «فریتز گروبا» وزیرمختار آلمان در بغداد فرصت را مغتنم شمرده با فرستادن مأموری که پول کافی در اختیار داشت، احساسات ضد انگلیسی را در میان مردم دامن می‌زد.

باوجود تمام این مسائل و مشکلات شرکت نفت انگلیس و ایران چندین ماه دیگر به بهانه تحقیق و نقشه‌برداری از شروع عملیات حفاری در کویت سر باز زد و سرانجام در پائیز سال ۱۹۳۷ اعلام کرد که منطقه برقن را برای حفر چاه‌های جدید

نفتی در نظر گرفته است.

حفر چاه شماره یک برقن روز ۱۶ اکتبر سال ۱۹۳۷ آغاز گردید و این بار هیچگونه تشریفاتی برای شروع عملیات برگزار نشد. چاه در آوریل سال ۱۹۳۸ پس از عبور مت‌ه حفاری از یک لایه سنگی به نفت رسید، ولی نفت که مخلوط با گاز و مواد شنی بود، قابل استفاده بنظر نمی‌رسید و ناچار قبل از اینکه فشار به درجه غیرقابل کنترلی برسد در چاه را مسدود کردند.

دو چاه دیگر که متعاقباً در همین منطقه حفر شد در اواسط سال ۱۹۳۸ به نفت رسید و شیخ احمد و شرکای نفت کویت دریافتند که یکی از منابع عظیم نفتی جهان را در اختیار دارند. با حفر چاه‌های بعدی و بررسی‌های زمین‌شناسی معلوم شد که در زیر خاک کویت یک منبع عظیم نفتی به شکل گلابی، که رأس آن در جهت شمال است، قرار دارد. طول این منبع که در حدود ۴۵ کیلومتری جنوب بندر کویت قرار گرفته ۲۴ کیلومتر تخمین زده می‌شد. در آن زمان هنوز معلوم نشده بود که کویت دارای یکی از بزرگترین ذخائر نفتی جهان است، ولی یک نکته مسلم بود و آن اینکه سرازیر شدن نفت کویت به بازار تعادل بازار جهانی نفت را در شرایط آن روز بازار نفت برهم می‌زد.

شرکت نفت انگلیس و ایران به بهانه شرایط نامساعد بین‌المللی که از قدرت یافتن هیتلر در آلمان و قرارداد مونیخ و اوضاع بحرانی قبل از آغاز جنگ دوم جهانی ناشی شده بود، در افزایش تولید و بهره‌برداری از نفت کویت و تدارک مقدمات صدور آن به بازارهای جهانی تعلل می‌کرد و تا سال ۱۹۳۹ هیچ اقدامی برای حفر چاه‌های جدید و صدور نفت کویت صورت نگرفت، درحالی که در همین مدت شرکت‌های آمریکائی صدور نفت عربستان را، نخست به وسیله نفتکش‌های کوچک که نفت عربستان را به بحرین حمل می‌کرد، و سپس با ساختن بندرگاه «رأس التنوره» که نفتکش‌های بزرگ در آن پهلو می‌گرفتند، آغاز کرده بودند.

در این ایام نه فقط شیخ کویت برای تأمین مخارج روزافزون زندگی خود درمانده بود، اهالی کویت هم روزگار بدی داشتند، زیرا صید مروارید که یکی از منابع درآمد کویتی‌ها به‌شمار می‌آمد، از میان رفته بود و کار و کسب دیگری جز صید ماهی که آنهم فقط برای سدجوع کفایت می‌کرد، وجود نداشت. دکتر گروبا

وزیرمختار آلمان در بغداد همچنان به تحریرات خود برای ایجاد آشوب در کویت ادامه می‌داد و زمینه برای حوادث تازه‌ای در این شیخ‌نشین کوچک فراهم می‌شد که جنگ دوم جهانی آغاز گردید. انگلستان به آلمان اعلان جنگ داد و شرکت نفت انگلیس و ایران رسماً به شیخ کویت اعلام کرد که ادامه عملیات استخراج و بهره‌برداری از نفت کویت به خاتمه جنگ موکول شده است.

خشم کویتی‌ها از این تصمیم انگلیس قابل توصیف نیست. تنها روزنامه‌ای که در آن ایام در کویت چاپ می‌شد، ضمن مقاله شدیدالحنی نوشت که: «انگلیسی‌ها ما را فریب داده‌اند... ما نباید اجازه بدهیم که شریان حیاتی و حق تعیین سرنوشتمان به دست انگلیسی‌ها بیفتد. اکنون وقت آن رسیده است که از آلمان برای استخراج نفتمان کمک بگیریم!».

انگلیسی‌ها روزنامه را توقیف و صداهای مخالف را خفه کردند، ولی خشم و کینه مردم کویت از رفتاری که انگلیسی‌ها با آنها کرده بودند، برجای ماند و زمینه را برای مشکلات و گرفتاری‌های بیشتری در آینده فراهم ساخت.

جنگ دیگران...

در اکتبر سال ۱۹۴۰ چند هواپیمای بمبافکن ایتالیائی تعدادی بمب بر روی تأسیسات نفتی بحرین رها کردند. این هواپیماها از پایگاهی در مدیترانه یا اریتره پرواز کرده و پس از عبور از دریای سرخ و عربستان بمب‌های خود را بر روی تأسیسات نفتی بحرین رها کرده بودند. هدف‌گیری خلبانان ایتالیائی دقیق نبود و خسارت قابل ملاحظه‌ای بر تأسیسات نفتی بحرین وارد نشد، ولی اثر روانی آن کم نبود. زیرا بحرین مانند سایر کشورهای منطقه در برابر چنین حملاتی بی‌دفاع بود و اعراب می‌توانستند برای نخستین بار جنگی را که در اروپا و شمال آفریقا جریان داشت از نزدیک لمس کنند.

به دنبال شکست فرانسه و اشغال بخش بزرگی از اروپا به وسیله نیروهای آلمان هیتلری، اکنون انگلستان هم در معرض تهدید جدی قرار داشت و احتمال شکست انگلیس در این جنگ بسیاری از متحدین آن کشور را در خاورمیانه و دنیای عرب به تأمل واداشته بود. اگر بخواهیم واقعیت را بیان کنیم، بسیاری از مردم منطقه، اعم از ایرانی یا عرب از احتمال شکست انگلیس در این جنگ ناراحت نبودند، هرچند از آینده خود در صورت پیروزی هیتلر اطمینان خاطری نداشتند. البته انگلستان در میان مردم خاورمیانه و زمامداران آنها دوستانی هم داشت، ولی حتی در میان کسانی که برای انگلیسی‌ها احترام قائل بودند کمتر کسی واقعاً آنها را دوست داشت. هرچند پادشاهان و امیران و شیوخ عرب ظاهراً بر کشورهای این منطقه حکومت می‌کردند،

فرمانروای واقعی آنها سفرا یا نمایندگان سیاسی انگلیس در این کشورها بودند، و بسیاری از مردم و گروه‌های افسران و سیاستمداران ناراضی که در میان آنها وجود داشت در آرزوی روزی بودند که بتوانند حاکمان انگلیسی را از کشور خود بیرون برانند.

در نخستین سالهای جنگ در مصر گروهی از افسران جوان تحت رهبری جمال عبدالناصر و انورسادات متشکل شده بودند. در عراق عده‌ای از سرهنگان ارتش یک گروه ضد انگلیسی تشکیل داده بودند که بنام رمز «مربع طلایی» شناخته می‌شد و در کویت نیز یک گروه مبارز انقلابی بنام «الشیبیه» یا پیروان فعالیت می‌کرد. قلمرو فرمانروایی اداره امور مستعمرات انگلیس، ایران را شامل نمی‌شد، ولی شرکت نفت انگلیس و ایران عملاً بر مناطق نفت خیز جنوب ایران فرمان می‌راند و ایرانیان خشم و نارضایتی خود را از این وضع پنهان نمی‌داشتند. از سوی دیگر تبلیغات شدید رادیویی بر ضد انگلیسی‌ها از برلن افکار عمومی را در منطقه تحت تأثیر خود قرار داده بود. مفتی تبعیدی فلسطینی هر شب از رادیو برلن سخنرانی می‌کرد و تخم کینه و نفرت از انگلیسی‌ها را در میان اعراب می‌کاشت. دکتر گروبا دیپلمات برجسته آلمانی هم با اینکه از بغداد به ترکیه نقل مکان کرده بود، ارتباطات خود را حفظ کرده و به دوستان عراقی خود گفته بود که تا روز دهم مه ۱۹۴۱ به بغداد مراجعت خواهد کرد.

نفتی‌ها تردید نداشتند که اگر حرکتی در منطقه آغاز شود، آنها نخستین هدف حرکت‌های انقلابی خواهند بود. آنها نماینده قدرت و ثروت کشورهای استعماری غرب یا به قول مفتی اعظم فلسطین همان «سرمایه‌داران خون‌آشامی» بودند که مایه اصلی ثروت و حیات دنیای عرب، یعنی نفت آنها را مکیده و ماشین‌های صنایع خود را با آن به گردش درمی‌آوردند. در صورت بروز هر تحول انقلابی یا شورشی در منطقه اشغال تأسیسات نفتی از طرف شورشیان یا ضبط آن از طرف حاکمان جدید امری اجتناب‌ناپذیر بنظر می‌رسید. این اعتقاد در میان مردم منطقه قوت می‌گرفت که نفت آنها برای گردش چرخ‌های ماشین جنگی انگلیس، در جنگی که مربوط به آنها نیست به کار گرفته می‌شود و در ازاء آن پولی پرداخت می‌گردد که معلوم نیست در آینده ارزشی داشته باشد.

نخستین رویارویی انگلیس با ناسیونالیسم عرب در کویت اتفاق افتاد. گروه ناسیونالیست عرب در کویت بلافاصله پس از بمباران تأسیسات نفتی بحرین از طرف هواپیماهای ایتالیایی دست بکار شدند و انبار اسلحه و تأسیسات نفتی کویت را اشغال کردند، ولی از برکت تعلل شرکت نفت انگلیس و ایران در استخراج نفت کویت چیزی نصیب شورشیان نشد. شیخ کویت که دل خوشی از انگلیسی‌ها نداشت، و به موجب اطلاعاتی که بعداً بدست آمد محرمانه با آلمانی‌ها ارتباطاتی برقرار کرده بود، در مقابل شورشیان عکس‌العملی نشان نداد.

ادامه تشنج که موجب ناامنی و منع رفت و آمد شبانه و تیراندازی‌های پراکنده شده بود موجب وحشت اتباع خارجی و برنامه تخلیه آنها از این شیخ‌نشین شد. از سوی دیگر ابن‌سعود که از خبر شورش در کشور همسایه و نزدیکی تأسیسات نفتی خود نگران شده بود به نیروهای خود فرمان داد به طرف کویت حرکت کنند و در صورت لزوم منطقه بیطرف بین دو کشور را اشغال نمایند. تهدید اشغال منطقه بیطرف (که سود حاصله از منابع آن طبق توافق قبلی می‌بایست بین عربستان و کویت تقسیم شود) شیخ کویت را وادار کرد برای خاتمه دادن به شورش چاره‌ای بیندیشد. قوای مسلح محلی برای مقابله با شورشیان آماده شدند و شیخ به سران آنها اخطار کرد یا دست از مقاومت برداشته و از کویت خارج شوند و یا با مجازات مرگ روبرو خواهند شد. شورشیان که از رسیدن کمکی از طرف آلمانی‌ها ناامید شده بودند دست از جنگ برداشتند و به بصره رفتند.^۱

اما بزرگترین تهدید برای منافع انگلیس در خاورمیانه در جریان جنگ دوم جهانی کودتای افسران ضد انگلیسی و طرفدار آلمان ارتش عراق در ماه مه سال ۱۹۴۱ بود. این افسران که احساسات تند ناسیونالیستی داشتند، رهبر خود رشید عالی گیلانی را بجای نخست‌وزیر دست‌نشانده انگلیس نوری سعید به قدرت رساندند. مطبوعات انگلیس در آن زمان رشید عالی را به عنوان یک جاسوس آلمانی

۱- این راز بعداً فاش شد که آلمانی‌ها به گروه ناسیونالیست کویت گفته بودند که «هر وقت حمله هوایی شروع شد، دست به شورش بزنند». مقصود آلمانی‌ها از این حمله هوایی، حمله‌ای بود که خودشان می‌خواستند به عراق بکنند، ولی کوبتی‌ها حمله هوایی ایتالیا را به بحرین به جای آن گرفتند و قبل از موقع دست به کار شدند.

و مرد خیانتکاری که از پشت به انگلستان خنجر زده است، مورد حمله قرار دادند، ولی واقعیت امر اینست که رشید عالی گیلانی یک ناسیونالیست افراطی مانند سایر ملی‌گرایان خاورمیانه بود و تنها اشتباهش، مانند سایر ناسیونالیست‌های خاورمیانه در آن زمان، این بود که فکر می‌کرد پیروزی آلمان برای کشور او استقلال به‌ارمغان خواهد آورد، درحالی‌که اگر جنگ با پیروزی آلمان به پایان می‌رسید، تنها تغییری که در اوضاع پدید می‌آمد این بود که یوغ آلمانی جایگزین گردن‌بند انگلیسی می‌شد!

رشید عالی با دکتر گروبا وزیرمختار آلمان در بغداد که هنگام وقوع کودتا در ترکیه بود روابط نزدیکی داشت و یکی از اولین کارهایش بعد از بدست گرفتن قدرت گشایش مجدد خط ارتباط تلفنی با ترکیه و مشورت با دکتر گروبا بود. رشید عالی همچنین با سوریه که در آن موقع تحت کنترل حکومت طرفدار آلمان در فرانسه (حکومت ویشی) بود تجدید رابطه کرد. سوریه که در همسایگی عراق قرار دارد به‌عنوان پایگاهی برای حمله نیروی هوایی آلمان به نیروهای انگلیسی در عراق درنظر گرفته شده بود.

از اقدامات دیگر رشید عالی در آغاز حکومتش که سوءظن انگلیسی‌ها را برانگیخت دستور وی به رئیس محلی شرکت نفت عراق برای ذخیره کردن یک میلیون گالون بنزین در حلب‌های چهار گالونی بود. این حلب‌ها که می‌بایست در اختیار ارتش عراق گذاشته شود ظاهراً برای مصرف نیروهای آلمانی، که حکومت جدید عراق انتظار رسیدن آنها را داشت درنظر گرفته شده بود.

حمله آلمانی‌ها به پایگاه نیروهای انگلیس در عراق برای روز دهم مه ۱۹۴۱، یعنی همان تاریخی که دکتر گروبا وعده بازگشت خود را به بغداد داده بود درنظر گرفته شده بود. ولی وقایع با سرعت بیشتری پیش رفت و رشید عالی که از رسیدن قوای کمکی به انگلیسی‌ها نگران بود، تصمیم گرفت زودتر دست به کار شود. نخستین اقدام او برای وادار ساختن انگلیسی‌ها به عقب‌نشینی این بود که از سفارت انگلیس خواست به علت متشنج بودن اوضاع و «برای حفظ سلامت خانواده‌های اتباع انگلیسی» زنان و کودکان انگلیسی به پایگاه نیروهای انگلیس در «حبابیه» واقع در هشتاد کیلومتری غرب بغداد منتقل شوند. سفارت انگلیس این تقاضا را

پذیرفت، ولی به محض استقرار آنها در پایگاه حبابیه نیرنگ رشید عالی آشکار شد، زیرا نیروهای عراقی پایگاه حبابیه را محاصره کردند و خانواده‌های اتباع انگلیسی درواقع به گروگان گرفته شدند.

از سوی دیگر نیروهای عراق همزمان تأسیسات شرکت نفت عراق را در شمال و جنوب اشغال کردند. رئیس پالایشگاه نفت خانقین که «ولینگتن دیکس»^۲ نام داشت، حاضر نشد تحت امر افسران عراقی کار کند و به اتفاق همکارانش به زندان افتاد، ولی «جان کرافتن»^۳ رئیس پالایشگاه «رافدین» در بصره مصلحت دید ولو تحت امر افسران عراقی کار کند، زیرا تعطیل پالایشگاه او در عملیات نیروهای کمکی انگلیس که در راه بودند، ایجاد اختلال می‌کرد. بعلاوه نیروی هوایی انگلیس پایگاه کوچکی در نزدیکی ایستگاه راه‌آهن «مقیل» بین بغداد و بصره داشت که سوخت خود را از پالایشگاه رافدین تأمین می‌کرد.

به دستور فرماندهان عراقی «کرافتن» تمام موجودی بنزین هواپیمای پالایشگاه خود را با یک قطار مخصوص به بغداد فرستاد، ولی قبل از حرکت قطار به فرمانده پایگاه مقیل تلفن کرد و جریان را به او اطلاع داد. قطار حامل بنزین هواپیما در ایستگاه مقیل متوقف شد و کلیه محموله بنزین آن به پایگاه نیروی هوایی انگلیس انتقال یافت.

هنوز رشید عالی نتوانسته بود در مقابل این عمل انگلیسی‌ها عکس‌العملی نشان بدهد که ضربه دیگری بر او در حبابیه وارد آمد. پیش از اینکه مهلت تسلیم انگلیسی‌ها به شرایط رشید عالی بسر برسد، یک هواپیمای مسافری هندی که از کراچی برخاسته بود با مقداری بمب و گلوله توپ در فرودگاه حبابیه به زمین نشست و با زنان و کودکان انگلیسی فرودگاه را ترک گفت. چهار توپ فرودگاه که فاقد مهمات بودند با گلوله‌های توپ تجهیز شدند و در هر یک از هواپیماهای مشقی که در فرودگاه مستقر بودند چند بمب کوچک ۲۸ پوندی (در حدود ۱۲/۵ کیلوگرم) گذاشته شد. عراقی‌ها به‌تصور اینکه پایگاه فاقد امکانات دفاعی است شروع به تیراندازی کردند، ولی ناگهان هواپیماهای مشقی با بمب‌های کوچک خود به پرواز درآمدند و توپها به کار افتادند. هر یک از این هواپیماهای کوچک روزانه ۲۸

پرواز انجام می‌دادند و نیروهای عراقی را عملاً مستأصل و فلج کرده بودند. با وجود این اگر آلمانی‌ها زودتر دست به کار می‌شدند، رشید عالی و افسران طرفدار او هنوز شانس موفقیت داشتند. نیروهای انگلیسی که از ماوراء اردن برای کمک به نیروهای مقیم عراق حرکت کرده بودند با تمرّد نفرات اردنی خود مواجه شده و متوقف گردیده بودند، و نیروهای انگلیسی که در بصره پیاده شدند هنوز راه درازی تا بغداد داشتند، ولی آلمانی‌ها به وعده خود برای اعزام هواپیماهایشان به عراق به‌موقع عمل نکردند و هنگامی که با چهار روز تأخیر وارد عمل شدند نیروی اعزامی آنها خیلی کمتر از آن بود که انتظار می‌رفت.

روز ۱۴ مه سال ۱۹۴۱ یک هواپیمای مسافری «یونکرس ۸۸» با چند هواپیمای جنگی «مسرشمیت» آلمانی در آسمان بغداد ظاهر شدند و از پادگان‌های نظامی بغداد چند تیر به علامت شادمانی به هوا شلیک شد. دکتر گروبا و همراهانش که با هواپیمای یونکرس وارد بغداد شدند، در فرودگاه مورد استقبال رشید عالی و اعضای کابینه او قرار گرفتند، ولی مجلس جشنی که به‌مناسبت ورود آنها ترتیب داده شده بود به‌هم خورد، زیرا یکی از تیرهایی که عراقی‌ها به علامت شادمانی به هوا شلیک کرده بودند به مغز سرهنگ «فون بلومبرگ»^۴ خلبان یکی از هواپیماهای مسرشمیت و فرمانده گروه اصابت کرده و درجا او را کشته بود.

دکتر گروبا قبل از حرکت به‌طرف بغداد تصور می‌کرد که رشید عالی کاملاً بر اوضاع مسلط شده و مشکلی برای بیرون راندن انگلیسی‌ها از عراق باقی نمانده است، ولی بعد از ورود به بغداد متوجه شد که رشید عالی کنترل اوضاع را در دست ندارد و موقعیت انگلیسی‌ها هنوز محکم است. از طرف دیگر خبر رسید که نیروهای انگلیسی در بصره پیاده شده‌اند و ارتش عراق آمادگی لازم را برای جلوگیری از پیشروی آنها نداشت. در چنین اوضاع و احوالی فرستاده آلمان نازی ترجیح داد که هرچه زودتر بغداد را ترک کند. البته وعده‌هایی برای اعزام قوای کمکی به رشید عالی داده شد، ولی آلمانی‌ها نتوانستند به این وعده‌ها وفا کنند.

مقاومت ارتش عراق خیلی زود درهم شکست و رشید عالی و چهل نفر طرفداران و همراهانش (که مطبوعات انگلیس آنها را علی و چهل دزد بغداد لقب

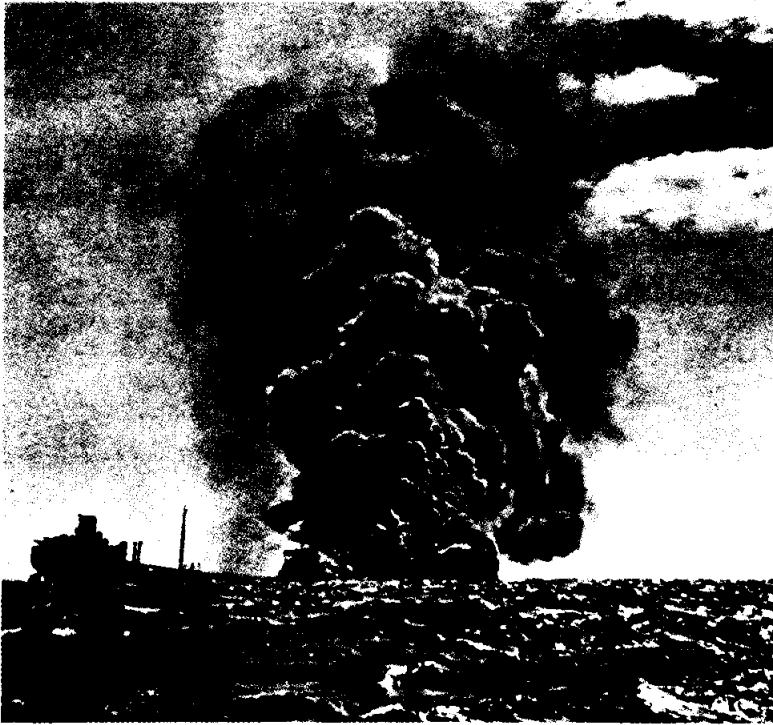
دادند) در اواخر ماه مه سال ۱۹۴۱ به ایران گریختند. به تأسیسات و اموال شرکت نفت عراق صدمه قابل ملاحظه‌ای وارد نشد و بعد از استقرار مجدد حکومت طرفدار انگلیس کار استخراج و تصفیه نفت عراق به روال عادی خود بازگشت.

* * *

در ماه ژوئن سال ۱۹۴۱ آلمانی‌ها به روسیه حمله کردند و چرچیل نخست‌وزیر انگلستان که به شوروی وعده همکاری و کمک در جنگ علیه قوای هیتلری داده بود فرصت را برای آنچه وزارت خارجه انگلیس «حل بعضی مشکلات منطقه‌ای» می‌نامید، مغتنم شمرد.

برای کمک رساندن به شوروی فقط دو راه وجود داشت: از راه دریا که به واسطه مزاحمت ناوهای جنگی و زیردریایی‌ها و هواپیماهای آلمانی راه امن و آسانی به شمار نمی‌آمد، یا از راه قفقاز که ایران تنها راه وصول به آن محسوب می‌شد. اما ایران اعلام بیطرفی کرده بود و نه فقط حاضر به دادن چنین امکاناتی به انگلستان نمی‌شد، بلکه در تسهیلاتی هم که قبل از جنگ در کار شرکت نفت انگلیس و ایران فراهم می‌شد مشکلات و محدودیت‌هایی بوجود آورده بود. قبل از جنگ شرکت نفت در وارد کردن کالاهای مورد نیاز خود آزادی عمل نسبی داشت و مأموران گمرک ایران در این مورد زیاد سختگیری نمی‌کردند، ولی بعد از جنگ بر اجرای دقیق مقررات گمرکی اصرار می‌ورزیدند. به آمبولانس‌های شرکت نفت در آبادان دستور داده شده بود علامت صلیب سرخ خود را پاک کنند و نفتکش‌هایی که از مناطق جنگی برای بارگیری نفت ایران می‌آمدند می‌بایست توپهای خود را پیاده نمایند. از طرف دیگر دولت ایران شرکت نفت را برای پرداخت ۹۰۰۰۰۰۰ دلار وام بدون بهره تحت فشار قرار داده بود و در ضمن از شرکت نفت می‌خواست پرداخت حداقل سالانه ۱۶۰۰۰۰۰۰ دلار را به‌عنوان حق امتیاز تضمین نماید.

تردیدی نیست که رضاشاه فکر می‌کرد آلمان در جنگ پیروز خواهد شد و از چنین احتمالی ناخشنود هم نبود. او از روسها به دلائل متعددی متنفر بود و از انگلیسی‌ها هم دل خوشی نداشت. همسایگان شمالی در نظر او یک تهدید بالقوه و دائمی برای استقلال ایران به‌شمار می‌آمدند و تنها فرق انگلیسی‌ها با آنها این بود که زیر کانه‌تر و بطور غیرمستقیم در امور ایران مداخله می‌نمودند. رضاشاه از مذاکره با



یک کشتی نفتکش متعلق به شرکت نفت انگلیس و ایران که در جریان جنگ دوم جهانی مورد حمله آلمانی‌ها قرار گرفته و در آتش می‌سوزد

انگلیسی‌ها هم خاطره‌خوشت نداشت و می‌دانست که انگلیسی‌ها همواره ضمن گفتگو با ایرانی‌ها تفنگی نیز در آستین دارند و در صورت لزوم کشتی‌های جنگی خود را به رخ آنها می‌کشند.

رضاشاه حتی قبل از شروع جنگ دوم جهانی، برای اینکه نقطه اتکاء تازه‌ای در برابر روس و انگلیس به‌دست آورد و موازنه‌ای بین قدرت سیاسی روس‌ها و قدرت اقتصادی انگلیسی‌ها برقرار سازد به آلمانی‌ها روی آورد و اجرای طرح‌های جدید صنعتی کشور را به آنها واگذار کرد. بعد از شروع جنگ دوم جهانی و پیشرفت سریع آلمانی‌ها، و حتی بعد از حمله آلمان به روسیه در سال ۱۹۴۱ رضاشاه از دوستی با آلمان خیلی خوشحال بنظر می‌رسید، زیرا بر این باور بود که آلمان در این جنگ بر روس و انگلیس پیروز خواهد شد و او پیشاپیش با طرف غالب پیوند

دوستی بسته بود.

در سال ۱۹۴۱ در حدود ۳۲۰۰ «کارشناس» آلمانی در ایران فعالیت می‌کردند که هرچند اکثر آنها واقعاً مهندسين و متخصصين واقعی و خبره در کار خود به‌شمار می‌آمدند، عده‌ای از مأموران مخفی و نیروی ضربت نازی هم در میان آنها «بر» خورده بودند. واقعیت امر اینست که آنها در دروازه هندوستان و در کنار منافع حیاتی اقتصادی انگلیس در منطقه نشسته بودند و نگرانی دولت انگلستان از فعالیت و رفت و آمد آزادانه آنها در این منطقه حساس امری کاملاً طبیعی بود. با وجود این تا وقتی که آلمان به شوروی حمله نکرده بود، انگلیسی‌ها امکانات محدودی برای دفع این خطر در اختیار داشتند. شاه با اعتقاد به پیروزی نزدیک آلمان در جنگ به تذکرات انگلیسی‌ها اعتنا نمی‌کرد و نفوذ و محبوبیت آلمانی‌ها در ایران هم روزبه‌روز افزایش می‌یافت. تعرض و تهدید انگلستان در چنین شرایطی، اوضاع را از آنچه بود بدتر می‌کرد، شاه سرسخت‌تر می‌شد، نیروهای نظامی ایران به معارضة برمی‌خاستند و کنترل شرکت نفت انگلیس و ایران بر صنایع نفت جنوب در معرض تهدید قرار می‌گرفت.

اما بزرگترین اشتباه رضاشاه این بود که بعد از حمله آلمان به روسیه و اتحاد روس و انگلیس موقعیت تازه‌ای را که بوجود آمده بود درک نکرد و در ادامه سیاست طرفداری خود از آلمان اصرار ورزید. او آنقدر از پیروزی قریب‌الوقوع آلمان در جنگ اطمینان داشت که اعتراض و اخطار مشترک شوروی و انگلستان را نیز درباره فعالیت‌های «ستون پنجم» آلمان در ایران نادیده گرفت. استقبال علنی وی از رشید عالی گیلانی رهبر کودتای شکست‌خورده عراق و پناه دادن به او و همراهانش در ایران، اهانت و ابراز مخالفت آشکاری نسبت به انگلیسی‌ها بود که نمی‌توانستند از آن بگذرند.

پس از مذاکرات و مشاورات محرمانه بین لندن و مسکو، سرانجام نیروهای شوروی و انگلیس روز ۲۵ اوت سال ۱۹۴۱ از شمال و جنوب به ایران حمله‌ور شدند. درحالی‌که ارتش سرخ در ایالات شمالی ایران پیشروی می‌کرد نیروهای انگلیس قبل از هر چیز به اشغال مناطق نفت‌خیز جنوب ایران مبادرت کردند. در

تاریک روشن صبح روز بیست و پنجم اوت رزمناو انگلیسی «شورهام»^۵ وارد شط - العرب شد و در نقطه‌ای بین خرمشهر و آبادان که پالایشگاه بزرگ نفت در آن قرار داشت، موضع گرفت. کشتی جنگی کوچک ایرانی بنام «پلنگ» در اسکله شماره ۱۱ در برابر پالایشگاه لنگر انداخته بود. رزمناو انگلیسی بدون اخطار قبلی پلنگ را به توپ بست، زیرا به عقیده فرمانده رزمناو اگر به کشتی ایرانی فرصت داده می‌شد تأسیسات پالایشگاه و مخازن نفتی در معرض خطر قرار می‌گرفت.

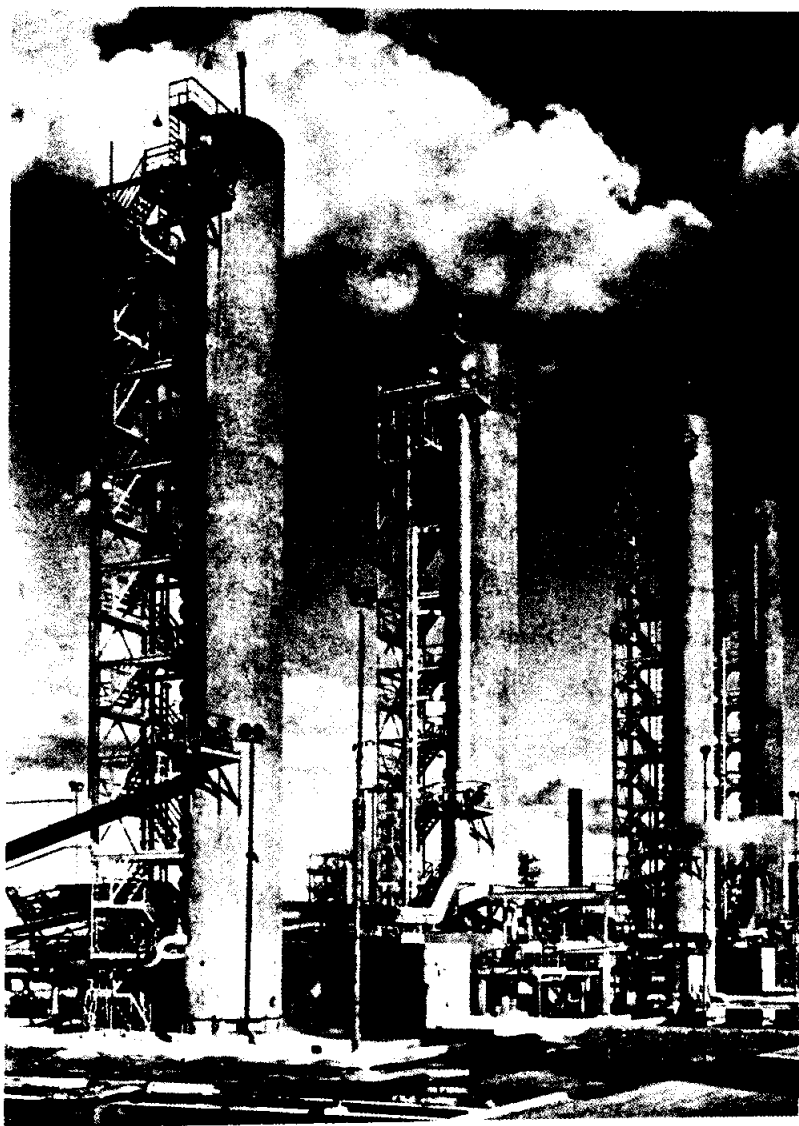
ناو ایرانی پلنگ در عرض پنج دقیقه متلاشی شد و ناو جنگی دیگر ایرانی بنام «ببر» نیز که در بندر خرمشهر موضع گرفته بود همزمان مورد حمله ناو جنگی انگلیسی «یارا»^۶ قرار گرفت و به زیر آب فرو رفت. اما عملیات زمینی برای تصرف پالایشگاه و عقب راندن نیروهای ایرانی به این راحتی پیشرفت نکرد. هنگامی که سربازان هندی تحت فرمان افسران انگلیسی خود در آبادان پیاده شدند، سربازان ایرانی به‌طرف آنها آتش گشودند. سه افسر انگلیسی که یکی از آنها درجه سرهنگی داشت در همان دقایق اول کشته شدند، ولی بعد از مدتی زدوخورد سربازان هندی توانستند مدافعان ایرانی را از محوطه بارانداز کشتی‌ها عقب رانده به‌طرف ساختمان مرکزی شرکت نفت و در اصلی پالایشگاه پیش بروند.

این نخستین باری بود که این واحد ویژه از سربازان هندی در چنین مأموریتی به کار گرفته می‌شدند. به آنها گفته شده بود که برای بیرون راندن آلمانی‌ها به ایران می‌روند و تا لحظه‌ای که در آبادان پیاده شدند تصور می‌کردند با سربازان نازی خواهند جنگید. تیراندازی سربازان ایرانی به‌طرف آنها برایشان غیرمنتظره بود و به همین جهت وقتی که در مقابل ساختمان مرکزی شرکت نفت عده‌ای را با لباس‌های متحدالشکل آبی رنگ دیدند تازه فکر کردند که با نازیها روبرو شده‌اند و بدون تأمل به‌طرف آنها آتش گشودند. آنها مأموران نامهرسانی و پیک شرکت نفت بودند که هشت نفرشان با گلوله‌های سربازان هندی از پا در آمدند. «جرج ویلر»^۷ یکی از کارکنان اداره مرکزی شرکت نفت برای نجات آنها به بیمارستان شرکت تلفن کرد، ولی آمبولانس بیمارستان هم چون علامت صلیب سرخ را نداشت، مورد

5- Shoreham 6- HMS Yarra

7- George Wheeler

حملهٔ سربازان هندی قرار گرفت و راننده و سرنشینان آن کشته شدند. ویلر و دو نفر از همکارانش برای صحبت با سربازان هندی و خاتمه دادن به این کشتار از ساختمان شرکت خارج شدند، ولی پیش از اینکه بتوانند با سربازان



فسمتی از بالایشگاه آبادان که سوخت بنزین هواپیماهای جنگی انگلیس را
در زمان جنگ تأمین می‌کرد

سخن بگویند آتش مسلسل هندیها هر سه آنها را از پا درآورد، همکاران ویلر درجا کشته شدند، ولی خود او که زخمی شده بود، توانست با زبان هندی و انگلیسی به هندیها بفهماند که آنها انگلیسی و کارمند شرکت نفت هستند و در اینجا سرباز آلمانی و مأمور نازی وجود ندارد. سربازان هندی تازه فهمیدند که طرف آنها نیروهای ایرانی هستند!

تا ظهر روز بیست و پنجم اوت ۱۹۴۱ (سوم شهریور ۱۳۲۰) پالایشگاه و تأسیسات شرکت نفت در آبادان تحت کنترل نیروهای انگلیسی - هندی درآمد و نیروهای ایرانی به طرف اهواز عقب‌نشینی کردند. ایرانی‌ها چهار نفر از مقامات شرکت نفت را هم بازداشت کرده و با خود به اهواز بردند. بین راه آبادان و اهواز، به علت شتابزدگی و همراه نبردن آب و آذوقه ۵۷ سرباز ایرانی به علت تشنگی جان سپردند. ولی چهار نفر انگلیسی که در جیره مختصر آب سربازان شریک شده بودند جان به سلامت بردند.

در مسجد سلیمان مقامات شرکت نفت توانستند ایرانی‌ها را قانع کنند که تعطیل کردن کار و قطع جریان نفت پیش از همه به خود آنها صدمه خواهد زد و موتورخانه آب شهر نیز که با برق تأسیسات نفتی کار می‌کرد از کار خواهد افتاد. ایرانی‌ها قانع شدند و تأسیسات و چاه‌های نفت مسجد سلیمان در مدت درگیری در آبادان و حوادث روزهای بعد بدون وقفه به کار تولید ادامه می‌داد.

در شمالی‌ترین بخش تأسیسات شرکت نفت در کرمانشاه، بین مدیر محلی شرکت «رابرتسون»^۸ و فرمانده نیروهای ایرانی در منطقه ژنرال حسن مقدم تفاهم کامل بوجود آمد. مقدم خود خبر حمله نیروهای روس و انگلیس را به ایران به رابرتسون اطلاع داد و بین آنها توافق حاصل شد که برای حفظ پالایشگاه و تأسیسات شرکت نفت تشریک مساعی نمایند. زیرا این خطر وجود داشت که کردها با استفاده از آشفته‌گی اوضاع دست به شورش و غارت اموال شرکت نفت بزنند. با این توافق کار به روال عادی جریان داشت تا اینکه روز ۲۸ اوت (ششم شهریور) مقدم از رابرتسون خواست کارکنان انگلیسی شرکت را از کرمانشاه خارج کند. رابرتسون برای مذاکره درباره علت صدور این دستور نزد مقدم رفت و مقدم به او گفت با

اینکه دستور عدم مقاومت از تهران به او رسیده، ژنرال اسلیم^۹ فرمانده نیروهای انگلیسی در عراق (فیلد مارشال اسلیم بعدی) که از این دستور اطلاع ندارد، به او اخطار کرده است که اگر کارکنان انگلیسی شرکت نفت به سلامت از کرمانشاه خارج نشوند ساعت ۲/۵ بعدازظهر همان روز پادگان نظامی کرمانشاه را بمباران خواهد کرد.

رابرتسون حاضر شد شخصاً برای حل این مشکل مداخله کند و به اتفاق رئیس ستاد منطقه با اتومبیل خود، که پرچم سفیدی در بالای آن در اهتزاز بود به طرف مرز رفت و با فرماندهی قوای انگلیس در منطقه تماس گرفت. به دنبال این تماس ملاقاتی بین ژنرال ایرانی و ژنرال انگلیسی صورت گرفت و هیچ برخوردی بین نیروهای ایرانی و انگلیسی در این منطقه روی نداد.

هدف انگلیس و شوروی از اشغال ایران، برخلاف آنچه در آغاز عنوان کرده بود فقط بیرون راندن آلمانی‌ها و تضمین بیطرفی ایران در جنگ نبود. آنها می‌خواستند ایران در این جنگ در کنار آنها باشد و در اجرای برنامه‌های جنگی آنها علیه آلمان هیتلری همکاری کند. برکناری رضاشاه یکی از شرایط حصول این مقصود بود. پیرمرد را وادار کردند به نفع پسرش از مقام سلطنت استعفا بدهد، ولی به این کار اکتفا نشد. او را نخست به جزیره موریس و سپس آفریقای جنوبی تبعید کردند. رضاشاه روز ۲۶ ژوئیه سال ۱۹۴۴، پیش از آنکه دشمنانش را ببخشد در تبعیدگاه خود در آفریقای جنوبی درگذشت.

توقف عملیات در عربستان

هنگامی که هواپیماهای ایتالیایی در اکتبر سال ۱۹۴۰ بطور ناگهانی و غافلگیرکننده‌ای به بحرین حمله کردند، چند بمب کوچک هم بر روی تأسیسات نفتی آمریکائی‌ها در دهران افکندند. این بمب‌ها بدون تردید اشتباهاً روی تأسیسات نفتی عربستان رها شده بود، زیرا در آنموقع نه آمریکا وارد جنگ شده بود و نه عربستان متحد جنگی انگلستان محسوب می‌شد. به احتمال زیاد خلبانان ایتالیائی تأسیسات نفتی دهران را که فاصله زیادی از بحرین نداشت، دنباله تأسیسات بحرین به‌شمار آورده بودند.

بمب‌ها خسارات قابل توجهی بر تأسیسات نفتی وارد نیاورد، ولی موجب وحشت زیادی شد، زیرا آمریکائی‌ها و کارگران عرب آنها هنوز خاطره آتش‌سوزی بزرگی را که سال قبل در دهران روی داده بود از یاد نبرده بودند و اگر فقط یکی از همین بمب‌های کوچک در نزدیکی دهانه یکی از چاه‌ها منفجر می‌شد، حریق وحشتناک دیگری روی می‌داد. حریق بدترین واقعه در یک منطقه نفتی به‌شمار می‌آید، زیرا نه فقط خسارات زیادی بر تأسیسات نفتی در روی زمین وارد می‌کند، مهار کردن آن هم کار دشواری است و طولانی شدن مدت آتش‌سوزی به منابع زیرزمینی نفت هم لطمه می‌زند.

آتش‌سوزی در تأسیسات نفتی دهران بعدازظهر یکی از روزهای گرم تابستان، در ماه ژوئیه سال ۱۹۳۹ اتفاق افتاد. آنروز چاه شماره ۱۲ دمام در عمق ۴۶۵۶ پا به نفت رسید و مدیر عملیات شرکت در دهران با خوشحالی خبر به‌نفت رسیدن چاه را

به مرکز شرکت مخابره نمود، ولی کمی بعد از مخابره این خبر انفجاری در چاه رخ داد و در یک چشم بهم زدن شعله آتش به ارتفاع قریب یکصد متر رسید. حفار آمریکائی «بیل آیسلر»^۱ درحالی که لباسش آتش گرفته بود از صحنه گریخت، ولی پیش از اینکه همکارانش بتوانند آتش را خاموش کنند، دچار سوختگی شدیدی شد و در بیمارستان درگذشت. یک کارگر عرب نیز حین فرار زیر دکل چاه که بر اثر انفجار سرنگون شد ماند، ولی دیگران که در فاصله دورتری بودند جان به سلامت بردند. اما ادامه این آتش سوزی می توانست تمام تأسیسات نفتی دهران را به خطر بیندازد، زیرا لهیب آتش تند و احتمال سرایت آن به اطراف زیاد بود و حرارتی که از آن برمی خاست رنگ اتومبیل هائی را که در فاصله دویست متری چاه پارک شده بودند، می ریخت.

خبر وقوع حریق در دهران همان شب به مراکز تأسیسات نفتی همسایه در بحرین و آبادان رسید. شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت نفت بحرین فوراً کارشناسان اطفاء حریق خود را با عده ای داوطلب به دهران فرستادند و فردای همان روز «چارلی پوتر»^۲ مدیر عملیات حفاری شرکت در نیویورک به ملاقات «مایرون - کینلی»^۳ کارشناس معروف اطفاء حریق چاه های نفتی رفت تا درباره چگونگی عملیات برای خاموش کردن چاه نفت دهران با وی مشورت کند. کینلی گفت که حاضر است به اتفاق همکاران خود با یک هواپیمای دریست به دهران پرواز کند، ولی ترتیب چنین مسافرتی در آن زمان به سرعت و سهولت امروز امکان پذیر نبود.

اما مسئولین محلی شرکت نفت عربستان نمی توانستند در انتظار رسیدن کینلی و گروه او دست روی دست بگذارند، لذا با استفاده از تمام امکانات محلی و وارد کردن وسائل اطفاء حریق از قبیل ماسک های ضد گاز و البسه نسوز از لندن خود دست به کار شدند و گروهی از حفاران و کارگران شرکت داوطلبانه در عملیات اطفاء حریق شرکت جستند. بزرگترین شانس آمریکائی ها این بود که چاه نفت شماره ۱۲ در فاصله نسبتاً دوری از چاه های دیگر قرار داشت و خطر سرایت حریق از

1- Bill Eisler 2- Charley Potter

۳- Myron Kinley اهل نگزاس در عملیات اطفاء حریق چاه های نفتی بسیاری از نقاط

جهان از جمله ایران خدمت کرده است. م

آن به چاه‌های دیگر زیاد نبود. با وجود این اگر آتش‌سوزی مدت زیادی ادامه می‌یافت و دریچه اصلی چاه فرو می‌ریخت، این خطر وجود داشت که نفت و گاز با فشار زیاد از چاه بیرون بزنند و آتش را در محوطه وسیعی پخش نماید.

عملیات مهار کردن حریق چاه شماره ۱۲، ده روز به طول انجامید و سرانجام با کندن تونلی در نزدیکی چاه و «انژکسیون» گل با فشار زیاد به درون چاه، کنترل چاه و اطفاء حریق آن میسر شد. خبر خاموش شدن آتش هنگامی به نیویورک رسید که کینلی و گروه او آماده حرکت به دهران بودند، ولی تلگرافی که از دهران مخابره شده بود حاکی از آن بود که دیگر به اعزام این گروه نیازی نیست.

ابن سعود که بشدت از خبر وقوع حریق در دهران نگران شده و ساعت به ساعت از جریان اوضاع خبر می‌گرفت، به شادمانی موفقیت در اطفاء حریق چاه نفتی، به آمریکائی‌ها اجازه داد در جشن خود آبجو مصرف کنند و صندوق‌های آبجو که از بحرین برای این جشن وارد کرده بودند، یک شبه مصرف شد. این نخستین باری بود که در یک مجلس جشن و مهمانی در عربستان مشروبات الکلی بطور علنی مصرف می‌شد.

حریق چاه نفتی دهران سه میلیون دلار خسارت به بار آورد و یک آمریکائی و یک عرب هم در این حادثه جان خود را از دست دادند. زبانی که از بسته شدن این چاه متوجه ابن سعود شد پانصد هزار دلار بود، ولی عوارض بعدی آن خسارات بیشتری به بار آورد. کسانی که صنایع نفت عربستان را اداره می‌کردند متوجه شدند که تأسیسات نفتی عربستان هم آسیب‌پذیر است و چند بمب هواپیماهای ایتالیائی، که احتمالاً بطور اشتباهی بر روی تأسیسات نفت عربستان رها شده بود، آنها را، شاید بدون دلیل موجهی، متوحش ساخت. بعد از وقوع این حمله بعضی تدابیر احتیاطی اتخاذ گردید و از آن جمله تأسیسات و مخازن نفتی، و حتی جاده‌ها و دیوارهای ساختمان‌ها را با نفت رنگ کردند تا در زیر نور خورشید درخشندگی نداشته باشد و از بالا جلب توجه نکنند. شعله‌های مشعل‌هائی که با گاز نفت می‌سوخت کنترل شد و نور زرد و قرمز آن که بیشتر جلب توجه می‌کرد با تنظیم جریان هوا به نور آبی مبدل گردید. تأسیسات نفتی و محوطه اطراف آن از زنان و کودکان تخلیه شد و به کارکنان مردی هم که میل داشتند از منطقه خارج شوند

اجازه بازگشت داده شد. در نتیجه تعداد کارکنان آمریکائی نفت عربستان از ۳۷۱ نفر بعلاوه ۳۸ زن و ۱۶ بچه در اوائل سال ۱۹۴۰، به یکصد و هشتاد نفر مرد تقلیل یافت و عملیات تولید و صدور نفت نیز محدود گردید.

هنگام بمباران تأسیسات نفتی عربستان، دو منبع نفتی دیگر هم در شصت کیلومتری دهران و اطراف صحرای ربع الخالی کشف شده بود و حفر دو چاه آزمایشی از وجود منابع قابل توجهی در این نقاط حکایت می کرد، ولی با بمباران دهران و کاهش تعداد کارکنان و کارشناسان نفتی در منطقه بهره برداری از مناطق جدید نفتی هم متوقف گردید. در اوائل سال ۱۹۴۱ استخراج نفت از منابع «دمام» به ۱۵،۰۰۰ بشکه در روز تقلیل یافته بود که نسبت به امکانات آنروز منابع نفتی عربستان بسیار ناچیز بود. پالایشگاه کوچک و تأسیسات نفتی و همچنین اسکله‌ای که برای پهلوی گرفتن نفتکش‌ها در رأس‌التنوره ساخته شده بود، تعطیل شد و تولید محدود نفت عربستان با دویه به بحرین حمل می گردید.

هیچکس به اندازه ابن سعود از توقف عملیات تولید و صدور نفت ناراحت و پریشانحال نبود. درآمد ابن سعود از محل تولید و صدور نفت در بدترین موقع قطع شد، زیرا منبع مهم دیگر درآمد او، یعنی حج نیز خشکیده بود و بسیاری از کشورهای مسلمان به علت شرایط جنگی و مشکلات حمل و نقل مسافر در مراسم حج شرکت نکرده بودند. مراسم حج که همه ساله با حضور بیش از یک میلیون حاجی برگزار می شد (رقمی که اکنون به قریب دو میلیون و پانصد هزار رسیده است) آن سال با شرکت جمعیت خیلی بر گزار گردید. علاوه بر همه این مشکلات، آن سال ایالت الحساء دچار خشکسالی و بی آبی شدیدی گردید و احشام زیادی تلف شدند.

ابن سعود برای پرداخت بدهی‌های عقب افتاده و مخارج روزانه خود درمانده بود. او علاوه بر مخارج تجمعات زندگی خصوصی و حرمسرایش که هر روز با تعداد زنان بیشتری توسعه می یافت، می بایست جوابگوی هوسرانی‌های پسران متعدد خود نیز باشد و توقعات سران عشایر و قبایل طرفدار خود را نیز برآورده سازد. از حساب دخل و خرج او فقط عبدالله سلیمان، که درواقع وزیر دارائی کشور سعودی بود اطلاع داشت، ولی ابن سعود حتی به او هم اجازه نمی داد درباره چگونگی خرج پولی

که به وی پرداخت می‌شود پرس‌وجو بکند. وظیفه عبدالله سلیمان فقط پرداخت پول به سلطان بود و هیچکس جز خود او از رقم پرداختی به ابن سعود اطلاع نداشت، زیرا ابن سعود حاضر نبود به کسی دربارهٔ ولخرجی‌های خود حساب پس بدهد.

روز ۱۸ ژانویه سال ۱۹۴۱ عبدالله سلیمان طی نامه‌ای به عنوان شرکت نفت آمریکا و عربستان که بعداً بنام «آرامکو» معروف شد نوشت که دولت عربستان دچار مضیقه مالی شدیدی است و از قول پادشاه سعودی افزود که مبلغ شش میلیون دلار مورد نیاز فوری است. وزیر دارائی ابن سعود تأکید کرد که این مبلغ به عنوان پیش‌پرداخت منظور و از تعهدات بعدی شرکت کسر خواهد شد، و در ضمن راه را برای تقاضاهای بعدی در صورت ضرورت و نیاز باز گذاشت. شرکت نفت عربستان و آمریکا حاضر شد مبلغ سه میلیون دلار به ابن سعود بپردازد، و پرداخت‌های بعدی را موکول به امکانات شرکت در آینده نمود. شرکت نفت عربستان و آمریکا تا این تاریخ ۳۴,۰۰۰,۰۰۰ دلار در عربستان سرمایه‌گذاری کرده بود و بیش از آن برای ریختن پول در جایی که بهره‌برداری از نفت آن تقریباً متوقف شده بود، آمادگی نداشت.

با افزایش فشار ابن سعود به آمریکائی‌ها، جیمز موفت^۵ یکی از مدیران شرکت نفت عربستان و آمریکا که قبلاً در وزارت خارجه آمریکا خدمت کرده و با روزولت رئیس‌جمهوری وقت آمریکا سوابق دوستی داشت نزد رئیس‌جمهور رفت و با تأکید بر اهمیت منابع نفتی و موقعیت سوق‌الجیشی عربستان برای آمریکا تقاضای پرداخت کمکی از طرف دولت آمریکا به حکومت عربستان نمود. روزولت گفت که راه قانونی برای پرداخت کمک وجود ندارد، ولی او را راهنمایی کرد که نامه‌ای به عنوان مقامات رسمی بنویسد و تأمین احتیاجات نیروی دریائی آمریکا را از لحاظ سوخت در منطقه برای پنج سال تضمین نماید و مبلغ شش میلیون دلار به عنوان پیش‌پرداخت از نیروی دریائی مطالبه کند. موفت چنین کاری را خالی از اشکال نمی‌دانست، ولی به توصیهٔ روزولت نامه‌ای به عنوان «ناکس»^۶ وزیر درباری آمریکا نوشت. ناکس پاسخ داد که احتیاجات ناوگان آمریکا در خلیج فارس و اقیانوس هند اینقدر نیست و بعلاوه نیروی دریائی اعتباری برای پیش‌پرداخت هزینهٔ سوخت

5- James. A. Moffett

6- Knox, Secretary of the Navy

مورد نیاز خود را در آینده ندارد.

جیمز موفت این بار تهدید کرد که اگر دولت آمریکا برای حل این مشکل کمکی نکند شرکت نفت آمریکا و عربستان از خود سلب مسئولیت خواهد نمود و امتیاز خود را به انگلیسی‌ها واگذار خواهد کرد. البته این تهدید جدی نبود و مدیران شرکت و ۱۶۸،۰۰۰ نفر سهامداران آمریکائی آن امیدهای زیادی به استفاده‌های کلان از نفت عربستان در آینده بسته بودند. موفت درضمن پیشنهاد دیگری هم برای حل این مشکل مطرح کرده بود که توجه مقامات دولت آمریکا را به خود جلب کرد و آن وادار ساختن دولت انگلستان به افزایش کمک مالی خود به ابن‌سعود برای رفع احتیاجات روزمره او بود. در آن موقع با پیشروی نیروهای آلمان در شمال آفریقا، که تا دروازه‌های قاهره و اسکندریه رسیده بودند، عربستان آخرین سد دفاعی انگلیس در برابر تهاجم آلمان به‌شمار می‌رفت و به‌همین جهت دولت انگلستان با پرداخت سالانه ۴۰۰،۰۰۰ لیره به ابن‌سعود (که با نرخ مبادله آنروز لیره و دلار یک میلیون و ششصد هزار دلار می‌شد) روابط دوستانه خود را با او حفظ کرده بود. موفت در یادداشت خود به وزارت خارجه آمریکا نوشته بود که اگر با افزایش کمک انگلیس جمعاً سالانه ده میلیون دلار به ابن‌سعود پرداخت بشود، برای تأمین مخارج او کافی خواهد بود. موفت درضمن هشدار داده بود که باید به انگلیسی‌ها تذکر داده شود که کمک آنها به ابن‌سعود از نظر استراتژیک و حفظ منافع سوق‌الجیشی آنها ضرورت دارد، تا در ازاء این کمک توقع دست انداختن بر روی منابع نفت عربستان را نداشته باشند.

تصادفاً در همین ایام مذاکراتی برای پرداخت یک وام چهارصد میلیون دلاری به انگلستان براساس قانون «وام و اجاره» آمریکا جریان داشت. «هاری هاپکینز»^۷ مشاور روزولت به او توصیه کرد که از این موقعیت برای وادار ساختن دولت انگلیس در مورد افزایش کمک‌های مالی آن دولت به عربستان استفاده شود. روزولت روز ۱۲ ژوئن سال ۱۹۴۱ یادداشتی به این مضمون برای «جسی جونز»^۸ مدیر برنامه وام و اجاره آمریکا نوشت:

جسی: لطفاً به انگلیسی‌ها بگوئید که من امیدوارم آنها از پادشاه عربستان سعودی

مراقبت کنند. این بیابان کمی از ما دور است! ف. د. روزولت.^۹
 دو روز بعد هاری هاپکینز مشاور با نفوذ روزولت هم نامه‌ای به شرح زیر برای
 جسی جونز نوشت:

جسی عزیز. رئیس‌جمهور علاقمند است راه‌حلی برای این مسئله (کمک به پادشاه
 عربستان) بیابد. من مکاتبات محرمانه‌ای را که در این مورد به‌عمل آمده است برای شما
 می‌فرستم، لطفاً بعد از مطالعه آنها را پس بفرستید.

من نمی‌دانم در این مورد چه کاری می‌توان کرد. قانون وام و اجاره برای کمک به
 «دمکراسی‌های متحد آمریکا» است. چطور می‌شود این مملکت را دمکراسی نامید؟
 شاید بجای اینکه عواید نفتی آینده او (ابن‌سعود) را وثیقه بازپرداخت وام خود قرار
 دهیم، عایدات آینده وی را از حج به‌عنوان تضمین بازپرداخت وام قبول کنیم...

هاری

مقامات دولتی آمریکا بالاخره راهی برای کمک مستقیم به ابن‌سعود پیدا
 نکردند و سرانجام انگلیسی‌ها را وادار ساختند از محل کمک‌هایی که خود از آمریکا
 دریافت می‌کنند مبلغی بر مقررری سالانه ابن‌سعود بیفزایند. زعمای کمپانی‌های نفتی
 آمریکا از این راه‌حل خیلی خوشحال شدند، زیرا مشکل بدون اینکه تحمیلی بر
 بودجه آنها بشود حل شده بود. البته مدیران کمپانی نفت عربستان و آمریکا این
 خدمت را به حساب خودشان گذاشتند و قبل از اینکه دولت انگلیس افزایش مقررری
 پادشاه سعودی را به اطلاع او برساند به وزیر دارائی وی عبدالله سلیمان خاطرنشان
 ساختند که این راه‌حل بر اثر مساعی آنها پیدا شده و بزرگترین مزیت آن برای
 پادشاه سعودی این است که مبالغ دریافتی از دولت انگلیس به حساب تعهدات
 دولت عربستان به شرکت‌های آمریکائی منظور نخواهد شد.

در جریان تحقیقاتی که در سال ۱۹۴۸ درباره قراردادهای نفتی آمریکا و
 عربستان در سنای آمریکا بعمل آمد، صورت پول‌های پرداختی از طرف کمپانی‌های
 آمریکائی و دولت انگلیس به ابن‌سعود طی سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۳ به این شرح
 اعلام شد:

۹- اصل این یادداشت و مدارک دیگری که در همین فصل به آنها اشاره می‌شود در
 بایگانی کنگره آمریکا موجود است.

۱- پرداخت‌های شرکت‌های نفتی آمریکا

سال ۱۹۴۰	۲/۹۸۰/۹۸۸	دلار
سال ۱۹۴۱	۲/۴۳۳/۲۲۲	دلار
سال ۱۹۴۲	۲/۳۰۷/۰۲۳	دلار
سال ۱۹۴۳	۷۹/۶۵۱	دلار

۲- پرداخت‌های دولت انگلستان

سال ۱۹۴۰	۴۰۳/۰۰۰	دلار
سال ۱۹۴۱	۵/۲۸۵/۵۰۰	دلار
سال ۱۹۴۲	۱۲/۰۹۰/۰۰۰	دلار
سال ۱۹۴۳	۱۶/۶۱۸/۲۸۰	دلار

با افزایش پرداخت‌های سخاوتمندانه انگلیسی‌ها به ابن‌سعود (که از کیسه آمریکائی‌ها تأمین می‌شد) نفوذ انگلستان در دربار ابن‌سعود رو به افزایش نهاد و انگلیسی‌ها کم‌کم در صدد استفاده از این موقعیت و دست انداختن بر منافع آمریکائی‌ها برآمدند. «آرچیبالد چیشالم» از مدیران سابق شرکت نفت انگلیس و ایران که در فصول گذشته به فعالیت‌های او اشاره شد، در این زمان مدیر عملیات اطلاعات نظامی یا جاسوسی انگلیس در خاورمیانه بود و از مرکز ستاد عملیاتی خود در قاهره امور عربستان را هم زیر نظر داشت. ولی مدیران کمپانی‌های نفتی آمریکا که در منافع نفتی عربستان شریک بودند خیلی زود متوجه خطر شدند و «راجرز» یکی از مدیران شرکت نفت تگزاس که از شرکای شرکت نفت عربستان و آمریکا بود، فوراً خود را به واشنگتن رسانید و زنگ خطر را در گوش مقامات کاخ سفید و کنگره آمریکا به صدا درآورد.

راجرز در ماه فوریه سال ۱۹۴۳ چندین ملاقات با اعضای کابینه روزولت بعمل آورد و طی این ملاقات‌ها خطر افزایش نفوذ انگلیسی‌ها در دربار ابن‌سعود و احتمال ربودن امتیازات نفتی آمریکائی را از طرف آنها خیلی بزرگ و جدی جلوه داد. یکی از وزیران بانفوذ روزولت «هارولد ایکس»^{۱۱} بیش از همه تحت تأثیر سخنان راجرز قرار گرفت و طی چندین ملاقات با روزولت او را قانع کرد که انگلیسی‌ها بطور

جدی منافع نفتی آمریکا را در عربستان مورد تهدید قرار داده‌اند و پیش از اینکه کار از کار بگذرد باید جلو اقدامات آنها گرفته شود.

کمپانی‌های نفتی آمریکا در همین ایام تبلیغات وسیعی دربارهٔ نیاز روزافزون آمریکا به منابع انرژی و وضع ذخائر نفتی جهان به راه انداخته و افکار عمومی مردم آمریکا و کنگره را متوجه این خطر کرده بودند که منابع داخلی آمریکا جوابگوی احتیاجات آینده آمریکا به نفت نیست. مطبوعات آمریکا مرتباً مقالاتی در این زمینه منتشر می‌کردند و در کنگره آمریکا هم سخنرانی‌هایی در این مورد ایراد می‌شد. از طرف دیگر رؤسای ستاد نیروهای مسلح آمریکا، شاید تحت‌تأثیر همین تبلیغات یا مراجعات نمایندگان کمپانی‌های نفتی به فکر تأمین ذخائر نفتی برای رفع احتیاجات نیروهای مسلح در آینده افتاده بودند. سرانجام روزولت تصمیم گرفت شخصاً برای تضمین منافع نفتی آمریکا در عربستان مداخله کند و شرایط برنامه «وام و اجاره» را طوری تعدیل نماید که دولت آمریکا بتواند از همین محل به ابن سعود کمک کند و دست انگلیسی‌ها را از دربار او کوتاه نماید. روز ۱۸ فوریه سال ۱۹۴۳ روزولت طی نامه‌ای به عنوان وزیر خارجه خود «ادوارد استیتینیوس»^{۱۲} از او خواست که بر مبنای دستورالعمل شماره ۸۹۲۶ مورخ ۲۸ اکتبر سال ۱۹۴۱ دربارهٔ مقررات برنامه وام و اجاره^{۱۳} دولت سعودی را نیز تحت حمایت این برنامه قرار بدهد. روزولت برای توجیه این دستور خود تأکید کرد که «دفاع از عربستان سعودی برای دفاع ایالات متحده آمریکا اهمیت حیاتی دارد». این عین همان عبارتی بود که روزولت در مورد شوروی به کار برده و دفاع از آن کشور را در برابر تهاجم نیروهای هیتلری برای دفاع از آمریکا حیاتی به‌شمار آورده بود.

معنی دستور روزولت این بود که ابن سعود هم می‌تواند در ردیف سایر متحدین زمان جنگ آمریکا از خزانه آمریکا کمک دریافت نماید. به این ترتیب یکبار دیگر اشتباهی سیری‌ناپذیر ابن سعود کمی تسکین یافت و امتیازات نفتی آمریکائیان از خطر جست. کمپانی‌های نفتی آمریکا با مهارت خاصی نخست به وسیله انگلیسی‌ها

12- Edward Stettinius

۱۳- دستورالعملی که روزولت به آن اشاره می‌کند دولت شوروی را در عداد کشورهای دمکراتیک متحد آمریکا قرار داد و از امتیازات برنامه وام و اجاره بهره‌مند ساخت.

و سپس از خزانه آمریکا مخارج پادشاه سعودی را در زمان جنگ و سالها بعد از آن تأمین کردند و خود یک سنت علاوه بر تعهدات خود بابت حق الامتیاز نفت پرداخت نمودند.

دولت آمریکا بر مبنای برنامه وام و اجاره ۹۹,۰۰۰,۰۰۰ دلار به ابن سعود پرداخت کرد تا خطری متوجه منافع کمپانی‌های نفتی آمریکا نشود، ولی وقتی که متقابلاً از کمپانی‌های نفتی خواست در اجرای یکی از طرح‌های اقتصادی دولت همکاری کنند، به قول هارولد ایکس که نقش مهمی در تثبیت منافع کمپانی‌ها در عربستان داشت «یک بیلاخ از آنها تحویل گرفت!»^{۱۴}

داستان از این قرار بود که به واسطه اهمیت روزافزون نفت در اقتصاد جهانی و جنبه حیاتی آن برای اقتصاد آمریکا، این فکر در میان اعضای کابینه روزولت قوت گرفت که دولت آمریکا هم مثل دولت انگلیس از سهام کمپانی‌های نفتی آمریکا که در خارج فعالیت می‌کنند خریداری نماید تا هم در کنترل بازار نفت و قیمت‌گذاری آن نقشی داشته باشد و هم در صورت بروز خطری برای منافع نفتی آمریکا در خارج مستقیماً با آن مقابله نماید. این پیشنهاد نخستین بار در ماه ژوئن سال ۱۹۴۳ از طرف هارولد ایکس وزیر کشور وقت آمریکا عنوان شد و روزولت که قلباً هم مایل به برقراری نوعی کنترل و نظارت در کار کمپانی‌های نفتی بود از این پیشنهاد استقبال کرد. در اجرای این طرح یک شرکت دولتی «ذخائر نفتی»^{۱۵} تشکیل شد و هارولد ایکس به ریاست هیئت مدیره این شرکت انتخاب گردید. اولین کار هارولد ایکس در مقام ریاست هیئت مدیره این شرکت دعوت از مدیران شرکت نفت عربستان و آمریکا برای مذاکره درباره خرید قسمتی از سهام آن شرکت از طرف دولت آمریکا بود.

اگر چنین پیشنهادی یک سال قبل از آن، هنگامی که اصل سرمایه و امتیاز کمپانی‌های آمریکائی در عربستان به خطر افتاده بود، عنوان می‌شد کمپانی‌های نفتی آنرا به عنوان تضمینی برای حفظ منافع خود می‌پذیرفتند و چه بسا که از آن استقبال

۱۴- اصطلاح انگلیسی که بکار رفته To thumb their noses at us است که تقریباً

معادل همان اصطلاح بیلاخ فارسی است. م

هم می‌کردند، ولی هارولد ایکس موقعی به این فکر افتاد که هم خطر پیروزی آلمان در جنگ برطرف شده و هم با دخالت دولت آمریکا برای حفظ منافع کمپانی‌های آمریکائی در عربستان، امتیاز آنها تثبیت گردیده بود. با چنین زمینه‌ای کمپانی‌های نفتی که برای منافع آینده خود در عربستان کیسه گشادی دوخته بودند، از همان آغاز در برابر پیشنهاد مشارکت دولت آمریکا در منافع خود جبهه گرفتند.

هارولد ایکس در شرح جریان درگیری خود با کمپانی‌های نفتی می‌گوید «وقتی نمایندگان کمپانی‌ها از من سؤال کردند هدف دولت از مشارکت در کار شرکت‌های نفتی چیست، من اهمیت ذخیره نفت را برای دولت شرح دادم و گفتم شرکت ذخائر نفتی می‌تواند تمام تولید نفت عربستان را یکجا خریداری کرده سود مناسبی به کمپانی‌های نفتی بپردازد». هارولد ایکس اضافه می‌کند این پیشنهاد من بقدری برای آنها غیرمنتظره و هراس‌انگیز بود که «کم مانده بود از روی صندلی خود بیفتند!». آنها قبول پیشنهاد مرا موکول به مطالعه و مشورت با همکاران خود نمودند، ولی درواقع مهلتی می‌خواستند تا زنگ خطر را در گوش صاحبان صنایع نفت آمریکا به صدا دریاورند و آنها را از خطری که منافع سرشارشان را تهدید می‌کند، آگاه سازند.

کمپانی‌های نفتی آمریکا که تا آن تاریخ رقیب و خصم یکدیگر بودند با شنیدن صدای این زنگ خطر متحد شدند و تمام نیروی خود را برای اعمال نفوذ در کنگره آمریکا و جلوگیری از اجرای این تصمیم به کار گرفتند. ایکس مجدداً نمایندگان کمپانی‌های شریک نفت عربستان را به مذاکره فراخواند و این بار بجای پیشنهاد خرید ۷۰ درصد سهام این شرکت‌ها از طرف دولت، پیشنهاد خرید ۵۱ درصد سهام آنها را عنوان کرد. راجرز یکی از مدیران کمپانی نفت تگزاس که در جلسات مذاکره با هارولد ایکس شرکت داشت، بقیه جریان را چنین تعریف می‌کند:

...طبیعی است که این پیشنهاد (خرید ۵۱ درصد سهام از طرف دولت آمریکا)

برای ما خوش آیند نبود. بالاخره آنها (نمایندگان دولت) تا ۳۳ درصد یا ثلث کل سهام پائین آمدند. حتی این درصد هم مورد پسند من نبود، ولی ما کم‌کم به هم نزدیک می‌شدیم که یک روز بطور ناگهانی آقای ایکس گفت: «مذاکرات قطع می‌شود». من

دلیل این تصمیم را نفهمیدم، ولی به هرحال خیلی خوشحال و راحت شدم. آقای راجرز شاید در این ادعا که دلیل قطع ناگهانی مذاکرات برای خرید سهام کمپانی‌های نفتی را از طرف دولت آمریکا نمی‌دانست چندان صادق نباشد، زیرا در آن موقع خیلی‌ها از این موضوع خبر داشتند که دولت تحت فشار کنگره از تعقیب فکر خرید سهام کمپانی‌های نفتی منصرف شده است. هارولد ایکس بعدها درباره این جریان در کمیته تحقیقات سنای آمریکا شهادت داد که کمپانی‌های نفتی با اعمال نفوذ در کنگره دولت را در فشار گذاشتند... «استدلال آنها این بود که دولت با این اقدام خود به حقوق قانونی بخش خصوصی تجاوز کرده و می‌خواهد آنها را تحت کنترل خود درآورد، درحالی که اینجا پای منافع ملی و دفاعی آمریکا در میان بود و موضوع صرفاً به یک کار تجارتي مربوط نمی‌شد».

با وجود این هارولد ایکس از تلاش خود برای گرفتن امتیازی از شرکت‌های نفتی در عربستان باز نایستاد و «چون از در جلو راهش نداده بودند، خواست از در عقب وارد شود». پیشنهاد جدید او به کمپانی‌های نفتی که در سال ۱۹۴۴ عنوان شد این بود که در ازاء کشیدن یک خط لوله نفتی از منابع نفتی عربستان به بنادر مدیترانه، کمپانی‌های نفتی نفت مورد نیاز دولت آمریکا را به ۷۵ درصد قیمت، یعنی با بیست و پنج درصد تخفیف از قیمت روز در اختیار شرکت ذخائر نفتی بگذارند. هزینه کشیدن این خط لوله در آن تاریخ ۱۲۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار تخمین زده می‌شد و دولت علاوه بر تقبل هزینه آن تسهیلاتی نیز از نظر تأمین فولاد مورد نیاز کار لوله‌کشی و تسریع در عملیات حمل و نقل فراهم می‌ساخت. این پیشنهاد با اینکه در آغاز از طرف شرکای نفت عربستان مورد استقبال قرار گرفت، در میان صاحبان صنایع نفت آمریکا (که برای حفظ منافع خود با یکدیگر متحد شده بودند) با مخالفت شدیدی روبرو شد و شرکای نفت عربستان هم از پذیرفتن آن خودداری کردند. ولی فکر احداث یک خط لوله نفتی بین منابع نفتی عربستان تا دریای مدیترانه از طرف شرکای نفت عربستان دنبال شد و این خط لوله پس از امضای قراردادهایی بین عربستان و سوریه و لبنان، در ۲۸ ژانویه سال ۱۹۴۹ آماده بهره‌برداری گردید.

این خط لوله نفتی که پس از عبور از شمال عربستان از طریق سوریه و لبنان به

دریای مدیترانه می‌رسد، در مرکز تشنجات خاورمیانه قرار گرفته و از آغاز بهره‌برداری بارها مورد حمله گروه‌های متخاصم لبنانی یا چریک‌های فلسطینی قرار گرفته و قطع شده است. مقامات دولت آمریکا بعدها از اینکه دولت در کار احداث این خط لوله مشارکت نکرده و مسئولیتی برای حفظ امنیت آن به عهده نگرفته است، خیلی خوشحال شدند و به مشارکت در کار احداث لوله‌های جدید نفتی هم علاقه‌ای نشان ندادند.

خط سرخ می‌شکند

همزمان با سرازیر شدن کمک‌های آمریکا به عربستان هیئت‌هائی از مستشاران آمریکائی هم وارد این کشور شدند تا قسمتی از کمک‌های ارسالی را به مصرف طرح‌های مورد نظر خود برسانند. در طول سال ۱۹۴۳ دو هیئت نظامی، اولی به ریاست ژنرال «رویس»^۱ و دومی به ریاست سرهنگ «هاسکینس»^۲ وارد عربستان شدند و به دنبال آنها تعدادی کامیون و بولدوزر و وسائل راه‌سازی در بنادر عربستان پیاده شد تا به کار جاده‌سازی در صحرای عربستان بپردازند. در اوائل سال ۱۹۴۴ سرهنگ سابق ارتش آمریکا «ویلیام ادی»^۳ به‌عنوان نخستین وزیرمختار آمریکا در عربستان منصوب و مشغول کار شد. ویلیام ادی که فرزند یک میسیونر مذهبی بود در جنوب لبنان متولد شده و به زبان عربی مانند زبان مادری خود سخن می‌گفت. در همین ایام شهر نفتی دهران هم در نتیجه کار اجباری هزاران اسیر ایتالیائی تا چهار برابر قبل از جنگ توسعه یافته و با موافقت دولت عربستان یک کنسولگری آمریکا هم در آن دائر شده بود.

شرکت‌های نفتی آمریکا در عربستان هم با وجود اینکه از قبول پیشنهاد دولت آمریکا برای واگذاری قسمتی از سهام این شرکت‌ها به دولت یا فروش نفت به دولت آمریکا با نرخ تخفیفی خودداری نمودند همچنان از حمایت دولت آمریکا برخوردار بودند و با استفاده از امکانات و تسهیلات دولت موفق شدند کار ساختمان پالایشگاه

بزرگ و تازه‌ای را در رأس‌التنوره آغاز کنند و یک خط لوله زیرآبی از دهران تا بحرین بکشند. ولی بزرگترین پروژه‌ای که شرکای نفت عربستان به آن دست زدند، ساختن یک خط لوله نفتی از منابع نفت عربستان تا سواحل مدیترانه بود.

در سال ۱۹۴۴، هنگامی که کار در منابع دیگر نفتی خاورمیانه به کندی پیش می‌رفت و برنامه‌های توسعه صنایع نفتی در ایران و عراق به علت شرایط زمان جنگ متوقف شده بود، تولیدات نفتی عربستان به سرعت رو به افزایش نهاد. روابط ابن سعود با آمریکائی‌ها هم با افزایش درآمد نفت روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شد، تا جایی که روزولت رئیس‌جمهور آمریکا اظهار علاقه کرد در بازگشت از کنفرانس یالتا با ابن سعود ملاقات نماید. این ملاقات که در عرشه یک کشتی جنگی آمریکا صورت گرفت، نقطه اوج روابط آمریکا و عربستان به‌شمار می‌آمد. هدف روزولت از این ملاقات، علاوه بر تحکیم روابط جدید آمریکا و عربستان و تثبیت منافع نفتی آمریکا در این کشور جلب حمایت پادشاه سعودی از حل مسئله فلسطین و تشکیل یک حکومت یهودی در این سرزمین بود.

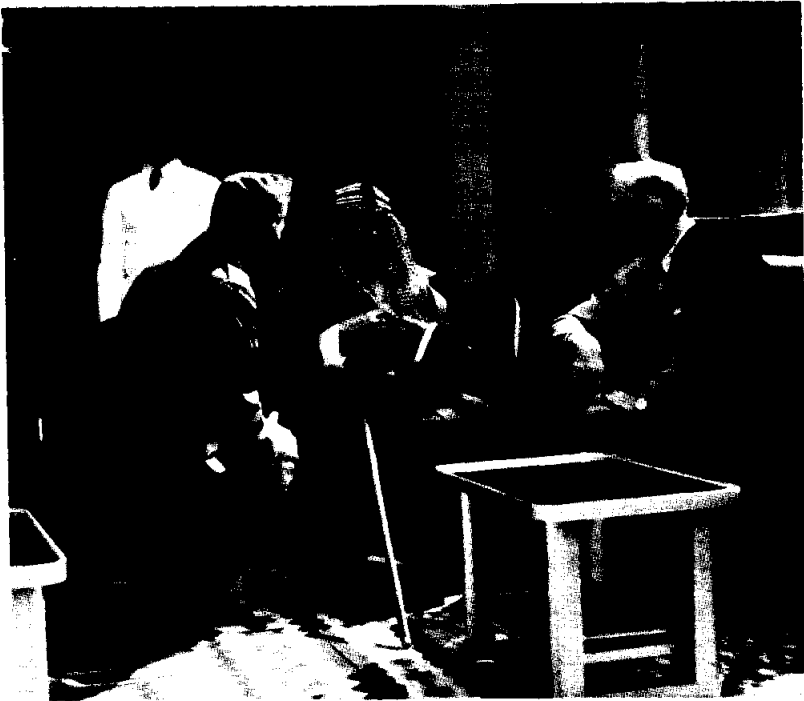
برنامه ملاقات روزولت با ابن سعود خیلی محرمانه تهیه شده بود و روزولت تا آخرین روز اقامت خود در یالتا درباره این برنامه با چرچیل صحبت نکرد. ویلیام ادی وزیرمختار آمریکا در عربستان که مقدمات ملاقات روزولت و ابن سعود را فراهم کرده بود بعدها در خاطرات خود نوشت که وقتی چرچیل، در آخرین روز کنفرانس یالتا در دسامبر سال ۱۹۴۴، از قصد روزولت به ملاقات با پادشاه سعودی اطلاع یافت، از اینکه قبلاً او را در جریان چنین ملاقاتی نگذاشته‌اند، فوق‌العاده رنجیده‌خاطر شد و تصمیم گرفت مانند روزولت در راه بازگشت از یالتا در بین راه توقف نماید و با ابن سعود ملاقات کند. با وجود این او نمی‌توانست قبل از روزولت با پادشاه سعودی دیدن کند، زیرا مقدمات ملاقات روزولت و ابن سعود قبلاً فراهم شده و پادشاه سعودی برای انجام این ملاقات در بندر جده سوار ناوشکن آمریکائی «مورفی»^۴ می‌شد.

محل ملاقات روزولت و ابن سعود در مدخل کانال سوئز بر عرشه کشتی حامل روزولت بنام «کوئینسی»^۵ در نظر گرفته شده بود. ابن سعود برای سوار شدن بر

ناوشکن آمریکائی که می‌بایست او را به محل ملاقاتش با رئیس‌جمهور آمریکا در مدخل کانال سوئز ببرد، در اواسط ماه دسامبر ۱۹۴۴ با کاروانی مرکب از دو یست اتومبیل وارد جده شد. تعدادی از زنان حرمسرای ابن‌سعود نیز با این کاروان وارد جده شدند، زیرا ابن‌سعود با اینکه پیر شده بود، همچنان اشتهای سیری‌ناپذیری برای زنان داشت و حاضر نبود بدون زنان حرم مسافرت کند. ویلیام ادی وزیرمختار آمریکا در عربستان پیش‌بینی چنین وضعی را نمی‌کرد و وقتی اطلاع یافت که ابن‌سعود قصد دارد زیباترین زنان حرمسرایش را با قریب دو یست نفر از خدمه و همراهانش در این سفر همراه ببرد وحشت‌زده شد، زیرا فرمانده ناوشکن «مورفی» قبلاً به وی اطلاع داده بود که این کشتی نمی‌تواند بیش از چهار نفر از مقامات سعودی و هشت نفر خدمه آنها را بپذیرد و برای عده بیشتری جا ندارد. اصرار ابن‌سعود برای بردن «حوریان حرمسرا» به ناوشکن آمریکائی نیز با مقررات نظامی مغایرت داشت و «ادی» می‌بایست این مشکل را با پادشاه سعودی حل کند.

ابن‌سعود بعد از جروبحث زیاد سرانجام رضایت داد که تعداد همراهان و خدمه خود را به ۴۸ نفر تقلیل دهد و از بردن حوریان حرم به ناوشکن آمریکائی صرف‌نظر نماید. همراهان ابن‌سعود در این سفر عبارت بودند از پسر دومش امیر فیصل (که بعدها پادشاه عربستان شد)، مشاور امور مالی یا وزیر دارائیش عبدالله سلیمان، دو وزیر دیگر، پزشک و آشپز و پیشخدمت مخصوص و عده‌ای خدمه که هشت غلام سیاه غول‌پیکر و شمشیر به کمر نیز در میان آنها دیده می‌شدند. ناوشکن، همانطور که کاپیتان کشتی قبلاً اطلاع داده بود برای پذیرائی این عده جا نداشت. ولی آنها با افراشتن چادرهایی بر عرشه کشتی که یک چهارم سطح آنرا می‌پوشاند مسئله را حل کردند، و در این چادرها تمام وسائل راحتی، از جمله تختی برای پادشاه جهت بار دادن اطرافیان برپا ساختند.

اما پیش از اینکه کشتی لنگرگاه را ترک کند، مشکلات دیگری پیش آمد. ابن‌سعود حاضر نبود از آب تقطیرشده کشتی بیاشامد و ناچار چند بشکه آب چاه مکه را برای مصرف آب آشامیدنی پادشاه و همراهانش به کشتی آوردند. مشکل بزرگتر اصرار ابن‌سعود به آوردن تعدادی گوسفند زنده برای کشتار در بین راه و تأمین مصرف گوشت پادشاه و همراهانش در این سفر بود. وقتی که کرجی حامل



روزولت و ابن سعود در ملاقاتی که در عرشه یک کشتی جنگی
بین آنها صورت گرفت

این گوسفندان در کنار ناوشکن مورفی پهلوی گرفت فرمانده کشتی که از صدای
بع‌بع گوسفندان بیرون آمده بود از پیاده کردن آنها به عرشه کشتی ممانعت کرد و
به وسیله یکی از وزیران ابن سعود به وی اطلاع داد که در سردخانه کشتی گوشت
بقدر کافی وجود دارد و احتیاجی به آوردن گوسفند نیست. ابن سعود پاسخ داد که
نمی‌تواند گوشت مانده و یخ‌زده را بخورد و گوشت مصرفی او باید حتماً تازه و همان
روز کشتار شده باشد. سرانجام توافق شد که فقط ده گوسفند برای مصرف شخصی
پادشاه و مقامات همراه او به کشتی بیاورند و خدمه از گوشت کشتی استفاده کنند.
بعد از حرکت کشتی از بندرگاه جدّه دیگر مشکلی پیش نیامد و فقط صدای
بع‌بع گوسفندان بود که افسران و ملوانان کشتی را آزار می‌داد. در بین راه یک فیلم
جنگی و مستند از عملیات نیروی دریائی آمریکا در اقیانوس آرام برای ابن سعود
نمایش دادند، ولی پسران او چندبار به سالن سینمای کارکنان کشتی رفتند و با آنها

فیلم‌هایی را که زنان نیمه‌عریان در بعضی از صحنه‌های آن دیده می‌شدند، تماشا کردند.

هنگامی که کشتی به رزمناو «کونسی» نزدیک می‌شد، ابن‌سعود هدایائی به افسران و کارکنان کشتی داد که از آن جمله یک ساعت طلا و یک لباس عربی برای هر یک از افسران بود. فرمانده کشتی علاوه بر این هدایا یک خنجر طلائی هم دریافت داشت و متقابلاً یک دوربین و دو تفنگ به پادشاه هدیه داد.

در رزمناو کونسی هم هدایائی بین رئیس‌جمهور آمریکا و پادشاه سعودی ردوبدل شد. ابن‌سعود که کم‌کم علیل شده و به‌زحمت راه می‌رفت از صندلی چرخ‌دار روزولت خیلی خوشش آمده بود و روزولت صندلی چرخ‌دار یدکی خود را به او هدیه داد. روزولت همچنین به پادشاه سعودی قول داد که یک هواپیمای شخصی برای او بفرستد تا مسافرت‌های طولانی او را بین ریاض و جده و مکه و مدینه راحت و کوتاه کند. ابن‌سعود نیز متقابلاً شمشیرهای جواهرنشان و خنجرهای طلائی و عطرهای مخصوص عربی را به رئیس‌جمهور آمریکا هدیه کرد.

روزولت در این ملاقات توانست روابط نزدیک و دوستانه‌ای با ابن‌سعود برقرار کند، هرچند درباره مسئله فلسطین مذاکرات آنها به نتیجه نرسید. با وجود این روزولت به پادشاه سعودی قول داد که قبل از اتخاذ تصمیم نهائی درباره آینده فلسطین با او مشورت نماید. ابن‌سعود گرفتن چنین قولی را از رئیس‌جمهور آمریکا موفقیت بزرگی برای خود می‌دانست، ولی روزولت دو ماه بعد از این ملاقات درگذشت و قولش هم با خود او مرد!

ملاقات چرچیل با ابن‌سعود، که سه روز بعد از دیدار ابن‌سعود با روزولت صورت گرفت، به اندازه ملاقات رئیس‌جمهور آمریکا و پادشاه سعودی گرم و ثمربخش نبود، زیرا چرچیل چیزی برای دادن به ابن‌سعود نداشت. البته طبق مرسوم هدایائی بین طرفین ردوبدل شد و چرچیل در مقابل شمشیر جواهرنشان و خنجر طلائی و مروارید خلیج فارس و سنگهای قیمتی دیگر که از پادشاه سعودی دریافت

۶- ترومن که بعد از روزولت به مقام ریاست جمهوری آمریکا رسید به کسانی که از او می‌خواستند رضایت ابن‌سعود را در مسئله فلسطین جلب کند، گفته بود «آقایان من به رأی صدها هزار یهودی که خواهان اجرای نقشه صهیونیست‌ها هستند، احتیاج دارم!».

داشت، یک مجموعهٔ عطر به ابن سعود هدیه کرد و در مقابل وعدهٔ ارسال هواپیما از طرف روزولت، وعده داد که بهترین اتومبیل دنیا را برای پادشاه سعودی بفرستد. این اتومبیل که یک «رولزرویس» بود بعداً به دربار سعودی رسید، ولی ابن سعود هرگز از آن استفاده نکرد، زیرا صندلی رانندهٔ آن در سمت راست بود و ابن سعود که عادت داشت در صندلی جلو اتومبیل بنشیند، نشستن در سمت چپ راننده را دون شأن خود می‌دانست!

چرچیل و ابن سعود در شهر «فایوم»^۷ واقع در شمال مصر با یکدیگر ملاقات کردند. قبل از انجام این ملاقات به چرچیل تذکر داده شده بود که در حضور پادشاه سعودی از کشیدن سیگار و مصرف مشروبات الکلی خودداری نماید، ولی چرچیل به این تذکر اعتنا نکرد و بطوری که در خاطرات زمان جنگ خود می‌نویسد در اولین ملاقات درحالی که سیگار برگ معروف خود را بر لب داشت، به ابن سعود گفت: «اگر آن اعلیحضرت براساس معتقدات دینی خود از کشیدن سیگار یا مصرف مشروبات الکلی پرهیز می‌کنند، معتقدات شخصی و مذهبی من مرا از این کار باز نمی‌دارد و من هم به کشیدن سیگار و هم مصرف مشروبات الکلی چه قبل از غذا و چه بعد از آن، و حتی گاهی ضمن صرف غذا عادت دارم».

اصرار چرچیل برای ملاقات با ابن سعود بیشتر برای حفظ نفوذ سیاسی انگلستان در این منطقهٔ حساس استراتژیک جهان بود، و گرنه از نظر اقتصادی و استفاده از منابع نفتی عربستان، آمریکائی‌ها میدانی برای فعالیت انگلیسی‌ها باقی نگذاشته بودند. چرچیل دربارهٔ مسئلهٔ فلسطین هم پافشاری زیادی برای جلب موافقت ابن سعود با سیاست انگلیس نکرد و وعده‌ای هم دربارهٔ سیاست آیندهٔ انگلستان به ابن سعود نداد.^۸

درآمد ابن سعود از نفت، بعد از بازگشت وی به عربستان به سرعت رو به افزایش نهاد. در اولین سال بعد از جنگ بیست میلیون دلار عاید ابن سعود شد، ولی استخراج نفت از چاه‌های عربستان با چنان سرعتی افزایش می‌یافت که درآمد پادشاه سعودی

7- Fayum

۸- نویسنده به یکی از نتایج مهم دیدار چرچیل و ابن سعود اشاره نمی‌کند و آن تمرکز قسمت اعظم درآمدهای نفتی عربستان در بانکهای انگلستان است. م

از نفت در اندک زمانی به هفته‌ای چهار میلیون دلار رسید. این پول مستقیماً به ابن‌سعود پرداخت می‌شد، ولی پادشاه سعودی هنگامی به این درآمد هنگفت دست یافت که عملاً از کار افتاده و قدرت جذب این پول را نداشت. فیلی مشاور انگلیسی او که در زمان جنگ به انگلستان رفته بود، در همین ایام به عربستان بازگشت و پادشاه سعودی را مردی «افسرده و غمگین» یافت که بر اثر زیاده‌روی در عیاشی و پرخوری از پا افتاده بود. او به ثروتی دست یافته بود که در سالهای گذشته خواب آنرا هم نمی‌دید، ولی حاضر نبود این پول را در راه تأمین رفاه مردم کشورش که سخت نیازمند آن بودند، خرج کند، و اگر چند سکه‌ای هم از لای انگشتانش می‌ریخت، درباریان و اطرافیانش آنرا به یغما می‌بردند.

* * *

افزایش سریع تولید نفت عربستان و طرح‌هایی که برای ایجاد یک خط لوله نفتی از منابع نفت عربستان تا مدیترانه و ساختمان یک پالایشگاه بزرگ و تازه در رأس‌التنوره و کشیدن یک خط لوله زیردریایی از سواحل شمالی عربستان تا بحرین در دست اجرا بود هزینه هنگفتی دربر داشت که دو کمپانی شریک نفت عربستان (استاندارد اویل کالیفرنیا و شرکت نفت نگراس) در آن زمان به‌تنهایی قادر به انجام آن نبودند. لذا از اوایل سال ۱۹۴۴ مذاکراتی بین شرکای نفت عربستان و دو کمپانی بزرگ نفتی دیگر آمریکا، استاندارد اویل نیوجرسی^۹ و «سوکونی و اکیوم»^{۱۰} آغاز شد تا با واگذاری قسمتی از سهام نفت عربستان به این دو کمپانی کار استخراج و تصفیه و صدور نفت عربستان با توجه به نیاز روزافزون تقاضای جهانی به نفت توسعه یابد. مذاکرات براساس واگذاری سی درصد از سهام شرکت جدید نفت عربستان به استاندارد اویل نیوجرسی و ده درصد سهام به سوکونی و اکیوم آغاز شد. استاندارد اویل کالیفرنیا و شرکت نفت نگراس نیز هر یک سی درصد سهام شرکت جدید را برای خود نگاه می‌داشتند.

اما پیش از اینکه این مذاکرات به نتیجه برسد و شرکت جدید نفت عربستان و آمریکا یا «آرامکو»^{۱۱} تشکیل گردد، مباحثات شدیدی بر سر تعهدات شرکای

9- Standard Oil of New Jersey 10- Socony Vacuum Oil Company

11- Aramco (Arabian American Oil Company)

جدید نفت عربستان در قرارداد معروف خط سرخ در گرفت. همانطور که در فصول گذشته اشاره شد در قرارداد خط سرخ عربستان جزئی از امپراطوری سابق عثمانی به‌شمار آمده و در محدوده خط سرخ قرار گرفته بود. شرکت‌های نفت استاندارد اوایل نیوجرسی و سوکونی و اکیوم که از شرکای شرکت نفت عراق بودند، می‌بایست طبق تعهدات خود در قرارداد خط سرخ موافقت سایر شرکای شرکت نفت عراق را نیز با مشارکت در کار بهره‌برداری از نفت عربستان جلب کنند و یا سهام خود را در اختیار شرکت نفت عراق بگذارند.

کالوست گلبنکیان که مبتکر خط سرخ بود و با دریافت پنج درصد سود شرکت نفت عراق به ثروتمندترین مرد جهان تبدیل شده بود، بیش از همه برای وادار ساختن شرکای جدید نفت عربستان در اجرای تعهداتشان در قرارداد خط سرخ پافشاری می‌کرد، زیرا او می‌خواست با انتقال سود سهام شرکای جدید نفت عربستان به حساب شرکت نفت عراق میزان پنج درصد دریافتی خود را از این حساب بالا ببرد. او در این تاریخ سالانه حداقل بیست میلیون دلار بابت پنج درصد سهام خود در شرکت نفت عراق دریافت می‌نمود و زندگی بسیار مجلل و شاهانه‌ای برای خود ترتیب داده بود. او از سالهای دهه ۱۹۳۰ به بعد پاریس را برای اقامت دائمی خود انتخاب کرده و خانه مجللی در خیابان «ینا» خریداری نموده بود. همسر گلبنکیان نیز که در سالهای جوانی با او ازدواج کرده بود در این خانه زندگی می‌کرد، ولی گلبنکیان فقط برای صرف ناهار یا نشان دادن تابلوها و مجسمه‌های گران‌قیمت خود به دوستانش به این خانه می‌رفت و بیشتر اوقات خود را در سوئیت اختصاصیش در هتل «ریتز» واقع در میدان کنکورده پاریس به سر می‌برد. گلبنکیان مردی بسیار عیاش و زنباره بود و اشتهای سیری‌ناپذیر او به زن دست‌کمی از ابن‌سعود نداشت. او مرتباً معشوقه‌های خود را عوض می‌کرد و هرچه پیرتر می‌شد به زنان جوانتر و دختران نارس علاقه بیشتری پیدا می‌کرد. پسرش «نوبار» که بعد از پدر وارث ثروت هنگفت او شد در خاطرات خود به این عادت پدر اشاره کرده و می‌نویسد: «او همیشه می‌گفت هرچند مصاحبت مردان پیر برای زنان و دختران جوان کسل‌کننده است، مرد پیر از مصاحبت زن جوان نیرو می‌گیرد و قوای جنسی خود را باز می‌یابد. او یادآوری می‌کرد که سلاطین مشرق زمین به این راز پی برده‌اند

و در حرمسرای ابن سعود مرتباً دختران جوان و تازه رسیده برای مصاحبت پادشاه انتخاب می‌شوند. او گاهی از پاشای مراکش هم یاد می‌کرد که تا هنگام مرگش، همیشه دو دختر جوان که تازه به سن بلوغ رسیده بودند در جمع زنان حرمسرایش بودند...».

همسر گلبنکیان از کارهای شوهرش بخوبی اطلاع داشت و به تلافی این کارها با مردان جوان گرم گرفته و در خانه مجلل خود از آنها پذیرائی می‌کرد. گلبنکیان هم از خوشگذرانی‌های زنش خبر داشت، ولی حساسیتی در این مورد نشان نمی‌داد و به همین جهت کارشان هرگز به جدائی نکشید. آنها هر روز با هم ناهار می‌خوردند و شب‌ها کاری به کار هم نداشتند!

گلبنکیان بجز مصاحبت با زنان و جمع‌آوری آثار هنری (که قسمت عمده آنها را تابلوها و مجسمه‌های زنان عریان تشکیل می‌داد) تفریح دیگری نداشت. او خیلی کم با دیگران معاشرت می‌کرد و دوستان کمی داشت، که هیچیک از آنها از شرکا و همکارانش در صنعت نفت نبودند. گلبنکیان که تمام ثروت هنگفت خود را از نفت بدست آورده بود، به همه کسانی که با نفت سروکار داشتند بدبین بود و یکبار در جواب پسرش که از او سؤال کرده بود چرا با هیچیک از همکاران خود در صنعت نفت معاشرت نمی‌کند، گفته بود «دوستی نفتی چرب است و نمی‌توان به دوستان نفتی اعتماد کرد!».

منافع نفتی گلبنکیان در زمان جنگ به خطر افتاد، زیرا او بعد از شکست فرانسه از آلمان هیتلری در سال ۱۹۴۰ بجای اینکه مانند بسیاری از ثروتمندان دیگر از این کشور بگریزد و به آمریکا یا انگلستان برود در فرانسه ماند و پس از اشغال پاریس از طرف سربازان آلمانی به ویشی پایتخت جدید حکومت پتن رفت. هنگامی که حکومت ویشی با آلمان متحد شد، دولت انگلیس سهام شرکت نفت فرانسه و همچنین سهام گلبنکیان را در شرکت نفت عراق به این عنوان که وی تبعه کشور دشمن است، ضبط کرد. گلبنکیان که از عواید نفتی خود محروم مانده بود در سال ۱۹۴۲ از فرانسه به کشور پرتغال که در زمان جنگ بیطرف مانده بود، رفت و به استناد گذرنامه ایرانی خود اعلام کرد که از اتباع دولت ایران است و اقدام دولت انگلستان در ضبط و مصادره سهام او در شرکت نفت عراق غیرقانونی است.

گلبنکیان هنوز از تلاش خود برای بازپس گرفتن سهامش در شرکت نفت عراق نتیجه‌ای نگرفته بود که ماجرای پیوستن شرکای آمریکائی شرکت نفت عراق به شرکت جدیدالتأسیس نفتی عربستان و آمریکا پیش آمد. از میان شرکای نفت عراق گلبنکیان اولین کسی بود که تعهدات شرکت‌های آمریکائی را در قرارداد خط سرخ عنوان کرد، ولی شرکت‌های آمریکائی هم ضبط سهام شرکت نفت فرانسه و گلبنکیان را در زمان جنگ عنوان کرده و اعلام داشتند که قرارداد خط سرخ با خروج آنها از شرکت نفت عراق اعتبار قانونی خود را از دست داده است.

شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی که اشتیاق زیادی برای پیوستن به شرکای نفت عربستان داشت نخست حمایت رسمی وزارت خارجه آمریکا را از دعوی خود درباره بطلان قرارداد خط سرخ بدست آورد و سپس برای جلب حمایت انگلیسی‌ها از این امر دست به کار شد. «اورویل هاردن»^{۱۲} نایب رئیس شرکت نفت نیوجرسی به اتفاق یکی از مدیران شرکت سوکونی و اکیوم عازم لندن شد تا موافقت شرکت نفت انگلیس و ایران و در نتیجه موافقت دولت انگلیس را با این نظر که قرارداد خط سرخ اعتبار قانونی خود را از دست داده است، جلب کند. هاردن می‌دانست که برای رسیدن به مقصود باید امتیازی هم به انگلیسی‌ها بدهد و با اختیاراتی که از طرف هیئت مدیره کمپانی نیوجرسی داشت، در ازاء عقد یک قرارداد بیست ساله برای خرید روزانه ۱۱۰،۰۰۰ بشکه از محصولات شرکت نفت انگلیس و ایران موافقت انگلیسی‌ها را با فسخ قرارداد خط سرخ جلب کرد.

بدنبال عقد این قرارداد شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی تأمین قسمتی از احتیاجات بازار داخلی انگلستان را بدست خود گرفت. در آن موقع به علت مصرف زیاد سوخت در امور جنگی، بنزین در انگلستان جیره‌بندی شده بود و به علت نیاز اقتصادی انگلیس به دلار امکان خرید مواد نفتی از شرکت‌های آمریکائی وجود نداشت. «هوارد پیج»^{۱۳} که در آن موقع نماینده کمپانی نیوجرسی در لندن بود، اعلام داشت که حاضر است مواد نفتی مورد نیاز بازار انگلیس را به لیره استرلینگ بفروشد. انگلیسی‌ها این پیشنهاد را پذیرفتند و با سرازیر شدن محصولات کمپانی نیوجرسی به بازار انگلیس جیره‌بندی بنزین در انگلستان پایان یافت.

رضایت شریک دیگر کمپانی نفت عراق، یعنی «رویال داچ شل» هم با انعقاد قرارداد خرید محصولات آن شرکت از طرف کمپانی «سوکونی واکيوم» جلب شد و شرکای جدید شرکت نفت عربستان که از این به بعد «آرامکو» یا شرکت نفت عربستان و آمریکا نامیده می‌شد، با اطمینان از اینکه دیگر تعهدی در قبال قرارداد خط سرخ ندارند، در آرامکو سرمایه‌گذاری کردند. آنها ۱۰۲ میلیون دلار اعتبار بانکی برای خرید چهل درصد سهام شرکت جدید اختصاص دادند و علاوه بر آن تعهد کردند که به نسبت سهم خود در اجرای طرح ۱۲۵ میلیون دلاری احداث خط لوله نفتی عربستان تا مدیترانه مشارکت نمایند.

ولی کار به همین جا خاتمه نیافت. گلبنکیان همچنان شکایت خود را در مراجع قضائی انگلیس دنبال می‌کرد و وکیل بانفوذ و زبردست او «سر سیریل راد کلیف»^{۱۴} که بعداً به لقب لردی ملقب شد، می‌کوشید یک حکم قانونی برای اعتبار قرارداد خط سرخ از مراجع قضائی انگلیس بگیرد. از طرف دیگر با پایان جنگ، شرکت نفت فرانسه نیز برای تأمین منافع خود در شرکت نفت عراق دست به فعالیت دامنه‌داری زده بود و با تشویق و تحریک گلبنکیان برای احیای قرارداد خط سرخ تلاش می‌کرد.

این کشمکش تا ماه نوامبر سال ۱۹۴۸ به طول انجامید. گلبنکیان موفق شده بود تا این تاریخ شکایت خود را در مراجع قضائی انگلیس تا مراحل نهائی پیش ببرد و روز پانزدهم نوامبر برای رسیدگی نهائی و صدور حکم دادگاه در مورد این پرونده تعیین شده بود. صدور حکمی از طرف مراجع قضائی انگلیس به نفع گلبنکیان مشکلات زیادی به بار می‌آورد و به همین جهت شرکای کمپانی نفت عراق از در آشتی درآمدند و در اوائل نوامبر نمایندگانی به لیسبون فرستادند تا به نوعی توافق با ارمنی سرسخت و پس گرفتن شکایت او از مراجع قضائی انگلیس دست یابند. شرکت نفت فرانسه نیز که موفق به بازپس گرفتن سهام خود در شرکت نفت عراق شده بود، «روبرت کایرول»^{۱۵} را که از دوستان گلبنکیان بود به نمایندگی خود در این مذاکرات به لیسبون فرستاد و گلبنکیان که احساس می‌کرد می‌تواند امتیاز قابل توجهی از شرکای نفت عراق بگیرد، این بار روش مسالمت‌آمیزتری در پیش گرفت.

مذاکرات تا روز یکشنبه ۱۴ نوامبر ۱۹۴۸ به طول انجامید و موافقتنامه نهائی برای امضا آماده شد، ولی گلبنکیان در آخرین لحظه امضای آنرا موکول به تغییری به نفع خود در متن موافقتنامه نمود. ارمنی مکار لحظه مناسبی را برای تحمیل نظر خود انتخاب کرده بود، زیرا اگر این موافقتنامه همان شب به امضا نمی رسید و گلبنکیان انصراف خود را از شکایتش به وکیل خود در لندن اطلاع نمی داد، دادگاه صبح روز بعد کار رسیدگی نهائی به این پرونده را آغاز می کرد و تمام زحماتی که برای حل این مشکل به عمل آمده بود، بر باد می رفت.

نمایندگان کمپانی ها سرانجام تسلیم نظر گلبنکیان شدند و به موجب موافقتنامه ای که به امضا رسید، گلبنکیان نه فقط تمام مطالبات عقب مانده خود را از شرکت نفت عراق دریافت داشت، حداقل ۸,۰۰۰,۰۰۰ دلار به دریافتی سالانه او از شرکت نفت عراق افزوده شد. طبق همین موافقتنامه گلبنکیان بر بطلان قرارداد خط سرخ صحه نهاد و همان شب به وکیل خود در لندن تلگراف کرد که از تعقیب شکایت وی در مراجع قضائی انگلیس خودداری نماید.

و بدین سان خط سرخ از روی نقشه منابع نفتی خاورمیانه پاک شد و شرکت های نفتی در فعالیتهای آتی خود برای کسب امتیازات جدید در این مناطق آزاد گردیدند. شرکت های آمریکائی که امتیاز نفت عربستان را در اختیار داشتند، در آغاز دهه ۱۹۵۰ به بزرگترین تولیدکنندگان نفت خاورمیانه تبدیل شدند. یک خط لوله نفتی به طول بیش از دو هزار کیلومتر از سواحل عربستان در خلیج فارس تا دریای مدیترانه کشیده شد. یک پالایشگاه بزرگ نفتی در رأس التنوره شروع به کار کرد و یک اسکله بزرگ برای پهلو گرفتن نفتکش های اقیانوس پیما در همین نقطه احداث گردید. در سال ۱۹۵۰ تنها سهام شرکت استاندارد اویل نیوجرسی، که سی درصد سهام آرامکو را در اختیار داشت به ۱۶۴,۰۰۰ بشکه در روز رسید که در سالهای بعد به سرعت رو به افزایش نهاد^{۱۶}. ذخایر نفتی عربستان نیز در آن تاریخ حداقل دو میلیارد و هشتصد میلیون بشکه تخمین زده می شد.

ابن سعود در طول سالهائی که کشمکش بر سر نفت عربستان در لندن و

۱۶- تولید نفت عربستان در سال ۱۹۵۰ بیش از بیست و شش میلیون تن بود که یک

سال بعد به ۳۶ میلیون تن، یعنی روزانه ۷۷۰,۰۰۰ بشکه رسید. م

پاریس و نیویورک و لیسبون جریان داشت، کم و بیش از ماجرا آگاه بود و از اینکه هیچکس زحمت مشورت با او را درباره آینده نفت کشورش نمی‌دهد رنج می‌برد. با وجود این نیاز ابن سعود به درآمد نفت و مخارج دربار او که به نسبت افزایش درآمد نفت سنگین‌تر می‌شد به وی اجازه اعتراض و شکایتی را در این مورد نمی‌داد. تا اینکه مدیر یک کمپانی مستقل نفتی آمریکا بنام «پل گتی»^{۱۷} وارد معرکه شد و بحرانی در روابط پادشاه سعودی و کمپانی‌های آمریکائی عضو «آرامکو» بوجود آورد.

بخش دوم

نفت در نیمه دوم قرن بیستم

از لغو قرارداد داری تا ملی شدن نفت ایران

ملی شدن صنعت نفت ایران در سال ۱۹۵۱ میلادی مهمترین تحولی بود که در آغاز نیمه دوم قرن بیستم در خاورمیانه به وقوع پیوست و بازار جهانی نفت را تکان داد. ولی برای تجزیه و تحلیل این واقعه مهم باید سی سال به عقب برگردیم و داستان را از کودتای ۱۲۹۹ هجری شمسی (۱۹۲۱ میلادی) در ایران، و اختلافاتی که به دنبال آن بر سر نحوه اجرای قرارداد داری بروز کرد، آغاز کنیم.

قبل از کودتای ۱۲۹۹، به موجب قراردادی که در سال ۱۹۱۹ میلادی در زمان حکومت وثوق الدوله بین ایران و انگلیس منعقد شد، دولت ایران یکی از کارمندان عالیرتبه خزانه داری انگلستان بنام «سیدنی آرمیتاژ اسمیت»^۱ را به سمت مستشار مالیه ایران استخدام کرد و حل اختلافاتی را که از آغاز جنگ جهانی اول بین دولت ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران بروز کرده بود به وی محول نمود. به این ترتیب یک نفر انگلیسی به عنوان نماینده دولت ایران با شرکت نفت وارد مذاکره شد و ضمن تسویه کلیه مطالبات قبلی ایران از شرکت به مبلغ یک میلیون لیره امتیازاتی بیش از آنچه در قرارداد اصلی داری برای شرکت نفت منظور شده بود به شرکت داد. بعد از کودتای ۱۲۹۹ و اعلام ابطال قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس اختلافات تازه ای بین دولت ایران و شرکت نفت بروز کرد که بخشی از آن ناشی از امتیازات غیرقانونی آرمیتاژ اسمیت به شرکت نفت انگلیس و ایران بود.

در مدت قریب به چهار سال فاصله بین کودتای ۱۲۹۹ تا خلع قاجاریه و آغاز سلطنت رضاشاه، نخستین تلاش از طرف آمریکائی‌ها برای کسب امتیاز نفت در ایران با شکست مواجه شد. در سال ۱۳۰۰ شمسی شرکت «استاندارد اویل» آمریکا موفق شد امتیازی برای اکتشاف و استخراج نفت در شمال ایران از دولت وقت ایران به ریاست قوام السلطنه بگیرد و مجلس شورای ملی در جلسه سیام عقرب (آبان) ۱۳۰۰ لایحه قانونی اعطای امتیاز اکتشاف و استخراج نفت شمال ایران را به شرکت نامبرده تصویب کرد. حوزه عملیات شرکت آمریکائی به موجب این امتیاز ایالات آذربایجان و خراسان و گیلان و استرآباد و مازندران و مدت قرارداد نیز پنجاه سال پیش‌بینی شده بود.

اعطای امتیاز اکتشاف و استخراج نفت شمال ایران به یک شرکت آمریکائی بلافاصله با مخالفت روس‌ها و انگلیسی‌ها مواجه شد. دولت شوروی اعطای این امتیاز را مغایر مفاد قرارداد ۱۹۲۱ که به تازگی بین ایران و شوروی منعقد شده بود، تلقی کرد و انگلیسی‌ها هم مدعی شدند که امتیاز استخراج نفت شمال ایران قبلاً به وسیله یکی از اتباع روسیه به نام «خوشتاریا» به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخته شده است.^۲ دولت ایران اعتراض دولتی روس و انگلیس را با تأکید بر این مطلب که قرارداد خوشتاریا فاقد اعتبار قانونی است رد کرد. ولی انگلیسی‌ها دست‌بردار نبودند تا اینکه سرانجام بین شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت استاندارد اویل آمریکا توافق شد نفت شمال ایران را مشترکاً استخراج نمایند، اما دولت ایران زیر بار نرفت

۲- خوشتاریا یکی از اتباع روسیه تزاری و اهل گرجستان بود که در سال ۱۹۱۶ اجازه‌نامه‌ای را که قبلاً از طرف ناصرالدین شاه به محمدولیخان خلعت‌بری (سپهدار) درباره استخراج نفت شمال ایران داده شده بود، از وی خرید و قراردادی درباره امتیاز استخراج نفت شمال ایران با نامبرده که در آن موقع رئیس‌الوزراء شده بود، امضا کرد. با وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه، خوشتاریا که می‌دانست نمی‌تواند از این قرارداد قلابی استفاده کند، در صدد فروش آن به شرکت‌های نفتی اروپائی برآمد. شرکت‌های هلندی و فرانسوی از خرید این امتیاز خودداری کردند، ولی شرکت نفت انگلیس و ایران با پرداخت مبلغ یکصد هزار لیره به خوشتاریا آنرا خریداری نمود. تردیدی نیست که انگلیسی‌ها خود از بی اعتبار بودن این قرارداد اطلاع داشتند، ولی تصور می‌کردند که می‌توانند به کمک عوامل خود در ایران از آن بهره‌برداری کنند.

و امتیاز و استخراج نفت شمال ایران به یک کمپانی دیگر آمریکائی بنام «سینکلر»^۳ واگذار گردید. به دنبال اعطای امتیاز به شرکت سینکلر واقعه سقاخانه و قتل مازور ایمری^۴ کنسول آمریکا در تهران اتفاق افتاد که موجب برهم خوردن روابط ایران و آمریکا و تعلیق قرارداد امتیاز نفت به شرکت آمریکائی گردید. عوامل شرکت نفت انگلیس و ایران به احتمال قریب به یقین در این واقعه که بیش از سی سال دست آمریکائی‌ها را از نفت ایران کوتاه کرد، دست داشتند.^۵

واقعه مهم دیگری که در فاصله کودتای ۱۲۹۹ تا خلع قاجاریه روی داد لشکرکشی به خوزستان و خلع شیخ خزعل از حکومت این ایالت بود. این واقعه بخصوص از نظر نفت و موقعیت ایران در خلیج فارس حائز اهمیت بود، زیرا شیخ خزعل یا «شیخ محمره» تحت حمایت انگلیس‌ها حکومت نیمه‌مستقلی برای خود در خوزستان بوجود آورده بود و از او امر حکومت مرکزی سرپیچی می‌کرد. انگلیسی‌ها در سال ۱۹۱۴ با شیخ قراردادی بسته و او را تحت‌الحمايه خود قرار داده بودند و به عنوان حفاظت از لوله‌های نفتی همه‌ساله مبالغی به وی پرداخت می‌نمودند (که البته آنرا هم به حساب هزینه شرکت می‌گذاشتند). در سال ۱۹۲۴ (۱۳۰۳ هجری شمسی) که دولت ایران تصمیم به سرکوبی خزعل و استقرار حاکمیت خود بر خوزستان گرفت «سرپرسی لورن»^۶ وزیر مختار وقت انگلیس با ارسال دو یادداشت تهدیدآمیز درصدد جلوگیری از اعزام قوا به خوزستان برآمد، ولی دولت ایران به این یادداشت اعتنا نکرد و انگلیسی‌ها که در مقابل عمل انجام‌شده قرار

3- Sinclair 4- Major Robert Imbrie

۵- واقعه قتل مازور ایمری کنسول آمریکا در تهران روز ۲۷ سرطان ۱۳۰۳ (۱۹ ژوئیه ۱۹۲۴) اتفاق افتاد. جریان واقعه به اختصار از این قرار است که مازور ایمری به اتفاق یکی از دوستان خود که در شرکت نفت انگلیس و ایران کار می‌کرده به منظور عکس‌برداری از سقاخانه آقا «شیخ هادی» که در آن موقع شایعه معجزات و کرامات آن بر سر زبانها افتاده بود، و مردم برای شفا و معالجه در اطراف آن ازدحام می‌کردند، به اطراف سقاخانه می‌رود و در آنجا عده‌ای تحریک شده بر سر کنسول آمریکا ریخته و او را مجروح می‌کنند. کنسول به بیمارستان نظمیۀ منتقل می‌شود، ولی در آنجا هم مصون نمی‌ماند و عده‌ای که در تعقیب وی بودند، در داخل مریضخانه او را به قتل می‌رسانند.

6- Sir Percy Loraine

گرفته بودند به تضمین جانی خزعل و جلوگیری از اعدام او اکتفا نمودند. در سال ۱۹۲۶ میلادی (۱۳۰۵ هجری شمسی) برای نخستین بار درآمد سالانه دولت ایران از نفت از یک میلیون لیره تجاوز کرد و در سال بعد به یک میلیون و چهارصد هزار لیره رسید، ولی به دنبال اعتراضاتی که درباره صلاحیت آرمیتاژ اسمیت در دادن امتیازاتی خارج از حدود قرارداد داری به شرکت نفت انگلیس و ایران به عمل آمده بود، مذاکراتی به منظور حل اختلافات ایران و شرکت نفت آغاز شد. در جریان این مذاکرات اصل قرارداد داری هم زیر سؤال قرار گرفت و بطوری که «بنجامین شوادران»^۷ در کتاب «خاورمیانه، نفت و قدرت‌های بزرگ» می‌نویسد:

در ۱۲ اوت ۱۹۲۸ تیمورتاش (وزیر دربار وقت ایران که از طرف رضاشاه مأمور مذاکره با شرکت نفت شده بود) در نامهای خطاب به سران کدمن^۸ رئیس هیئت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران اعلام داشت که امتیاز داری در زمانی تحصیل شده بود که دولت قاجار نمی‌دانست غرض از کسب این امتیاز چیست و چه چیزی را از دست می‌دهد، و این که دولت ایران حاضر است برای تجدید نظر درباره این امتیاز وارد مذاکره شود. سال بعد سران کدمن برای تهیه پیش‌نویس امتیاز جدیدی به تهران رفت. در پی مذاکراتی که بیش از دو سال به طول انجامید، کدمن در تاریخ ۷ اوت ۱۹۳۱ به وزیر دربار اطلاع داد که موضوع تجدید نظر در امتیاز دیگر مطرح نیست، زیرا «درخواست‌های دولت ایران به مراتب بیش از آن است که شرکت بتواند آنها را بپذیرد...»^۹

مصطفی فاتح در کتاب «پنجاه سال نفت ایران» شرح مفصل‌تری درباره جریان مذاکرات سران کدمن و تیمورتاش داده و مدعی است که کدمن بر خلاف مدیران دیگر شرکت نفت انگلیس و ایران، که آنها را مرتجع می‌خواند، در مذاکره برای تجدید نظر در قرارداد داری حسن‌نیت داشته و پیشنهاد او برای مشارکت ایران در کلیه عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران به میزان بیست درصد در آن شرایط منافی بیش از تجدید امتیاز برای ایران دربر داشته است. دولت ایران اصل پیشنهاد

7- Benjamin Shwadrان

8- Sir John Cadman

۹ - خاورمیانه، نفت و قدرت‌های بزرگ - نویسنده: بنجامین شوادران. ترجمه عبدالحمین

شریفیان. شرکت سهامی کتابهای جیبی. چاپ اول ۱۳۵۲. صفحات ۳۸ و ۳۹.

کدامن را درباره مشارکت در عملیات شرکت نفت رد نکرد، ولی متقابلاً درخواست ۲۵ درصد سهام و داشتن دو نماینده در هیئت مدیره شرکت و محدود کردن منطقه عملیات را نمود که مورد قبول شرکت قرار نگرفت و مذاکرات برای تجدید نظر در اصل امتیاز از سر گرفته شد. در دور جدید مذاکرات دولت ایران به شرکت اطلاع داد که در هر امتیاز جدیدی که بین طرفین راجع به آن توافقی حاصل شود، شرکت باید پرداخت سالانه دو میلیون و پانصد هزار لییره را برای دولت ایران تضمین نماید، شرکت نفت زیر بار چنین تعهدی نرفت و مذاکرات به بن‌بست رسید...^{۱۰}

بررسی بیلان عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران طی این سال‌ها تصویر روشن‌تری از میزان اجحاف شرکت نفت و علت ایجاد محیط عدم اعتماد در مذاکرات به‌دست می‌دهد. میزان استخراج سالانه نفت ایران در سال ۱۹۲۸ برای نخستین بار از پنج میلیون تن تجاوز کرد و سود خالص شرکت نفت انگلیس و ایران در این سال، طبق ترازنامه خود شرکت، به‌قرب شش میلیون لییره رسید، درحالی‌که جمع وجوه پرداختی به دولت ایران کمی بیش از یک میلیون لییره، یعنی چهارصد هزار لییره کمتر از سال قبل بود. میزان پرداخت شرکت نفت به دولت ایران در سال‌های ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ افزایش یافت و در سال ۱۹۳۰ به یک میلیون و ۲۸۸ هزار لییره رسید، ولی در سال ۱۹۳۱ شرکت نفت با این‌که نزدیک به شش میلیون تن نفت از چاه‌های ایران استخراج کرده بود، فقط ۳۰۷،۰۰۰ لییره، یعنی کمتر از یک چهارم پرداختی سال قبل برای دولت ایران در نظر گرفت... بهانه شرکت نفت در تقلیل سهم ایران بحران اقتصادی جهان و کساد بازار و کاهش قیمت نفت در بازارهای جهانی بود، ولی این بهانه برای دولت ایران قابل قبول و قانع‌کننده نبود. به دستور رضاشاه دولت از دریافت وجه ناچیزی که شرکت نفت بابت حق‌الامتیاز سال ۱۹۳۱ پیشنهاد می‌کرد خودداری نمود و به‌دنبال آن دولت ایران رسماً لغو امتیاز داری را اعلام داشت.

درباره چگونگی لغو امتیاز داری و پیامدهای آن از قول کسانی که دست‌اندرکار این ماجرا بوده‌اند، روایات مختلفی نقل شده است. حاج مخبرالسلطنه هدایت نخست‌وزیر وقت در یادداشت‌های خود تحت عنوان «خاطرات و خطرات»

پس از اشاره به سابقه اختلافات ایران و انگلیس و کاهش عایدات نفت می‌نویسد:

... تیمورتاش به لندن رفت که در ضمن کارها با رئیس نفت صحبت کند. نتیجه بدست نیامد. در مراجعت چند روزی در مسکو معطل شد. معروف شد کیف کاغذ او مفقود شده است... پس از مراجعت تیمورتاش «کدمن» رئیس کل نفت در کارهای ایران به تهران آمد. هر موقع که به تهران می‌آید، تیمورتاش از او مهمانی می‌کند. این نوبت چون نوبت‌های دیگر من هم بودم... دو روز بعد در ملاقات شاه از من پرسید رئیس نفت چه صحبت می‌کرد؟ عرض کردم قبل از شام فرصت صحبت نیست و بعد از شام من نبودم...

شاه دوسیه نفت را خواسته است. ظاهراً چند روز هم گذشته. شب ششم آذر (۱۳۱۱) تیمورتاش دوسیه را به هیئت دولت آورد. شاه تشریف آوردند و متغیرانه فرمودند: «دوسیه نفت چه شد؟». گفته شد حاضر است. زمستان است. بخاری می‌سوزد. دوسیه را برداشتند انداختند توی بخاری و فرمودند نمی‌روید تا امتیاز را لغو کنید. تشریف بردند، نشستیم و امتیاز را لغو کردیم. وزیر خارجه به جکمن^{۱۱} مدیر مقیم اظهار کرد. از سفارت اعتراض آمد. تیمورتاش جوابی لایق نوشت که وزیر آلمان تمجید کرد. نوشتیم منافع دولت محفوظ نیست لهذا امتیاز را ملغی کردیم و برای قرارداد بهتری از مذاکره مضایقه نیست. جواب سفارت هم در همین لحن داده شد.

چند روز بعد تیمورتاش توقیف شد... از لندن خبر رسید در تایمز یا روزنامه دیگر نوشته بودند کیف کاغذ تیمورتاش بدست آمد و کشف شد که بست‌بندی با شوروی داشته است. راست یا دروغ معلوم نشد و من از شاه چیزی نشنیدم. مطالب رایج در این دوره محرمانه است تا چه رسد به مطلبی که یک سرش در لندن باشد و یک سرش در مسکو. سوءظن همه قسم شد، آنچه مقرون به صحت بود، تیمورتاش قصدش از صحبت‌های مسکو ترساندن انگلیسی‌ها بوده است...

ظاهراً شاه از سفير افغانستان پرسیده بود که سفرا در قضیه العای امتیاز نفت چه می‌گویند؟ تصور نمی‌کنند که من در فسخ قرارداد محق باشم؟ سفير می‌گوید منتظر نتیجه هستند. می‌فرمایند حاضریم کار با انگلیس به اسلحه بکشند ولو جانم در خطر باشد...^{۱۲}

۱۱- در خاطرات مخبرالسلطنه جکمن نوشته شده، درحالی که اسم صحیح این شخص

جکس Jacks است.

۱۲- مخبرالسلطنه هدایت - خاطرات و خطرات. از انتشارات کتابفروشی زوار. چاپ دوم

درباره ماجرای انداختن پرونده نفت در آتش بخاری و لغو امتیاز داری، تقی‌زاده وزیر دارائی وقت شرح مفصل‌تری در خاطرات خود نوشته و رضاشاه را در نقش یک هنرپیشه سیاسی در نمایشنامه‌ای که از پیش نوشته شده بود، معرفی می‌نماید. تقی‌زاده جزئیات این ماجرا را آنطور که از محمدعلی فروغی وزیر خارجه وقت شنیده بود، چنین بیان می‌کند:

...رضاشاه با مرحوم فروغی خصوصی داشت که با هیچیک از وزراء و رجال مملکت آن خصوصیت را نداشت. غالباً افکار و نیت نهانی خود را با آن مرحوم در میان می‌گذاشت. در قضیه لغو امتیاز داری هم پیش از آنکه پرونده نفت را توی بخاری بیندازد، فروغی را خواسته و محرمانه به او گفته بود: امروز می‌آیم به جلسه هیئت دولت و یک تشددی به تمام وزراء می‌کنم. به خود تو هم بد خواهم گفت، ولی آن را به دل نگیر. این جریان را خودت محرمانه به تقی‌زاده هم بگو که او هم پیشاپیش باخبر باشد. ولی غیر از شما دو نفر هیچکس نباید از نقشه من مطلع گردد. بعد که فروغی مرخص می‌شود و می‌خواهد از اطاق بیرون بیاید، دوباره از پشت سر صدایش می‌زند و می‌گوید: به تقی‌زاده هم بگو...»

صحنه‌سازی به همان نحو که قبلاً به اطلاع فروغی رسیده بود اجرا شد و رضاشاه پس از ورود به جلسه هیئت وزراء رو کرد به نخست‌وزیر (مخبر السلطنه هدایت) و گفت: «کار این پرونده نفت به کجا رسید؟ تا دیروز عذرتان این بود که برای تعیین تکلیف قضیه بهتر است دست نگاه داشت تا وزیر خارجه از آنکارا برگردد (فروغی چندی پیش از این قضیه برای انجام مذاکرات سیاسی به آنکارا رفته بود). وزیر خارجه داخل چه آدمی است! تا وقتی که خودم هستم، احتیاجی به حضور این وزیر و آن وزیر نیست...»

بعد از گفتن این حرف‌ها پرونده نفت را برداشت و پرت کرد توی آتش بخاری و قاطعانه به وزراء دستور داد که بنشینند و ترتیب الغاء امتیاز داری را بدهند... وقتی شاه از جلسه بیرون رفت، تیمورتاش بدبخت مثل بید می‌لرزید. او رو کرد به هیئت وزیران و گفت: آقایان شما تشویشی نداشته باشید. شاه به در می‌گفت تا دیوار بشنود. او روی سخش با من بود و وزیر دارائی (تقی‌زاده)...

رضاشاه پس از ختم سلام مبعث در تهران (مصادف با فردای همان شبی که این قضایا اتفاق افتاد) قرار بود به مازندران عزیمت کند. طبق دستوری که داده بود ما همان شب در جلسه هیئت وزراء نشستیم و اعلامیه فسخ امتیاز را تنظیم کردیم. از آنجا

که در خارج شایع شده بود دولت ایران می‌خواهد این امتیاز را از انگلیسی‌ها بگیرد و به روسها بدهد، برای رفع این شبهه در پایان همان اعلامیه فسخ امتیاز این را هم نوشتیم که اگر شرکت نفت حاضر باشد قرارداد جدیدی که رعایت حقوق حق‌ایران در آن شده باشد، با ما ببندد دولت ایران از دادن امتیاز جدید به شرکت نفت مضایقه نخواهد کرد. فردا که به حضور شاه رفتیم، من متن اعلامیه دولت را که حاوی جمله اخیر بود به نظرش رساندم. تصویب کرد و گفت بسیار خوب است... نامه را فرستادیم و خود به انتظار نشستیم که ببینیم شرکت نفت چه می‌کند و چه عکس‌العملی نشان می‌دهد. رضاشاه هم همان روز بعد از ظهر حرکت کرد و رفت مازندران. روابط شرکت نفت با دولت ایران به کلی قطع شد و دیگر کسی کسی را نمی‌دید.

من و تیمورتاش و فروغی نشستیم و مشورت کردیم که شاید به وسیله‌ای از حرکت بعدی انگلیسی‌ها آگاه شویم (چون خیلی متغیر و عصبانی بودند) و خود را برای مقابله



یک عکس منحصر بفرد از رضا شاه و دوتن از بازیگران اصلی نفت در جریان لغو امتیاز داری و امضای قرارداد جدید نفت تیمورتاش وزیر دربار رضا شاه (نفر سمت راست) در این عکس در اواخر قدرت خود دیده می‌شود و فروغی وزیر خارجه وقت پشت سر رضا شاه ایستاده است

با آن آماده کنیم. من راهی به نظرم رسید و به آن دو نفر گفتم که ترتیب قضیه را می‌دهم. مرحوم سهیلی را که در آن تاریخ در وزارت خارجه خدمت می‌کرد و با مصطفی خان فاتح (معاون ایرانی شرکت نفت) دوست بود، خواستم^{۱۳} و گفتم برو پیش فاتح و به بهانه اینکه ما امتیاز انگلیسی‌ها را لغو کرده‌ایم و حالا می‌خواهیم خودمان برای اداره امور شرکت آئین‌نامه‌ای بنویسیم و برای این کار لازم است از میزان حقوق کارمندان شرکت، شرایط بازنشستگی و سایر نکات مربوط به استخدام آنها آگاه باشیم، با او (فاتح) صحبت کن و بین شرکت نفت چه عکس‌العملی می‌خواهد نشان بدهد.

سهیلی رفت و با فاتح صحبت کرد و پس از برگشتن به من اطلاع داد که انگلیسی‌ها از تمام قضایائی که دیشب در هیئت دولت اتفاق افتاده (عصبانیت رضاشاه، انداختن پرونده نفت توی آتش بخاری و غیره) از همه اینها خبردار شده‌اند! ما متحیر ماندیم چه کسی این خبر را به آنها رسانده. چندی بعد من به تیمورتاش گفتم این هیئت وزرای ما سوراخی دارد که اسرار از آنجا به خارج نفوذ می‌کند. وزیر دربار جواب داد: کاملاً درست است و هیچ تمجیبی هم ندارد. اولاً این رئیس‌الوزرای ما (مخبرالسلطنه هدایت) پیرمردی است دهن‌لق که هیچ حرفی در دهنش بند نمی‌شود. از آن گذشته امیر جنگ (برادر سردار اسعد وزیر جنگ) عضو باشگاه انگلیسی‌ها در تهران است و شب و روز با آنها حشرونشر دارد و لابد هر آنچه را که از برادرش می‌شنود برای رفقای انگلیسی‌اش نقل می‌کند...^{۱۴}

بقیه مطالب تقی‌زاده در این یادداشت‌ها بیشتر مربوط به تیمورتاش و علل سوءظن رضاشاه به او می‌باشد که چون مربوط به موضوع بحث ما نیست از نقل آن خودداری می‌شود. تنها نکته قابل ذکر در یادداشت‌های تقی‌زاده این است که بعد از نقل این مطلب از قول تقی‌زاده که «هیئت وزیران سوراخ دارد» رضاشاه سرلشگر آیرم رئیس کل شهربانی وقت را مأمور کشف این سوراخ می‌کند و باز به قول تقی‌زاده چون آیرم خصومت دیرینه‌ای با تیمورتاش داشت و او را رقیب قدرت خود می‌دانست، سوءظن رضاشاه را به طرف خود تیمورتاش برمی‌گرداند و موجبات عزل و

۱۳- علی سهیلی که بعدها به مقام نخست‌وزیری هم رسید، در مأموریت تقی‌زاده برای مذاکره با مقامات شوروی در سال ۱۹۲۲ منشی تقی‌زاده بود و بعد از خاتمه این مأموریت هم تا آخر عمر از مریدان و علاقمندان تقی‌زاده به شمار می‌آمد.

۱۴- این قسمت از خاطرات منتشرنشده تقی‌زاده از روی یادداشت‌های خصوصی او در شماره شهرپور و مهر سال ۱۳۶۴ مجله آینده نقل شده است.

توقیف او را فراهم می‌نماید. البته این نظر تقی‌زاده با اطلاعات دیگری که بعداً دربارهٔ ماجرای عزل و قتل تیمورتاش منتشر شده، و حاکی از ارتباط او با روس‌هاست، مغایرت دارد.

* * *

تصمیم دولت ایران دربارهٔ لغو امتیازنامهٔ داریسی روز ۲۷ نوامبر سال ۱۹۳۲ به نمایندهٔ شرکت نفت انگلیس و ایران در تهران ابلاغ شد و روز بعد «جکس» مدیر شرکت در ایران طی نامهٔ تهدید آمیزی به‌عنوان وزیر دارائی وقت (تقی‌زاده) اعلام داشت که دولت ایران حق الغای قرارداد را نداشته است. جکس در همین نامه متذکر شده بود که اگر انتشار خبر لغو قرارداد زیان‌هائی متوجه شرکت نفت بنماید، دولت ایران مسئول آن خواهد بود و باید خسارات وارده بر شرکت را جبران نماید!.

روز اول دسامبر تقی‌زاده ضمن نامه‌ای که در پاسخ نامهٔ مدیر شرکت نفت انگلیس و ایران ارسال شده بود، تأکید کرد که دولت ایران به‌علت تخلف شرکت نفت از اجرای مفاد قرارداد حق لغو آنرا داشته و تصمیم دولت در این مورد قابل برگشت نیست، ولی روز بعد دولت انگلیس مستقیماً وارد معرکه شد و وزیرمختار انگلیس در ایران طی یادداشتی به‌عنوان محمدعلی فروغی وزیر خارجهٔ وقت ادعای مدیران شرکت نفت را دربارهٔ غیرقانونی بودن تصمیم دولت ایران در لغو قرارداد داریسی تکرار کرد و تهدید نمود که اگر دولت ایران برای حل مسالمت آمیز اختلافات خود با شرکت نفت وارد مذاکره نشود، دولت انگلستان «در اتخاذ هرگونه تصمیم قانونی برای حفظ حقوق مسلم خود درنگ نخواهد کرد» و دولت ایران مسئول خساراتی خواهد بود که بر اثر لغو این امتیاز به شرکت نفت وارد می‌شود.

وزیر خارجهٔ ایران روز سوم دسامبر به این یادداشت پاسخ داد، ولی وزیر مختار انگلیس ضمن یادداشت دیگری که به تاریخ هشتم دسامبر برای وزیر خارجهٔ ایران فرستاد، با تکرار استدلال قبلی خود که دولت ایران حق لغو یکجانبهٔ قرارداد داریسی را نداشته و چنین عملی «نقض حقوق بین‌المللی و مستقیماً علیه یک شرکت انگلیسی است که دولت انگلیس ملزم به حمایت از آن است» مجدداً تقاضای لغو تصمیم قبلی دولت ایران را نمود. وزیر مختار انگلیس در پایان این یادداشت نوشته بود که اگر دولت ایران ظرف یک هفته به این تقاضا ترتیب اثر ندهد، دولت انگلستان

موضوع را به دیوان داوری بین‌المللی لاهه ارجاع خواهد نمود.

محمدعلی فروغی وزیر خارجه ایران چهار روز بعد از ارسال این یادداشت از طرف وزیر مختار انگلیس یادداشت مفصلی برای وزیر مختار انگلیس فرستاد و ضمن آن دلایل اقدام دولت ایران را به لغو امتیاز داری تشریح کرد. فروغی در این یادداشت مستدل نوشته بود که «شرایطی که امتیاز داری به موجب آن منعقد شده بود، مخالف مصالح ایران بوده است... نه تنها امتیازدهندگان از سعادت کشور غافل بوده‌اند، بلکه گیرندگان امتیاز نیز از غفلت مصادر امور بهره‌برداری کرده و برای کسب این امتیاز از هیچ گونه ارباب و زوری فروگذار نکرده‌اند. وی تلویحاً متذکر شده بود که این امتیازنامه با اگره بدست آمده و بنابراین از درجه اعتبار ساقط است. به علاوه شرکت حتی شرایط امتیاز را هم رعایت نکرده است. شرکت هیچ گاه به دولت ایران اجازه نمی‌داده است تا به منظور حفظ ۱۶ درصد سود خالص حقه خود بر مخارج شرکت نظارت کند، شرکت هرگز صورت ریز مخارج خود را به دولت ایران نداده است و از پرداخت سهم منافع شرکت‌های تابعه به دولت ایران امتناع کرده است... علاوه بر این در زمان جنگ قیمت نفت و فرآورده‌های نفتی بسیار ترقی کرده و تولید نفت به همان نسبت افزایش یافته، لیکن شرکت سهم دولت ایران را نپرداخته است... در خصوص تهدید انگلستان مبنی بر ارجاع قضیه به دیوان لاهه وزیر خارجه ایران متذکر شد که دیوان مزبور صلاحیت رسیدگی به این موضوع را ندارد، زیرا مشمول بند اختیاری نمی‌شود. راجع به امکان مذاکرات مستقیم میان دولت ایران و شرکت نفت، وزیر خارجه ایران اعلام کرد که متأسفانه چنین به نظر می‌رسد که دولت انگلیس علاقه‌ای به ایجاد توافق بین ایران و شرکت ندارد، زیرا با ارباب و تهدید دولت ایران و پیش کشیدن تقاضاهای غیرقابل قبول از هرگونه اقدام دولت ایران یا شرکت نفت به منظور رسیدن به تفاهم متقابل جلوگیری به عمل می‌آورد. یادداشت وزیر خارجه ایران با این جمله پایان یافته است که این رویه با روح تمایلات صلح‌جویانه‌ای که باید میان دولت‌های دوست و عضو جامعه ملل وجود داشته باشد، مغایر است و بدین ترتیب دولت ایران احساس می‌کند که می‌تواند موضوع تهدیدها و فشارهایی را که مستقیماً علیه این کشور اعمال شده است در

شورای جامعه ملل مطرح سازد...^{۱۵}

بعد از ارسال این یادداشت از طرف وزیر خارجه ایران، دولت انگلستان در ارجاع موضوع به جامعه ملل پیش قدم شد و روز چهاردهم دسامبر سال ۱۹۳۲ از جامعه ملل تقاضا کرد موضوع اختلاف انگلیس و ایران را درباره الغاء یکجانبه امتیازنامه شرکت نفت انگلیس و ایران از طرف دولت ایران در دستور کار خود قرار دهد. دبیر کل جامعه ملل روز نوزدهم دسامبر سال ۱۹۳۲ به دولت ایران اطلاع داد که موضوع اختلافات انگلیس و ایران از روز ۲۳ ژانویه سال ۱۹۳۳ در جلسات شورای جامعه ملل مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت.

جریان اقداماتی که از این تاریخ تا عقد قرارداد ۱۹۳۳ یا امتیازنامه جدید شرکت نفت انگلیس و ایران صورت گرفت، مفصل و شرح و بسط آن خسته کننده است. لذا به خلاصه آنچه گذشت از زبان یکی از دست اندرکاران و امضاءکننده قرارداد از طرف ایران، یعنی تقی زاده وزیر دارائی وقت اکتفا می کنیم. تقی زاده در پاسخ انتقاداتی که در مجلس پانزدهم درباره نقش وی در انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ به عمل آمد، نطق مفصلی ایراد کرد و ضمن آن عبارتی درباره مسلوب الاختیار بودن خود در امضای این قرارداد گفت که بعدها از طرف دکتر مصدق و طرفداران ملی شدن نفت مورد استفاده قرار گرفت. در این نطق تقی زاده پس از اشاره به سابقه مذاکراتی که به منظور تجدید نظر در امتیاز داری تا لغو آن به عمل آمده بود، گفت:

...عاقبت حوصله شاه تنگ شد و شاید تعویق کار را حمل بر ملاحظه می نمود...

یک روز بخت مضم شد امتیاز را فسخ کند و حکم برای این کار داد و واضح است که هم حکم او همیشه بدون تخلف و استثناء در یک ساعت اجرا می شد و هم در این مورد بخصوص که بسیار و به اعلی درجه خاطرش متغیر بود، احدی را یارای چون و چرا و نصیحت به او نبود. پس این کار اجرا شد. اگرچه اتخاذ این طریق به این نحو به عقیده وزراء و رجال خیرخواه ایران در آن زمان صحیح نبود، و چنانکه بعدها از نتیجه کار دیده شد یکی از اشتباهات بزرگ بود... منظورم این نیست که امتیاز داری بایستی به همان حال بماند. ولی ترتیب الغای آن بطور ناگهانی و بدون مطالعه باعث زحماتی شد

۱۵- خلاصه یادداشت مرحوم فروغی از کتاب «خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ»

(صفحات ۴۰ تا ۴۲) نقل شده است.



تقی‌زاده وزیر دارائی رضا
شاه در سال ۱۳۱۲ که
در مذاکرات به نفت و
امضای قرارداد ۱۹۳۳
نقش اصلی را برعهده
داشت

که این امتیازنامه جدید با مواد نامطلوب آن محصول آن است. موضوع منجر به شکایت کمپانی و حمایت دولت انگلیس از او و تقاضای حکمیت لاهه و تهدید از طرف ایران به شکایت از انگلستان به جامعه ملل و قبول آنها منجر به مراجعه امر به جامعه (ملل) و رفتن آقایان علاء و داور به ژنو شد و تا اینجا کار با وزارت خارجه بود و اقدامات بوسیله مرحوم فروغی به عمل می‌آمد. در جامعه ملل کار بجائی نرسید و قبل از صدور حکمی در این باب وساطت و توصیه‌های مذاکرات مستقیم به میان آمد و چون دولت ایران گفته بود که الغای امتیاز به واسطه نامطلوب بودن شرایط آن بوده و حاضر خواهند بود با شرایط مطلوب و موافق منافع ایران امتیاز جدیدی (البته برای بقیه مدت امتیاز سابق) بدهند، حضرات به تهران آمدند تا سعی در حصول مقصود به این نحو نموده، امتحانی بکنند و اگر توافق حاصل نشد باز به جامعه ملل برگردند و داوری بخواهند. مذاکرات در تهران با مأموریت چهار نفر برای این کار، یعنی مرحوم فروغی، مرحوم داور و آقای علاء و اینجانب جریان یافت. پس از چند هفته مذاکره توافقی در شرایط حاصل نشد، ولی این نتیجه حاصل شد که اگر قدری گذشت از طرفین می‌شد، طرح جدید به مراتب از امتیاز داری بهتر می‌شد، لیکن وقتی که حضرات از توافقی با مأمورین واسطه مذاکرات مأیوس شدند، عزم عودت کردند و به شاه هم گفتند. در این وقت بود که وی ظاهراً از عاقبت کار اندیشناک شد و عزم بر میانه گرفتن و سعی در کنار آمدن با حضرات کرد و اگر هم با همان شرایطی که خود شرکت حاضر به قبول آنها شده بود،

کار انجام می‌یافت، امتیازنامه جدید به مراتب مرجع بر امتیاز قدیم بود... لکن در روز آخر کار ناگهان صحبت تمدید مدت قرارداد را به میان آوردند و اصرار ورزیدند و در مقابل هر نوع محاجه و مقاومت از طرف واسطه‌های ایرانی مذاکرات، در منظور خودشان پافشاری و تهدید به قطع مذاکرات و حرکت فوری از ایران کردند و شد آنچه شد، یعنی کاری که ما چند نفر مسلوب‌الاختیار به آن راضی نبودیم و بی‌اندازه و فوق تصور ملول شدیم... لیکن هیچ چاره نبود و البته حاجت به آن نیست که عرض کنم چرا چاره نبود، زیرا زمان نزدیک است و اغلب آقایان شاهد وقایع و وضع آن عهد بودند و حقیقت مسئله عیان است و حاجت به بیان ندارد و می‌دانند که برای کسی در این مملکت اختیاری نبود و هیچ مقاومتی در برابر اراده حاکم مطلق آن عهد نه مقدور بود و نه مفید. او هم ظاهراً از عاقبت کار اندیشه کرد... در ضمن باید عرض کنم مقصود از این که گفتم چاره نبود، تنها بیم اشخاص نسبت به خودشان نبود بلکه اندیشه آنها نسبت به مملکت و عواقب نزاع به آن کیفیت نیز بود، زیرا بیرون آمدن از مخمصه‌ای که به‌ظاهر بنیست می‌نمود، سهل نبود و اصل نکته و جان کلام در همین جمله اخیر است که میل ندارم زیاد در اطراف آن شرح و بسط بدهم.

سر من از ناله من دور نیست

لیک چشم و گوش (بعضی‌ها) را آن نور نیست!^{۱۶}

مهمترین قسمت نطق تقی‌زاده در مجلس پانزدهم همین جمله اخیر است که خود آنرا «جان کلام» خوانده ولی از دادن توضیحات بیشتری در اطراف آن خودداری نموده است. بعدها از تقی‌زاده نقل قول شد که در بعضی مجالس گفته است انگلیسی‌ها ما را علناً تهدید به مداخله نظامی در خوزستان کردند و با قدرت و امکاناتی که آنروز در اختیار انگلستان بود عملی شدن این تهدید و تبدیل خوزستان به یکی از شیخ‌نشین‌های تابعه انگلیس در اطراف خلیج فارس بعید به نظر نمی‌رسید! قرارداد ۱۹۳۳ ظاهراً نسبت به قرارداد داری امتیازاتی داشت و درآمد ایران را از نفت اندکی افزایش می‌داد. ولی تمام این امتیازات در مقابل افزایش مدت امتیاز برای سی و دو سال دیگر اهمیت زیادی نداشت. بنجامین شواردان نویسنده کتاب «خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ» در تحلیلی از قرارداد ۱۹۳۳ و مقایسه آن با

۱۶- مستخرج از صورت مذاکرات مجلس شورای ملی - شماره ۱۱۲ مورخ شنبه ۹

امتیازنامه داری می‌نویسد در قرارداد جدید «حوزه امتیاز به مقدار قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت و پرداخت حق‌الامتیاز براساس هر یک تن تولید نفت با تضمین حداقل پرداخت، برای دولت ایران به‌هنگام کسادى بازار امتیاز قابل ملاحظه‌ای بود. ولی کاهش حوزه امتیاز را هم نمی‌توان زیان مهمی برای شرکت نفت به‌شمار آورد، زیرا شرکت در تعیین حدود صد هزار میل مربع حوزه امتیاز خود حق انتخاب داشت و می‌دانست بزرگترین ذخایر نفتی در کجا واقع شده است... ضمناً شرکت در مقابل پرداخت سالیانه‌ای با تضمین حداقل پرداخت، از پرداخت همه‌گونه مالیات معاف شده بود و ناچار نبود ارزش خارجی خود را واگذار کند. اما امتیاز بزرگی که بدست آورد این بود که مدت امتیاز را برای سی و دو سال دیگر تمدید کرد...»^{۱۷}

البته معایب تمدید مدت امتیاز را، که اگر با ملی شدن نفت به عمر آن خاتمه داده نمی‌شد، تا سال ۱۹۹۳ اعتبار داشت، همه و حتی امضاکننده آن هم اذعان دارند و برای ختم این مقال نقل قسمت دیگری از نطق معروف تقی‌زاده در مجلس پانزدهم کافی به‌نظر می‌رسد. تقی‌زاده درباره تمدید مدت امتیاز، که به قول خود او تحت فشار و تهدید از طرف انگلیسی‌ها صورت گرفته، می‌گوید: «من شخصاً هیچ‌وقت راضی به تمدید مدت نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصور در این کار یا اشتباهی بوده تقصیر آلت فعل نبوده، بلکه تقصیر فاعل بوده که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد. او خود هم راضی به تمدید نبود و در بدو اظهار مطلب از طرف حضرات روبروی آنها به تحاشی و وحشت گفت: «عجب... این کار که به‌هیچ‌وجه شدنی نیست. می‌خواهید که ما سی سال بر گذشتگان برای این کار لعنت کرده‌ایم پنجاه سال دیگر مورد لعن مردم و آیندگان بشویم... ولی عاقبت در مقابل اصرار تسلیم شد».

* * *

مهم‌ترین امتیاز مالی که در نتیجه انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ نصیب ایران شد، پرداخت مبلغ ۲،۸۶۴،۰۰۰ لیره از طرف شرکت نفت به دولت ایران بابت حق‌الامتیاز سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ بود که ضمن آن بیش از یک میلیون لیره پرداخت اضافی برای سال ۱۹۳۱ در نظر گرفته شده بود. در سال ۱۹۳۳ نیز درآمد

ایران از نفت از یک میلیون و هشتصد هزار لیتر تجاوز کرد و در سال ۱۹۳۴ برای اولین بار از مرز دو میلیون لیتر گذشت. در سال ۱۹۳۷ تولید سالانه نفت ایران برای نخستین بار از ده میلیون تن تجاوز کرد و درآمد ایران از نفت در همین سال به ۳،۵۴۵،۰۰۰ لیتر رسید. در سال‌های جنگ دوم جهانی به علت شرایط جنگی تولید نفت ایران اندکی کاهش یافت، ولی درآمد سالانه ایران از نفت در حدود چهار میلیون لیتر ثابت ماند. در سال ۱۹۴۵ تولید نفت ایران از نفت از شانزده میلیون و هشتصد هزار تن تجاوز نمود و درآمد ایران از نفت به ۵،۶۲۴،۰۰۰ لیتر رسید. تولید نفت ایران در سال‌های بعد از جنگ همچنان رو به افزایش بود تا اینکه در سال ۱۹۵۰، یعنی آخرین سال قبل از ملی شدن نفت به ۳۱،۷۵۰،۰۰۰ تن رسید و درآمد نفت ایران از شانزده میلیون لیتر تجاوز کرد. منافع خالص شرکت نفت انگلیس و ایران در همین سال طبق ترازنامه شرکت بیش از ۳۳ میلیون لیتر، یعنی بیش از دوبرابر درآمد ایران بود، ولی سود واقعی شرکت چندین برابر رقم اعلام شده بود، زیرا اولاً سود خالص شرکت پس از کسر مالیات پرداختی به دولت انگلستان، که خود چندین برابر وجوه پرداختی به دولت ایران، یعنی صاحب اصلی نفت بود، محاسبه شده بود و ثانیاً منافع حاصله از عملیات شرکت‌های تابعه در حساب درآمد خالص شرکت منظور نمی‌شد. رقم مالیات پرداختی به دولت انگلستان در ترازنامه شرکت که برای دولت ایران ارسال می‌گردید، قید نمی‌شد، ولی به موجب بیان عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران که بعداً در لندن منتشر شد، در همین سال ۱۹۵۰ درآمد واقعی شرکت ۸۴،۴۶۶،۳۴۲ لیتر بوده که بیش از پنجاه میلیون و هفتصد هزار لیتر آن به عنوان مالیات به دولت انگلستان پرداخت شده بود. به عبارت دیگر درآمد دولت انگلستان از نفت ایران به عنوان مالیات بیش از سه برابر وجوه پرداختی به دولت ایران بوده و اگر سود خالص شرکت و مالیات پرداختی به دولت انگلستان را جمع کنیم درواقع دولت انگلیس و شرکت نفت جمعاً بیش از پنج برابر ایران، یعنی صاحب اصلی نفت از فروش نفت ایران سود می‌بردند!

در چنین جوی بود که مبارزه ملت ایران برای استیفای حقوق خود از شرکت نفت شکل گرفت، ولی پیش از اینکه به وقایع سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱ (۱۳۲۹ و ۱۳۳۰) و جریان ملی شدن نفت ایران بپردازیم، لازم است به مقدمات این امر در

سال‌های جنگ دوم جهانی و بعد از آن اشاره کنیم.

دولت شوروی که بعد از اشغال شمال ایران در جریان جنگ دوم جهانی مطامع خود را درباره منابع نفت ایران آشکار نمود، حتی پیش از آغاز جنگ و قبل از آنکه نیروهای خود را به بهانه فعالیت عوامل آلمان نازی در ایران وارد این کشور کند در مورد منابع نفتی ایران نظر داشته و در مذاکراتی که طی سال‌های ۱۹۳۹ و ۱۹۴۰، قبل و بعد از امضای قرارداد دوستی و عدم تجاوز بین آلمان و شوروی صورت گرفت بر این موضوع تأکید نموده است. در کتابی که در سال ۱۹۴۸ تحت عنوان «روابط آلمان نازی و شوروی در سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۳۹»^{۱۸} از طرف وزارت خارجه آمریکا منتشر شده و محتوی اسناد سیاسی وزارت خارجه آلمان درباره روابط آن کشور با شوروی است، مقاصد شوروی درباره دست انداختن بر منابع نفتی ایران کاملاً آشکار شده و در یادداشتی که مولوتف وزیر خارجه وقت شوروی به تاریخ ۲۶ نوامبر سال ۱۹۴۰ برای سفیر آلمان در مسکو فرستاده است، ضمن ارائه پیشنهاداتی درباره تقسیم جهان به مناطق نفوذ بین شوروی و آلمان «شناختن نواحی واقع در جنوب بادکوبه و باطوم در جهت خلیج فارس به عنوان مرکز توقعات ارضی شوروی» را به عنوان یکی از شرایط اصلی چنین توافقی قید نموده است.

بعد از حمله نیروهای هیتلر به شوروی در ۲۲ ژوئن سال ۱۹۴۱ که به همکاری بین انگلستان و شوروی و تجاوز مشترک نیروهای این دو کشور به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ (۲۵ اوت ۱۹۴۱) انجامید، روسها موقعیت تازه‌ای برای دست یافتن به منابع نفت ایران بدست آوردند. استالین برای نخستین بار در جریان کنفرانس سران متفقین زمان جنگ در تهران (۲۸ نوامبر تا اول دسامبر سال ۱۹۴۳) مسئله ذخایر نفت خاورمیانه و چگونگی توزیع آنرا بین متفقین مطرح کرد، ولی چرچیل و روزولت موقع را برای طرح این موضوع مناسب ندانستند و استالین هم که در آن زمان برای بیرون راندن نیروهای هیتلر از شوروی به کمک آمریکا و انگلیس نیاز داشت، قضیه را دنبال نکرد، ولی چند ماه پس از تشکیل کنفرانس تهران که خبر مسافرت نمایندگان از کمپانی‌های نفتی آمریکا و کمپانی مشترک

انگلیسی - هلندی «رویال داچ شل» به تهران برای تحصیل امتیاز استخراج نفت نواحی جنوب شرقی ایران فاش شد، دولت شوروی هم قصد خود را در مورد کسب امتیاز استخراج نفت شمال ایران فاش کرد و در اواخر شهریور سال ۱۳۲۳ (سپتامبر ۱۹۴۴) هیئتی به ریاست «سرگی کافتارادزه»^{۱۹} معاون وزارت خارجه شوروی برای مذاکره درباره اخذ امتیاز استخراج نفت شمال وارد تهران شد.

دولت شوروی در شرایطی که شمال ایران در اشغال سربازان ارتش سرخ بود برای کسب امتیاز نفت شمال پافشاری زیادی می نمود، ولی ساعد نخست وزیر وقت ایران که به زبان روسی مسلط بود و شخصاً با کافتارادزه مذاکره می کرد، بیش از دو ماه او را «سردواند» تا اینکه مجلس شورای ملی در جلسه روز یازدهم آذر ۱۳۲۳ با تصویب طرحی که از طرف دکتر مصدق پیشنهاد شده بود، تلاش معاون وزارت خارجه شوروی را برای کسب امتیاز نفت شمال ایران عقیم گذاشت. به موجب ماده اول این طرح هیچ نخست وزیر و وزیر و کفیل وزارتخانه یا مقام دیگر دولتی نمی توانست در باب امتیاز نفت با هیچ یک از نمایندگان رسمی و غیررسمی دول دیگر یا نمایندگان شرکت های نفتی مذاکره کند و در ماده دوم گفته شده بود که نخست وزیر و وزیران می توانند برای فروش نفت و امکانات استخراج نفت از طرف خود ایران مذاکره کنند و از جریان مذاکرات مجلس را مستحضر نمایند. در مواد سوم و چهارم طرح نیز مجازات های سنگینی برای متخلفین منظور شده بود.

بعد از تصویب این طرح کافتارادزه با دست خالی تهران را ترک گفت و روابط ایران و شوروی به تیرگی گرائید، تا جایی که دولت شوروی پس از خاتمه جنگ علیرغم تعهدات خود از تخلیه ایران خودداری نمود و با روی کار آوردن یک حکومت دست نشانده در آذربایجان در صدد جدا ساختن این استان از ایران برآمد. در اواخر بهمن ماه ۱۳۲۴ مجلس شورای ملی برای حل این مشکل قوام السلطنه را به نخست وزیری انتخاب کرد و قوام السلطنه بلافاصله پس از معرفی کابینه خود در رأس هیئتی عازم مسکو شد. قوام السلطنه از سی ام بهمن تا ۱۷ اسفند ۱۳۲۴ (فوریه - مارس ۱۹۴۶) در مسکو ماند و در این مدت چندین بار با استالین و مولوتف ملاقات و مذاکره کرد. از این مذاکرات نتیجه فوری حاصل نشد، ولی زمینه برای مذاکره با



استالین که قبل از آغاز جنگ دوم جهانی به منابع نفتی ایران چشم دوخته بود، مولوتف نخست‌وزیر وقت شوروی را مأمور مذاکره با هیتلر برای تقسیم جهان بین شوروی و آلمان و تسلط شوروی بر منابع نفتی ایران نمود، اما هیتلر حاضر به قبول این شرط استالین برای همکاری نشد. استالین در کنفرانس سران متفقین در تهران هم برای سهم شدن روسها در بهره‌برداری از نفت ایران تلاش کرد، ولی چرچیل تلاش او را در این راه عقیم گذاشت

سفیر جدید شوروی در تهران فراهم گردید و سرانجام با تنظیم موافقتنامه‌ای درباره تشکیل یک شرکت مختلط نفت ایران و شوروی که ۵۱ درصد سهام آن متعلق به دولت شوروی و ۴۹ درصد متعلق به دولت ایران باشد، نیروهای شوروی ایران را تخلیه کردند و به دنبال آن حکومت‌های دست‌نشانده شوروی در آذربایجان و کردستان سرنگون شدند.

تنفیذ و اجرای موافقتنامه تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی به تصویب آن از طرف مجلس شورای ملی موکول شده بود، ولی مجلس پانزدهم پس از استماع گزارش قوام‌السلطنه، در جلسه مورخ ۱۹ مهرماه ۱۳۲۶ خود ماده واحده‌ای را به این شرح با اکثریت قریب به اتفاق تصویب نمود:

ماده واحده: الف - نظر به اینکه آقای نخست‌وزیر با حسن نیت و در نتیجه استنباط از مفاد ماده دوم قانون یازدهم آذرماه ۱۳۲۳ اقدام به مذاکره و تنظیم موافقتنامه مورخ ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ در باب ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی نموده‌اند و نظر به اینکه مجلس شورای ملی استنباط مزبور را منطبق با مدلول و مفهوم واقعی قانون سابق‌الذکر تشخیص نمی‌دهد، مذاکرات و موافقتنامه فوق را بلا اثر و کان لم یکن می‌داند. ماده سوم ابلاغیه مورخه ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ نیز کان لم یکن می‌باشد.

ب - دولت باید موجبات تفحص فنی و علمی را به منظور اکتشاف معادن نفت فراهم آورد و در مدت پنج سال نقشه‌های کامل فنی و علمی مناطق نفت‌خیز کشور را ترسیم و تهیه نماید تا مجلس شورای ملی با استحضار و اطلاع کامل از وجود نفت به مقدار کافی بتواند ترتیب بهره‌برداری بازرگانی از این ثروت ملی را به وسیله تصویب قوانین لازم تعیین کند.

ج - واگذاری هر گونه امتیاز استخراج نفت کشور و مشتقات آن به خارجی‌ها و ایجاد هر نوع شرکت برای این منظور که خارجی‌ها به وجهی از وجوه سهام باشند، مطلقاً ممنوع است.

د - در صورتی که بعد از تفحصات فنی مذکور در بند (ب) وجود نفت به مقدار قابل استفاده بازرگانی در نواحی شمالی ایران مسلم گردد، دولت مجاز است در باب فروش محصولات آن به اتحاد جماهیر شوروی با آن دولت وارد مذاکره شود و نتیجه را به اطلاع مجلس شورای ملی برساند.

ه - دولت مکلف است در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور اعم از منابع زیرزمینی و غیر آن مورد تضییع واقع شده است بخصوص راجع به نفت جنوب به منظور استیفای حقوق ملی مذاکرات و اقدامات لازمه را به عمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن مطلع سازد.

بند «ه» قانون فوق ظاهراً به منظور حفظ موازنه و جبران رد تقاضای شوروی‌ها برای مشارکت در بهره‌برداری از نفت شمال در نظر گرفته شده بود، ولی دولت عملاً مکلف به اجرای مفاد آن و اقدام در جهت «استیفای حقوق ملی» بود. به همین جهت دولت قوام‌السلطنه اندکی پس از تصویب این قانون با شرکت نفت تماس گرفت و خواستار اعزام نماینده مختاری از طرف هیئت مدیره شرکت برای انجام مذاکرات لازم گردید. شرکت نفت از اعزام نماینده‌ای برای مذاکره به تهران طفره رفت و در همین احوال دولت قوام‌السلطنه سقوط کرد. دولت بعدی به ریاست

حکیم‌الملک مجدداً از شرکت تقاضا کرد در اعزام نماینده تسریع نماید و هیئت مدیره شرکت نفت سرانجام مستر «گس»^{۲۰} را برای انجام مذاکره به تهران فرستاد. گس پس از استماع نظریات دولت ایران و وظیفه‌ای که به موجب قانون به عهده دولت گذاشته شده است، گفت که قرارداد ۱۹۳۳، به جز در مواردی که تخلفی از طرف شرکت سر بزند پیش‌بینی تجدید نظر در قرارداد را نکرده است و چون شرکت به تعهدات خود عمل کرده است، موردی برای تجدید نظر در قرارداد نمی‌بیند.

دولت حکیم‌الملک هم بدون اینکه نتیجه‌ای از اقدامات خود برای «استیفای حقوق ملی» بگیرد سقوط کرد و دولت هژیر در برنامه کار خود که روز اول تیرماه ۱۳۲۷ به مجلس تقدیم کرد «اجرای کلیه قوانین بالاخص قانون ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶» را متقبل شد. در اوائل مهرماه ۱۳۲۷ مستر گس دوباره از طرف شرکت به تهران آمد، ولی پیش از آنکه مذاکرات با دولت ایران به نتیجه‌ای برسد، دولت هژیر سقوط کرد و ساعد به نخست‌وزیری برگزیده شد. سومین دور مذاکرات گس با گلشائیان وزیر دارائی دولت ساعد به امضای یک «قرارداد الحاقی» در تاریخ ۲۶ تیرماه ۱۳۲۸ منجر گردید که هرچند امتیازاتی از نظر مالی برای دولت ایران داشت، کافی به نظر نمی‌رسید. این قرارداد که به قرارداد «گس، گلشائیان» معروف شده است برای تصویب به مجلس پانزدهم تقدیم شد، ولی مجلس پانزدهم که به اواخر عمر خود رسیده بود، نتوانست درباره آن تصمیمی اتخاذ کند و با ورود دکتر مصدق و همفکران او به مجلس شانزدهم تصویب آن با مشکلات بیشتری مواجه گردید. مجلس شانزدهم روز سیام خرداد ۱۳۲۹ کمیسیون ویژه‌ای را مأمور رسیدگی به قرارداد الحاقی نفت کرد. یک هفته بعد از اتخاذ این تصمیم از طرف مجلس دولت علی منصور که بیش از دو ماه و نیم از عمر آن نمی‌گذشت استعفا داد و سپهبد حاجی‌علی رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش وقت مأمور تشکیل کابینه شد. مأموریت اصلی رزم‌آرا اعمال فشار برای تصویب قرارداد الحاقی نفت و فیصله دادن به این قضیه بود، ولی با جوی که ایجاد شده بود در این کار توفیق نیافت و پس از مباحثات تندی که هنگام استیضاح دولت رزم‌آرا از طرف دکتر مصدق درباره نفت در گرفت، کمیسیون نفت مجلس در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۲۹ قرارداد الحاقی نفت را کافی برای

استیفای حقوق ملت ایران تشخیص نداد. روز ۲۶ آذرماه ۱۳۲۹ هنگام طرح گزارش کمیسیون نفت در مجلس دکتر مصدق نطقی ایراد نمود و برای نخستین بار پیشنهاد ملی شدن نفت را عنوان کرد. در همین جلسه دکتر مصدق و ده نفر دیگر از نمایندگان پیشنهادی درباره ملی شدن نفت به رئیس مجلس تسلیم کردند، ولی چون پیشنهاد امضای کافی نداشت، در مجلس مطرح نشد.

روز پنجم دی ماه ۱۳۲۹ دولت رزم آرا قرارداد الحاقی را مسترد داشت و مذاکرات محرمانه‌ای را برای امضای یک قرارداد جدید با شرکت نفت آغاز کرد، ولی رزم آرا پیش از اینکه بتواند از این مذاکرات نتیجه‌ای بگیرد روز شانزدهم اسفند ۱۳۲۹ به قتل رسید. مصطفی فلاح در کتاب خود تحت عنوان «پنج‌جاه سال نفت ایران» مدعی شده است که رزم آرا درباره اصل تنصیف درآمد با شرکت نفت به توافق رسیده بود و از قول «نورتکرافت»^{۲۱} عضو عالی‌رتبه شرکت نفت می‌نویسد: «شرکت حاضر است اصل تنصیف درآمد را قبول کند ولی رزم آرا اصرار غریبی دارد که این قضیه مکث بماند»^{۲۲} در آن موقع بر اثر ورود «پل گتی» سرمایه‌دار معروف نفتی به خاورمیانه و قراردادی که بین او و دولت عربستان سعودی درباره استخراج نفت منطقه بیطرف امضا شده بود، ابن سعود شرکت‌های آمریکائی عضو شرکت نفت عربستان (آرامکو) را تحت فشار قرار داد تا امتیازات مشابهی برای عربستان در نظر بگیرند و در نتیجه در آخرین روزهای سال ۱۹۵۰ بین دولت عربستان سعودی و شرکت آرامکو قراردادی براساس تنصیف درآمد که معروف به اصل (پنج‌جاه - پنج‌جاه) است به امضا رسید و انتشار این خبر با پس گرفتن قرارداد الحاقی نفت از طرف رزم آرا و آغاز دور جدید مذاکرات ایران و انگلیس تقارن یافت. این مطلب که انگلیسی‌ها حاضر شده بودند قرارداد جدیدی براساس تنصیف درآمد نفت با رزم آرا امضا کنند و رزم آرا حاضر به تعقیب و افشای آن نشد، نکته بسیار مهمی است که اگر آنرا بیشتر بشکافیم به راز قتل رزم آرا و تحولات بعد از آن هم پی خواهیم برد. یک منبع معتبر و قابل استناد دیگر درباره اینکه چنین پیشنهادی به رزم آرا داده شده و رزم آرا از افشای آن خودداری نموده «تاریخ ملی شدن نفت

ایران» نوشته فؤاد روحانی عضو عالی‌رتبه شرکت نفت در آن تاریخ است که در اشاره به این موضوع می‌نویسد:

... در تاریخ ۹ دیماه ۱۳۲۹ دولت عربستان سعودی قرارداد پنجاه - پنجاه یا تنصیف عواید را با شرکت آمریکائی صاحب امتیاز خود آرامکو امضا نمود. این خبر در تهران منتشر شد و دیگر واضح بود که هیچ گونه شرایطی که نتیجه آن برای ایران کمتر از پنجاه درصد عواید شرکت صاحب امتیاز باشد، قابل قبول نخواهد بود. با این حال شرکت نفت انگلیس و ایران هیچ گفتگویی درباره انعقاد چنین ترتیبی در ایران به عمل نمی‌آورد و کماکان اصرار می‌کرد که دولت محسنات قرارداد الحاقی را به اطلاع عموم برساند. بالاخره پیش‌آمدی که شرکت را قطعاً متوجه نمود که فکر تعقیب قرارداد الحاقی را باید بکلی کنار گذارد، این بود که در تاریخ ۲۱ دیماه مجلس گزارش مورخ ۱۹ آذر کمیسیون نفت را تأیید و طرحی به امضای چهل نفر از نمایندگان تصویب نمود که طبق آن کمیسیون نفت مکلف گردید طی دو ماه روش دولت را در حل موضوع نفت تعیین کند. در این اثنا ترویج و تبلیغ فکر ملی شدن نفت از محافل پارلمانی و دولتی به کوجه و بازار سرایت کرد. روز ۶ بهمن جمعیتی در حدود ده هزار نفر به دعوت آیت‌الله کاشانی در مسجد شاه گرد آمدند و پس از سخنرانی‌هایی از طرف نمایندگان جبهه ملی چند قطعنامه تصویب گردید که مضمون یکی از آنها ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور بود.

در تاریخ ۲۱ بهمن سپید رزم‌آرا به نماینده شرکت در تهران اظهار داشت که چون فکر ملی کردن صنعت نفت شدیداً تعقیب می‌شود لازم است دولت اقدام سریعی برای اتخاذ ترتیب دیگری به عمل آورد و تنها راه رسیدن به این هدف مطرح نمودن قرارداد جدیدی براساس رژیم پنجاه - پنجاه خواهد بود. نماینده شرکت در جواب اظهار داشت که شرکت حاضر خواهد بود با ترتیبی براساس قرارداد جدید عربستان سعودی موافقت کند به شرط اینکه عملیات شرکت در ایران از عملیات آن در کشورهای دیگر مجزا شود... ظاهراً بعد از این مذاکره شرکت چندبار به رزم‌آرا اظهار نمود که حاضر به ورود در مذاکره براساس تنصیف درآمد خواهد بود و رزم‌آرا نیز عقیده داشت که تحت اوضاع و احوال وقت اگر راهی برای سازش با شرکت باقی باشد همان ترتیب تنصیف عواید خواهد بود، ولی به دلایلی که روشن نیست اقدام در شروع مذاکره بر این اساس نمی‌نمود و حتی آماده بودن شرکت را هم برای ورود در چنین مذاکراتی علنی

نمی‌کرد...^{۲۳}

سند دیگری که موافقت انگلیسی‌ها را با امضای قرارداد جدیدی بر اساس تنصیف درآمد با دولت رزم آرا ثابت می‌کند نامهٔ محرمانهٔ سر فرانسیس شفر^{۲۴} سفیر وقت انگلیس در ایران به عنوان رزم آرا می‌باشد که به تاریخ ۲۳ فوریهٔ سال ۱۹۵۱ (چهارم اسفند ۱۳۲۹) یعنی دوازده روز قبل از قتل رزم آرا به عنوان او نوشته شده و متن آن نخستین بار در سال ۱۹۵۳ در کتابی بنام «آبادان» در لندن افشا شد. در این نامه سفیر انگلیس پس از اشاره به مشکلاتی که در راه تصویب قرارداد الحاقی پیش آمده و یادآوری پیشنهاد قرضهٔ دولت انگلیس به ایران برای حل مشکلات مالی ایران می‌نویسد: «علاوه بر این شرکت نفت رضایت خود را برای عقد قراردادی بر اساس تنصیف عایدات یا اصل پنجاه - پنجاه شبیه به قراردادی که اخیراً با عربستان سعودی منعقد شده اظهار داشته است... هیچ‌یک از این اقدامات چه راجع به نفت و چه راجع به قرضه به اطلاع عامه نرسیده و اجازه داده شده است وضعی در افکار عمومی ایجاد شود که نسبت به شرکت خصمانه بوده و بالنتیجه متوجه دولت بریتانیا هم بشود و دولت ایران هیچ اقدامی برای جلوگیری از این وضع نکرده است... در نتیجهٔ این احوال اکنون وضعی پیش آمده است که دولت مواجه با تقاضای سیاسی برای ملی شدن نفت شده و تقاضای مزبور با تظاهرات ضد شرکت نفت و تبلیغاتی که ناشی از جهالت و قلب حقایق می‌باشد، توأم گردیده است... البته نباید انتظار داشت که دولت بریتانیا نسبت به اقداماتی که برای ملی کردن صنعت نفت می‌شود و برخلاف تعهدات ایران می‌باشد، نظر مساعدی نشان بدهد... من با احساس اینکه موقع بحرانی است مبادرت به نوشتن این نامه می‌کنم تا تذکر بدهم که فقط اقدام مؤثر و محکمی از طرف دولت افکار عمومی را متوجه این وضع بحرانی خواهد نمود و منتهی به راه حل خواهد شد...»

مصطفی فاتح که در آن موقع از اعتماد کامل انگلیسی‌ها برخوردار بوده ضمن اشاره به این نامه و پیشنهاد شرکت نفت برای عقد قرارداد جدیدی براساس تنصیف

۲۳- تاریخ ملی شدن نفت ایران. نوشته: فؤاد روحانی. شرکت سهامی کتابهای جیبی.

چاپ اول ۱۳۵۲- صفحات ۹۰-۸۹.

درآمد می‌نویسد: «در آن اوقات من در آبادان بودم و شبی اطلاع یافتم که نورتکرافت نماینده شرکت در تهران به خرمشهر وارد شده و صبح روز بعد عازم بصره است تا از آنجا با هواپیما به لندن برود. اواخر شب به من تلفن کرد و تقاضای ملاقات نمود و گفت که رزم‌آرا از او خواهش کرده است به لندن رفته و مبلغ پنج میلیون لیره مساعده از شرکت برای دولت تحصیل نماید. من توسط او برای مدیران شرکت پیغام دادم که اندک غفلتی از طرف شرکت در ارضای مردم عواقب وخیمی خواهد داشت و توصیه کردم هر پیشنهاد جدیدی که شرکت می‌خواهد بکند و هر مساعده‌ای که خیال دارد بدهد باید علنی باشد والا مذاکرات مخفیانه و زیر پرده با دولت سوءظن را تشدید خواهد کرد...». فاتح اضافه می‌کند که نورتکرافت پس از مراجعت از لندن گفت که شرکت حاضر به قبول اصل تنصیف درآمد شده است، ولی رزم‌آرا اصرار دارد که این موضوع فاش نشود و «مدیران شرکت هم در جواب پیغام شما گفته‌اند که اگر قضیه را علنی سازیم، دولت خواهد رنجید و چنین کاری از نزاکت خارج خواهد بود»^{۲۵}.

لحن نامه سفیر انگلیس و مطالبی که مصطفی فاتح از قول نماینده شرکت نفت در ایران نقل می‌کند، نشان می‌دهد که انگلیسی‌ها هم از روش رزم‌آرا در پنهان نگاه داشتن پیشنهادی که علنی شدن آن می‌توانست از تعقیب فکر ملی شدن نفت جلوگیری نماید، ناراضی بودند و منظور واقعی رزم‌آرا را از فاش نکردن این موضوع درک نمی‌کردند. مصطفی فاتح می‌نویسد «اطلاعات و استنباطات من اینست که رزم‌آرا خیال داشت در موقعی که به نظر او مساعد به وضع سیاسی شخص او بود، پیشنهاد جدید شرکت را در مجلس اعلام دارد و این را به عنوان توفیق دولت خود به حساب آورد، ولی حسابش غلط درآمد و عمرش به پایان رسید...»^{۲۶} ولی فواد روحانی معتقد است که رزم‌آرا «به احتمال قوی درک کرده بود که گفتگو درباره ملی نمودن صنعت نفت به اندازه‌ای صورت جدی به خود گرفته است که منتفی نمودن آن حتی به کمک قرارداد پنجاه - پنجاه نیز دیگر امکان نخواهد داشت و باید

۲۵- پنجاه سال نفت ایران - مصطفی فاتح. صفحه ۴۰۷.

۲۶- پنجاه سال نفت ایران... صفحه ۴۰۷.

تدبیری اندیشید که به نحوی متضمن صورت ظاهر ملی کردن باشد...»^{۲۷}. استنباط نویسنده این کتاب، با اطلاعاتی که از منابع مختلف کسب کرده‌ام، غیر از استنباط آقایان فاتح و روحانی است. به عقیده نویسنده رزم آرا از روزی که به مقام نخست‌وزیری رسید، و به عقیده بعضی‌ها از سال‌ها پیش‌تر و زمانی که ریاست ستاد ارتش را به عهده داشت، در صدد برانداختن سلطنت محمدرضا شاه و به دست گرفتن قدرت مطلقه بود. توطئه قتل شاه در ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ به رزم آرا نسبت داده شده بود و تمام شواهد امر نشان می‌دهد که شاه برخلاف میل باطنی خود و تحت فشار خارجی رزم آرا را به نخست‌وزیری منصوب کرده است. رزم آرا نقشه‌های خود را برای بدست گرفتن قدرت مطلقه از نزدیکان خود و حتی خارجی‌ها پنهان نمی‌کرد و یکبار به دیپلمات‌های آمریکائی گفته بود که «تنها راه برای اصلاحات اجتماعی و اجرای برنامه‌های توسعه در ایران بستن مجلس و زندانی کردن نمایندگان آن و اداره امور کشور با قدرت و اختیارات دیکتاتوری است»^{۲۸}. عدم موفقیت رزم آرا در حل مسئله نفت و نهضتی که برای ملی شدن نفت آغاز شده بود، نقشه‌های او را برای رسیدن به قدرت مطلقه نقش بر آب می‌ساخت و تنها شانس که برای او باقی مانده بود، دست زدن به کودتا و اعلام حل مسئله نفت بطور دلخواه پس از بدست گرفتن قدرت بود. رزم آرا می‌خواست موافقت شرکت نفت را با اصل تنصیف درآمد، که درآمد ایران را از نفت نسبت به قرارداد ۱۹۳۳ در حدود سه برابر افزایش می‌داد، بعد از کودتا اعلام کند و شاید هم امیدوار بود که با جلب موافقت انگلیسی‌ها قرارداد جدید را، با دادن تضمین‌هایی برای حفظ منافع انگلستان، در قالب ملی شدن نفت پیاده کند.

از پیشنهاد انگلیسی‌ها برای عقد قرارداد جدیدی براساس پنجاه - پنجاه شاه هم اطلاع داشت و بطوری که «لئونارد موزلی» در کتاب خود می‌نویسد در این مورد محرمانه با گلبنکیان هم مشورت کرده بود^{۲۹}. کاملاً طبیعی است که شاه از این که

۲۷- تاریخ ملی شدن نفت ایران... صفحه ۹۰.

۲۸- جنگ قدرتها در ایران - به قلم باری روبین. ترجمه محمود طلوعی. انتشارات آشتیانی. چاپ اول ۱۳۶۳. صفحه ۵۷.

29- Power Play - L. Mosley. 1973. P 162.



سپهد حاجیعلی رزم آرا که در سال بحرانی ۱۳۲۹ به نخست‌وزیری رسید و مأموریت اصلی او حل مسئله نفت بود. رزم آرا برای امضای قرارداد جدید نفت با انگلیسی‌ها به توافق رسیده بود، ولی می‌خواست بعد از کودتا و سرکوب مخالفانش مفاد قرارداد جدید را اعلام کند

رزم آرا موضوع پیشنهاد شرکت نفت را مکتوم نگاه داشته و افشای آنرا به فرصت مناسبی موکول کرده است، بدگمان شده بود و عوامل او در دولت و ارتش نیز به وی درباره امکان یک حرکت نظامی از طرف رزم آرا هشدار داده بودند.

چگونگی حضور رزم آرا در مجلس ختم آیت‌الله فیض در روز شانزدهم اسفند ۱۳۲۹ و کشته شدن او به دست یکی از افراد فدائیان اسلام (خلیل طهماسبی) یکی از معماهای تاریخی است، که فقط با ذکر کیفیت آن می‌توان درباره آن به حدس و گمان پرداخت. قدر مسلم این است که رزم آرا آن روز قصد شرکت در این مجلس را نداشت و شاه با فرستادن امیر اسدالله علم (وزیر دربار و نخست‌وزیر آینده) به

نخست‌وزیری او را وادار کرد که به نمایندگی شاه در این مجلس شرکت کند. این که شاه در نقشه قتل رزم‌آرا به دست یکی از افراد فدائیان اسلام شرکت داشته، قابل قبول نیست، ولی می‌توان گفت که منابع اطلاعاتی شاه او را در جریان این نقشه گذاشته بودند. در بعضی منابع (مانند خاطرات سیاسی سرهنگ مصور رحمانی) نوشته شده است که شاه خود یک گروه‌بان ارتش را مأمور قتل رزم‌آرا کرده بود و تیری که رزم‌آرا را از پای درآورد، از اسلحه او شلیک شده بود، زیرا بنا بر ادعای نویسنده کتاب مزبور، تیر خلیل طهماسبی زخم مهلکی بر پیکر رزم‌آرا وارد نکرده بود!

شاه گمان می‌کرد که با قتل رزم‌آرا افتخار حل مسئله نفت و افزایش درآمد ایران بر مبنای تنصیف درآمد نصیب خود او خواهد شد، ولی جریان حوادث خیلی سریع‌تر از آنچه او گمان می‌کرد، پیش رفت. روز هفدهم اسفند یعنی فردای قتل رزم‌آرا و پیش از اینکه نخست‌وزیر جدیدی انتخاب بشود کمیسیون نفت مجلس شورای ملی به اتفاق آراء به اصل ملی شدن نفت در سراسر کشور رأی داد و برای تدوین طرح قانونی مربوط به اجرای این اصل دو ماه از مجلس مهلت خواست. مجلس شورای ملی در روز ۲۴ اسفند و مجلس سنا روز ۲۹ اسفند سال ۱۳۲۹ به اصل ملی شدن نفت رأی داد و دولت جدید که به ریاست حسین علاء تشکیل شده بود، دیگر اختیاری برای مذاکره با انگلیسی‌ها نداشت.

صعود و سقوط مصدق

دولت انگلستان از بدو تصویب اصل ملی شدن نفت در مجلس ایران بنای مخالفت با آن را گذاشت و چون از اقدامات خود برای لغو این تصمیم از طرف مجلس نتیجه‌ای نگرفت، در تاریخ ۲۵ آوریل سال ۱۹۵۱ (پنجم اردیبهشت ۱۳۳۰) پیشنهاد تازه‌ای تحت سه ماده به دولت علاء تسلیم کرد که متضمن اصل تنصیف درآمد و واگذاری قسمتی از وظایف و اختیارات شرکت به ایرانیان و عضویت مدیران ایرانی در هیئت مدیره شرکت نفت بود. این پیشنهاد که با وجود قبول امتیازات جدیدی برای ایران مغایر اصل ملی شدن نفت بود، مورد توجه قرار نگرفت و با پافشاری دکتر مصدق کمیسیون نفت فردای همان روز (ششم اردیبهشت ۱۳۳۰) طرح قانونی ملی شدن نفت را به اتفاق آراء تصویب نمود. به موجب ماده اول این طرح ۹ ماده‌ای هیئت مختلطی مرکب از نمایندگان دو مجلس و وزیر دارائی برای نظارت بر اجرای قانون تشکیل شد و به موجب ماده دوم دولت مکلف شد با نظارت هیئت مختلط بلافاصله از شرکت (سابق) نفت انگلیس و ایران خلع ید کند. ماده سوم طرح دولت را مکلف می‌نمود به مطالبات و دعاوی حقه دولت و همچنین دعاوی حقه شرکت رسیدگی و نتیجه را به مجلسین گزارش دهد و ماده چهارم تصریح می‌نمود که «چون از تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ که ملی شدن نفت به تصویب مجلس سنا نیز رسیده است، کلیه درآمد نفت و محصولات نفتی حق مسلم ملت ایران است، دولت مکلف است با نظارت هیئت مختلط به حساب شرکت رسیدگی

کند و نیز هیئت مختلط باید از تاریخ اجرای این قانون تا تعیین هیئت عامله در امور بهره‌برداری دقیقاً نظارت نماید». در ماده هفتم طرح نیز چگونگی فروش محصولات نفتی ایران به این نحو پیش‌بینی شده بود که «کلیه خریداران محصولات معادن انتزاعی از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران هر مقدار نفتی را که از اول سال مسیحی ۱۹۴۸ تا تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ (۲۰ مارس ۱۹۵۱) از آن شرکت سالیانه خریداری کرده‌اند، می‌توانند از این به بعد هم به نرخ عادلانه بین‌المللی همان مقدار را سالیانه خریداری نمایند و برای مازاد آن در صورت تساوی شرایط در خرید حق تقدم خواهند داشت.»

فردای روز تصویب طرح ملی شدن نفت که متضمن خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران بود، سفیر انگلیس طی نامه‌ای به عنوان نخست‌وزیر به این تصمیم اعتراض کرد و اعلام داشت که ایران طبق تعهدات خود در قرارداد ۱۹۳۳ حق ملی کردن نفت را ندارد، ولی حسین علاء در این روز از مقام نخست‌وزیری استعفا داده بود. مجلس شورای ملی در همین روز برای اظهار نظر درباره نخست‌وزیر جدید تشکیل جلسه داد. در این جلسه جمال امامی که در آن موقع یکی از سرسخت‌ترین مخالفان دکتر مصدق و جبهه ملی در مجلس بود، پیشنهاد کرد که خود دکتر مصدق برای اجرای طرحی که مبتکر آن بوده است، عهده‌دار مقام نخست‌وزیری بشود. دکتر مصدق این پیشنهاد را پذیرفت و مجلس شورای ملی با اکثریت ۷۹ رأی در مقابل ۱۲ رأی مخالف از عده حاضر به نخست‌وزیری دکتر مصدق رأی داد. تنها شرط دکتر مصدق برای قبول مقام نخست‌وزیری تصویب طرح ۹ ماده‌ای ملی شدن نفت از طرف مجلسین بود. این طرح روز هفتم اردیبهشت به تصویب مجلس شورای ملی رسید و روز نهم اردیبهشت از تصویب سنا گذشت. دکتر مصدق روز دهم اردیبهشت سال ۱۳۳۰ (سی آوریل ۱۹۵۱) به مقام نخست‌وزیری منصوب شد و روز

۱- در آن زمان رسم بر این بود که قبل از صدور فرمان نخست‌وزیری و تشکیل کابینه از طرف شاه، مجلس نظر خود را نسبت به نامزدهای احراز مقام نخست‌وزیری ابراز می‌نمود و فرمان به نام کسی که مجلس به او اظهار تمایل کرده بود، صادر می‌شد. شاه بعداً این رسم را برهم زد و بعد از برکناری یا استعفای هر نخست‌وزیر، فرمان نخست‌وزیری را بدون کسب نظر قبلی مجلس به نام کسی که مورد نظر خودش بود، صادر می‌نمود.

دوازدهم اردیبهشت کابینه خود را به مجلس شورای ملی معرفی کرد. برنامه دولت مصدق منحصر به دو ماده زیر بود:

۱- اجرای قانون ملی شدن نفت در سراسر کشور برطبق قانون طرز اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت، و تخصیص عواید حاصله از آن برای تقویت اقتصاد کشور و موجبات رفاه و آسایش عمومی.

۲- اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها.

* * *

هنگامی که دکتر مصدق با قبول مسئولیت اجرای قانون ملی شدن نفت مقام نخست‌وزیری را به‌عهده گرفت، شرکت نفت انگلیس و ایران یکی از قدرتمندترین شرکت‌های نفتی جهان به‌شمار می‌آمد و ایران بزرگترین صادرکننده نفت خاورمیانه بود. شرکت نفت انگلیس و ایران علاوه بر این که انحصار تولید و صدور نفت ایران را در اختیار داشت، پنجاه درصد در شرکت نفت کویت، ۲۳/۷۵ درصد در شرکت نفت عراق و ۲۳/۷۵ درصد در شرکت نفت قطر شریک بود و مجموعاً بیش از پنجاه درصد نفت خاورمیانه را در اختیار داشت. شرکت نفت انگلیس و ایران علاوه بر اینکه از حمایت کامل دولت انگلستان که سهامدار عمده شرکت به‌شمار می‌آمد، برخوردار بود، با شش شرکت بزرگ نفتی دیگر جهان نیز کارتل عظیم بین‌المللی معروف به «هفت خواهران نفتی» را تشکیل می‌داد.^۲ هفت خواهران نفتی در عین حال که در بازارهای بین‌المللی با هم رقابت می‌کردند، برای حفظ منافع خود قراردادهائی بین هم منعقد کرده بودند که مهم‌ترین آنها مربوط به کنترل عرضه و تقاضا و تثبیت بهای جهانی نفت بود. این هفت شرکت که قسمت اعظم ناوگان

۲- هفت خواهران نفتی که در فصول قبل هم جداگانه به آنها اشاره شده عبارتند از شرکت استاندارد اویل نیوجرسی (که بعداً نام خود را به اکسون Exxon تغییر داده است)، شرکت نفت تگراس، شرکت نفت خلیج با گالف اویل Gulf Oil، شرکت استاندارد اویل کالیفرنیا، شرکت سوکونی واکيوم، شرکت نفت انگلیس و ایران (که بعد از ملی شدن نفت ایران نام خود را به بریتیش پترولیوم British Petroleum تغییر داد) و شرکت نفتی رویال داچ شل. از شرکت‌های نامبرده پنج شرکت اول آمریکائی و بریتیش پترولیوم انگلیسی و «رویال داچ شل» یک شرکت هلندی - انگلیسی است.

نفتکش جهان را هم در اختیار داشتند بازار جهانی نفت را در انحصار خود درآورده بودند و قیمت نفت، برخلاف معمول درباره کالاهای دیگر که با توافق بین خریدار و فروشنده تعیین می‌شود، بطور یکجانبه از طرف آنها تعیین می‌شد.

در فاصله بین تصویب اصل ملی شدن نفت در مجلس تا تهیه و تصویب طرح اجرائی آن که چهل روز به طول انجامید، مشکلات اجرائی این قانون در صورت مقاومت انگلیسی‌ها مطرح شد و بعد از قبول مسئولیت نخست‌وزیری از طرف دکتر مصدق هم به وی تذکر داده شد که با کنترل بازارهای جهانی از طرف شرکت‌های بزرگ نفتی، و تعهداتی که این شرکت‌ها نسبت به یکدیگر دارند، کار تولید و فروش نفت ایران در بازارهای جهانی بدون جلب رضایت انگلیسی‌ها با مشکلات زیادی مواجه خواهد شد، ولی دکتر مصدق به این امید که انگلیسی‌ها سرانجام در برابر عمل انجام شده قرار گرفته و به همکاری با ایران در چهارچوب قانون ملی شدن نفت رضایت بدهند، این کار را با جدیت دنبال می‌کرد. بعلاوه در آن موقع یک دولت کارگری در انگلستان بر سر کار بود که خود بخشی از صنایع انگلستان را ملی کرده بود و قاعدتاً نمی‌بایست با اصل ملی شدن صنعت کشور دیگری که از حق حاکمیت ملی آن کشور ناشی می‌شد، مخالفت نماید. از طرف دیگر در قانون ملی شدن نفت هم نحوه جبران زیان شرکت نفت و پرداخت غرامت به آن شرکت پیش‌بینی شده بود و اگر انگلیسی‌ها کمی حسن‌نیت به خرج می‌دادند و با صرف‌نظر

جمال امامی سرسخت‌ترین مخالف مصدق در مجلس بود، ولی پیشنهاد نخست‌وزیری مصدق نخستین‌بار از طرف او عنوان شد. بعدها فاش شد که جمال امامی از طرف شاه مأمور طرح این پیشنهاد در مجلس شده است، زیرا شاه برای انتخاب سید ضیاءالدین طباطبائی به مقام نخست‌وزیری تحت فشار قرار گرفته بود و تنها راه نجات از دست سید ضیاء، که شاه به شدت از او وحشت داشت، انتخاب دکتر مصدق به

نخست‌وزیری بود



کردن از امتیازات سیاسی عملیات شرکت نفت در ایران، از حق تقدم پیش‌بینی شده در قانون ملی شدن نفت برای خرید نفت ایران استفاده می‌کردند، متحمل زیان زیادی نمی‌شدند. ولی تمام پیش‌بینی‌ها و امیدواری‌ها به اینکه دولت کارگری انگلیس در برابر نهضت فراگیر ملی شدن نفت ایران واکنش معقولی نشان بدهد و با پذیرفتن اصل ملی شدن نفت به یک توافق اصولی و منطقی با دولت ایران برسد، غلط از آب درآمد و با حمایت کامل دولت انگلستان از شرکت نفت، که به هیچ وجه حاضر به قبول اصل ملی شدن نفت و صرفنظر کردن از امتیازات گذشته خود در ایران نبود، کار به بن‌بست کشید.

در اولین هفته نخست‌وزیری دکتر مصدق، هربرت موريسن^۳ وزیر خارجه وقت انگلیس طی نامه‌ای به عنوان نخست‌وزیر جدید بار دیگر مخالفت دولت انگلستان را با ملی شدن نفت ایران که آنرا اقدامی یکجانبه و ناقض تعهدات قبلی دولت ایران خوانده بود، اعلام داشت و همزمان با آن شرکت نفت بدون توجه به تصویب قانون ملی شدن نفت به استناد قرارداد منسوخ ۱۹۳۳ تقاضای ارجاع اختلافات ایران و شرکت نفت را به حکمیت مطرح ساخت و لرد «راد کلیف»^۴ را به عنوان حکم خود تعیین کرد. دکتر مصدق در پاسخ وزیر خارجه انگلیس نوشت که ملت ایران با استفاده از حق حاکمیت ملی خود به ملی کردن صنعت نفت مبادرت نموده و این تصمیم قابل برگشت نیست. دکتر مصدق تقاضای حکمیت شرکت نفت را هم رد کرد و نوشت هیچ قرارداد یا امتیازی نمی‌تواند مانع اعمال حاکمیت ملی بشود و هیچ مقام بین‌المللی صلاحیت رسیدگی به چنین امری را ندارد.

وزیر خارجه انگلیس در تاریخ هجدهم مه ۱۹۵۱ (۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۰) نامه دیگری به عنوان دکتر مصدق نوشت که در مقدمه آن آمده بود دولت انگلستان منکر حق حاکمیت ملی کشورها نیست، ولی اقدامی که علیه شرکت نفت انگلیس و ایران به عمل آمده استفاده مشروع از این حق به شمار نمی‌آید زیرا، بنابر ادعای وزیر خارجه انگلیس «قرارداد ۱۹۳۳ قراردادی است بین دولت ایران و یک شرکت خارجی که تحت نظر جامعه ملل تنظیم گردیده... و این قرارداد رجوع به حکمیت را برای رفع اختلاف بین طرفین پیش‌بینی کرده است... و بنابراین دولت ایران

نمی‌تواند بطور یکجانبه مبادرت به نقض قراردادی بنماید که عالماً و عامداً آنرا منعقد نموده است». وزیر خارجه انگلیس در مورد مجاز بودن دولت انگلستان به مداخله در این امر نیز چنین استدلال کرده است که چون شرکت نفت انگلیس و ایران یک شرکت انگلیسی است که در انگلستان به ثبت رسیده و دولت انگلیس صاحب قسمت عمده سهام آن است، کاملاً حق دارد از منافع این شرکت دفاع کند. وزیر خارجه انگلستان در خاتمه متذکر شده بود که اگر دولت ایران حاضر به مذاکره برای توافق نشود، دولت انگلستان موضوع را به دیوان داوری بین‌المللی ارجاع خواهد کرد. وزیر خارجه انگلستان ضمن پیشنهاد اعزام هیئتی برای مذاکره به تهران نامه خود را با این جمله تهدیدآمیز به پایان رسانده بود که «خودداری دولت ایران از آغاز مذاکره، یا هر اقدامی از طرف آن دولت در اجرای قانون اخیر به وسیله یک عمل یکجانبه ناچار به روابط دوستانه دو کشور لطمه شدیدی وارد ساخته و عواقب بسیار وخیمی را دربر خواهد داشت».

دولت انگلستان قبل از ارسال این یادداشت به دولت ایران، اقدامات خود را با دولت آمریکا هم‌آهنگ نموده بود، زیرا در همان روز تسلیم یادداشت وزیر خارجه انگلیس به نخست‌وزیر ایران، دولت آمریکا نیز بیانیه‌ای منتشر کرد که ضمن آن از عواقب اختلاف ایران و انگلیس درباره نفت ابراز نگرانی شده و به دولت ایران توصیه شده بود که از تعقیب اقدامات یکجانبه در این مورد خودداری نماید. در بیانیه دولت آمریکا به این موضوع نیز اشاره شده بود که شرکت‌های آمریکائی به علت لغو یکجانبه قرارداد شرکت نفت انگلیس و ایران از طرف دولت ایران حاضر به مشارکت در بهره‌برداری از نفت ایران نیستند.

دولت ایران پیش از پاسخ به یادداشت وزیر خارجه انگلیس به بیانیه آمریکا پاسخ داد. در بیانیه وزیر خارجه ایران خاطرنشان شده بود که درحالی که مقامات آمریکائی مقیم ایران مدعی بی‌طرفی در امر نفت هستند، دولت آمریکا رأساً در این کار مداخله کرده و برای ملت ایران صلاح‌اندیشی می‌کند. در بیانیه وزیر خارجه ایران که به صورت یک یادداشت رسمی به هنری گریدی، سفیر آمریکا در ایران تسلیم شد، تأکید شده بود که دولت ایران مکلف به اجرای قانون ملی شدن نفت و

خلع ید از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران می‌باشد و مفاد بیانیه دولت آمریکا را ناموجه و مداخله در امور داخلی ایران تلقی می‌نماید.

در اینجا ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که در بسیاری از منابع خارجی که به تجزیه و تحلیل جریان ملی شدن نفت ایران پرداخته‌اند نقش آمریکائی‌ها در این جریان مورد سؤال قرار گرفته و قدر مسلم این است که آمریکائی‌ها، و حداقل سفیر وقت آمریکا در ایران هنری گریدی، در آغاز با جریان ملی شدن نفت ایران همراه بوده‌اند و دکتر مصدق نیز بیشتر به امید جلب حمایت آمریکائی‌ها با چنان سرسختی برنامه‌های خود را برای ملی شدن نفت و خلع ید از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران دنبال می‌کرد. گریدی، که گفته می‌شد با شرکت‌های مستقل نفتی آمریکا ارتباطاتی داشته و می‌خواسته است پای آنها را به ایران باز کند، تحت فشار انگلیسی‌ها از ایران احضار شد و ضمن مقالاتی که در سال ۱۹۵۲ در روزنامه «نیویورک تایمز»^۶ و مجله «ساتردی ایونینگ پست»^۷ نوشت علاوه بر دفاع از حقانیت ایران در ملی کردن نفت چگونگی اختلافات خود را با وزارت خارجه آمریکا در مسئله نفت ایران فاش کرد.

در هر حال دکتر مصدق بی‌اعتنا به تهدیدهای انگلیس و حمایت رسمی آمریکا از موضع انگلیسی‌ها دستور اجرای قانون ملی شدن نفت را در اسرع وقت صادر کرد و روز ۳۰ اردیبهشت (یعنی دو روز پس از وصول یادداشت وزیر خارجه انگلیس و بیانیه دولت آمریکا) وزیر دارائی ضمن نامه‌ای به عنوان شرکت نفت اعلام داشت که دولت ایران مکلف به اجرای قانون ملی شدن نفت است و به حکمیت هم تن در نمی‌دهد. شرکت به این نامه پاسخ نداد و چهار روز بعد (۲۴ مه مطابق سوم خرداد) به شرکت اخطار شد که اگر نمایندگان خود را ظرف هفت روز جهت تعیین تکلیف اموال شرکت و انتقال آن به دولت ایران معرفی نکنند، دولت رأساً برای ملی کردن اموال شرکت اقدام خواهد کرد.

روابط ایران و انگلیس از این تاریخ به بعد به سرعت رو به وخامت نهاد: دولت انگلیس روز ۲۵ مه (چهارم خرداد ۱۳۳۰) به دیوان دآوری بین‌المللی لاهه شکایت

6- New York Times Oct. 18. 1952

7- Saturday Evening Post - Jan 5. 1952

کرد و لحن مقامات دولتی و مطبوعات انگلیس نسبت به ایران روزبه‌روز خشن‌تر و تهدید‌آمیزتر شد. از طرف دیگر یک هیئت مدیرهٔ موقت که از طرف دولت برای ادارهٔ امور شرکت نفت تعیین شده بود، به‌اتفاق یک هیئت سه نفری از نمایندگان مجلس به «خلع ید» از شرکت سابق نفت پرداختند و پس از تحویل گرفتن ادارات شرکت نفت انگلیس و ایران در آبادان و اهواز پرچم ایران را بر فراز عمارت مرکزی شرکت برافراشتند. هیئت مدیرهٔ ایرانی شرکت از کارکنان و متخصصین خارجی شرکت خواست با همان حقوق و مزایای سابق به استخدام شرکت ملی نفت ایران درآیند، ولی کارکنان و متخصصین خارجی به دستور شرکت نفت انگلیس و ایران از همکاری با شرکت ملی نفت خودداری نمودند. از کشتی‌های نفتکش که برای



آخرین شب اقامت انگلیسیها در آبادان. «راس» رئیس انگلیسی پالایشگاه آبادان با حسین مکی که از طرف دکتر مصدق مأمور خلع ید از شرکت نفت شده بود گفتگو می‌کند. دکتر علی‌آبادی عضو هیئت مدیرهٔ شرکت ملی نفت نیز در عکس دیده

می‌شود

بارگیری نفت به سواحل ایران می‌آمدند، خواسته شد که در ازای نفتی که تحویل می‌گیرند، به شرکت ملی نفت ایران رسید بدهند، ولی نفتکش‌ها با اخطار و دستور شرکت نفت انگلیس و ایران از دادن رسید به‌عنوان شرکت ملی نفت خودداری کردند و حتی بعضی از آنها که قبلاً بارگیری نموده بودند نفت خود را تخلیه کردند. بر اثر قطع صدور نفت قسمت‌های مختلف پالایشگاه آبادان به‌تدریج بسته شد و تولید نفت نیز متوقف گردید.

با تعطیل صنعت نفت کارشناسان خارجی نیز به‌تدریج ایران را ترک گفتند و شرکت نفت انگلیس و ایران برای جلوگیری از خرید نفت ایران به‌وسیله شرکت‌های مستقل خارجی اعلاناتی در روزنامه‌های کشورهای مختلف چاپ کرد و اعلام داشت که در صورت خرید نفت ایران، که متعلق به آن شرکت و مال مسروقه است!!، خریداران را تحت تعقیب قانونی قرار خواهد داد. در این میان یک رزمناو انگلیسی هم به آبهای مجاور آبادان فرستاده شد و نمایندگان محافظه کار پارلمان انگلیس ضمن انتقاد از روش احتیاط آمیز دولت کارگری در مقابله با ایران علناً از دولت می‌خواستند که برای حفظ منافع انگلستان دست به مداخله نظامی در ایران بزنند.

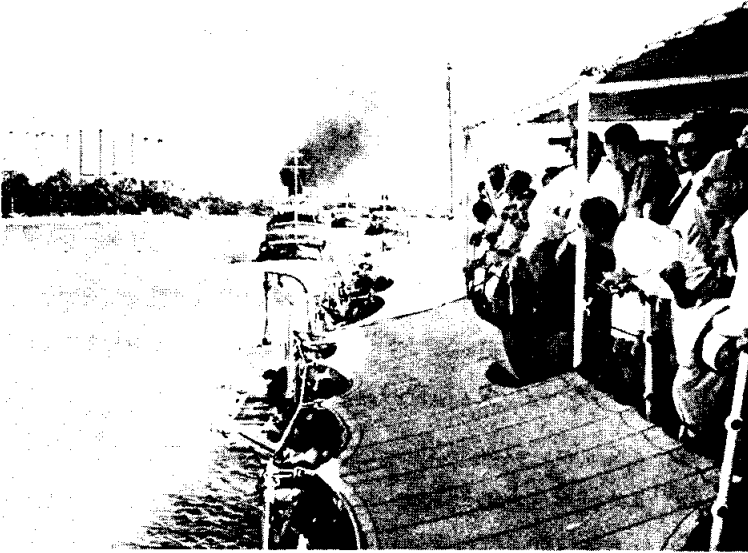
شرح جزئیات وقایعی که در جریان ملی شدن نفت ایران و دوران حکومت ۲۷ ماهه دکتر مصدق روی داد، خود می‌تواند موضوع کتاب جداگانه‌ای باشد که در این بررسی فشرده از تاریخ نفت ایران و خاورمیانه نمی‌گنجد. به همین جهت بقیه ماجرا را بطور اختصار، به نقل از یکی از معتبرترین کتابهایی که در سال‌های اخیر درباره ایران منتشر شده و متضمن تحلیل بیطرفانه‌ای از وقایع دوران حکومت مصدق و نقش سیاست‌های خارجی در ایران است، به‌نظر خوانندگان می‌رسانیم. در این کتاب که تحت عنوان «جنگ قدرتها در ایران»^۷ به‌وسیله نویسنده همین کتاب به

۷- نام اصلی این کتاب Paved with Good Intentions است که ترجمه تحت‌اللفظی آن «سنگفرش شده با حسن نیت» می‌باشد. هدف نویسنده کتاب بیشتر تحلیل سیر تحول سیاست آمریکا در ایران و بررسی علل شکست این سیاست است که به‌زعم نویسنده با حسن نیت پی‌ریزی شده بود.

فارسی برگردانده شده است «باری روبین»^۸ نویسنده و محقق معروف آمریکائی که از برجسته‌ترین کارشناسان مسائل خاورمیانه به‌شمار می‌آید ضمن تحلیل نقش آمریکا در جریان ملی شدن نفت، پس از اشاره به نگرانی آمریکائی‌ها از قدرت یافتن نیروهای چپ در کنار حرکت‌های ملی در ایران می‌نویسد: آمریکا با نگرانی از این تحول محتاطانه برای شکست بن‌بست مذاکرات نفت وارد صحنه شد و با پذیرفتن اصل حاکمیت ملی ایران و حق این کشور در ملی کردن صنعت نفت هر دو طرف را به حل اختلافات خود از طریق مسالمت‌آمیز دعوت کرد. سیاست رسمی آمریکا مبتنی بر بیطرفی و عدم مداخله در چگونگی حل اختلافات دو کشور بود، ولی عملاً آمریکا سیاستی موافق با ایران درپیش گرفته بود و مصدق هم اطمینان داشت که آمریکا سرانجام در حل این مسئله و به‌راه انداختن جریان نفت به کمک ایران خواهد شتافت.

نگرانی عمده آمریکا در آغاز بحران ملی شدن نفت ایران امکان مداخله نظامی انگلیس در ایران بود و آمریکا مخالفت صریح خود را با چنین اقدامی به انگلیسی‌ها ابلاغ کرد. حکومت کارگری انگلیس در بحبوحه بحران ملی شدن نفت ایران سقوط کرد و وینستون چرچیل که پس از پیروزی در انتخابات اکتبر سال ۱۹۵۱ مجدداً به نخست‌وزیری انگلستان رسیده بود در مذاکرات خود با رهبران آمریکا گفت که به‌نظر او با شلیک چند تیر می‌توان مسئله ایران را حل کرد. این طرز تفکر آچسون^۹ وزیر خارجه وقت آمریکا را متوحش کرد و چرچیل از پافشاری در مورد مداخله نظامی برای حل مسئله نفت ایران دست برداشت.

وقتی که «مک‌گی»^{۱۰} یکی از معاونان وزارت خارجه آمریکا از طرف دولت آمریکا مأمور مذاکره و نوعی میانجیگری برای حل مسئله نفت ایران شد، انگلیسی‌ها از قبول پیشنهادات او طفره رفتند و مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران در لندن به او گفتند که اطلاعات شرکت درباره اوضاع ایران خیلی بیشتر از آمریکائی‌هاست و انگلیسی‌ها بهتر می‌دانند که با ایرانی‌ها چگونه باید معامله کرد. انگلیسی‌ها می‌خواستند آمریکائی‌ها را قانع کنند که از محبوبیت مصدق در ایران کاسته شده و حکومت او بزودی ساقط خواهد شد. اطلاعات مقامات آمریکائی از اوضاع ایران



آخرین نگاه بهسوی تأسیسات نفتی آبادان - این عکس هنگام عزیمت کشتی حامل کارکنان انگلیسی پالایشگاه برداشته شده است

خلاف این نظر را ثابت می کرد: مصدق هنوز از محبوبیت زیادی برخوردار بود و سرسختی و لجاجت انگلیسی ها بیشتر موقعیت او را تحکیم می کرد. آمریکا در موقعیت دشواری قرار گرفته بود و پرونده روابط انگلیس و آمریکا و مکاتبات آچسون و گرییدی سفیر آمریکا در تهران در این دوره نشان می دهد که انگلیسی ها بطور مستقیم و غیرمستقیم از «مزاحمت» و «مداخلات بیجا و بی ثمر» آمریکا در موضوع اختلافات خود با ایران شکایت می کنند و از اینکه آمریکائی ها اصرار دارند انگلیس اصل ملی شدن نفت ایران و بعضی از شرایط پیشنهادی ایران بپذیرد، ناراضی هستند. واشنگتن برای جلوگیری از تشدید ناراحتی و سوءظن انگلیسی ها مدتی خود را کنار می کشد و ایرانی ها این سکوت و کناره گیری را دلیل سازش پنهانی آمریکا با انگلیس و حمایت آمریکا از مواضع انگلیس به شمار می آورند.

انگلیسی ها پس از مدتی مقاومت سرانجام با اصل ملی شدن نفت ایران موافقت کردند. مشروط بر اینکه در کار اکتشاف و استخراج و صدور نفت ایران مشارکت کنند و اصل تقسیم منافع بر مبنای پنجاه - پنجاه پذیرفته شود. از نظر آمریکا این

پیشنهاد می‌توانست راه را برای شکستن بن‌بست بگشاید و پرزیدنت ترومن در روز اول ژوئن ۱۹۵۱ اعلام کرد که «آمریکا با تأکید بر اصل حق حاکمیت ملت‌ها دربارهٔ کنترل منابع طبیعی خود، آنرا مغایر همکاری بین‌المللی و انعقاد قراردادهای دوجانبه و چندجانبه برای بهره‌برداری از این منابع نمی‌داند.»

در اینجا مصدق دست خود را با زیرکی باز کرد. او ضمن نطقی گفت که دولت او خواهان حل مسئله نفت و جریان نفت به بازارهای دنیاست و این انگلیسی‌ها هستند که از حل این مسئله ممانعت می‌کنند، او در عین حال از شوروی‌ها هم انتقاد کرد و گفت که خواهان برقراری روابط نزدیکتری با آمریکا است، ولی پاسخ او به پیشنهاد جدید انگلیسی‌ها هم منفی بود.

انگلیسی‌ها بار دیگر سیاست خشونت‌آمیزی درپیش گرفتند و اخبار مربوط به استقرار نیروهای چترباز انگلیسی در جزیرهٔ قبرس برای اعزام به ایران نگرانی شدیدی در واشنگتن بوجود آورد. آچسون «سر اولیور فرانکس»^{۱۱} سفیر انگلیس در واشنگتن را به وزارت امور خارجه فراخواند و مخالفت آمریکا را با هرگونه عملیات نظامی در ایران اعلام داشت. ولی آمریکا هم دیگر نمی‌توانست دست روی دست بگذارد. در اوائل ژوئیه سال ۱۹۵۱ آچسون و مک‌گی در منزل «آوریل هریمن»^{۱۲} سفیر پیشین آمریکا در انگلستان و شوروی با فرانکس سفیر انگلیس در آمریکا ملاقات کردند. پیشنهادی که مطرح شد این بود که هریمن به‌عنوان فرستادهٔ مخصوص دولت آمریکا برای مذاکره با مصدق به تهران برود. هریمن شخصاً تمایلی به قبول این مأموریت نشان نداد، زیرا ایران را بخوبی نمی‌شناخت و فقط در زمان جنگ هنگام تشکیل کنفرانس سران سه کشور در تهران سفری به ایران کرده و یکبار با شاه ملاقات نموده بود، ولی سرانجام در برابر پافشاری آچسون تسلیم شد و چند هفته بعد عازم تهران گردید.

هریمن و مترجمش «والترز» از لحظه‌ای که وارد خانهٔ ساده و محقر مصدق شدند تفاوت محیط و جو سیاسی ایران را در مقایسه با کاخ مجلل شاه و پذیرائی باشکوه او دریافتند. نخست‌وزیر ایران در روی یک تخت آهنی دراز کشیده و یک بافتنی پشمی دگمه‌دار به تن کرده بود. مصدق گفت کمی گوشش سنگین است و

11- Sir Oliver Franks

12- Averell Harriman

به همین جهت از مترجم خواست که در سمت بالای تخت و نزدیک او بنشینند و هریمن را در پائین تخت نشانند. تمام حرفهای او آکنده از کینه و نفرت نسبت به انگلیسی‌ها بود و از آنجمله می‌گفت: «شما نمی‌دانید آنها چقدر مکار و نابکارند... شما نمی‌دانید آنها چقدر در حق این ملت بدی کرده‌اند... شما نمی‌دانید که آنها دست به هر چیز و هر کاری در این کشور زده‌اند آنرا کثیف و آلوده کرده‌اند...». هریمن با این قضاوت یکطرفه موافق نبود و می‌گفت من سالها با انگلیسی‌ها زندگی کرده‌ام و هم خوبی‌ها و هم بدی‌هایشان را دیده‌ام. مصدق در دنباله این گفتگوها به توطئه انگلیسی‌ها برای قتل خود اشاره کرد و چندبار کلمه «ترور» را تکرار کرد. تنها نتیجه‌ای که از اولین جلسه ملاقات هریمن و مصدق حاصل شد تشخیص درجه نفرت و بدبینی مصدق نسبت به انگلیسی‌ها و عمق اختلافات طرفین بود.

هریمن با همه مهارت سیاسی خود از تلاش برای قانع کردن مصدق و وادار ساختن او به قبول یک راه‌حل مرضی‌الطرفین نتیجه‌ای نگرفت. والترز مترجم هریمن که در تمام جلسات مذاکره حضور داشت، در یادداشت‌های روزانه خود از این جلسات درباره یکی از آخرین جلسات مذاکره می‌نویسد «امروز هم آقای هریمن و دکتر مصدق همان صفحات صحبت‌های گذشته خود را گذاشتند و به مدت دو ساعت همان مطالبی را تکرار کردند که در جلسات قبل عنوان شده بود...» والترز در یادداشت‌های خود اضافه می‌کند مصدق بین صحبت‌های جدی و خسته‌کننده گاهی هم شوخی می‌کند و یکبار بعد از حمله شدید و پریش و کنایه به انگلیسی‌ها گفت خیال نکنید من از همه چیز انگلیسی‌ها بدم می‌آید... نوه من که نور چشم من است، حالا در انگلستان تحصیل می‌کند.

یکی از بزرگترین اشتباهات مصدق در این مذاکرات و تماس‌های بعدی که با آمریکائی‌ها داشت، تأکید او روی خطر کمونیسم و بزرگ کردن خطر حزب توده در ایران بود. در جریان مذاکرات هریمن در تهران حزب توده تظاهراتی علیه او، در خیابانهای پایتخت به راه انداخته بود و مصدق با استفاده از این نمایش قدرت اعلام خطر می‌کرد که اگر آمریکائی‌ها و انگلیسی‌ها در حل مسئله نفت به او کمک نکنند ایران با خطر یک کودتای کمونیستی مواجه خواهد شد. اطرافیان مصدق هم در تماس با خبرنگاران مطبوعات خارجی همین فکر را تلقین می‌کردند و مطبوعات

خارجی پر از تفسیرها و مقالاتی در این زمینه بود که اگر مصدق نتواند با غرب کنار بیاید برای حل مشکلات خود به روسها روی خواهد آورد.

یک چهره سیاسی با نفوذ دیگر در این دوره، آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی رهبر مذهبی معروف ایران بود که مانند خود مصدق به مخالفت با انگلیسی ها شهرت داشت. پدر او در جریان مبارزه با انگلیسی ها هنگام جنگ اول بین المللی کشته شده بود و خود او هم در جریان جنگ دوم جهانی از طرف انگلیسی ها بازداشت و زندانی شده بود. آیت الله کاشانی قبل از ملی شدن نفت یکبار دیگر در جریان بحران سالهای ۴۷-۱۹۴۶ از طرف دولت قوام السلطنه بازداشت شد و برای سومین بار پس از حادثه سوء قصد به شاه در سال ۱۹۴۹ دستگیر و زندانی گردید. آیت الله کاشانی در جریان مبارزه برای ملی شدن نفت و حوادثی که به قتل رزم آرا انجامید، نقش عمده ای داشت و در اوائل حکومت مصدق از وی پشتیبانی می کرد. کاشانی در مبارزه با انگلیسی ها سرسخت تر از مصدق به نظر می رسید و هنگام مسافرت هریمن به تهران بطور غیرمستقیم او را هم تهدید به قتل کرد. با وجود این هریمن به دیدار کاشانی رفت و کاشانی ضمن صحبت هایش به او گفت «اگر مصدق در این مبارزه تسلیم شود، خون او هم مثل رزم آرا ریخته خواهد شد».

مذاکرات هریمن و مصدق به نتیجه نرسید، ولی هریمن در جریان مسافرت خود به تهران به اصالت نهضت ملی ایران و پشتیبانی افکار عمومی از این نهضت پی برد و به این نتیجه رسید که دخالت نظامی انگلیس در ایران ممکنست بهانه ای برای مداخله نظامی به دست روسها بدهد و ادامه سرسختی و لجاجت انگلیسی ها هم به گرایش مصدق به طرف شوروی ها یا روی کار آمدن یک حکومت افراطی و طرفدار شوروی منجر خواهد شد. هریمن روز ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۱ از تهران به لندن رفت و با اعضای کابینه انگلیس و مدیران شرکت نفت ملاقات نمود. مذاکرات هریمن با مقامات انگلیسی زودتر به نتیجه رسید و در اوائل اوت هریمن همراه یک هیئت دولتی و نفتی انگلیس به تهران بازگشت.

اصول پیشنهادات جدید انگلیسی ها پذیرفتن اصل ملی شدن نفت ایران در ازاء پرداخت غرامت و تشکیل شرکت جدیدی با مدیریت انگلیسی ها برای اداره امور صنعت نفت ایران بود. پیشنهاد دوم مورد قبول ایران قرار نگرفت، زیرا می گفتند اگر

قرار است غرامت بدهند چه اجباری برای واگذاری صنعت نفت به انگلیسی‌ها دارند. مذاکرات بر اثر پافشاری هر دو طرف درباره نظریات خود بی‌نتیجه ماند، ولی آمریکائی‌ها بیشترین گناه را در شکست این مذاکرات متوجه انگلیسی‌ها می‌دانستند، زیرا آنها علاوه بر اینکه هیچگونه انعطافی از خود نشان ندادند، روش تند و اهانت آمیزی نسبت به ایرانی‌ها درپیش گرفتند. «استوکس» رئیس هیئت نمایندگان انگلیس یکبار گفت که ایرانی‌ها همه فاسدند و در امور تجارتی و اداری کارائی لازم را ندارند. یکبار هم که خانه‌های محقر و کثیف و پرجمعیت کارگران شرکت نفت را به او نشان دادند، گفت: «همه ایرانی‌ها همین‌طور زندگی می‌کنند!». هریمن گفت ممکنست حرف شما درست باشد، ولی شرکتی که در سال سیصد میلیون دلار سود داشته است، چرا به این فکر نیفتاد که شرایط زندگی بهتری برای کارگران خود فراهم کند.

انگلیسی‌ها هم از روش آمریکائی‌ها در جریان این مذاکرات ناراضی بودند و هم از مطالبی که در مطبوعات آمریکا به طرفداری از ایران و مصدق نوشته می‌شد، عصبانی می‌شدند. مطبوعات آمریکا تقریباً در این امر متفق‌القول بودند که مصدق یک چهره ملی است و مبارزه او با انگلیسی‌ها از پشتیبانی افکار عمومی برخوردار است. بعضی از مطبوعات آمریکا حتی مصدق را با مردان بزرگ تاریخ آمریکا مانند توماس جفرسن و توماس پین مقایسه می‌کردند.

شرکت نفت انگلیس و ایران در اواخر ژوئیه پالایشگاه آبادان را بست و ایران در ماه سپتامبر اداره امور صنعت نفت را بطور کامل در اختیار گرفت. انگلستان به سازمان ملل متحد و دادگاه لاهه شکایت کرد و مصدق در اکتبر سال ۱۹۵۱ در سازمان ملل متحد حضور یافت. سفر مصدق به آمریکا و نطق او در سازمان ملل متحد پیروزی تبلیغاتی بزرگ و تازه‌ای برای وی به‌شمار می‌رفت. آچسون و مک‌گی هم از این فرصت استفاده کرده، باب مذاکرات با مصدق را گشودند.

آچسون در خاطرات خود از این مذاکرات می‌نویسد: «گاهی در جریان مذاکرات با مصدق و طرفهای انگلیسی احساس می‌کردیم که به توافق نهائی نزدیک می‌شویم، ولی مانند کسانی که پس از عبور از یک راه پرپیچ و خم می‌بینند به مبداء حرکت خود رسیده‌اند خود را در همان مرحله اول کار می‌یافتیم.» با وجود این در

یک مرحله توافق اصولی بین مصدق و انگلیسی‌ها حاصل شد و اگر انتخابات سال ۱۹۵۱ انگلیس به نفع حزب کارگر تمام می‌شد امیدواری زیادی به حل مسئله وجود داشت. ولی با پیروزی حزب محافظه کار، حکومت جدید انگلستان به ریاست چرچیل روش انعطاف‌ناپذیرتری درپیش گرفت و مسئله همچنان لاینحل باقی ماند.

شبی که مصدق می‌خواست واشنگتن را ترک کند، والترز که در جریان مذاکرات تهران و واشنگتن روابط دوستانه‌ای با مصدق برقرار کرده بود، برای خداحافظی نزد او رفت و ضمن صحبت به او گفت: «آقای دکتر مصدق. اقامت طولانی شما در آمریکا امیدهای زیادی درباره حل مشکل نفت در ایران و دنیا بوجود آورد. حالا که دست خالی به ایران برمی‌گردید چگونه این مسئله را توجیه خواهید کرد؟» مصدق گفت: «شما اشتباه می‌کنید. دست‌های خالی من بر قدرت من در ایران خواهد افزود و موقعیت مرا بیشتر تقویت خواهد کرد. اگر با دست پر می‌رفتم، در توجیه سازش و توافق خود برای مردم دچار اشکال می‌شدم.»

اما واقعیت امر اینست که مصدق در بازگشت به ایران خود را با وضع دشواری روبرو دید. با قطع درآمد نفت و از میان رفتن امید حل آن، ایران برای تأمین حداقل نیاز مالی و اقتصادی خود فقط به آمریکا متکی شده بود و انگلیسی‌ها هم که نفت ایران را «مال مسروقه» معرفی کرده و از فروش آن در بازارهای جهانی جلوگیری می‌کردند، آمریکا را برای قطع کمک به ایران تحت فشار قرار داده بودند. مخالفت با مصدق در هر دو جناح راست و چپ افزایش یافته و درحالی که عناصر دست راستی مصدق را متهم به گرایش به طرف کمونیستها و سوق دادن ایران به دامان کمونیسم می‌کردند، جناح چپ مصدق را متهم به سازشکاری و ساخت و پاخت با امپریالیسم آمریکا می‌کرد. انگلیسی‌ها امیدوار بودند که این آشفتگی موجب تضعیف مصدق و روی کار آمدن یک حکومت «معقول» در ایران بشود، ولی آمریکائی‌ها از پیشرفت کمونیستها و خطر جانشینی مصدق به‌وسیله حزب توده نگران بودند.

آمریکا بدون اینکه بتواند نقش مؤثری در تعیین مسیر سیاست ایران بازی کند، بطور روزافزونی متهم به دخالت در امور ایران می‌شد و حتی بعضی مسائل داخلی ایران که ارتباطی به آمریکائی‌ها نداشت، به آمریکا نسبت داده می‌شد. بطور



بعد از ملی شدن نفت ایران. تابلوی « شرکت نفت انگلیس و ایران »
در لندن به « بریتیش پترولیوم » تبدیل می‌شود

مثال هنگامی که مصدق در مسافرت خود به آمریکا حسین مکی را که یکی از رهبران مهم جبهه ملی به شمار می‌آمد، همراه خود نبرد، گفته شد که آمریکا با عضویت او در هیئت نمایندگی ایران مخالفت کرده است. رفت و آمد سیاستمداران ایرانی به سفارت آمریکا افزایش یافته بود. بعضی از آنها که مخالف مصدق بودند، درباره خطرات ادامه حکومت او به آمریکا هشدار داده، آمریکائی‌ها را به اقدام برای برکنار ساختن وی تشویق می‌کردند و برخی دیگر که برای آمریکا نقشی در سیاست ایران قائل بودند، می‌خواستند به کمک آمریکا به مقام و منصبی برسند. تحریکات دربار و حسادت‌ها و رقابت‌های شخصی هم به این مجموعه اضافه شده،

محیط گنج‌کننده و سرسام‌آوری در تهران بوجود آورده بود.

مقامات رسمی سفارت آمریکا در تهران در این دوره علاوه بر ملاقاتهای مرتب با شاه و مصدق و مقامات مسئول ایرانی با شخصیت‌های ذی‌نفوذ مانند آیت‌الله کاشانی هم تماس داشتند. بعلاوه مأموران سفارت برای اطلاع از اوضاع داخلی ایران مرتباً به نقاط مختلف کشور سفر کرده و گزارش‌هایی می‌دادند. سفارت حتی در حزب توده هم مأموران و خبرچین‌هایی داشت که از چگونگی فعالیت و نقشه‌های این حزب برای آینده اطلاعاتی در اختیار سفارت می‌گذاشتند.

این نوع فعالیت‌ها، که در عرف دیپلماسی عادی تلقی می‌گردد، غالباً در ایران با سوءظن تلقی شده و نوعی فعالیت جاسوسی به‌شمار می‌آید. حتی در اواخر حکومت شاه هم از این نوع فعالیت‌ها اظهار عدم رضایت می‌شد و در نتیجه آمریکائی‌ها منابع اطلاعاتی خود را در ایران محدود کرده به اطلاعاتی که از طریق ساواک به آنها داده می‌شد، اکتفا نمودند، که همین امر خود موجب عدم درک واقعی سیر تحولات ایران و نتایج ناشی از آن شد.

در دوران حکومت مصدق سوءظن نسبت به فعالیت خارجی‌ها خیلی شدید بود، ولی بیشترین نگرانی حکومت مصدق از فعالیت‌های جاسوسی انگلیسی‌ها بود. بدگمانی نسبت به فعالیت‌های جاسوسی انگلیسی‌ها را در آن زمان می‌توان با سوءظنی که در سال ۱۹۷۹ نسبت به فعالیت آمریکائی‌ها بوجود آمده و موجب اشغال سفارت آمریکا شد، مقایسه کرد. در آئین‌نامه ایرانی‌ها سفارت انگلیس را «لانه جاسوسی» می‌دانستند و حتی حسین علاء وزیر دربار وقت که سیاستمدار معتدلی به‌شمار می‌آمد، یکبار به «لوی هندرسون»^{۱۳} سفیر جدید آمریکا که جانشین گریندی شده بود، همین مطلب را اظهار کرده و گفت انگلیسی‌ها در همه کار ما مداخله می‌کنند. در چنین جوی بود که کنسولگریهای انگلیس در سراسر ایران بسته شد و سرانجام روابط سیاسی ایران و انگلیس نیز قطع گردید.

در این میان روابط مصدق هم با مجلس و هم با شاه به تیرگی گرائید. مصدق در اوایل زمامداری پس از امتناع تعدادی از نمایندگان مخالف خود از حضور در جلسه مجلس که مانع از رسیدن به حد نصاب لازم برای تشکیل جلسه شد، با یک



دکتر مصدق با حالت قهر از مجلس بیرون آمده و در میدان بهارستان روی چهارپایه‌ای برای مردم سخنرانی می‌کند. مصدق در این سخنرانی معروف خود گفت «مجلس واقعی همین جاست» و بعد از آن هرگز در جلسات مجلس حاضر نشد

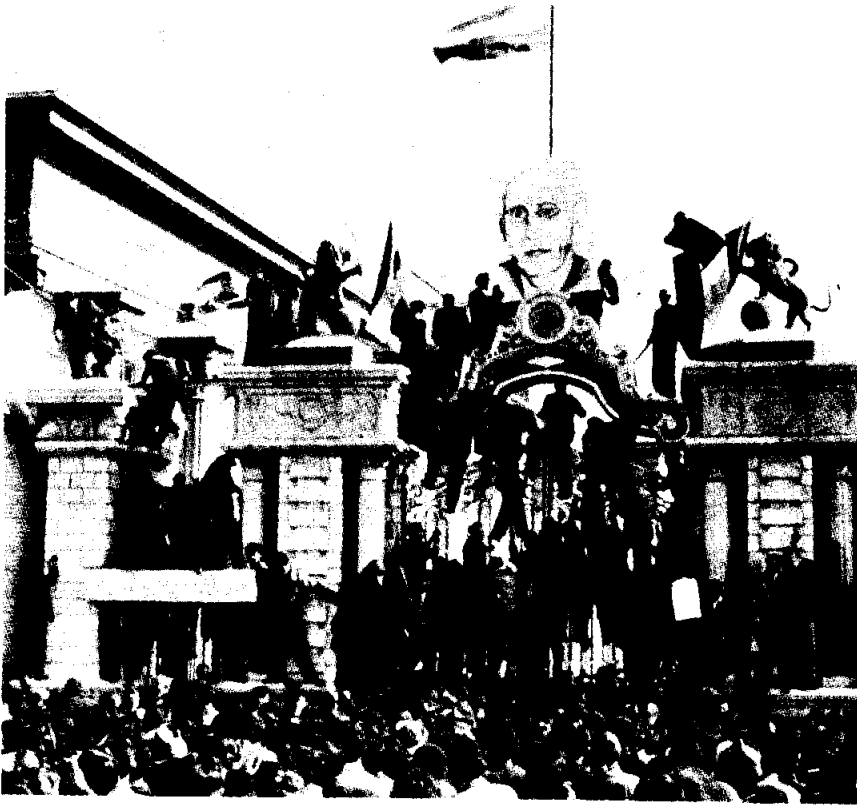
ژست غیرعادی در میدان مقابل مجلس روی چهارپایه‌ای رفته و برای مردم صحبت کرد و گفت: «مجلس واقعی همین جاست.» پس از این ماجرا مصدق به عذر بیماری از حضور در جلسات مجلس خودداری کرد و حتی در جلسات مجلسی که انتخابات آن در زمان حکومت خود وی انجام یافته و اکثریت نمایندگان از اعضا یا طرفداران جبهه ملی بودند حضور نمی‌یافت. اقدام بعدی مصدق در جهت کاستن از اختیارات مجلس تقاضای اختیارات فوق‌العاده از مجلس بود که بر اختلافات او با مجلس افزود.

روابط مصدق با شاه هم که در آغاز محترمانه و عادی به نظر می‌رسید، بتدریج به سردی گرائید. مصدق رسم تشکیل جلسات هفتگی دولت را در حضور شاه برهم زد و از مشورت با شاه در مسائل مهم سیاسی خودداری کرد. گزارش‌هایی که سفارت آمریکا در این دوره از وضع شاه و حالات روحی او به واشنگتن مخابره کرده، بطور شگفت‌آوری شبیه گزارش‌هایی است که قبل از انقلاب، در اواخر سال ۱۹۷۸ و اوایل سال ۱۹۷۹ درباره‌ی وی نوشته شده است. همه این گزارش‌ها حاکی از

ضعف و دودلی و بی‌تصمیمی شاه است. یکی از جالب‌ترین این گزارشها را هندرسون سفیر آمریکا در ۱۶ فوریه سال ۱۹۵۲ به‌عنوان آچسون وزیر امور خارجه مخابره کرده و ضمن آن می‌نویسد «بعید به‌نظر می‌رسد شاه روش معمول دودلی و بی‌تصمیمی و به‌انتظار فرصت نشستن را ترک کند. او منتظر است که نیروها و عوامل دیگری وارد میدان شوند و بی‌زحمت و بدون دخالت مستقیم او مصدق را سرنگون کنند.» این درست همان روشی است که شاه یک ربع قرن بعد در برابر موج انقلاب ایران درپیش گرفت.

در بهار سال ۱۹۵۲ بحران ایران وارد مرحله تازه‌ای شد. مصدق برای فروش نفت ایران به شوروی یا جلب کمک آنها برای به‌راه انداختن صنعت نفت با روسها وارد مذاکره شد و برای نخستین بار از لزوم بیطرفی ایران در جنگ سرد سخن گفت. کمی بعد در ژوئیه سال ۱۹۵۲ مصدق از مجلس تقاضای اختیارات فوق‌العاده کرد و تصمیم گرفت پست وزارت جنگ را شخصاً در اختیار بگیرد. تا آن تاریخ وزیر جنگ همیشه از طرف شاه تعیین می‌شد و اصرار مصدق برای تصدی این مقام بر سوءظن شاه نسبت به مقاصد واقعی او افزود. روش جدید مصدق در آمریکا هم نگرانی‌هایی بوجود آورد و روزنامه «نیویورک تایمز» در سرمقاله تندی به تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۲ نوشت «مصدق گام دیگری به‌سوی آشوب و تباهی برمی‌دارد... آنچه او درنظر دارد، یک کودتای قانونی است که از تاکتیک‌های هیتلر برای کسب قدرت مطلقه مایه می‌گیرد.»

شاه در این مرحله حساس تصمیم به مقاومت گرفت و حاضر نشد ارتش را در اختیار مصدق بگذارد. مصدق از مقام نخست‌وزیری استعفا داد و شاه قوام‌السلطنه را که قبلاً از عناوین و القاب خود محروم ساخته بود، تنها مرد این میدان تشخیص داد و او را به نخست‌وزیری منصوب کرد. ولی در آن شرایط کاری از قوام‌السلطنه ساخته نبود. به‌دنبال استعفای مصدق از نخست‌وزیری موج اغتشاش سراسر کشور را فراگرفت و قوام‌السلطنه پیش از اینکه بتواند کابینه خود را تشکیل دهد، در برابر قیام عمومی طرفداران مصدق مجبور به استعفا شد. مصدق به قدرت بازگشت و وزارت جنگ را هم در اختیار گرفت. آیت‌الله کاشانی به ریاست مجلس انتخاب شد و لایحه اختیارات قانونی مصدق به تصویب رسید.



صحنه‌ای از تظاهرات به نفع دکتر مصدق در میدان بهارستان - طرفداران مصدق
عکس او را بر سردر مجلس نصب کرده‌اند

وقایع ماه ژوئیه و شورشی که موجب بازگشت مصدق به قدرت شد (قیام سی تیر ۱۳۳۱) ضربه شدیدی به روحیه شاه وارد ساخت و کسانی که پس از این وقایع با او ملاقات کردند، گفتند که شاه بکلی خود را باخته و در عرض چند روز چند سال پیر شده است. مصدق فرمانروای مطلق‌العنان ایران شد و امید رفع بحران و حل مسئله نفت تقریباً از میان رفت.

در اواخر سال ۱۹۵۲ اوضاع ایران بیش از پیش رو به وخامت نهاد. با قطع مناسبات سیاسی بین ایران و انگلیس مسئله نفت به بن‌بست کامل رسیده بود و حزب توده با برنامه حساب‌شده‌ای که از طرف مسکو تنظیم شده بود، از سوئی مصدق را تضعیف می‌کرد و از سوی دیگر با استفاده از بحران اقتصادی کشور زمینه

را برای بدست گرفتن قدرت در موقع مناسب فراهم می‌ساخت. با گزارش‌های نگران‌کننده‌ای که از تحولات اوضاع در ایران می‌رسید، حکومت ترومن تصمیم گرفت دست به اقدام ابتکاری تازه‌ای برای رفع بحران بزند و شرکت‌های نفتی آمریکا را تشویق به خرید نفت ایران بنماید. پیش‌پرداخت مبلغ یکصد میلیون دلار برای خرید نفت ایران هم در واشنگتن مطرح گردید و شرایطی برای تضمین پرداخت غرامت به شرکت نفت انگلیس و ایران در نظر گرفته شد. ولی انگلیسی‌ها سرسختانه در برابر این راه‌حل مقاومت کردند. پرزیدنت ترومن «پل - نیتزه» را به نمایندگی از طرف شخص خود برای مذاکره با دولت انگلیس به لندن فرستاد و نیتزه در ملاقات با ایدن بطور ضمنی او را تهدید کرد که اگر انگلستان به این راه‌حل تن در ندهد، آمریکا شرکت‌های نفتی را در خرید نفت از ایران آزاد خواهد گذاشت. ولی ایدن می‌دانست که این تهدید توخالی است، زیرا شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا قبلاً با شرکت نفت انگلیس و ایران پیمان بسته و قول داده بودند بدون موافقت و رضایت این شرکت خود را وارد مسئله نفت ایران نکنند. بعلاوه شرکت‌های نفتی آمریکا اطمینان نداشتند که بتوانند با مصدق کنار بیایند.

بدین‌گونه آخرین تلاش حکومت ترومن برای حل مسئله نفت ایران بی‌نتیجه ماند، ولی مصدق نومید نشده بود. او به اشتباه گمان می‌کرد که با تغییر حکومت در آمریکا و روی کار آمدن ژنرال آیزنهاور آمریکا سیاست قوی‌تری در برابر انگلستان در پیش خواهد گرفت و مسئله به نفع ایران حل خواهد شد. او این واقعیت را در نظر نگرفته بود که با گذشت زمان و تضعیف موقعیت داخلی او دستش در این بازی ضعیف‌تر خواهد شد و شانس کمتری برای حل مسئله به نفع ایران خواهد داشت. مصدق خیلی بیش از اندازه این کار را طول داد.

شاید مصدق گمان می‌کرد که می‌تواند با قرار دادن قدرت‌ها در برابر یکدیگر و بازی بین آنها مانند قوام‌السلطنه سرانجام مسئله را به نفع ایران حل کند، ولی قوام‌السلطنه علاوه بر توانائی و مهارت سیاسی دارای انعطاف هم بود که شرط عمده برای پیروزی در این قبیل مانورهای سیاسی است. او روزی که ضرورت اقتضا می‌کرد پای شاه و ارتش و آمریکا را هم به میان کشید و همه نیروها را برای پیشبرد هدف خود به کار گرفت. ولی مصدق تا آخر سخت و انعطاف‌ناپذیر ماند و نه فقط

حاضر نشد برای شاه سهمی در این بازی قائل شود با حامیان و طرفداران سابق خود هم درافتاد و روزه‌روز منزوی‌تر شد. خطر کمونیسم تنها حربه سیاسی او برای وادار ساختن آمریکا به دخالت در مسئله و ادامه کمک برای بقای او بود، ولی با آزاد گذاشتن فعالیت حزب توده مصدق مخاطرات بزرگتری را به جان خرید و حزب توده با تبلیغات وسیعی که علیه وی به راه انداخته بود، خود یکی از عوامل عمده تضعیف او شد. درواقع خطر به قدرت رسیدن کمونیستها در ایران، که مصدق برای نیل به مقاصد سیاسی خود آنرا بزرگ می‌کرد، عامل اصلی تغییر سیاست آمریکا در ایران و تدارک مقدمات سرنگونی وی بود.

انگلیسی‌ها حتی قبل از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۵۲ که به پیروزی جمهوریخواهان و روی کار آمدن آیزنهاور انجامید در تدارک یک کودتا علیه مصدق بودند. «کرمیت روزولت»^{۱۴} که از مقامات برجسته سیا بود، کمی قبل از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به لندن دعوت شد و انگلیسی‌ها طرحی را که بنام رمز «آجاکس»^{۱۵} نامگذاری شده بود با وی در میان گذاشتند. کرمیت (کیم) روزولت این طرح را که برای ترتیب یک کودتا در ایران به منظور ساقط کردن حکومت مصدق تهیه شده بود با خود به واشنگتن برد و آنرا با آلن دالس^{۱۶} که در آنموقع معاون سیا بود، در میان گذاشت. انتخابات ریاست جمهوری آمریکا تازه به انجام رسیده بود و آلن دالس ترجیح داد که این طرح تا آغاز دوران ریاست جمهوری آیزنهاور مسکوت بماند. «والتر بیدل اسمیت»^{۱۷} رئیس وقت سازمان سیا نیز در جریان قرار گرفت و نظر معاون خود را تأیید کرد.

هندرسون سفیر آمریکا در ایران که قبل از انتخابات ریاست جمهوری به آمریکا رفته بود در اواخر سال ۱۹۵۲ به ایران بازگشت و مذاکرات تازه‌ای را با مصدق آغاز کرد تا شاید قبل از تغییر حکومت در آمریکا راه‌حلی برای مسئله نفت بیابد. در این مذاکرات که قریب دو ماه به طول انجامید فقط هندرسون و یک عضو ایرانی سفارت آمریکا که نقش مترجم را ایفا می‌کرد، شرکت داشتند و هندرسون اصرار داشت که قبل از حصول نتیجه موضوع این مذاکرات فاش نشود. ولی یک

14- Kermit Roosevelt

15- Ajax

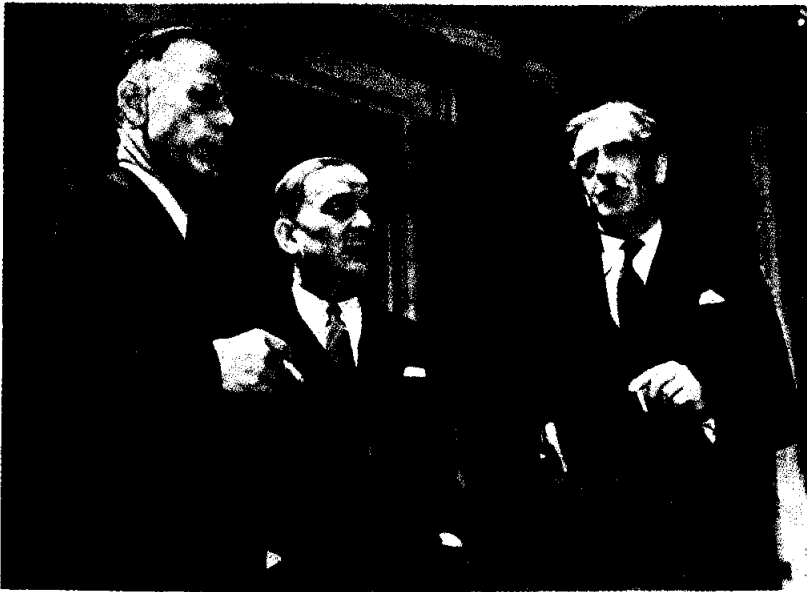
16- A. Dulles

17- Walter. B. Smith

روز که هندرسون قصد داشت منزل مصدق را به قصد سفارت ترک کند، عصای حسین فاطمی وزیر خارجه را دید که در کنار پله آویزان شده و حدس زد که مصدق وزیر خارجه‌اش را مأمور کرده است تا از اطاق مجاور به صحبت‌های آنها گوش بدهد.

این مذاکرات که تا آخرین روزهای حکومت ترومن به طول انجامید، به نتیجه‌ای نرسید و گزارش سفیر آمریکا درباره بی‌نتیجه ماندن این مذاکرات زمینه مساعدی برای تغییر سیاست آمریکا در ایران فراهم آورد. روز سوم فوریه سال ۱۹۵۳، دو هفته پس از آغاز زمامداری آیزنهاور یک هیئت انگلیسی برای ملاقات و مذاکره با جان فوستر دالس^{۱۸} وزیر خارجه جدید و آلن دالس که در حکومت تازه به ریاست سازمان سیا منصوب شده بود، وارد واشنگتن شد. موضوع مذاکرات طرح سرنگونی مصدق بود و با مقدماتی که قبلاً فراهم شده بود برای اجرای این طرح هیچ مشکلی بین آمریکا و انگلیس وجود نداشت. پیشنهاد رهبری این عملیات از طرف آمریکا و تعیین کرمیت روزولت برای اجرای این طرح هم از طرف خود انگلیسی‌ها عنوان شد و در آنموقع کسی پیش‌بینی نمی‌کرد که نقش آمریکا در این ماجرا چگونه بعدها علیه خود آمریکا مورد بهره‌برداری قرار خواهد گرفت. گزارش‌های اطلاعاتی که در این مذاکرات مطرح شد، حاکی از این بود که اوضاع در ایران بر وفق مراد است و اگر اقدامی از طرف شاه برای برکناری مصدق به عمل بیاید، ارتش و اکثریت مردم از شاه پشتیبانی خواهند کرد. با وجود این قرار شد کیم روزولت قبلاً به ایران مسافرت کند و پیش از آغاز عملیات اوضاع را از نزدیک مورد بررسی قرار دهد.

گزارش‌های هندرسون از تهران در اواخر مارس سال ۱۹۵۳ حاکی از تضعیف موقعیت مصدق و پیوستن جمعی از طرفداران سابق او به صف مخالفان و افزایش ناراضائی بخصوص در میان نیروهای مسلح بود. کیم روزولت پس از مسافرت به ایران این نظر را تأیید کرد و در مراجعت به آمریکا دو نفر ایرانی را هم همراه خود به آمریکا آورد تا پس از آزمایش‌ها و تعلیمات لازم برای اجرای طرح برکناری مصدق به ایران مراجعت نمایند. این عملیات فوق محرمانه بود و در سازمان سیا جز عده



ایدن وزیر امور خارجه انگلیس بعد از ملی شدن نفت ایران، که طراح اصلی هر دو توطئه سرنگونی حکومت مصدق بود، در این عکس با والتر بیدل اسمیت اولین رئیس سازمان سیا (نفر سمت چپ) و ژوزفیدو وزیر خارجه وقت فرانسه (نفر وسط) دیده می‌شود

انگشت‌شماری که مستقیماً در جریان امر بودند کسی از آن اطلاع نداشت. در ماه مه سال ۱۹۵۳ جان فاستر دالس وزیر خارجه جدید آمریکا سفری به کشورهای خاورمیانه کرد، ولی به توصیه هندرسون از مسافرت به ایران خودداری نمود تا دیدار وی از این کشور نشانه حمایت آمریکا از حکومت مصدق تلقی نشود... با وجود این در طرحی که آمریکا برای ایجاد یک سد دفاعی در برابر شوروی در خاورمیانه داشت، ایران می‌بایست نقش اصلی را بازی می‌کرد. شوروی‌ها با توجه به این طرح و برای سد کردن راه نفوذ آمریکا در ایران، بر فعالیت‌های خود در این کشور افزودند و گزارش‌های اطلاعاتی آمریکا از ایران نیز حاکی از این بود که حزب توده تاکتیک خود را عوض کرده و طرحی برای براندازی شاه در پوشش حمایت از مصدق در حال تکوین است. به‌موجب این گزارش‌ها حزب توده می‌خواست به کمک عوامل خود در ارتش در اولین فرصت مناسب شاه را از میان بردارد و از مصدق به‌عنوان یک رئیس حکومت ظاهری و بدون اختیار (شاید در مقام

ریاست جمهوری) استفاده نماید. با انتصاب «آنانولی لاورنتیف» به سمت سفیر شوروی در تهران این نگرانی‌ها افزایش یافت، زیرا لاورنتیف همان کسی بود که طرح کودتای کمونیستی چکاسلواکی را در سال ۱۹۴۸ به‌موقع اجرا گذاشت و ظاهراً در ایران هم نقشی نظیر دکتر بنش برای مصدق در نظر گرفته بودند.

دکتر مصدق ظاهراً خود به این خطرها وقوف یافته و از عاقبت کار بیمناک بود. روز ۲۸ مه مصدق نامه‌ای به‌عنوان پرزیدنت آیزنهاور نوشت و از آمریکا تقاضای کمک کرد. این آخرین شانس بقای مصدق و فرصتی برای اتخاذ یک سیاست قاطع و واقع‌بینانه از طرف آمریکا در ایران بود، ولی واشنگتن عملاً در مسیر اجرای نقشه‌ای بود که قبلاً با کارگردانی انگلیسی‌ها طراحی شده بود. آیزنهاور تقریباً یک ماه بعد در ۲۹ ژوئن به نامه مصدق پاسخ داد و مضمون این پاسخ هم که با مشورت برادران دالس تهیه شده بود، چندان دلگرم‌کننده نبود. یک هفته قبل از ارسال این پاسخ برای مصدق، در جلسه‌ای که به تاریخ ۲۲ ژوئن در دفتر وزیر امور خارجه آمریکا تشکیل شد، تصمیم نهایی برای آغاز عملیات سرنگونی مصدق اتخاذ شده بود. در این جلسه علاوه بر جان فاستر دالس وزیر امور خارجه و آلن دالس رئیس سیا، چارلز ویلسون وزیر دفاع، هندرسون سفیر آمریکا در ایران، کیم روزولت و چند تن از مقامات وزارت خارجه حضور داشتند. یکی از آنها «رابرت باوی» رئیس برنامه‌ریزی وزارت امور خارجه بود که در سال ۱۹۷۸ در مقام معاونت سازمان سیا یکبار دیگر در مسائل مربوط به ایران درگیر شد.

از مقامات سفارت آمریکا در تهران بجز هندرسون فقط دو نفر دیگر «ماتیسون» و «ملبورن» در جریان طرح کودتا علیه مصدق بودند، ولی نقشی در اجرای این طرح نداشتند و از جزئیات آن هم مطلع نبودند. هندرسون ترجیح داد در جریان اجرای این نقشه در ایران نباشد تا در صورت عدم موفقیت آن بتواند به ایران مراجعت کند و چنین وانمود نماید که این نقشه بدون اطلاع و موافقت وی طرح و اجرا شده است.

انتشار پاسخ سرد و مایوس‌کننده آیزنهاور به مصدق در اوائل ژوئیه سال ۱۹۵۳ موقعیت داخلی مصدق را بیش از پیش تضعیف کرد. حزب توده با استفاده از فرصت و جو سوءظن و بدبینی که نسبت به آمریکا بوجود آمده بود بر تبلیغات ضد

آمریکائی خود افزود و تظاهرات بزرگی به راه انداخت که در یکی از آنها بنا به گزارش «کنت لاو» خبرنگار نیویورک تایمز قریب یکصد هزار نفر شرکت داشتند. لحن توده‌ایها نسبت به مصدق هم تغییر یافته بود و با تملق از مصدق سعی می‌کردند با او مؤتلف شده دولت را در برابر شاه قرار دهند.

کیم روزولت و افراد تیم او روز ۱۳ ژوئیه وارد تهران شدند و فعالیت خود را برای تدارک عملیات سرنگونی مصدق آغاز کردند. اولین دیدار بین شاه و فرستادهٔ سیا به ایران روز اول اوت صورت گرفت. این ملاقات در حدود نیمه شب در داخل یک اتومبیل صورت گرفت. کیم روزولت در حالی که زیر صندلی عقب اتومبیل دراز کشیده و پتویی روی خود کشیده بود، وارد کاخ سلطنتی شد و شاه در گوشه‌ای از کاخ وارد اتومبیل شده و در کنار او نشست. کیم شاه را در جریان طرح سرنگونی مصدق قرار داد و گفت که این طرح از طرف آیزنهاور رئیس‌جمهوری آمریکا و چرچیل نخست‌وزیر انگلستان مورد تأیید قرار گرفته است. شاه که تا آن لحظه از نقشهٔ مشترک آمریکا و انگلیس اطلاع نداشت، از این موضوع هیجان‌زده شد و آمادگی خود را برای همکاری در اجرای این نقشه اعلام داشت. در واقع شاه از مدتها پیش در انتظار فرصتی برای رها ساختن خود از شر مصدق بود، ولی به‌تنهایی و بدون پشتیبانی خارجی جرأت دست زدن به چنین کاری را نداشت.

کیم روزولت برای اجرای این نقشه فقط معادل یک میلیون دلار پول ایرانی (در حدود هفت میلیون تومان) در اختیار داشت که همه آنها را در یک صندوق بزرگ جا داده بود، زیرا بزرگترین اسکناس ایرانی که در آنموقع در دسترس بود، اسکناس پنجاه تومانی بود که در حدود ۷/۵ دلار ارزش داشت. از این مبلغ در حدود یکصد هزار دلار (هفتصد هزار تومان) به دو عضو ایرانی گروه داده شد تا آنها بین چند باشگاه ورزشی و فقرای جنوب شهر توزیع کنند. قرار شد همزمان با تدارک مقدمات اجرای برنامه در تهران شاه دو فرمان صادر کرده و خود عازم کاخ ساحلی خود در شمال کشور بشود. فرمان اول عزل مصدق از مقام نخست‌وزیری و فرمان دوم انتصاب ژنرال فضل‌الله زاهدی به مقام نخست‌وزیری بود.

از سوی دیگر مصدق به سرعت خود را برای در دست گرفتن قدرت مطلقه و حکومت بدون پارلمان آماده می‌کرد. رفراندوم برای انحلال مجلس روز سوم اوت

صورت گرفت و در روزهای قبل از فرزندوم و بعد از آن حزب توده تظاهرات وسیعی به طرفداری از مصدق ترتیب داد. نتیجه فرزندوم که در شرایطی غیرعادی صورت گرفت به سبک معمول کشورهای کمونیستی ۹۹/۹ درصد آراء به نفع حکومت بود. با اعلام نتایج فرزندوم مصدق انحلال مجلس و لغو مصونیت پارلمانی نمایندگان آنرا اعلام کرد و سیزده نفر از نمایندگان مخالف در ساختمان مجلس متحصن شدند. نمایندگان مخالف تلگرافی به سازمان ملل متحد مخابره کرده و مصدق را متهم به نقض حقوق بشر کردند. آیزنهاور فرزندوم مصدق را مورد انتقاد قرار داد و به این ترتیب آمریکا علناً در برابر وی جبهه گرفت.

واکنش مصدق در برابر روش جدید آمریکا گرایش بیشتر به شوروی و یا حداقل تظاهر به نزدیکی با شوروی‌ها بود. لاورنتیف سفیر جدید شوروی در ایران اینروزها فعال‌ترین دیپلمات خارجی در تهران بود. مصدق از شوروی به‌خاطر حمایت از ایران تشکر کرد و قرار شد یک کمیسیون مشترک ایران و شوروی برای توسعه همکاری و حل اختلافات دو کشور تشکیل شود. مصدق می‌خواست با این مانورها آمریکا را وادار به اتخاذ سیاست دوستانه‌تری نسبت به حکومت خود بنماید، ولی این سیاست نتیجه معکوس داد و آمریکا که بیش از پیش نگران عواقب اوضاع ایران شده بود با شتاب بیشتری طرح سرنگونی حکومت مصدق را به‌موقع اجرا گذاشت. روز چهارم اوت روزنامه نیویورک تایمز در یکی از شدیدترین حملات خود به مصدق نوشت: «مصدق پس از آنکه عملاً شاه را به یک زندانی مبدل کرده آخرین پایگاه مخالفانش را هم از میان برمی‌دارد و با بستن مجلس زمینه را برای حکومت دیکتاتوری فردی خود فراهم می‌سازد. کمونیستها هم در راه استقرار این حکومت مطلقه از مصدق حمایت می‌کنند، زیرا آنرا مقدمه مناسبی برای استقرار دیکتاتوری خود می‌دانند.»

دیگر لحظه عمل فرا رسیده بود و شاه می‌بایست نقش خود را بازی کند. فرمان عزل مصدق و انتصاب زاهدی به مقام نخست‌وزیری صادر شد و سرهنگ نعمت‌الله نصیری افسر گارد سلطنتی مأمور ابلاغ هر دو فرمان گردید. زاهدی فرمان خود را در مخفی‌گاهش دریافت کرد، ولی هنگامی که نصیری می‌خواست فرمان عزل مصدق را به او ابلاغ کند از طرف افسران گارد محافظ نخست‌وزیر بازداشت

گردید.

مصدق و همکارانش بدون اینکه از فرمان شاه نام ببرند اعلام کردند که یک توطئه کودتا با شکست مواجه شده و عوامل کودتا بازداشت گردیده‌اند. عده‌ای از مخالفان، از جمله چندتن از رهبران سابق جبهه ملی دستگیر شدند. برای دستگیری زاهدی جایزه تعیین شد، ولی زاهدی از مخفی‌گاه خود اعلامیه‌ای منتشر کرده و با افشای فرمان شاه اعلام داشت که او نخست‌وزیر قانونی است و این مصدق است که با تمرد از فرمان شاه دست به کودتا زده است.

آمریکائی‌ها از این جهت روی زاهدی حساب کرده بودند که به‌نظر می‌رسید او به‌عنوان یک ژنرال بازنشسته در میان افسران ارتش از موقعیت و محبوبیتی برخوردار است و به‌واسطه همکاری با مصدق در اوائل حکومت او و تصدی پست وزارت کشور در کابینه اول مصدق در میان طرفداران سابق او و اعضای جبهه ملی هم نفوذ دارد. پسر زاهدی، اردشیر که در آن‌موقع در اداره برنامه اصل چهار آمریکا خدمت می‌کرد رابط پدرش با سیا بود و نقش فعالی در جریان عملیات داشت. اردشیر زاهدی بعدها مقامات سیاسی مهمی را احراز کرد و در جریان انقلاب سفیر ایران در آمریکا بود.

فقط پنج نفر آمریکائی و پنج شش نفر ایرانی در جریان عملیات سرنگونی

مصدق بودند.

برنامه اولیه این بود که پس از برکناری مصدق تظاهراتی به طرفداری از شاه و زاهدی سازمان داده شود و ارتش کنترل اوضاع را بدست بگیرد. ولی واکنش مصدق در برابر فرمان شاه و تعبیر آن به کودتا این نقشه را نقش بر آب کرد. هندرسون که در بیروت منتظر شنیدن خبر سقوط مصدق بود با شنیدن خبرهای تهران شتابزده عازم تهران شد و پایتخت ایران را غرق در آشوب و تظاهرات ضد شاه و ضد آمریکا یافت. شاه که فکر می‌کرد همه چیز از دست رفته و جان خودش هم در خطر است، به‌اتفاق همسرش با یک هواپیمای اختصاصی از ایران خارج شد و پس از توقف کوتاهی در عراق به ایتالیا رفت. توده‌ایها موقعیت را برای تظاهرات ضد شاه و الغاء رژیم سلطنتی مناسب تشخیص دادند و ضمن تظاهرات خیابانی مجسمه‌های شاه و پدرش را در میدان تهران سرنگون کردند. در این تظاهرات شعارهای ضد آمریکائی

هم داده می‌شد و بعضی از مؤسسات آمریکائی از جمله کنسولگری آمریکا در اصفهان مورد حمله قرار گرفت.

روز ۱۸ اوت هندرسون با مصدق ملاقات نمود و تقاضا کرد دولت امنیت اتباع آمریکائی را در ایران تضمین نماید. مصدق که خود از جریان حوادث متوحش به‌نظر می‌رسید از مقامات انتظامی خواست جلو تظاهرات توده‌ایها را بگیرند. افراد ارتش و پلیس که خود از زیاده‌روی توده‌ایها خشمگین بودند این دستور را با خشونت به‌موقع اجرا گذاشتند. در جریان درگیری سربازان و افراد پلیس با توده‌ایها، برای نخستین‌بار شعارهای زنده‌باد شاه و مرگ بر مصدق از میان نظامیان و افراد پلیس به‌گوش رسید و گزارشگران سیا نوشتند که زمینه برای ایجاد حرکتی بر ضد مصدق در میان نیروهای مسلح فراهم است.

درحالی‌که سازمان مرکزی سیا و وزارت خارجه آمریکا طرح کودتا را شکست‌خورده تلقی کرده و دستور خروج مأموران سیا را از ایران صادر نموده بودند، کیم روزولت تصمیم گرفت آخرین شانس خود را بیازماید. از صبح روز ۱۹ اوت افرادی که قبلاً با پرداخت صدهزار دلار از اعتبارات سیا خریداری شده بودند در دسته‌های چند صد نفری در خیابانهای اصلی شهر به‌راه افتاده و فریادهای زنده‌باد شاه سردادند و در سر راه خود با چوب و چماق و سنگ و چاقو ادارات روزنامه‌های طرفدار مصدق و مراکز جبهه ملی را مورد حمله قرار دادند. سربازان و افراد پلیس که به مقابله با آنها اعزام شده بودند با تمهید مقدمات قبلی یا بطور طبیعی به تظاهرکنندگان پیوستند و مقارن ظهر همان روز ناگهان تهران چهره دیگری به خود گرفت. پس از درگیریهای روز قبل به توده‌ایها دستور داده شده بود در خانه‌های خود بمانند. به‌همین جهت میدان برای طرفداران شاه خالی ماند. ادارات دولتی یکی پس از دیگری به تصرف تظاهرکنندگان درآمد. زاهدی از مخفی‌گاه خود خارج شد و با تصرف ایستگاه رادیو و پخش اعلامیه زاهدی از طریق رادیو سقوط مصدق قطعی گردید. عصر همان روز فقط در اطراف خانه مصدق مقاومت‌هایی در برابر حکومت جدید صورت می‌گرفت، ولی نیروهای وفادار به مصدق هم سرانجام ناچار به تسلیم شدند و خود مصدق از خانه‌اش گریخت.

در اینجا باید گفت که سرعت حوادثی که به سقوط مصدق انجامید، نتیجه

کاردانی و لیاقت مأموران سیا در انجام وظیفه نبود. درست است که سیا طرح اولیه سقوط مصدق را با همکاری انگلیسی‌ها ریخت، ولی این طرح در عمل با شکست مواجه شده بود. تلاشی که در روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) برای ساقط کردن مصدق صورت گرفت، یک تلاش نومیدانه و بیشتر محصول ابتکار شخصی کیم روزولت بود، که بهترین اصطلاح برای بیان آن رها کردن تیری در تاریکی است. اگر این تیر به هدف خورد و تظاهرات چندصد نفری یا چندهزار نفری به پیوستن ارتش و پلیس و سرنگونی مصدق انجامید، باید آنرا در اشتباهات مصدق و ترس و نفرت اکثریت مردم از توده‌ایها و بالاخره خستگی و نارضایتی عمومی از ادامه هرج و مرج و بحران اقتصادی جستجو کرد. «ملبورن» مستشار سیاسی سفارت که آنروز شخصاً جریان حوادث تهران را از نزدیک تعقیب کرده بود، ضمن گفتگوهای خود با هندرسون تقریباً همین نظر را بیان کرد، ولی هندرسون با خنده به او پاسخ داد: «حق با شماست، ولی ما نمی‌توانیم این نظر را در گزارشمان به وزارت خارجه منعکس کنیم... بالاخره ما هم سهمی در این کار داشتیم!»

عصر همان روز اردشیر زاهدی به ملاقات هندرسون رفت و نظر سفیر آمریکا را درباره اقدامات بعدی که باید صورت گیرد، جویا شد. اولین توصیه هندرسون این بود که اگر مصدق دستگیر شود هیچگونه صدمه‌ای به او نرسانند. هندرسون سپس گفت که دولت جدید باید در تبلیغات و بیانیه‌های رسمی خود روی این موضوع تأکید کند که هیچگونه کودتائی صورت نگرفته و فقط دولت تغییر کرده است، زیرا مصدق طبق موازین قانونی و به فرمان شاه از نخست‌وزیری عزل شده بود و حوادثی که پیش آمده نتیجه تمرد او از اجرای این فرمان بوده است.

با سقوط مصدق آمریکا بازیگر اصلی سیاست ایران شد. نخست‌وزیر جدید ایران در اوائل زمامداری تقریباً هر روز با سفیر آمریکا و مقامات دیگر آمریکائی ملاقات می‌کرد. مهمترین مسئله‌ای که در اولویت قرار داشت، کمک آمریکا برای تأمین نیازهای مالی دولت و بازسازی اقتصاد ایران بود. زاهدی روز ۲۶ اوت در پایان نخستین هفته زمامداری خود ضمن نامه‌ای به عنوان پرزیدنت آیزنهاور نوشت: «... خزانه ایران خالی است... منابع ارزی کشور ته کشیده و اقتصاد ایران در شرف نابودی است. ایران برای نجات خود از سقوط و هرج و مرج اقتصادی نیازمند کمک

فوری آمریکاست...» زاهدی در این نامه تصریح کرد که ایران در صدد حل اختلافات خود با انگلیس است و در اولین فرصت برای حل مسئله نفت اقدام خواهد کرد.

نامه زاهدی متضمن قبول همان شرطی بود که آمریکا بارها برای کمک مالی و اقتصادی به حکومت مصدق عنوان کرده بود. وقت زیادی تلف نشد و قبل از هر چیز نهصد هزار دلار پول که در صندوق کیم روزولت باقی مانده بود نقداً به دولت پرداخت گردید. کمک‌های اصل چهار به ایران از سر گرفته شد و هندرسون وعده داد که هر چه زودتر ترتیب پرداخت یک کمک فوق‌العاده ۴۵ میلیون دلاری به ایران داده خواهد شد.

مطبوعات و رسانه‌های خبری در آمریکا به گرمی از تحولات ایران و بازگشت شاه استقبال کردند. بعضی از خبرنگاران مطبوعات آمریکا که از نزدیک جریان حوادث ایران را دنبال می‌کردند، کم و بیش در جریان فعالیت سیا بودند، ولی به‌خاطر مصالح ملی از افشای این مطلب خودداری کردند، تا اینکه موضوع بعدها از طرف بعضی از مقامات سیا فاش شد. افشای این مطلب به هر دلیل به مصلحت آمریکا نبود، زیرا همین موضوع سالها بعد موجب تقویت احساسات ضد آمریکائی در ایران گردید و در شکل گرفتن بحران روابط ایران و آمریکا پس از سقوط شاه



شاه و آیزنهاور

نقش مؤثری بازی کرد.

همانطور که گفتیم درباره نقش آمریکا در سقوط مصدق و بازگشت شاه به قدرت بیش از حد اغراق شده و مقامات سیا و دولت آمریکا بیشتر برای اهمیت دادن به کار خود آنرا بزرگ کرده‌اند. اظهارات آیزنهاور و مقامات دیگر آمریکائی از جمله جان فاستر دالس و آلن دالس درباره اینکه آنها ایران را از خطر تسلط کمونیسم نجات داده‌اند، و یا اینکه حکومت مصدق یک حکومت متمایل به چپ یا تحت نفوذ کمونیستها بوده است، با واقعیت تطبیق نمی‌کند. این اشتباهی بود که مقامات آمریکائی بعدها هم آنرا تکرار کرده و در بسیاری از کشورهای جهان سوم ناسیونالیسم مبارز و افراطی را با کمونیسم در یک ردیف قرار داده‌اند. درست است که مصدق راه پیشرفت کمونیستها را در ایران گشود و به اشتباه کوشید تا از حربه خطر کمونیسم برای پیشبرد هدفهای سیاسی خود در ایران استفاده کند. اما او هرگز متمایل به شوروی و کمونیسم نبود و شاید با پی بردن به جدی بودن خطر کمونیستها و به دنبال دستور سرکوبی آنها در آخرین روزهای زمامداری آگاهانه دست از مقاومت برداشت.

برخلاف آمریکائی‌ها که بیش از اندازه درباره نقش خود در جریان سقوط مصدق و بازگشت شاه به مسند قدرت سروصدا به راه انداختند، انگلیسی‌ها درباره نقش حساسی که در این کار داشتند، سکوت اختیار کردند و گناه همه مسائل و مشکلات بعدی را به گردن آمریکائی‌ها انداختند. همانطور که می‌دانیم طرح اصلی سرنگونی مصدق که به طرح آجاکس معروف شد، از طرف انگلیسی‌ها تهیه شده بود، ولی وقتی که کرمیت روزولت می‌خواست کتابی درباره جریان وقایع سال ۱۹۵۳ در ایران بنویسد، به او توصیه شد به نقش دولت انگلیس در این ماجرا اشاره نکند. کرمیت روزولت نقش دولت انگلیس را در جریان این وقایع مسکوت گذاشت و در مواردی که ناچار بود به نقش انگلیسی‌ها اشاره کند، آنرا به شرکت نفت انگلیس و ایران نسبت داد. با وجود این پس از چاپ کتاب شرکت بریتیش پترولیوم (جانشین شرکت نفت انگلیس و ایران) تهدید کرد که اقدامات قانونی علیه نویسنده و ناشر به عمل خواهد آورد و در نتیجه چاپ اول کتاب از بازار جمع‌آوری

شده پس از تجدید نظر چاپ و منتشر شد.^{۱۹}

و اما آمریکا با حمایت بیدریغ از شاه در سالهای بعد از سقوط مصدق، مانند دکتر فرانکشتین یک غول آهنی ساخت که هرچند در آغاز فرامین او را اجرا می‌کرد، سرانجام از کنترل وی خارج شد و مسائل و مشکلات تازه‌ای برای سیاست آمریکا در خاورمیانه فراهم ساخت. شاه بتدریج از قدرت و اختیارات مجالس ایران کاست و یک حکومت فردی را جایگزین آن ساخت. شخصیت‌های مستقل و ملی بتدریج از صحنه خارج شدند و افراد متوسطی که وجه مشترک همه آنها اطاعت بی‌چون و چرا از دستورات شاه بود، جای آنها را گرفتند. با حل مسئله نفت و رفع مشکلات اقتصادی ایران اشتباهی قدیمی و سیری ناپذیر شاه برای دریافت اسلحه و تجهیزات مدرن نظامی از خارج و بوجود آوردن یک ارتش نیرومند عود کرد و سهم بزرگی از درآمدهای رو به‌تزايد نفت برای توسعه قدرت نظامی ایران اختصاص یافت که از جمله عوامل مؤثر در تکوین انقلاب ایران بود.

* * *

بعد از انتشار کتاب «باری روبین» که قسمتی از آن نقل شد، اسرار بیشتری از نقش انگلیسی‌ها در عملیات سقوط مصدق افشا گردید. در اوائل سال ۱۹۸۵ جزئیات این عملیات در بخشی از برنامه‌ای که تحت عنوان «پایان یک امپراطوری» از طرف بنگاه سخن‌پراکنی انگلستان (بی.بی.سی) پخش شد، فاش گردید و به‌دنبال آن

۱۹- انگلیسی‌ها پس از انقلاب ایران و اوج گرفتن احساسات ضد شاه بکلی نقش خود را در وقایعی که به سقوط مصدق و بازگشت شاه انجامید، انکار کردند و حتی در مواردی به تجلیل از مصدق پرداختند. بطور مثال روزنامه «تایمز» لندن که زبان دولت انگلیس به‌شمار می‌آید، در مقاله‌ای به‌مناسبت مرگ شاه در شماره مورخ ۲۸ ژوئیه سال ۱۹۸۰ خود نوشت: «گرایش شاه در جهت دیکتاتوری و ایجاد سازمان‌هایی چون ساواک برای اعمال این رویه از تاریخ سقوط حکومت مصدق به‌دنبال کودتای سال ۱۹۵۳ آغاز شد. حکومت مصدق که از طریق دموکراتیک و با پشتیبانی اکثریت مردم بر سر کار آمده بود، درصدد اجرای مفاد قانون اساسی ایران و محدود ساختن اختیارات شاه در حد یک پادشاه مشروطه بود. اگر شاه به این خواست مصدق که از نظر ایدئولوژی یک سوسیال دموکرات به‌شمار می‌آمد، تن درمی‌داد و به حفظ اختیاراتی که قانون اساسی ایران برای او در نظر گرفته بود، اکتفا می‌کرد، سرنوشت بهتری داشت.»

روزنامه‌های معتبر انگلیسی هم از این ماجرا پرده برداشتند. با افشای این راز از طرف خود انگلیسی‌ها معلوم شد که پیش از پیاده شدن طرح مشترک آمریکا و انگلیس برای سرنگونی مصدق، انگلیسی‌ها مستقلاً طرحی را با نام رمز «عملیات چکمه»^{۲۰} در ایران به‌موقع اجرا گذاشته بودند. روزنامه معتبر «آبزرور»^{۲۱} لندن در شماره مورخ ۲۶ مه سال ۱۹۸۵ خود بخشی از این طرح را از زبان یکی از مقامات سابق انتلیجنس سرویس منتشر کرده و از آن جمله می‌نویسد:

...مقام مذکور بطور مثال از این راز پرده برداشت که ربودن رئیس شهرانی مصدق (افشارطوس) قسمتی از طرحی بوده است که به‌وسیله عوامل تحت فرمان انگلیس انجام شده، لیکن قتل او که بطور تصادفی اتفاق افتاده جزو برنامه نبوده است.

مقام مذکور همچنین فاش کرد که طرحی که او مستقیماً مسئول اجرای آن بوده ۷۰۰،۰۰۰ لیره خرج برداشته که در آن زمان مبلغ قابل توجهی بود. وی گفت مبالغ هنگفت دیگری نیز به‌وسیله سایر مأموران خرج شده که او در جریان آن نیست.

پول‌هائی که برای ساقط کردن مصدق خرج می‌شد، بیشتر از طریق یک خانواده ثروتمند طرفدار انگلیس، که در گزارش‌های مخفی از آنها به نام «برادران» یاد می‌شد، توزیع می‌گردید. آنها درواقع سه برادر به نام‌های سیف‌الله و قدرت‌الله و اسدالله رشیدیان بودند که اکنون هر سه مرده‌اند. آنها پول‌هائی را که از مأموران انگلیسی دریافت می‌نمودند، صرف پرداخت رشوه به سیاستمداران و مقامات رسمی ایران یا تأمین مخارج به‌راه انداختن دستجات برای تظاهرات سیاسی می‌کردند.

انگلستان در آغاز بحران نفت قصد داشت با دخالت نظامی کار را یکسره کند و مأموریت رزمناو «موریشس» که در آن‌هنگام به آبادان فرستاده شد، جدی بود، ولی تحت فشار آمریکائی‌ها، انگلستان مجبور شد از مداخله نظامی در ایران صرف‌نظر نماید. انگلیسی‌ها سپس دست به عملیات خرابکارانه در داخل ایران زدند و سرپرستی این عملیات در ایران به «روبین زنر» سپرده شد. زنر سابقه دانشگاهی داشت و بعداً به استادی مذاهب شرقی در دانشگاه آکسفورد انتخاب شد. زنر اسکناس‌های درشت را در جعبه‌های بیسکویت حمل می‌کرد و برادران رشیدیان با این بیسکویت‌های کاغذی دهان سیاستمداران و متنفذین ایرانی را شیرین می‌کردند...

تا وقتی که روابط سیاسی ایران و انگلیس قطع نشده بود، عملیات چکمه با استفاده از پوشش دیپلماتیک پیش می‌رفت، ولی بعد از این که مصدق دیپلمات‌های انگلیسی را

از ایران اخراج کرد، تماس مأموران انگلیسی با طرفهای ایرانی دشوارتر شد. با وجود این تماس با برادران رشیدیان به وسیله رادیو از قیام ادامه داشت و هزینه عملیات از طرق مختلف به تهران ارسال می‌گردید.

از اوایل سال ۱۹۵۳ آیدن که پس از پیروزی محافظه‌کاران در انتخابات انگلیس مجدداً عهده‌دار وزارت امور خارجه شده بود، تصمیم گرفت با تشریک مساعی آمریکا طرح جدیدی را برای ساقط کردن مصدق به‌موقع اجرا بگذارد. در آمریکا نیز با روی کار آمدن آیزنهاور هم‌آهنگی بیشتری در سیاست انگلستان احساس می‌شد... سرانجام درباره یک طرح مشترک توافق نظر حاصل شد و عملیات چکمه موقوف گردید.

روزنامه «تایمز» لندن نیز در شماره روز ۲۷ مه ۱۹۸۵ خود اسرار بیشتری از عملیات پنهانی انگلیس برای ساقط کردن حکومت مصدق فاش کرده و از آن‌جمله می‌نویسد که سرلشگر زاهدی از طرف انگلستان کاندیدای رهبری کودتا بر ضد مصدق شد و برای نخستین بار «جرج میدلتون» کاردار سفارت انگلیس در ایران با وی ملاقات و مذاکره کرد. ظاهراً مصدق پس از اطلاع از این تماس‌ها مبادرت به قطع روابط سیاسی با انگلستان نمود. تایمز لندن در همین شماره به نقش «ریچارد کاتم»^{۲۲} در عملیات مشترک آمریکا و انگلیس برای سرنگون ساختن حکومت مصدق اشاره کرده و می‌نویسد «کاتم» مرتباً مقالاتی علیه مصدق می‌نوشت و از اینکه برادران رشیدیان فردای همان روز ترجمه فارسی مقالات وی را در روزنامه‌های تهران منتشر می‌کنند متحیر می‌شد. ریچارد کاتم همان کسی است که پس از مراجعت به آمریکا در رأس منتقدان شاه قرار گرفت و در کتابی تحت عنوان «ناسیونالیسم در ایران»^{۲۳} به تعریف و تمجید از مصدق پرداخت.

آمریکائی‌ها وارد میدان می‌شوند

با سقوط حکومت مصدق، حل مسئله نفت و تجدید جریان نفت ایران به بازارهای جهانی بار دیگر در سطح بین‌المللی مطرح شد و مطبوعات غرب در بررسی دوران حکومت مصدق بیشتر به تشریح عوارض اقتصادی آن و زبانی که در نتیجه قطع صدور نفت متوجه ایران شده بود، پرداختند. ضمن این بررسی‌ها بیشتر به این نکته توجه شد که اگر صنعت نفت ایران تعطیل نشده بود و دکتر مصدق به راه حل معقولی تن درمی‌داد، ایران طی سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ بیش از صد میلیون تن نفت به بازارهای جهان صادر می‌نمود و عواید حاصله از آن، بر مبنای پنجاه - پنجاه که مورد قبول انگلیسی‌ها قرار گرفته بود موجب رونق اقتصاد ایران می‌گردید، درحالی که در تمام این مدت ایران فقط موفق شد کمی بیش از صد هزار تن نفت، یعنی یک‌هزارم آنچه می‌توانست در شرایط عادی نفت صادر کند، به چند شرکت ایتالیائی و ژاپنی نفت بفروشد و یک شرکت مستقل نفتی آمریکا بنام «سیتیز سرویس»^۱ هم که حاضر شده بود با ایران وارد معامله بشود، تحت فشار دولت آمریکا از صحنه خارج شد.

تا زمانی که حکومت مصدق در ایران بر سر کار بود، گمان می‌رفت که مانع اصلی حل مسئله نفت خود اوست و با خروج دکتر مصدق از صحنه حل این مسئله به آسانی میسر خواهد بود، درحالی که چنین نبود. درست است که دکتر مصدق در

نهضت ملی شدن نفت ایران نقش عمده‌ای داشت و سرسختی او در تأمین هدف‌های ملی شدن نفت و جلوگیری از سلطهٔ مجدد بیگانگان بر این منبع مهم ثروت ملی ایران از موانع عمدهٔ سازش با انگلیسی‌ها و یا به‌قول غربی‌ها «رسیدن به یک راه‌حل معقول» به‌شمار می‌آمد، ولی واقعیت امر این است که اصل ملی شدن نفت، با وجود مخالفت‌هایی که با حکومت مصدق به‌عمل می‌آمد، تا پایان حکومت او، و حتی بعد از سقوط وی، از پشتیبانی اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران برخوردار بود و نفرت از انگلیسی‌ها نیز هنوز آنقدر عمیق و فراگیر بود که به شاه و حکومت جانشین مصدق اجازهٔ بازگرداندن آنها را به صحنه نمی‌داد.

یک مشکل مهم دیگر در احیای صنعت نفت ایران و تجدید جریان نفت ایران به بازارهای جهانی، افزایش سریع تولید نفت از منابع دیگر کشورهای ساحلی خلیج فارس و پرشدن جای خالی نفت ایران در بازارهای جهانی بود. منابع غنی نفت کویت که در سال ۱۹۵۰ کمی بیش از هفده میلیون تن نفت از آن استخراج شده بود، در سال ۱۹۵۱ که نخستین سال ملی شدن نفت ایران و قطع صدور آن به بازارهای جهانی بود، بیش از ۲۸ میلیون تن نفت تولید کرد. تولید نفت کویت در سال ۱۹۵۲ از سی و هفت میلیون تن تجاوز نمود و در سال ۱۹۵۳ به ۴۲،۶۵۴،۰۰۰ تن رسید، که در مقایسه با تولید سال ۱۹۵۰ بیش از بیست و پنج میلیون تن افزایش نشان می‌داد. در همین فاصله تولید نفت عربستان سعودی از ۲۶ میلیون تن در سال ۱۹۵۰ به قریب ۴۱ میلیون تن رسید که افزایشی در حدود پانزده میلیون تن را نشان می‌داد، و تولید نفت عراق نیز که در سال ۱۹۵۰ کمتر از هفت میلیون تن بود در سال ۱۹۵۳ از بیست و هفت میلیون تن تجاوز کرد که افزایشی بیش از بیست میلیون تن را نشان می‌دهد. جمع همین سه رقم افزایش تولید نفت کویت و عراق و عربستان سعودی در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ شصت میلیون است که نه‌فقط جای خالی سی میلیون تن نفت تولیدی ایران را در سال ۱۹۵۰ پر کرده بود، بلکه افزایش مصرف سالانهٔ نفت در بازارهای جهانی را نیز تأمین می‌نمود. با این مقدمه کمپانی‌های نفتی، به‌خصوص شرکت‌های پنجگانهٔ نفت آمریکاکه در سود حاصله از افزایش تولید نفت کویت و عراق و عربستان سعودی سهیم بودند اشتیاقی برای تسریع در حل مسئلهٔ نفت ایران و تجدید جریان نفت ایران به بازارهای

جهانی نشان نمی‌دادند، زیرا جریان مجدد نفت ایران به بازار، به‌ناچار از سطح تولید نفت در کشورهای دیگر می‌کاست و اگر نفت ایران مجدداً به دست انگلیسی‌ها می‌افتاد، شرکت‌های نفتی آمریکا متضرر می‌شدند. ولی انگلیسی‌ها، هم به امید بازیافتن موقعیت از دست‌رفته خود در ایران و هم به طمع دریافت غرامت، برای تسریع در حل مسئله نفت ایران اصرار می‌ورزیدند. مشکل بزرگ انگلیسی‌ها این بود که اولاً روابط سیاسی ایران و انگلیس در زمان حکومت مصدق قطع شده بود و امکان تماس مستقیم بین دو کشور برای مذاکره درباره نفت وجود نداشت و ثانیاً احساسات ضد انگلیسی در ایران هنوز آنقدر نیرومند بود که حکومت جانشین مصدق هم نمی‌توانست ابتدا به‌ساکن و بدون تهیه مقدمات کافی با انگلیسی‌ها وارد مذاکره شود، به‌علاوه با نقشی که آمریکائی‌ها در جریان سرنگونی حکومت مصدق بازی کرده بودند، و نفوذی که به‌تبع آن در حکومت جدید ایران و شخص شاه به‌دست آورده بودند، بدون دخالت و پادرمیانی آنها حل مسئله نفت ایران امکان‌پذیر به‌نظر نمی‌رسید. حتی تجدید روابط سیاسی بین ایران و انگلیس هم مستلزم تهیه مقدمات آن از طرف آمریکائی‌ها بود.

از طرف دیگر با اینکه شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا ظاهراً علاقه‌ای به حل مسئله نفت ایران نشان نمی‌دادند، این تمایل خود را پنهان نمی‌کردند که اگر قرار باشد نفت ایران دوباره به بازارهای جهانی سرازیر شود، باید سهمی هم برای آنها منظور گردد. مطبوعات آمریکا نیز که تحت نفوذ کارتل‌های نفتی قرار داشتند در تفسیرها و گزارش‌هایی که از قول خبرنگاران اعزامی خود به ایران منتشر می‌کردند، این فکر را القاء می‌نمودند که احساسات ناسیونالیستی و ضد انگلیسی در ایران با وجود سقوط حکومت مصدق هنوز بسیار قوی است و ایرانی‌ها به‌هیچ‌وجه زیربار تجدید امتیاز نفت به انگلیسی‌ها و یا دادن انحصار تولید و فروش نفت ایران به آنها نخواهند رفت.

برای آمریکائی‌ها علاوه بر مسئله نفت، حفظ نفوذ سیاسی در ایران و برطرف ساختن خطر نفوذ کمونیسم در این کشور اهمیت زیادی داشت. آنها به‌شدت از افزایش نفوذ حزب توده در ایران در دوران حکومت مصدق نگران بودند و کم و بیش از وجود یک شبکه قوی از افسران توده‌ای در ارتش ایران اطلاع داشتند. به‌همین

جهت پیش از اینکه به فکر حل مسئله نفت بیفتند با پرداخت یک کمک اقتصادی ۴۵ میلیون دلاری به حکومت زاهدی موافقت کردند. لوی هندرسون سفیر آمریکا در ایران در اوائل سپتامبر ۱۹۵۳، یعنی کمتر از سه هفته پس از سقوط حکومت مصدق موافقت دولت آمریکا را با پرداخت اعتبار چهل و پنج میلیون دلاری به دولت ایران اعلام داشت و درضمن خاطرنشان ساخت که این کمک برای رفع احتیاجات فوری و ضروری ایران است و دولت ایران باید هرچه زودتر برای حل مسئله نفت و تأمین نیازهای مالی خود از طریق استحصال و فروش نفت اقدام نماید.

دومین گام در راه حل مسئله نفت ایران اعزام هربرت هوور «پسر»^۲ فرزند رئیس‌جمهوری پیشین آمریکا و مشاور نفتی دالس وزیر خارجه آمریکا به تهران بود. هربرت هوور که با شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا هم ارتباط نزدیکی داشت، روز ۱۷ اکتبر سال ۱۹۵۳ (۲۵ مهر ۱۳۳۲) وارد تهران شد و با مقامات دولت جدید ایران به مذاکره پرداخت. مأموریت هوور علاوه بر تهیه مقدمات حل مسئله نفت فراهم ساختن زمینه تجدید مناسبات سیاسی بین ایران و انگلستان بود و با مذاکراتی که قبلاً بین لندن و واشنگتن صورت گرفته بود، سه روز بعد از ورود او به تهران، یعنی روز ۲۰ اکتبر ۱۹۵۳ (۲۸ مهر ۱۳۳۲) ایدن وزیر خارجه انگلستان ضمن نطقی در پارلمان انگلیس گفت «امیدوارم که فصل جدیدی در تاریخ ایران باز شده باشد. در آن کشور دولت جدیدی بر سر کار آمده است و دولت علیاحضرت ملکه انگلستان صمیمانه مایل است که دست دوستی خود را به طرف آن دولت و مردم ایران دراز کند. دولت ایران آگاه است که ما علاقمند به برقراری مجدد روابط سیاسی خود با ایران هستیم. اگر این کار عملی بشود ما بهتر می‌توانیم با یکدیگر درباره مسائل پیچیده نفت ایران مذاکره کنیم. مایلم اضافه کنم که دولت ایالات متحده آمریکا نیز در این مورد صمیمانه با ما همکاری می‌کند».

دو روز بعد از این بیانیه حساب‌شده وزیر خارجه انگلیس، چرچیل نخست‌وزیر انگلستان نیز مطالبی به همین مضمون در مجلس عوام عنوان کرد و علاقه دولت انگلیس را به تجدید روابط سیاسی با ایران اعلام داشت، ولی از طرف دولت ایران واکنش مساعدی در برابر این اظهارات نشان داده نشد، زیرا دولت ایران ترجیح



چرچیل بعد از کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی حکومت مصدق برای تضمین منافع نفتی انگلیس در ایران به آمریکا رفت. در این عکس او را همراه نیکسون معاون وقت رئیس جمهوری آمریکا مشاهده می‌کنید

می‌داد که قبل از تجدید روابط سیاسی با انگلستان دربارهٔ چگونگی حل مسئلهٔ نفت با آمریکائی‌ها به توافق برسد، و به احتمال قوی این خود آمریکائی‌ها بودند که می‌خواستند قبل از تجدید روابط سیاسی بین ایران و انگلستان و امکان تماس و مذاکرهٔ مستقیم بین دو کشور، در نقش واسطه، منافع شرکت‌های نفتی آمریکا را حفظ نمایند.

هربرت هوور قریب دو ماه بین تهران و لندن و واشنگتن در رفت و آمد بود تا اینکه موفق شد اصل تشکیل یک کنسرسیوم بین‌المللی را برای بهره‌برداری از نفت ایران به انگلیسی‌ها بقبولاند. انگلیسی‌ها در آغاز به هیچ وجه حاضر نبودند از حق انحصاری خود در بهره‌برداری از نفت ایران دست بردارند، ولی وقتی که به آنها گفته شد ایرانی‌ها به هیچ وجه زیر بار چنین راه حلی نخواهند رفت و شرکت‌های آمریکائی هم مصرانه سهمی از نفت ایران را برای خود می‌خواستند با اکراره این راه حل را پذیرفتند. به شرط آنکه غرامت متناسبی از طرف دولت ایران و شرکای جدید نفت ایران به آنها پرداخت شود.

در این میان موجبات تجدید روابط سیاسی بین ایران و انگلیس هم فراهم شد و ظهر روز چهاردهم آذر ۱۳۳۲ (پنجم دسامبر ۱۹۵۳) اعلامیهٔ مشترکی به این شرح

از طرف دو دولت در تهران و لندن انتشار یافت:

دولتین انگلستان و ایران تصمیم گرفته‌اند روابط سیاسی را بین خود برقرار سازند و هر یک بزودی سفیر کبیر به کشور دیگر اعزام دارند و سپس در نزدیک‌ترین زمانی که مورد موافقت طرفین باشد، در باب حل اختلاف مربوط به نفت، که اخیراً موجب تیرگی روابط بین آنها شده بود، شروع به مذاکره نمایند و به این طریق دوستی دیرینه خود را برقرار و تحکیم نمایند. دولتین اطمینان دارند که با حسن‌نیت به راه‌حلی می‌توان رسید که آمال و آرزوهای مردم ایران در خصوص منابع طبیعی کشورشان ملحوظ و شرافت و مصالح و منافع طرفین براساس عدل و انصاف تأمین شود.

فردای صدور این اعلامیه کنفرانسی در جزیرهٔ برمودا بین آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا و نخست‌وزیران انگلیس و فرانسه تشکیل شد. آیزنهاور قبل از عزیمت از واشنگتن برای شرکت در این کنفرانس اظهار داشت که مسئلهٔ نفت ایران و کانال سوئز مهمترین مسائل مورد بحث او با نخست‌وزیران انگلیس و فرانسه خواهد بود. توافق نهائی دربارهٔ تشکیل کنسرسیوم نفت ایران، که علاوه بر انگلیسی‌ها و آمریکائی‌ها، هلندی‌ها و فرانسوی‌ها هم در آن شریک شدند، در همین کنفرانس حاصل شد و ده روز بعد، روز شانزدهم دسامبر سال ۱۹۵۳، نخستین اجلاس مشترک مقامات شرکت نفت انگلیس و ایران و پنج شرکت آمریکائی (استاندارد اویل نیوجرسی، شرکت نفت تگزاس، سوکونی واکيوم، استاندارد اویل کالیفرنیا و گالف اویل) و نیز شرکت هلندی - انگلیسی رویال داچ شل و شرکت نفت فرانسه برای تهیهٔ مقدمات تشکیل کنسرسیوم نفت ایران در لندن تشکیل شد.

شرکت‌های عضو کنسرسیوم نفت ایران پیش از اینکه برای امضای قرارداد جدید نفت با دولت ایران وارد مذاکره شوند، یک هیئت بیست نفری برای بازدید از تأسیسات نفت جنوب به ایران فرستادند تا از نگاهداری این تأسیسات در مدت تعطیل اطمینان حاصل کنند و هزینهٔ راه‌اندازی مجدد این تأسیسات و بخصوص پالایشگاه آبادان را برآورد نمایند. این هیئت که هفت نفر از مقامات و کارشناسان شرکت نفت انگلیس و ایران هم در آن عضویت داشتند، روز ۱۱ فوریهٔ سال ۱۹۵۴ (۲۲ بهمن ۱۳۳۲) وارد آبادان شدند و بعد از یک هفته اقامت در خوزستان و بازدید تأسیسات نفت به لندن بازگشتند. اعضای هیئت با تحسین و اعجاب از نگاهداری تأسیسات نفتی در مدت تعطیل آن سخن گفتند و هزینهٔ راه‌اندازی این تأسیسات را

کمتر از آنچه قبلاً پیش‌بینی می‌شد، برآورد کردند.

آغاز مذاکرات بین دولت ایران و نمایندگان کنسرسیوم نفت به اوائل سال ۱۳۳۳ موکول شد و سفیر جدید انگلیس در ایران روز بیستم فروردین همین سال ضمن نامه‌ای به‌عنوان وزیر امور خارجه ایران آمادگی نمایندگی نمایندگان کنسرسیوم را برای آغاز مذاکرات با دولت ایران اعلام داشت. در همین نامه سفیر انگلیس ترکیب اعضای کنسرسیوم نفت ایران را به شرح زیر به دولت ایران اطلاع داده بود:

شرکت نفت انگلیس و ایران	۴۰ درصد
شرکت نفت رویال داچ شل	۱۴ درصد
شرکت استاندارد اوپل نیوجرسی	۸ درصد
شرکت نفت تگزاس	۸ درصد
شرکت گالف (نفت خلیج)	۸ درصد
شرکت استاندارد اوپل کالیفرنیا	۸ درصد
شرکت سوکونی واکيوم	۸ درصد
شرکت نفت فرانسه	۶ درصد

شرکت‌های نفت آمریکائی که هریک هشت درصد سهام کنسرسیوم را در اختیار داشتند، در مجموع چهل درصد کل سهام کنسرسیوم، یعنی سهمی برابر با شرکت نفت انگلیس و ایران را به‌دست آورده بودند، ولی انگلیسی‌ها با سهم بودن در شرکت نفتی هلندی - انگلیسی «شل» عملاً سهم بیشتری در اختیار داشتند. شرکت نفت فرانسه نیز که شش درصد سهام کنسرسیوم را به‌دست آورد، از شرکای عمده شرکت نفت عراق بود و در بازارهای جهانی نفت از خط مشی هفت خواهران پیروی می‌کرد. به‌عبارت دیگر کنسرسیوم نفت ایران نخستین شرکتی بود که هفت خواهران نفتی همگی در آن مشارکت داشتند و آزمایش تازه‌ای از همکاری آنها در اداره بازار جهانی نفت به‌شمار می‌آمد.

مذاکرات ایران و کنسرسیوم نفت از ۲۵ فروردین تا ۱۱ مرداد سال ۱۳۳۳، یعنی در حدود سه ماه و نیم به‌طول انجامید. مذاکرات در دو مرحله صورت گرفت. در دور اول مذاکرات ریاست هیئت نمایندگی کنسرسیوم با «اورویل - هاردن»^۳ از

مدیران شرکت نفت استاندارد اوایل نیوجرسی (اکسون فعلی) بود، ولی در این مرحله به علت بروز اختلاف نظرهای شدید بین نمایندگان ایران و کنسرسیوم مذاکرات به نتیجه نرسید. مذاکرات ایران و کنسرسیوم پس از تشکیل شانزده جلسه روز ۲۸ اردیبهشت تعطیل شد و در طول ماه خرداد ۱۳۳۳ مذاکرات تازه‌ای بین طرفین صورت نگرفت تا اینکه سرانجام تحت فشار دولت آمریکا کنسرسیوم به آغاز دور جدیدی از مذاکرات با دولت ایران تن درداد و این بار «هوارد پیچ»^۴ که او هم از مدیران شرکت نفت استاندارد اوایل نیوجرسی بود، ولی بیش از رئیس قبلی هیئت نمایندگان کنسرسیوم انعطاف نشان می‌داد، در رأس هیئت نمایندگان کنسرسیوم عازم تهران شد. دومین دور مذاکرات ایران و کنسرسیوم نفت که از روز اول تیر ۱۳۳۳ آغاز شد پس از بیست و هفت جلسه به نتیجه رسید و همزمان با آن مذاکرات جداگانه‌ای نیز درباره موضوع غرامت شرکت سابق نفت انگلیس و ایران بین ایران و انگلیس جریان داشت که نتیجه آن در همان روز توافق بین ایران و کنسرسیوم اعلام شد. ریاست هیئت نمایندگان ایران را در تمام این مذاکرات دکتر علی امینی وزیر دارائی دولت زاهدی به عهده داشت.

قرارداد بین ایران و کنسرسیوم نفت، که روز ۳۱ اوت سال ۱۹۵۴ (نهم شهریور ۱۳۳۳) بین دکتر امینی و هوارد پیچ امضا شد، هرچند در چهارچوب قوانین ملی شدن نفت ایران تنظیم شده و نسبت به قراردادهای سابق امتیازاتی داشت، بسیاری از هدف‌های ملی شدن نفت را برنیاورد و شرکت‌های نفتی با این استدلال که نمی‌توانند امتیازی بیش از آنچه به سایر کشورهای تولیدکننده نفت داده‌اند به ایران بدهند، از قبول بسیاری از تقاضاهای حق ایران خودداری کردند. در مرحله اول این مذاکرات ایران اصرار داشت که به صورت شریک با کنسرسیوم وارد عمل شود، ولی نمایندگان کنسرسیوم زیربار نرفتند و حتی حاضر نشدند درصدی از نفت صادراتی ایران را برای فروش مستقیم در اختیار ایران بگذارند. در مورد تنصیف درآمد هم کنسرسیوم همان شرایطی را که در کشورهای دیگر معمول بود به ایران تحمیل کرد و قرار شد قسمتی از سهم ایران به عنوان مالیات شرکت‌های عضو کنسرسیوم به دولت ایران پرداخت گردد تا این شرکت‌ها بتوانند مالیات پرداختی به



دکتر علی امینی وزیر دارائی
حکومت زاهدی و عاقد قرارداد
کنسرسيوم نفت

دولت ایران را به حساب هزینه گذاشته، مالیات کمتری به دولت‌های متبوع خود بپردازند. ارز پرداختی به دولت ایران لیره انگلیسی تعیین شد و برای تسعیر آن به دلار یا سایر ارزها در صورت نیاز دولت ایران شرایطی پیش‌بینی گردید. مدت قرارداد هم از موارد اختلاف بین ایران و نمایندگان کنسرسيوم بود. ایران مدت بیست سال برای قرارداد پیشنهاد کرده بود، ولی کنسرسيوم خواهان تعیین یک مدت طولانی بین پنجاه تا شصت سال برای قرارداد بود. سرانجام درباره مدت چهل سال که به یک دوره ۲۵ ساله و سه دوره پنج ساله قابل تمدید تقسیم شده بود، توافق به عمل آمد.

در مورد پرداخت غرامت به شرکت سابق نفت انگلیس و ایران نیز سرانجام به این صورت توافق شد که ایران مبلغ ۲۵ میلیون لیره به عنوان غرامت مستقیم به شرکت نفت انگلیس و ایران پرداخت نماید و از دریافت حدود ۵۱ میلیون لیره‌ای که در صورت تصویب قرارداد الحاقی به ایران تعلق می‌گرفت (و به همین مناسبت در حساب سپرده خاصی نگاهداری می‌شد) خودداری کند. هفت شرکت کنسرسيوم موافقت کردند طی یک سال اول اجرای قرارداد ۳۲،۴۰۰،۰۰۰ لیره به شرکت نفت انگلیس و ایران بپردازند و علاوه بر آن شرکت نفت انگلیس و ایران معادل ده سنت از هر بشکه و فرآورده‌های نفتی صادره از ایران تا میزان ۵۱۰ میلیون لیره از شرکای خود در کنسرسيوم دریافت نماید. بنجامین شواردان نویسنده کتاب «خاورمیانه،

نفت و قدرتهای بزرگ» معتقد است که انگلیسی‌ها هرچند انحصار بهره‌برداری از نفت ایران را از دست دادند، در مسئله غرامت پیروزی بزرگی بدست آوردند و میزان غرامتی که به‌عنوان مختلف از دولت ایران و شرکای خود در کنسرسیوم بدست آوردند بیش از مبلغ برآورد شده در زمان ملی شدن نفت بود.^۵

قرارداد ایران و کنسرسیوم نفت در ماه آبان سال ۱۳۳۳ به تصویب نهائی مجلسین ایران رسید و عملیات کنسرسیوم در ایران از اواخر سال ۱۹۵۴ میلادی آغاز گردید. به‌موجب قرارداد اعضای کنسرسیوم یک شرکت اکتشاف و تولید و یک شرکت تصفیه نفت به نام شرکت‌های عامل نفت ایران تشکیل دادند. این دو شرکت طبق قوانین هلند تأسیس شدند و در ایران به‌ثبت رسیدند. در قرارداد پیش‌بینی شده بود که هیئت مدیره هر یک از شرکت‌های عامل باید از هفت نفر تشکیل بشود و دو نفر از آنها از طرف شرکت ملی نفت ایران تعیین گردند.

کنسرسیوم متعهد شده بود که در سال ۱۹۵۵ میزان تولید نفت ایران را به ۱۷،۵۰۰،۰۰۰ تن برساند و تا سال ۱۹۵۷ آن را تا ۳۵ میلیون تن افزایش دهد. ولی به‌علت افزایش تقاضا در بازارهای جهانی تولید نفت ایران از رقم پیش‌بینی‌شده در قرارداد کنسرسیوم فراتر رفت و در سال ۱۹۵۷ به ۴۱ میلیون تن و در سال ۱۹۵۸ به ۴۸ میلیون تن رسید. درآمد ایران از نفت نیز از ۹۱،۶۴۶،۰۰۰ دلار در سال ۱۹۵۵ به ۲۱۳،۹۰۰،۰۰۰ دلار در سال ۱۹۵۷ افزایش یافت که در مقایسه با درآمد ایران در سال‌های قبل از ملی شدن نفت رشد چشمگیری داشت. هرچند با توجه به بهای نازل و ثابت نفت در بازارهای جهانی، در مقایسه با تورم و افزایش مداوم بهای کالاهای وارداتی کشورهای صنعتی، اثر ناچیزی در رشد اقتصادی کشور برجای می‌گذاشت.

* * *

در جریان ملی شدن نفت ایران، شرکت‌های مستقل نفتی آمریکا تلاش زیادی برای بهره‌برداری از نفت ایران به‌عمل آوردند و چنانچه اشاره شد رئیس یکی از این شرکت‌ها برای مذاکره با دولت ایران به تهران آمد، ولی تحت فشار دولت آمریکا و شرکت‌های بزرگ نفتی از ادامه این کار منصرف شد. در جریان مذاکره برای

تشکیل کنسرسیوم نفت ایران نیز شرکت‌های مستقل نفتی آمریکا سعی کردند سهم متناسبی از کنسرسیوم را به خود اختصاص دهند که با مقاومت شرکت‌های بزرگ نفتی موفق نشدند، ولی بعد از شروع فعالیت کنسرسیوم در ایران هم از فعالیت خود دست برنداشتند و با استفاده از قوانین ضد تراست در آمریکا به مراجع قانونی در آمریکا شکایت کردند.

در جریان رسیدگی به شکایت شرکت‌های مستقل نفتی آمریکا حق به‌طرف آنها داده شد، ولی اختلاف بر سر این که چه مقدار از سهام کنسرسیوم نفت ایران به آنها داده شود به‌درازا کشید. شرکت‌های مستقل نفتی در آغاز خواهان ده تا دوازده درصد از سهام کنسرسیوم بودند که می‌بایست از سهام پنج شرکت بزرگ نفتی آمریکا در کنسرسیوم کسر و به آنها واگذار شود، ولی شرکت‌های بزرگ آمریکائی حاضر به واگذاری این مقدار از سهام خود به شرکت‌های مستقل نبودند. سرانجام بر سر واگذاری پنج درصد از سهام کنسرسیوم نفت ایران به شرکت‌های مستقل آمریکائی توافق شد و هر یک از پنج شرکت بزرگ نفتی آمریکا یک درصد از سهام خود را به شرکت‌های مستقل منتقل کردند. به این ترتیب سهم هر یک از شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا در کنسرسیوم نفت ایران به ۷ درصد تقلیل یافت و شرکت‌های مستقل نفتی آمریکا برای بهره‌برداری از پنج درصد سهام خود در کنسرسیوم شرکتی بنام «ایریکون»^۶ تشکیل دادند.

۴

صاحبان نفت و خواهران نفتی

از تاریخ ملی شدن نفت ایران در سال ۱۹۵۱ تا اولین رویارویی جدی و جمعی کشورهای تولیدکننده نفت با کمپانی‌های نفتی بیست سال به طول انجامید و طی این بیست سال مبارزات کشورهای صادرکننده نفت با کمپانی‌های غارتگر نفتی به تدریج شکل گرفت.

نهضت ملی شدن نفت ایران، با اینکه با سقوط حکومت مصدق ظاهراً به شکست انجامید، تأثیر عمیقی در خاورمیانه، و کشورهای تولیدکننده نفت در سراسر جهان برجای گذاشت. نفوذ معنوی مصدق، بعد از سقوط حکومت او و محاکمه و محکومیتش به سه سال زندان مجرد، در داخل و خارج ایران افزایش یافت و با وجود تبلیغات وسیعی که به منظور توجیه قرارداد جدید کنسرسیوم و چندبرابر شدن درآمد نفت به عمل آمد، مردم ایران این قرارداد را پذیرا نشدند. شاه که خود متوجه بدبینی افکار عمومی نسبت به قرارداد جدید نفت شده بود در سال ۱۹۵۷ (۱۳۳۶) درصدد انعقاد قراردادهای جدیدی در خارج از حوزه عملیات کنسرسیوم برآمد و به موجب

۱- محاکمه دکتر مصدق به اتهام قیام علیه حکومت مشروطه سلطنتی در دو مرحله در دادگاه‌های نظامی انجام شد. دادگاه بدوی در تاریخ سیام آذر ۱۳۳۲ همزمان با تجدید روابط سیاسی بین ایران و انگلیس رأی محکومیت مصدق را صادر کرد و دادگاه تجدید نظر که در تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۳۳ شروع به کار کرده بود، روز ۲۲ اردیبهشت، همزمان با مذاکرات ایران و کنسرسیوم نفت حکم دادگاه بدوی را تأیید نمود.

قانونی که در ۳۱ ژوئیه ۱۹۵۷ (نهم مرداد ۱۳۳۶) به تصویب رسید به شرکت ملی نفت ایران اختیارات وسیعی جهت بسط هرچه بیشتر تولید نفت در سراسر کشور، خارج از حوزه عملیات کنسرسیوم، و تصفیه و فروش آن در داخل و خارج ایران تفویض گردید.

«لئونارد موزلی» نویسنده کتاب «بازی قدرت» مدعی است که «انریکو ماتئی»^۲ رئیس شرکت نفت دولتی ایتالیا در تشویق شاه به تدوین قانون توسعه عملیات شرکت ملی نفت نقش مؤثری ایفا کرده و خود او هم در جلسه مجلس شورای ملی که قانون مزبور در آن به تصویب رسید، حضور داشته است. ماتئی در جریان ملی شدن نفت ایران و مبارزات دکتر مصدق هم در صدد ایجاد رابطه با دولت ایران و خرید نفت از ایران برآمد، ولی شرکت نفت انگلیس و ایران با تخفیف قابل ملاحظه در فروش محصولات نفتی خود به ایتالیائی‌ها، ماتئی را از تعقیب فکر خرید نفت از ایران منصرف ساخت. بعد از سقوط حکومت مصدق ماتئی توقع داشت که در کنسرسیوم نفت ایران سهمی به شرکت دولتی نفت ایتالیا داده شود، ولی هفت خواهران نفتی که از ماجراجوئی‌های گذشته ماتئی دل خوشی نداشتند، حاضر به پذیرفتن او به کنسرسیوم نفت ایران نشدند. ماتئی تصمیم گرفت از طریق دیگری وارد مبارزه با هفت خواهران نفتی بشود و این بار محرمانه برای انعقاد یک قرارداد نفتی که امتیازات بیشتری نسبت به قراردادهای دیگر نفتی برای کشور تولیدکننده داشته باشد با شاه و مقامات دولت وقت ایران وارد مذاکره شد. حاصل این مذاکرات عقد قراردادی بود که قانون توسعه عملیات شرکت ملی نفت ایران مقدمه افشا و اجرای آن به شمار می‌آمد. در واقع قرارداد شرکت ملی نفت ایران و شرکت دولتی نفت ایتالیا که قبلاً مورد توافق طرفین قرار گرفته بود، سه روز پس از تصویب قانون توسعه عملیات شرکت ملی نفت ایران در تهران امضا شد. به موجب این قرارداد شرکت دولتی نفت ایتالیا و شرکت ملی نفت ایران شرکتی به نام «سیرپ»^۳ با مشارکت مساوی دو شرکت مؤسس تشکیل دادند. حوزه عملیات شرکت سیرپ منطقه‌ای به وسعت ۲۲۹۰۰ کیلومتر مربع واقع در کوههای زاگرس و آبهای ساحلی

خلیج فارس بود و مهم‌ترین امتیازی که به‌موجب این قرارداد به ایران تعلق می‌گرفت این بود که سود شرکت پس از پرداخت مالیات به دولت ایران بین شرکا تقسیم می‌شد و چون نرخ مالیات برابر پنجاه درصد منافع بود، درواقع ۷۵ درصد منافع نصیب ایران می‌شد. شرکت ایتالیائی همچنین تعهد کرده بود که کلیه هزینه‌های سیرپ را بپردازد و شرکت ملی نفت ایران درصورت اکتشاف نفت برای توسعه عملیات سرمایه‌گذاری می‌کرد.

قرارداد جدید نفتی و تشکیل شرکت نفت ایران و ایتالیا، با اینکه در مقایسه با قرارداد ایران و کنسرسیوم و قراردادهای نفتی دیگر خاورمیانه میدان عمل محدودی داشت، سروصدای زیادی برپا کرد، زیرا این قرارداد امتیازی بیش از قراردادهای دیگر



مصدق در دادگاه نظامی

نفتی، که بر مبنای تصنیف درآمد تنظیم شده بود، برای کشور تولیدکننده نفت دربر داشت و می‌توانست سرمشق بدی (از نظر هفت خواهران نفتی) به کشورهای تولیدکننده نفت بدهد.

ده ماه بعد، در اوائل ژوئن ۱۹۵۸ (خرداد ۱۳۳۷) قرارداد دیگری بین شرکت ملی نفت ایران و شرکت نفت پان آمریکن (از شرکت‌های مستقل نفتی آمریکا) به امضا رسید. به موجب این قرارداد شرکتی بنام «ایران - پان آمریکن» با سهام مساوی شرکت‌های مؤسس تشکیل شد. حوزه فعالیت این شرکت محدوده‌ای به مساحت شانزده هزار کیلومتر مربع در آبهای ساحلی شمال خلیج فارس بود. شرایط قرارداد نیز مشابه شرایط قرارداد با ایتالیایی‌ها و اختصاص ۷۵ درصد سود حاصله برای ایران بود و امتیازی که علاوه بر آن برای ایران داشت، این بود که شرکت نفت «پان آمریکن» حاضر شده بود ۲۵ میلیون دلار نیز به عنوان پذیره نقدی به دولت ایران بپردازد.

متعاقب قرارداد ایران و پان آمریکن شرکت نفت «سافیر» کانادا نیز قراردادی با شرکت ملی نفت ایران منعقد ساخت که به موجب آن شرکتی بنام شرکت نفت ایران و کانادا، به منظور استخراج نفت در منطقه‌ای به وسعت ده هزار کیلومتر مربع در آبهای ساحلی شمال خلیج فارس، تشکیل می‌شد. شرایط قرارداد کم و بیش مشابه دو قرارداد قبلی بود و در صورت اکتشاف نفت ۷۵ درصد سود حاصله به ایران تعلق می‌گرفت.

با وجود امضای این قراردادها، که بیانگر غیرمنصفانه بودن قراردادهای هفت خواهران نفتی با کشورهای تولیدکننده و سود سرشار آنها از نفت این کشورها بود، شرکت‌های بزرگ نفتی همچنان برای حفظ سلطه خود بر بازارهای نفتی جهان پافشاری می‌کردند و از طرق مختلف عرصه را بر شرکت‌های مستقل نفتی که حاضر به تبعیت از آنها نبودند، تنگ می‌نمودند. همانطور که در فصول گذشته اشاره شد، هفت خواهران نفتی خود را مالک‌الرقاب عرصه تجارت بین‌المللی نفت می‌پنداشتند و درواقع علاوه بر حمایت دولت‌های متبوع خود بر اثر ناتوانی و پراکندگی کشورهای تولیدکننده نفت از چنین قدرتی برخوردار شده بودند. آنچه در عرصه تجارت بین‌المللی در مورد تعیین قیمت هر کالائی معمول است، در مورد نفت

مفهومی نداشت: صاحبان نفت و صادرکنندگان آن نه فقط اختیار تعیین قیمت کالای خود را برای عرضه و فروش در بازارهای بین‌المللی نداشتند، بلکه در تعیین قیمت آن مورد مشورت هم قرار نمی‌گرفتند. نفت تنها کالائی بود که فقط خریدار قیمت آن را تعیین می‌کرد و صادرکنندگان نفت تحت شرایطی که بر بازارهای جهانی حکمفرما بود، ناگزیر از قبول قیمت تعیین‌شده از طرف کمپانیهای نفتی بودند.

اما هفت خواهران نفتی، که هم خریدار عمده نفت از تولیدکنندگان و هم فروشنده آن در بازارهای جهانی بودند، قیمت نفت را چگونه تعیین می‌کردند؟ بی‌هیچ مأخذ و اساس اقتصادی و بازرگانی و بر مبنای ضوابط و محاسباتی که بیشتر ساختگی و من‌درآوردی بود. قیمت نفت خریداری شده در مبداء به‌هیچ‌وجه و بر هیچ مقیاسی با قیمتی که در بازارهای جهانی به دست مصرف‌کنندگان واقعی آن می‌رسید، تطبیق نمی‌کرد و به یک حساب ساده سهمی که از فروش نفت در بازارهای جهانی نصیب صاحبان اصلی آن می‌شد، به یک‌دهم درآمد واقعی نفت هم نمی‌رسید.

قیمت نفت در بندر مبداء، که مبنای محاسبه سهم پرداختی به کشورهای تولیدکننده به‌شمار می‌آمد و اصطلاحاً «قیمت اعلان‌شده» خوانده می‌شد در طول دهه ۱۹۵۰ در حدود بشکه‌ای دو دلار یا کمتر ثابت مانده بود، درحالی‌که بهای کالاهای دیگر در سطح جهانی مرتباً افزایش می‌یافت. در سال ۱۹۵۹ کمپانی‌های نفتی ناگهان و بی‌هیچ دلیل منطقی بهای نفت اعلان‌شده منطقه خلیج فارس را ۱۸ درصد کاهش دادند و چون با مقاومتی روبرو نشدند، در ماه اوت سال ۱۹۶۰ یک‌بار دیگر ۱۸ درصد از بهای اعلان‌شده نفت کاستند. پس از این دو کاهش غیرمنطقی و یکجانبه بهای نفت خاورمیانه به کمتر از قیمت اعلان‌شده نفت در سال ۱۹۵۳ تنزل کرد و درآمد کشورهای صادرکننده، با وجود افزایش تولید بیست تا سی درصد کاهش یافت. درحالی‌که قیمت نفت در بازارهای جهانی همچنان رو به‌افزایش بود و کمپانی‌های نفتی تمام پولی را که از حساب کشورهای صادرکننده کسر کرده

بودند یکسره به جیب‌های گشاد خود می‌ریختند.

«اوپک» یا سازمان کشورهای صادرکننده نفت تحت چنین شرایطی پا به عرصه وجود نهاد.

این سازمان در بدو تشکیل فقط پنج عضو داشت و اعضای اولیه آن که در سپتامبر سال ۱۹۶۰ در بغداد گرد آمدند عبارت بودند از ایران و عراق و عربستان سعودی و کویت و ونزوئلا. نمایندگان کشورهای نامبرده به دنبال دومین تنزل ناگهانی قیمت نفت از طرف کمپانی‌های نفتی به دور هم جمع شدند تا برای حفظ منافع خود در برابر اقدامات یکجانبه شرکت‌های نفتی تشریک مساعی نمایند. هدف‌های این سازمان در نخستین قطعنامه آن به شرح زیر منعکس شده است:

۱- هم‌آهنگی و یکنواخت ساختن سیاست کشورهای عضو و تعیین بهترین روش به منظور حفظ منافع کشورهای مزبور چه به صورت انفرادی و چه بطور دسته جمعی.

۲- تثبیت قیمت‌های نفت خام در بازارهای جهان با ایجاد طرق و وسائل لازم و جلوگیری از تغییرات غیرمعقول و زیان‌آور قیمت‌ها.

۳- اقدام برای برگرداندن قیمت‌های نفتی به میزان قبل از اوت ۱۹۶۰ و اینکه شرکت‌های نفتی در صورت تصمیم به تغییر قیمت‌ها باید تصمیم خود را برای کشورهای عضو توجیه نمایند.

۴- تنظیم فرمولی برای اطمینان از تثبیت قیمت‌ها و تهیه یک برنامه تولید به نحوی که منافع کشورهای تولیدکننده را ملحوظ داشته و عرضه نفت را به کشورهای مصرف‌کننده بطور مستمر و سودمند و درآمد عادلانه‌ای را برای سرمایه‌گذاران در صنعت نفت تأمین کند.

۵- اداره سازمان براساس تساوی کشورهای عضو.

۶- عدم قبول امتیازاتی خواه به صورت افزایش صادرات و یا شرایط بهتر در مورد قیمت‌ها که از طرف شرکت‌های نفتی به منظور جلوگیری از اجرای مصوبات اوپک به هریک از کشورهای عضو پیشنهاد شود.

چهار ماه بعد از نخستین کنفرانس سازمان کشورهای صادرکننده نفت در

بغداد، دومین کنفرانس اوپک در کاراکاس پایتخت ونزوئلا تشکیل شد و قطر نیز به جمع کشورهای عضو این سازمان پیوست. در این کنفرانس آقای فؤاد روحانی نماینده ایران به عنوان نخستین دبیرکل اوپک انتخاب گردید و به دنبال آن سومین کنفرانس اوپک از ۲۸ اکتبر تا اول نوامبر ۱۹۶۱ در تهران تشکیل گردید.

در ماههای آوریل و ژوئن سال ۱۹۶۲ اوپک دو کنفرانس دیگر در ژنو تشکیل داد و در جریان تشکیل این کنفرانسها کشورهای لیبی و اندونزی نیز به اوپک پیوستند و تعداد اعضای این سازمان به هشت کشور افزایش یافت. در هر دو کنفرانس قطعنامه‌هایی به منظور برگرداندن قیمت‌های اعلان‌شده نفت به میزان قبل از اوت سال ۱۹۶۰ به تصویب رسید، ولی شرکت‌های نفتی که اوپک را جدی نمی‌گرفتند و در نشریات خود از این سازمان بیشتر به عنوان یک کلوب یا باشگاه! نام می‌بردند به قطعنامه‌ها و تصمیمات آن ترتیب اثر ندادند.

در پنجمین کنفرانس اوپک که در ریاض تشکیل شد، البزاز از عراق به عنوان دومین دبیرکل اوپک انتخاب گردید و از آن به بعد کشورهای عضو اوپک دوبار در ژنو، پنج بار در وین و یک بار در هر یک از شهرهای جاکارتا، تریپولی، کویت، رم، بیروت، بغداد، دوحه، الجزیره و کاراکاس تشکیل جلسه داده و جمعاً یکصد و سی قطعنامه درباره مسائل مربوط به روابط کشورهای صادرکننده نفت با کمپانی‌های نفتی یا مسائل مربوط به تشکیلات سازمان و ترتیب جلسات آن تصویب و اجرا نمودند. تا سال ۱۹۷۰ الجزایر و ابوظبی هم که به جمع کشورهای صادرکننده نفت پیوسته بودند، به عضویت اوپک پذیرفته شدند و تعداد اعضای آن به ده کشور افزایش یافت. از مهمترین تصمیمات اوپک در ده سال اول حیات آن که اساس حرکت‌های بعدی این سازمان در رویارویی با هفت خواهران نفتی به شمار می‌آید، قطعنامه معروف ۱۲۰ اوپک است که روز ۱۲ دسامبر سال ۱۹۷۰ در بیست و یکمین کنفرانس اوپک در کاراکاس پایتخت ونزوئلا به تصویب رسید. در این قطعنامه به وزیران دارائی و نفت سه کشور ایران و عربستان سعودی و عراق مأموریت داده شده بود که به نمایندگی کلیه کشورهای صادرکننده نفت در منطقه خلیج فارس به پنج مورد، از جمله افزایش بهای نفت خام با توجه به وضع بازار جهانی نفت، حذف نابرابری‌های موجود در قیمت‌های اعلان شده نفت یا قیمت‌های مبنای محاسبه

مالیات به مأخذ بالاترین قیمت اعلان شده و تعیین رقم ۵۵ درصد به عنوان حداقل نرخ مالیات بر درآمد خالص شرکت‌های عامل نفت در کشورهای عضو با کمپانی‌ها وارد مذاکره شده و نتیجه را به کنفرانس فوق‌العادهٔ اوپک گزارش دهند. در قطعنامهٔ ۱۲۰ مخصوصاً به این نکته اشاره شده بود که اگر کمپانی‌ها به درخواست حقهٔ کشورهای تولیدکنندهٔ نفت حوزهٔ خلیج فارس توجه ننمایند، و مذاکرات انجام‌شده در جهت مقصود نباشد، کنفرانس فوق‌العاده تصمیماتی در زمینهٔ اقدامات هماهنگ و همزمان از طرف کلیهٔ کشورهای عضو اوپک اتخاذ خواهد نمود.

با وجود لحن محکم قطعنامهٔ ۱۲۰ اوپک، کمپانی‌های نفتی دست از لجاجت خود برنداشتند و مذاکراتی که در ژانویهٔ سال ۱۹۷۱ بین وزیران دارائی و نفت ایران و عربستان سعودی و عراق از یک طرف و نمایندگان کمپانی‌های بزرگ نفتی از طرف دیگر در تهران صورت گرفت به نتیجه‌ای نرسید. بیست و دومین کنفرانس اوپک به دنبال شکست این مذاکرات در فوریهٔ سال ۱۹۷۱ (بهمن ۱۳۴۹) در تهران تشکیل شد و وزیران دارائی و نفت هر ده کشور عضو در آن شرکت کردند. این کنفرانس، که نویسنده به عنوان یکی از اعضای هیئت نمایندگی ایران در آن شرکت داشتم، در جوی آکنده از خشم و عصبانیت نسبت به بی‌اعتنائی کمپانی‌های نفتی در برابر تقاضاهای مشروع کشورهای صادرکنندهٔ نفت تشکیل شد و با وجود جنگ تبلیغاتی شدیدی که در آن زمان بین ایران و عراق جریان داشت، وزیر دارائی وقت ایران (جمشید آموزگار) به پیشنهاد وزیر نفت عراق به ریاست این کنفرانس فوق‌العاده انتخاب شد تا از تأثیر سوء اختلافات ایران و عراق در جریان کنفرانس جلوگیری شود. کنفرانس فوق‌العادهٔ اوپک در تهران قطعنامهٔ جدیدی در تأیید قطعنامهٔ ۱۲۰ صادر کرد که به موجب آن هر یک از کشورهای عضو صادرکنندهٔ نفت در خلیج فارس می‌بایست روز ۱۵ فوریهٔ سال ۱۹۷۱ اقدامات قانونی ضرور برای اجرای هدف‌های مصرح در قطعنامهٔ ۱۲۰ کنفرانس بیست و یکم را معمول داشته و یا قوانین لازم برای اجرای این منظور وضع نمایند. در این قطعنامه به صراحت اخطار شد که «چنانچه هر یک از شرکت‌های نفتی مربوط، حاضر به قبول این اقدامات و یا مصوبات قانونی ظرف هفت روز از تاریخ اعمال آنها در کشورهای عضو نگردد، دولت‌های ایران، الجزایر، ابوظبی، عراق، کویت، لیبی، قطر، عربستان

سعودی و ونزوئلا دست به اقدام مقتضی منجمله تحریم کلی صدور نفت خام و فرآورده‌های نفتی به وسیله آن شرکت خواهند زد.»

به این ترتیب برای نخستین بار در تاریخ تصمیمات اوپک عبارت «تحریم صدور مواد نفتی» بجا و بموقع به کار گرفته شد و بر اثر این تهدید بسیار صریح و جدی بود که کمپانی‌های نفتی برای نخستین بار در برابر خواست‌های اوپک سر تسلیم فرود آوردند و نه فقط به مفاد قطعنامه ۱۲۰ اوپک و افزایش میزان مالیات و بهای اعلان شده نفت کشورهای حوزه خلیج فارس گردن نهادند، بلکه دو اصل پیشنهادی ایران درباره افزایش مستمر سالانه بهای نفت در ازاء تورم جهانی به میزان ۲/۵ درصد در سال و افزایش سالانه پنج سنت بر بهای هر بشکه نفت خام در ازاء افزایش بهای فرآورده‌های نفتی در بازارهای جهانی نیز به کمپانی‌ها قبولانده شد. افزایش درآمدی که از این طریق نصیب کشورهای صادرکننده نفت شد، نسبت به موفقیت‌هایی که در سال‌های بعد به دست آمد ناچیز به نظر می‌رسد، لیکن توفیقی که در این تاریخ به دست آمد لازمه و مقدمه تمام موفقیت‌های بعدی بود.



جمشید آموزگار در یکی از جلسات اوپک - آموزگار در حساس‌ترین سال‌های حیات اوپک نمایندگی ایران را در این سازمان به عهده داشت

در تابستان سال ۱۹۷۱ با بروز بحران اقتصادی در آمریکا که نخست به مواج شدن نرخ دلار و سپس تنزل رسمی ارزش دلار در برابر سایر پول‌های معتبر جهان انجامید، کشورهای صادرکننده نفت که بهای نفت خود را برحسب دلار محاسبه و دریافت می‌کردند، متضرر شدند، زیرا با تنزل ارزش دلار در واقع قدرت خرید دلاری که در برابر هر بشکه نفت عاید کشورهای صادرکننده می‌شد، کاهش یافت. اوپک کمپانی‌های نفتی را برای جبران این زیان تحت فشار قرار داد و سرانجام به‌موجب قراردادی که روز ۲۰ ژانویه سال ۱۹۷۲ بین کشورهای صادرکننده نفت حوزه خلیج فارس و شرکت‌های خارجی عامل نفت در این منطقه به‌امضا رسید ۸/۴۹ درصد بر بهای اعلان شده نفت خلیج فارس افزوده شد. در اوائل سال ۱۹۷۳ ارزش دلار مجدداً کاهش یافت و کمپانی‌های نفتی بعد از چانه زدن‌های زیاد سرانجام با افزایش ۱۱/۸۳ درصد دیگر بر بهای اعلان شده نفت منطقه خلیج فارس موافقت نمودند.

با وجود این قیمت پایه نفت بقدری ناچیز بود که با وجود سه‌مرتبۀ افزایش در فاصله سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۳ بهای انواع نفت خام کشورهای صادرکننده نفت در خلیج فارس در تابستان سال ۱۹۷۳ از ۲/۹۳ دلار برای هر بشکه نفت ایران تا ۳/۱۴ دلار برای هر بشکه نفت سبک قطر تجاوز نمی‌کرد.

برای نشان دادن اهمیت نفت منطقه خلیج فارس در تأمین انرژی مورد نیاز جهان، در این تاریخ که سال آغاز بحران بزرگ نفتی است، کافی است به میزان تولید و صدور نفت از این منطقه در سال ۱۹۷۳ اشاره کنیم. در این سال تولید نفت کشورهای حوزه خلیج فارس برای نخستین بار از یک‌هزار میلیون تن تجاوز کرد و ۹۸۹ میلیون تن آن به خارج صادر گردید، که ۵۱۳ میلیون تن آن به کشورهای اروپای غربی و ۲۱۶ میلیون تن به ژاپن صادر شده بود. در پایان تابستان سال ۱۹۷۳ و کمی پیش از آغاز بحران بزرگ نفتی، که در فصل بعد به آن اشاره خواهیم کرد، عربستان سعودی با تولید روزانه بیش از هشت میلیون بشکه نفت مقام اول را در میان کشورهای تولیدکننده نفت خلیج فارس داشت و ایران با پنج میلیون و پانصد هزار بشکه تولید روزانه دومین کشور تولیدکننده خلیج فارس به‌شمار می‌آمد. کویت با تولید کمی بیش از دو میلیون بشکه در روز در مقام سوم قرار گرفته بود و عراق با

کمتر از دو میلیون بشکه تولید روزانه مقام چهارم را داشت. میزان تولید روزانه نفت ابوظبی و قطر و منطقه بیطرف بین عربستان و کویت نیز (که درآمد آن بین دو کشور عربستان سعودی و کویت تقسیم می‌شد) به دو میلیون بشکه می‌رسید و در مجموع هر روز قریب بیست میلیون بشکه نفت از منابع خلیج فارس به بازارهای جهان سرازیر می‌شد که بخش مهمی از نیاز جهان به انرژی را تأمین می‌نمود.

در چنین شرایطی جنگ اکتبر سال ۱۹۷۳ بین اعراب و اسرائیل و به دنبال آن تحریم و بحران نفتی در جهان آغاز شد که در مدتی کمتر از سه ماه به چهار برابر شدن قیمت نفت انجامید، ولی پیش از شرح چگونگی این بحران و پیامدهای آن لازم است تحولات دیگری را نیز که قبل از بحران نفتی پائیز ۱۹۷۳ در کشورهای تولیدکننده نفت رخ داد، از نظر بگذرانیم.

* * *

از ایران آغاز می‌کنیم که در آغاز دهه ۱۹۶۰ و همزمان با تشکیل اوپک، سه شرکت مستقل نفتی با مشارکت شرکت ملی نفت ایران در خارج از حوزه عملیات کنسرسیوم نفت شروع به کار کردند. منطقه عملیات شرکت نفت ایران و ایتالیا (سیرپ) وسیع‌تر از دو شرکت دیگر بود و انریکو ماتی رئیس شرکت دولتی نفت ایتالیا که با امضای نخستین قرارداد نفتی بر مبنای پرداخت ۷۵ درصد سود حاصله به کشور تولیدکننده اساس قراردادهای نفتی را متزلزل ساخته بود، علناً در نشریات وابسته به هفت خواهران نفتی به عنوان یک فرد مزاحم و ماجراجو مورد حمله قرار می‌گرفت. ماتی علاوه بر امضای قرارداد معروف نفتی خود با ایران، با شوروی هم وارد معامله شده و با وارد کردن نفت ارزان شوروی به ایتالیا و فروش آن به زیر قیمت فرآورده‌های نفتی شعبه ایتالیائی شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی، با این خواهر بزرگ گروه هفت خواهران نفتی به رقابت برخاسته بود. مقامات شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی یا «اکسون» فعلی که از مبارزه با ماتی نتیجه نگرفته بودند، در سال ۱۹۶۲ با وی از در آشتی درآمدند و او را به آمریکا دعوت کردند. ماتی این دعوت را پذیرفت، ولی پیش از اینکه به آمریکا برود، در اکتبر همین سال در یک سانحه هوائی کشته شد. دکتر جان بلر نویسنده کتاب معروف «کنترل نفت» که یکی از معتبرترین کتاب‌ها در زمینه مسائل نفتی به شمار می‌آید، تأیید

می‌کند که سقوط هواپیمای کوچک شخصی ماتئی در شرایطی غیرعادی رخ داده و گمان‌پردازی دربارهٔ اینکه توطئه‌ای برای قتل او در کار بوده است، کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد.^۷

جان بلر در همین کتاب پس از اشاره به این مطلب که رقابت شرکت دولتی نفت ایتالیا با آمریکائی‌ها بعد از مرگ ماتئی پایان یافت، صورت جلسه مذاکرات کمیتهٔ تحقیق سنای آمریکا را دربارهٔ فعالیت‌های شرکت‌های چندملیتی، که به عملیات شرکت «اکسون» در ایتالیا مربوط می‌شود، نقل کرده و در آنجا به اعترافات صریح مدیر مالی شرکت اکسون دربارهٔ پرداخت ۲۹ میلیون دلار از طرف این شرکت به مقامات ایتالیائی در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۲ اشاره می‌کند.^۸ هدف از این پرداخت‌ها تأمین منافع شرکت بزرگ نفتی آمریکا در ایتالیا و خنثی کردن نتایج اقدامات گذشتهٔ ماتئی در شرکت دولتی نفت ایتالیا بوده است.

فعالیت شرکت‌های مستقل نفتی در ایران، به‌علت کارشکنی شرکت‌های بزرگ نفتی و مشکلات بازاریابی، با سرعتی که انتظار می‌رفت، پیشرفت نکرد، ولی با تغییراتی که بر اثر تقویت موقعیت اوپک در قراردادهای چند کشور تولیدکنندهٔ نفت حوزهٔ خلیج فارس با شرکت‌های نفتی داده شد، ایران نیز درصدد تغییر شرایط قرارداد سال ۱۳۳۳ خود با کنسرسیوم برآمد و سرانجام شرکت‌های عضو کنسرسیوم به امضای قرارداد جدیدی که متضمن امتیازات بیشتری برای ایران بود، رضایت دادند. به‌موجب این قرارداد که روز نهم مرداد ۱۳۵۲ (۳۱ ژوئیهٔ سال ۱۹۷۳) به‌موقع اجرا درآمد، ادارهٔ امور صنایع نفت ایران بطور کامل به شرکت ملی نفت ایران سپرده شد و شرکت‌های عضو کنسرسیوم به‌عنوان خریدار نفت ایران شناخته شدند. این قرارداد، فروش نفت به شرکت‌های عضو کنسرسیوم را به مدت بیست سال (تا سال ۱۹۹۳) تضمین می‌نمود، ولی در جدول تولید و فروش نفت ایران طی بیست سال، که ضمیمهٔ قرارداد بود، پیش‌بینی شده بود که ایران هر سال سهم بیشتری برای فروش مستقیم در بازارهای جهانی در اختیار خواهد داشت. بطور

7- John M. Blair - The Control of Oil. Vintage Books.
1978. P.93

8- John M. Blair - The Control of Oil. P. 94

مثال در اولین سال قرارداد، فروش ۸/۹۰ درصد تولید نفت ایران به شرکت‌های عضو کنسرسیوم پیش‌بینی شده بود، ولی در سال ۱۹۸۰ این نسبت به ۶/۷۵ درصد و در سال ۱۹۸۶ به ۵۵ درصد کاهش می‌یافت، یعنی در این سال ایران می‌توانست ۴۵ درصد نفت خود را مستقیماً به بازارهای جهانی عرضه نماید. در سال ۱۹۹۰ فقط ۴۸/۲۶ درصد تولید نفت ایران به کنسرسیوم تحویل می‌شد و بالاخره در سال آخر قرارداد یعنی ۱۹۹۳ این نسبت به کمتر از پنج درصد می‌رسید و سرانجام در پایان مدت قرارداد ایران تعهدی برای تحویل نفت به هیچیک از شرکت‌های عضو کنسرسیوم نداشت.

همزمان با انعقاد قرارداد جدید نفت بین ایران و شرکت‌های عضو کنسرسیوم چهار کشور صادرکننده نفت خلیج فارس (عربستان سعودی، کویت، قطر و ابوظبی) نیز با امضای قراردادهای جدیدی با شرکت‌های نفتی در عملیات آنها شریک شدند. مشارکت این کشورها در عملیات شرکت‌های نفتی، که مبتنی بر طرح‌های پیشنهادشده در اوپک بود، به میزان ۲۵ الی ۵۱ درصد طی یک دوره ده ساله (۱۹۷۳ تا ۱۹۸۳) پیش‌بینی شده بود.

از وقایع مهم دیگری که در سال‌های دهه ۱۹۶۰ در کشورهای ساحلی خلیج فارس رخ داد برکناری ملک سعود از سلطنت عربستان سعودی و آغاز سلطنت ملک فیصل در سال ۱۹۶۴ بود. ملک سعود که مردی زنباره و ولخرج بود، قسمت اعظم درآمد نفت عربستان را صرف توسعه حرمسرا و خرید کشتی و اتومبیل و هواپیماهای شخصی و جواهرات گران‌قیمت می‌نمود و کشتی و هواپیما و اتومبیل‌های سفارشی او که به قیمت بسیار گرانی تمام می‌شد، در حکم حرمسرای سیار بود، زیرا ملک سعود در مسافرت‌های کوتاه‌مدت هم نمی‌توانست از ارضای تمنیات جنسی خود دست بردارد. بر اثر این ولخرجی‌ها خزانه عربستان تهی و دولت عربستان دچار بدهی‌های سنگینی شد که عوارض آن بطور طبیعی متوجه شرکت‌های نفتی هم می‌شد.

نقش شرکت‌های نفتی در برکناری ملک سعود و روی کار آوردن برادر و ولیعهد او ملک فیصل روشن نیست، ولی قدر مسلم این است که شرکت‌های آمریکائی عضو شرکت نفت آمریکا و عربستان سعودی (آرامکو) نه فقط از فشار

روزافزون ملک سعود برای درآمد بیشتر به تنگ آمده بودند، بلکه ادامه سلطنت او را به علت توسعه نارضائی و احتمال بروز اغتشاشاتی در این کشور برای موقعیت خود خطرناک تشخیص داده بودند و ملک فیصل که با یک کودتای داخلی در دربار عربستان برادر خود را برکنار و به مقام سلطنت رسید وضع اطمینان بخش تری برای سرمایه گذاری و توسعه عملیات آنها فراهم می آورد. ملک فیصل در زمان ولیعهدی خود نیز با برکناری شیخ عبدالله طریقی وزیر تندرو نفت عربستان سعودی که یکی از مؤسسين سازمان اوپک بود، رضایت کمپانی های نفتی را جلب کرده بود. مشاور مورد اعتماد ملک فیصل در مسائل نفتی شیخ احمد زکی یمانی بود که هرچند ظاهراً راه طریقی را در اوپک دنبال می کرد، در خفا با شرکت های بزرگ نفتی سروسی داشت و انتصاب او به مقام وزارت نفت عربستان سعودی رضایت خاطر کمپانی ها را فراهم ساخت. طرح مشارکت کشورهای تولید کننده نفت در عملیات شرکت های نفتی نیز به پیشنهاد او در قطعنامه های اوپک گنجانیده شد، و این پیشنهاد هرچند منافعی برای کشورهای تولید کننده دربر داشت، درواقع از اقدامات تندتری مانند ملی شدن نفت و آنچه در ایران و عراق رخ داد جلوگیری می نمود.

* * *

در نخستین سال های دهه ۱۹۷۰ و پیش از بحران بزرگ نفتی سال های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ سه واقعه مهم دیگر نیز در کشورهای حوزه خلیج فارس روی داد که هر سه به نحوی با ایران ارتباط داشت. این فصل را با اشاره کوتاهی به این سه واقعه به پایان می آوریم.

نخستین واقعه در تابستان سال ۱۹۷۰ در عمان سلطنت نشین ساحل جنوب شرقی خلیج فارس روی داد و این واقعه کودتای شاهزاده قابوس پسر سلطان سعید ابن تیمور فرمانروای عمان بر ضد پدر بود. سلطان سعید ابن تیمور که مدت ۳۸ سال (از ۱۹۳۲ تا ۱۹۷۰) بر عمان حکومت کرد، یکی از مرتجع ترین و مستبدترین سلاطین عرب بود. او با اینکه در انگلستان تحصیل کرده بود، افکار قرون وسطائی داشت و با هرگونه آثار ترقی و تمدن مخالفت می کرد. با کشف نفت در عمان سلطان سعید ابن تیمور در اواخر سلطنت خود سالانه ۷۵ میلیون دلار درآمد نفتی داشت، ولی حاضر نبود عשרی از آن را در راه پیشرفت و رفاه کشورش صرف کند،

تا اینکه انگلیسی‌ها از دست او به‌تنگ آمدند و پرنس قابوس پسر سلطان را که در دانشکده نظامی «ساندهرست»^۹ انگلیس تحصیل کرده بود، برای جانشینی وی در نظر گرفتند. سعید ابن تیمور که از توجه انگلیسی‌ها به پسرش بیمناک شده بود او را در قصر خود زندانی کرد، ولی سر ویلیام لوس^{۱۰} فرستاده ویزه بریتانیا به خلیج فارس تصمیم خود را گرفته و ژنرال «گراهام»^{۱۱} فرمانده قوای انگلیس در عمان را مأمور کرده بود که به هر قیمتی شده طرح کودتا بر ضد سعید ابن تیمور را به‌موقع اجرا بگذارد. نقشه کودتا علیه سعید ابن تیمور در اوائل تابستان سال ۱۹۷۰ که سلطان به قصر تابستانی خود در «سلاله» رفته بود، به‌مورد اجرا گذاشته شد. داستان این کودتا در نیمه دوم قرن بیستم خود بی‌شباهت به داستان‌های هزار و یکشب نیست. سلطان عصر روز ۲۳ ژوئیه ۱۹۷۰ در یکی از سالن‌های قصر خود که مشرف به دریا بود به یک پالان شتر زینتی تکیه داده و روی فرش چمباتمه زده بود که ناگهان:

در بزرگ سالن با یک ضربه گشوده شد و هفت مرد مسلح وارد سالن شدند. سلطان در نگاه اول مرد جوانی را که پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد، شناخت. او «برایخ» پسر حاکم سلاله دوست قدیمی و مورد اعتماد سلطان بود. سلطان با لحنی خشمگین او را مخاطب قرار داده و گفت چرا بدون اجازه وارد شده است؟. برایخ گفت جلاله (اعلیحضرتا) ما قصد آسیب رساندن به شما را نداریم و دستور داریم که شما را با احترام از اینجا ببریم. سلطان گفت چه کسی این دستور را به شما داده است. برایخ گفت ما مجاز نیستیم به این سؤال شما پاسخ بدهیم و اگر بدون مقاومت همراه ما بیایید هیچ آسیبی به شما نخواهد رسید.

سلطان که قصد نداشت به‌آسانی تسلیم شود، با یک حرکت ناگهانی ششلولی را که در زیر پالان شتر پنهان کرده بود، بیرون کشید و به‌طرف برایخ شلیک کرد، ولی تیر به یکی از افراد او خورد. در این‌موقع دو غلام سیاه عظیم‌الجثه با صدای شلیک گلوله وارد سالن شدند و با شمشیرهای برهنه به‌طرف برایخ و افراد او حمله بردند. سلطان در حین زدوخورد از سالن گریخت و برایخ و چهار نفر همراهانش که از دست غلامان سیاه جان به سلامت برده بودند، در راهروهای پیچ درپیچ قصر به‌دنبال سلطان می‌دویدند و به‌سوی هر سایه‌ای شلیک می‌کردند. یکی از تیرها به سلطان اصابت کرد و سعید

ابن تیمور درحالی که ریش سفید انبومش غرقه در خون بود، گرفتار شد. زخم سطحی بود و پس از پانسمان آن به وسیله پزشک پایگاه نیروی هوایی انگلیس در «صیره» سعید ابن تیمور قانع شد که باید به نفع پسرش از سلطنت عمان استعفا بدهد. تنها شرط سلطان برای استعفا تأمین جانی و مالی او از طرف ژنرال انگلیسی بود. ژنرال گراهام که در آن موقع «تصادفاً!» در سلاطه بود، شخصاً سلامت و تأمین مالی سلطان را در لندن تضمین کرد و سعید ابن تیمور فردای همان روز با یک هواپیمای نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا عازم انگلستان شد.^{۱۲۰۰}

سلطان قابوس ابن سعید در آغاز سلطنتش با قیام مسلحانه‌ای در جنوب کشورش (ایالت ظفار که مادر قابوس از اهالی آنجا بود) روبرو شد. این قیام که از طرف حکومت مارکسیست یمن جنوبی تقویت می‌شد و چین و شوروی هم به رقابت یکدیگر از آن حمایت می‌کردند، موقعیت سلطان قابوس را به خطر انداخت و انگلیسی‌ها که حاضر نبودند برای سرکوبی این شورش متحمل هزینه‌ای بشوند به سلطان قابوس توصیه کردند برای مبارزه با شورشیان ظفار از شاه ایران کمک بخواهد. در تهران هم توصیه‌های مشابهی به شاه شد و در نتیجه ایران بار سنگین هزینه جنگ ظفار را که تا سال ۱۹۷۵ به طول انجامید، به دوش کشید.

دومین تحول مهم آغاز دهه ۱۹۷۰ در منطقه خلیج فارس اعلام استقلال بحرین بود. بحرین تا سال ۱۹۷۱ که مانند سایر شیخ‌نشین‌های اطراف خلیج فارس مستقل شد، تحت‌الحمایه انگلستان بود، ولی دولت ایران به استناد سوابق و شواهد تاریخی بحرین را جزئی از ایران می‌دانست و در تقسیمات کشوری آن زمان بحرین را «استان چهاردهم» ایران به‌شمار می‌آوردند. انگلیسی‌ها قبل از اعطای استقلال به بحرین این مشکل را با شاه حل کردند و بعد از آنکه شاه ضمن مصاحبه‌ای در سفر رسمی خود به هند در پاسخ به یک سؤال حساب‌شده حکمیت سازمان ملل متحد را در این مسئله پذیرفت، هیئتی از طرف دبیرکل سازمان ملل متحد به بحرین رفت و بدون اینکه به آراء عمومی مردم بحرین مراجعه نماید، براساس «مصاحبه» با عده‌ای از اهالی بحرین نظر داد که اکثریت مردم بحرین خواهان استقلال هستند. شاه که قبلاً در این مورد با انگلیسی‌ها توافق کرده بود، نظر هیئت اعزامی سازمان ملل متحد

را پذیرفت و طرح دولت درباره انصراف از ادعای حاکمیت بر بحرین برای تصویب به مجلس شورای ملی (دوره بیست و دوم) ارجاع گردید. در این مجلس فقط چهار نماینده عضو حزب پان ایرانیست به مخالفت با پیشنهاد دولت برخاستند و به همین جهت در انتخابات بعدی به مجلس راه نیافتند.

البته هنگام اعلام استقلال بحرین در سال ۱۹۷۱ این کشور اهمیت خود را به عنوان یک منبع نفتی از دست داده بود. ذخائر نفت بحرین که از سال ۱۹۳۳ مورد بهره‌برداری قرار گرفت، بعد از سی سال رو به کاهش نهاد و کمی بعد از استقلال صادرات نفت از این کشور بکلی متوقف گردید.

چند ماه بعد از اعلام استقلال بحرین کشور دیگری نیز در سواحل جنوبی خلیج فارس پا به عرصه وجود نهاد. این کشور جدیدالتأسیس که از اتحاد هفت شیخ‌نشین (ابوظبی، دبی، شارجه، عجمان، ام‌القوین، رأس‌الخیمه و فجیره) به وجود آمده، امارات متحده عربی نام گرفت. مسئله رهبری کشور جدید نیز از پیش حل شده بود، زیرا شیخ ابوظبی که بزرگترین و ثروتمندترین کشورهای امارات متحده بود، طبعاً ریاست کشور را به عهده می‌گرفت و نیابت ریاست نیز حق طبیعی شیخ دبی، دومین کشور ثروتمند اتحادیه بود. امارات متحده عربی هنگام تشکیل آن در دسامبر سال ۱۹۷۱ با هشتاد و پنج هزار کیلومتر مربع مساحت کمی بیش از دویست هزار نفر جمعیت داشت و جمعیت بزرگترین امارات آن ابوظبی از شصت هزار نفر تجاوز نمی‌کرد. استخراج نفت در ابوظبی از سال ۱۹۵۸ آغاز شد، ولی صدور نفت از این امارت در سال ۱۹۶۲ آغاز شده و در سال ۱۹۶۶ به هفده میلیون تن رسید. در همین سال در شیخ‌نشین همسایه ابوظبی، دبی هم اولین چاه نفت به ثمر رسید و صدور نفت آن از اواخر دهه ۱۹۶۰ آغاز شد.

امتیاز نفت ابوظبی به دو شرکت داده شده است، که در یکی از آنها دو شرکت نفت انگلیس و فرانسه و در دیگری پنج شرکت انگلیسی و آمریکائی و فرانسوی و هلندی مشارکت دارند. امتیاز استخراج نفت از خاک دبی هم به شرکت آمریکائی کنتینانتال داده شده است، ولی برای استخراج نفت فلات قاره آن شرکت دیگری تأسیس شده است که چند شرکت انگلیسی و فرانسوی و آلمانی در آن سهیم هستند.



شیخ عیسی بن سلیمان الخلیفه امیر بحرین، پس از اعلام استقلال این جزیره که در نتیجه سازش پنهانی شاه و انگلیسی‌ها حاصل شد

تشکیل کشور امارات متحده عربی همزمان با پایان قرارداد تحت‌الحمایگی این امارات با انگلستان در اول دسامبر سال ۱۹۷۱ اعلام شد، و در نخستین ساعات همین روز که انگلستان دیگر تعهدی به دفاع از شیخ‌نشین‌های عضو امارات متحده نداشت، نیروی دریائی ایران جزایر تنب و ابوموسی را در دهانه تنگه هرمز به تصرف خود درآورد. در جزیره ابوموسی که مورد ادعای شارجه بود، مقاومتی صورت نگرفت، ولی در جزایر تنب که رأس‌الخیمه ادعای حاکمیت بر آن را داشت، مختصر مقاومتی مشاهده شد و سه سرباز ایرانی و یک پلیس رأس‌الخیمه کشته شدند.

«لئونارد موزلی» در کتاب «بازی قدرت» می‌نویسد که سرویلیام لوس نماینده سیاسی انگلیس در خاورمیانه قبل از پایان قرارداد تحت‌الحمایگی انگلیس با شیخ‌نشین‌های امارات متحده عربی مسئله جزیره ابوموسی را بین شاه ایران و شیخ شارجه حل کرده بود و به همین جهت جزیره ابوموسی که شارجه ادعای حاکمیت آنرا داشت، بدون مقاومتی تسلیم شد. طبق این توافق مقرر شده بود که ایران در صورت کشف نفت در ابوموسی و آبهای اطراف آن درآمد حاصله را با شارجه

نصف کند و تا وقتی که نفت در این جزیره کشف نشده، سالی یک میلیون و پانصد هزار لیره به شیخ شارجه بپردازد. این مبلغ درواقع باجی بود که شاه برای تصرف جزیره ابوموسی به شیخ شارجه می‌پرداخت، ولی هنگامی که نیروهای ایران جزیره ابوموسی را به تصرف خود درآوردند، این توافق محرمانه افشا نشد. در مورد جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک قبلاً توافقی حاصل نشده بود، ولی حاکم رأس‌الخیمه وقتی در مقابل عمل انجام شده قرار گرفت، تحت شرایطی به آن رضایت داد.^{۱۳}

البته ماجرای اشغال جزایر تنب و ابوموسی از طرف ایران به همین جا ختم نشد و چند کشور عربی، بخصوص عراق و لیبی در مقابل آن واکنش تندی نشان دادند. سرهنگ قذافی رهبر لیبی حتی حاضر شد برای بازپس گرفتن این جزایر نیرو به خلیج فارس بفرستد، ولی رهبران امارات متحده عربی به توصیه انگلیسی‌ها از قبول این پیشنهاد خودداری کردند، و قذافی به تلافی این عمل تأسیسات شرکت نفت انگلیس «بریتیش پترولیوم» را در لیبی ملی کرد.

«شوک» نفتی

روز ششم اکتبر سال ۱۹۷۳، که مصادف با «یوم کیپور»^۱ بزرگترین عید مذهبی یهودیان بود، نیروهای مصری در طول کانال سوئز دست به یک حمله غافلگیرانه بر مواضع نیروهای اسرائیل در ساحل شرقی کانال زدند و با احداث پل‌های متحرک در روی کانال که تانک‌ها و تجهیزات سنگین ارتش مصر می‌توانستند از روی آن عبور کنند، تأسیسات نیروهای اسرائیل را در ساحل شرقی کانال سوئز منهدم کرده و بیش از بیست کیلومتر به‌سوی شرق پیشروی نمودند. به‌فاصله کمی بعد از آغاز حمله نیروهای مصر، سربازان سوریه نیز در ارتفاعات «جولان» که در جنگ سال ۱۹۶۷ به تصرف اسرائیلی‌ها درآمده بود، دست به حمله زدند و سربازان اسرائیلی را از تمام مناطق متصرفی خود در جنگ ۱۹۶۷ عقب راندند.

«یوم کیپور» از این جهت برای آغاز حمله غافلگیرانه نیروهای مصر و سوریه به مناطق متصرفی این دو کشور از طرف اسرائیل انتخاب شده بود که در این روز یهودیان به مدت ۲۴ ساعت روزه می‌گیرند و در پایان روز از شدت گرسنگی و تشنگی به‌حال اغماء می‌افتند. حمله ناگهانی نیروهای مصر و سوریه علیه اسرائیل در ساعات پایانی این روز و هنگامی که سربازان و افسران اسرائیلی همه در حال استراحت و در حالتی نزدیک به اغماء بودند، صورت گرفت و غافلگیری و ناتوانی

اسرائیلی‌ها در پاسخ فوری به این حمله امری طبیعی بود. خانم گلدایر^۲ نخست‌وزیر اسرائیل بعدها در خاطرات خود نوشت که او شب قبل از حمله با شنیدن خبر فراخواندن اتباع روسی از مصر و سوریه احساس خطر کرده و نگرانی خود را از احتمال شروع یک حمله ناگهانی از طرف نیروهای مصر و سوریه به وزیر دفاع خود «موشه دایان»^۳ و مقامات اطلاعاتی اسرائیل اعلام کرده بود، ولی آنها در پاسخ گفته بودند که تحرکات نظامی در طول ساحل غربی کانال سوئز و ارتفاعات جولان عادی است و اثری از تدارک عملیات نظامی از طرف مصری‌ها و سوری‌ها به چشم نمی‌خورد. ظاهراً تمام نفرات و تجهیزات نظامی از نخستین ساعات روز ششم اکتبر به خط مقدم جبهه منتقل شده بود و به‌همین جهت نیروهای مصر و سوریه با استفاده از عامل غافلگیری کامل دشمن موفق شدند در چهل و هشت ساعت اول جنگ بدون برخورد با مقاومت قابل ملاحظه‌ای در صحرای سینا و ارتفاعات جولان پیشروی کنند.

با اعلام وضع فوق‌العاده و بسیج نیروها در اسرائیل و کمک‌های فوری آمریکا که از طریق هوا و دریا به اسرائیل ارسال شد، اسرائیلی‌ها موفق شدند پیشروی نیروهای مصر و سوریه را در روز سوم جنگ متوقف کنند و در پایان نخستین هفته جنگ دست به حمله متقابل بزنند. روز چهاردهم اکتبر به دنبال بمباران سنگین مواضع نیروهای سوریه در ارتفاعات جولان، نیروهای اسرائیل تمام مواضعی را که در هفته اول جنگ از دست داده بودند، بازپس گرفتند و در پایان دومین هفته جنگ تا شصت کیلومتری دمشق پیش رفتند. شامگاه روز شانزدهم اکتبر نیروهای تحت فرمان ژنرال معروف جنگجوی اسرائیلی «آریل شارون»^۴ از کانال سوئز گذشته و نیروهای مصری را محاصره کردند. روز ۲۲ اکتبر سربازان اسرائیلی تا کیلومتر ۱۰۱ قاهره پیش رفته بودند و در این مرحله بود که با مذاکرات محرمانه بین آمریکا و شوروی و تحت فشار بین‌المللی اسرائیلی‌ها به نیروهای خود فرمان توقف دادند و روز ۲۴ اکتبر به اجرای مقررات آتش‌بس تحت نظارت سازمان ملل متحد تن دادند. جنگ اکتبر سال ۱۹۷۳، که با پیشروی نیروهای مصر و سوریه در مناطق اشغالی اسرائیل آغاز شد و در سومین هفته جنگ، با به‌خطر افتادن پایتخت‌های هر



انورسادات رئیس جمهور مصر با شروع جنگ اکتبر ۱۹۷۳ با اسرائیل موجبات بحران بزرگ نفتی سال ۱۹۷۳ را فراهم ساخت، ولی بعداً به امضای قرارداد جداگانه صلح با اسرائیل تن در داد

دو کشور، به آتش‌بس و قطع عملیات نظامی انجامید، سرانجام به مذاکرات مستقیم بین مصر و اسرائیل و سفر سادات رئیس‌جمهوری وقت مصر به اسرائیل و انعقاد قرارداد جداگانه صلح بین دو کشور (قرارداد کمپ دیوید) منتهی شد. ولی تحولاتی که در حاشیه آن در جهان رخ داد آثار عمیق‌تری در اقتصاد و سیاست جهان برجای گذاشت.

* * *

روز هشتم اکتبر سال ۱۹۷۳ قرار بود جلسه‌ای از نمایندگان سازمان کشورهای صادرکننده نفت و کمپانی‌های بزرگ نفتی در وین تشکیل شود و دستور این جلسه بررسی پیشنهادات اوپک برای تجدیدنظر در قیمت نفت بود. نمایندگان اوپک و هفت خواهران نفتی فردای آغاز جنگ «کیپور» وارد وین شدند و جلسه در بحبوحه این جنگ و اضطراب و وحشتی که احتمال شکست و انهدام اسرائیل در غرب به وجود آورده بود، تشکیل گردید.

نمایندگان کمپانی‌های نفتی خود را برای افزایش ۸ درصد بر بهای نفت آماده

کرده بودند، ولی پیشنهاد آنها یک صدا از طرف نمایندگان اوپک رد شد. نمایندگان کمپانی‌ها در دومین جلسه مذاکرات با توجه به شرایط حاد جهانی پیشنهاد افزایش ۱۵ درصد بر بهای نفت را عنوان نمودند، که به نظر خود آنها پیشنهاد سخاوتمندانه‌ای به نظر می‌رسید، ولی نمایندگان کشورهای صادرکننده نفت هم که شرایط زمان را درک می‌کردند، حاضر به قبول این پیشنهاد نشدند و در میان شگفتی فرستادگان کمپانی‌ها اعلام نمودند که به نظر آنها قیمت نفت باید دوبرابر بشود. نمایندگان کمپانی‌ها تشکیل جلسه دیگری را برای اعلام نظرات نهائی خود خواستار شدند و با اینکه مدیران هفت شرکت بزرگ نفتی با مشورت یکدیگر با افزایش ۲۵ درصد بر بهای نفت موافقت کرده بودند، برای ارائه این پیشنهاد نظر دولت‌های متبوع خود را جویا شدند.

دولت آمریکا، و به تبع آن دولت‌های انگلیس و هلند نیز با پیشنهاد افزایش ۲۵ درصد بر بهای نفت مخالفت کردند و در نتیجه جلسه نمایندگان اوپک و کمپانی‌های نفتی بدون اخذ نتیجه پایان یافت.

در اجلاس فوق‌العاده وزیران نفت و دارائی اوپک که در نیمه اکتبر سال ۱۹۷۳، در بحبوحه جنگ‌های اعراب و اسرائیل، در کویت تشکیل شد اوپک برای اولین بار بدون مشورت و مذاکره با کمپانی‌های نفتی قیمت نفت را بین هفتاد تا هشتاد درصد نسبت به انواع نفت خام صادراتی افزایش داد و به موازات آن کشورهای عربی صادرکننده نفت (به‌استثنای عراق) صدور نفت به کشورهای حامی اسرائیل، و در رأس آنها آمریکا را تحریم کردند. تولید نفت کشورهای عربی با اعلام این تحریم در اکتبر ۱۹۷۳ پانزده درصد، در ماه نوامبر ۲۰ درصد و در ماه دسامبر ۲۵ درصد کاهش یافت و افزایش تولید در کشورهای دیگر صادرکننده نفت، از جمله ایران، برای پر کردن جای خالی نفت صادراتی کشورهای عرب کافی نبود. در نتیجه افزایش بی‌سابقه قیمت نفت، که در آغاز به نظر می‌رسید برای کشورهای مصرف‌کننده غیرقابل قبول و غیرقابل هضم باشد، با کاهش تولید و صدور نفت «جا افتاد» و حتی در بازارهای آزاد نفت اروپا نفت به قیمت‌های بیشتری به فروش رفت.

پذیرش اولین افزایش یک‌جانبه قیمت نفت از طرف سازمان کشورهای صادرکننده نفت، که مطبوعات و رسانه‌های خبری غرب آنرا «اولین شوک نفتی»

خواندند، زمینه را برای دومین شوگ نفتی فراهم ساخت و در کنفرانس وزیران نفت و دارائی اوپک در تهران که در ماه دسامبر سال ۱۹۷۳ تشکیل شد، اوپک تصمیم گرفت قیمت نفت را به حدود دوبرابر بهای تعیین شده در ماه اکتبر افزایش دهد که در مقایسه با بهای نفت در نیمه اول سال ۱۹۷۳ نزدیک به چهاربرابر بود. جدول زیر قیمت بعضی از انواع نفت صادراتی کشورهای حوزه خلیج فارس را در اول ژانویه سال ۱۹۷۴ (بعد از دومین افزایش یک جانبه قیمت نفت) در مقایسه با قیمت های نفت بعد از اولین شوگ نفتی و قبل از آن نشان می دهد:

نام کشور و نوع نفت	بهای هر بشکه نفت قبل از اکتبر ۱۹۷۳	اولین افزایش بهای نفت	بهای هر بشکه نفت پس از دومین افزایش ژانویه ۱۹۷۴
نفت متوسط ایران	۲/۹۳ دلار	۴/۹۹ دلار	۱۱/۶۳ دلار
نفت سبک عربستان	۳/۰۱ دلار	۵/۱۲ دلار	۱۱/۶۵ دلار
نفت عراق	۲/۹۸ دلار	۵/۰۶ دلار	۱۱/۶۷ دلار
نفت کویت	۲/۹۸ دلار	۴/۹۰ دلار	۱۱/۵۴ دلار
نفت ابوظبی	۳/۰۸ دلار	۶/۰۴ دلار	۱۲/۶۴ دلار
نفت قطر	۳/۱۴ دلار	۵/۳۴ دلار	۱۲/۴۱ دلار

مأخذ: The Petroleum Economist

چهار برابر شدن قیمت نفت در عرض سه ماه وحشت زیادی در کشورهای مصرف کننده نفت، اعم از کشورهای صنعتی و پیشرفته و ممالک جهان سوم به وجود آورد، زیرا در این تاریخ روزانه در حدود سی میلیون بشکه نفت در کشورهای عضو اوپک استخراج می شد که بیش از نود درصد آن به بازارهای جهانی صادر می گردید. تولید نفت کشورهای غیر عضو اوپک (به استثنای شوروی و کشورهای کمونیست که نفت تولیدی آنها در کشورهای بلوک شرق مصرف می شد) در این تاریخ از پانزده میلیون بشکه در روز تجاوز نمی کرد که کمتر از نصف تولید روزانه اوپک بود و به این ترتیب بیش از شصت درصد انرژی مورد نیاز جهان از طرف

کشورهای عضو اوپک تأمین می‌گردید، که صرفنظر کردن از آن و اعمال سیاست‌هایی از قبیل تحریم واردات مواد نفتی از کشورهای عضو اوپک، یا کاهش واردات به میزانی که اوپک را وادار به تغییر سیاست خود بنماید، امکان‌پذیر نبود.

وحشت بزرگ دیگری که به دنبال چهاربرابر شدن قیمت نفت در محافل سیاسی و اقتصادی جهان به وجود آمد سرازیر شدن ده‌ها میلیارد دلار در آمد اضافی به کشورهای صادرکننده نفت و عواقب انباشته شدن دلارهای نفتی در اقتصاد جهانی بود. مجله معتبر نفتی - اقتصادی «پترولیوم اکونومیست»^۵ در شماره ژانویه سال ۱۹۷۴ خود نوشت که درآمدهای نفتی کشورهای صادرکننده نفت در سال ۱۹۷۴ با قیمت‌های جدید، در صورت ادامه روند تولید فعلی، به یکصد میلیارد دلار خواهد رسید. درحالی که با قیمت‌های اول اکتبر سال ۱۹۷۳ در آمد آنها در سال ۱۹۷۴ از سی میلیارد دلار تجاوز نمی‌کرد و در صورتی که قیمت‌های اعلان شده از طرف اوپک در ۱۶ اکتبر سال ۱۹۷۳ ملاک محاسبه قرار می‌گرفت، در آمد آنها به پنجاه و یک میلیارد دلار می‌رسید. در همین مجله پرداخت‌های اضافی کشورهای واردکننده نفت در سال ۱۹۷۴ نیز محاسبه شده و از آن جمله آمده بود که تنها آمریکا و ژاپن هر یک ۹ میلیارد دلار و کشورهای بزرگ صنعتی اروپای غربی هر یک سه تا چهار میلیارد میلیارد دلار بیش از سال قبل باید بابت واردات نفتی خود پرداخت کنند.

در مطبوعات جهان ارقام نجومی درآمدهای نفتی کشورهای صادرکننده نفت مورد بحث و تفسیر قرار می‌گرفت و آینده تاریکی برای اقتصاد جهان در اواخر دهه ۱۹۷۰ پیش‌بینی می‌شد. بانک جهانی هم با انتشار گزارشی درباره میزان افزایش درآمد کشورهای صادرکننده نفت طی دهه ۱۹۸۵-۱۹۷۵ تصویر وحشتناکی از آینده به دنیای صنعتی غرب ارائه داد و پیش‌بینی کرد که اوپک در نیمه دهه سال ۱۹۸۰ بر بازارهای پولی جهان مسلط خواهد شد! براساس گزارش بانک جهانی که در ژوئیه سال ۱۹۷۴ منتشر شد، ذخائر مالی کشورهای عضو اوپک در سال ۱۹۸۰ به ۶۴۳ میلیارد دلار و در سال ۱۹۸۵ به رقم نجومی ۱,۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار می‌رسید و کشورهای صادرکننده نفت با این پول می‌توانستند کمپانی‌های بزرگ صنعتی غرب را نیز تحت کنترل خود درآورند!

اما واقعیت چنین نبود. اولاً مؤسسات معتبر اقتصادی دیگر جهان مانند «مورگان گارانتی»^۶ و «فرست نشنال سیتی بانک»^۷ آمریکا اضافه درآمد احتمالی کشورهای صادرکننده نفت را در سال ۱۹۸۰ زیر دویست میلیارد دلار، یعنی کمتر از ثلث تخمین بانک جهانی پیش‌بینی کردند و ثانیاً کشورهای واردکننده نفت با صرفه‌جویی در مصرف نفت و تأمین انرژی مورد نیاز خود از منابع دیگر و افزایش بهای کالاهای صادراتی خود با تصمیمات اوپک به مقابله برخاستند و مهمتر از همه آنکه قسمت اعظم درآمدهای اضافی کشورهای صادرکننده نفت با افزایش واردات کالاهای ساخت کشورهای واردکننده و انباشته شدن درآمدهای نفتی اوپک در بانک‌های غربی عملاً به دنیای صنعتی غرب بازگشت و درواقع پولی که از جیب مصرف‌کنندگان غربی خارج می‌شد یکجا در اختیار بانک‌های بزرگ غربی و صاحبان صنایع بزرگ، بخصوص صنایع اسلحه‌سازی غرب قرار گرفت.

البته کمپانی‌های بزرگ نفتی طعم افزایش ناگهانی قیمت نفت یا شوگ نفتی را با کاهش عرضه نفت در بازارهای جهانی به مصرف‌کنندگان چشانند تا زمینه را برای اعمال سیاست‌های خود در آینده فراهم سازند، و سودهای کلان گذشته را تحت شرایط جدید افزایش دهند. به‌همین جهت مردم کشورهای واردکننده نفت در زمستان سال ۱۹۷۴ با سختی‌های زیادی روبرو شدند که مشکلات رفت و آمد و صف‌های طولی در برابر پمپ‌های بنزین و سردی خانه‌ها به‌علت کمبود مواد نفتی و صرفه‌جویی در مصرف گاز و گازوئیل دستگاه‌های حرارتی از آن جمله بود، ولی این سختی‌ها به‌تدریج برطرف شد و بعد از کاهش نسبی مصرف نفت در سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ واردات نفتی کشورهای صنعتی در سال ۱۹۷۶ از سال ۱۹۷۳ نیز فراتر رفت و این سیر صعودی تا سال ۱۹۷۹ ادامه یافت.

دکتر «جان بلر» در کتاب معروف خود تحت عنوان «کنترل نفت» که قبلاً به آن اشاره شد، می‌نویسد که کشورهای بزرگ صنعتی از همان سال ۱۹۷۴ خود را با وضع جدیدی که از افزایش قیمت‌های نفتی ناشی شده بود، تطبیق دادند و با تدابیر گوناگون آثار منفی آنرا در اقتصاد خود خنثی کردند. یکی از این تدابیر افزایش قیمت کالاهای صنعتی و افزایش صادرات اسلحه به کشورهای تولیدکننده

نفت بود. بطور مثال در همین سال ۱۹۷۴ که اولین سال بعد از «شوک نفتی» است، صادرات اسلحه آمریکا به دوبرابر افزایش یافت و قسمت اعظم ۸۵۰۰ میلیون دلار سلاح آمریکائی به کشورهای تولیدکننده نفت در خاورمیانه صادر شد. تنها ایران در سال ۱۹۷۴ چهارهزار میلیون دلار اسلحه از آمریکا خریداری کرد که نزدیک به نصف کل صادرات اسلحه آمریکا را تشکیل می‌داد!

البته کشورهای فقیر جهان سوم که امکانات کشورهای صنعتی را برای مقابله با تصمیمات سازمان کشورهای صادرکننده نفت نداشتند، برای تأمین نفت مورد نیاز خود دچار مشکلاتی شدند و پرداخت‌های اضافی این کشورها برای نفت در سال ۱۹۷۴ به یازده میلیارد دلار رسید، ولی کشورهای عضو اوپک برای کمک به کشورهای درحال توسعه صندوقی بوجود آوردند و در سال ۱۹۷۴ از طریق این صندوق پنج میلیارد دلار به کشورهای مذکور کمک کردند. از سوی دیگر قراردادهای دوجانبه‌ای بین کشورهای صادرکننده نفت و کشورهای جهان سوم به امضا رسید و قسمتی از نفت مورد نیاز این کشورها بطور تهاتری با مواد اولیه و کالاهای صادراتی آنها مبادله شد.

گزارش بانک جهانی درباره وضع اقتصاد جهان در سال ۱۹۷۴، که در اواسط سال ۱۹۷۵ منتشر شد، سند گویائی از تأثیر افزایش قیمت‌های نفت یا به اصطلاح «شوک نفتی» در اقتصاد جهانی است. به موجب این گزارش در سال ۱۹۷۴ درآمد سرانه مردم کشورهای صادرکننده نفت از ۳۶ تا ۱۱۵ درصد افزایش یافت و در چهار کشور عربستان سعودی و کویت و قطر و امارت متحده عربی تا ۷۶۰۰ دلار رسید. درحالی که درآمد سرانه متوسط ۴۰ کشور درحال توسعه بدون تغییر محسوسی نسبت به سال قبل در ۴۲۵ دلار باقی ماند و درآمد سرانه کشورهای صنعتی با یک درصد کاهش نسبت به سال ۱۹۷۳ به ۵۲۰۳ دلار رسید که البته در سال‌های بعد جبران شد.

* * *

کشورهای بزرگ صنعتی شوک نفتی سال ۱۹۷۴ را تا سال ۱۹۷۶ بکلی جبران کردند و در سال ۱۹۷۷ تولید نفت کشورهای عضو اوپک از سی میلیون

8- John M. Blair - The Control of Oil. Vintage Books 1978. p. 273

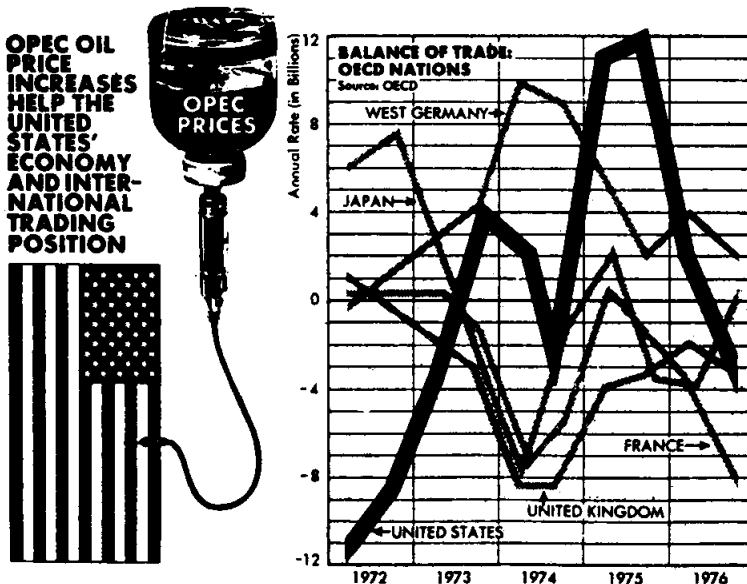
9- John M. Blair - The Control of Oil - p. 274

بشکه در روز فراتر رفت. در همین سال میزان مصرف نفت در جهان (به‌استثنای کشورهای کمونیست) به رقم بی‌سابقه پنجاه میلیون بشکه در روز رسید که بیش از پنجاه درصد آن از کشورهای اوپک تأمین می‌شد.

در ماه ژوئیه همین سال گزارش تکان‌دهنده‌ای در روزنامه معتبر «واشنگتن پست»^{۱۰} آمریکا منتشر شد که اسرار پشت پرده معاملات پنهانی برای افزایش قیمت نفت و سود حاصله از آن را برای آمریکا برملا می‌ساخت. در این گزارش آمده است که «کیسینجر»^{۱۱} وزیر خارجه وقت آمریکا کارگردان اصلی افزایش ناگهانی قیمت نفت اوپک در اواخر سال ۱۹۷۳ بوده و با این کار خدمت بزرگی به اقتصاد آمریکا نموده است. آمارها و نمودارهایی هم که همراه این گزارش چاپ شده نشان می‌دهد که چگونه اقتصاد آمریکا در فاصله سه سال بعد از افزایش ناگهانی قیمت نفت تقویت شده و کسر موازنه بازرگانی آن در سال‌های قبل از افزایش بهای نفت ناگهان جای خود را به تعادل بازرگانی خارجی و سپس افزایش موازنه داده است. به‌موجب نموداری که درباره بازرگانی خارجی آمریکا از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ چاپ شده، موازنه بازرگانی خارجی آمریکا در سال ۱۹۷۲ دوازده درصد کسری داشته، یعنی صادرات این کشور ۱۲ درصد کمتر از واردات آن بوده، درحالی‌که در سه ماهه آخر سال ۱۹۷۳ این کسری موازنه جای خود را به سه تا چهار درصد افزایش موازنه می‌دهد و این افزایش در سال ۱۹۷۵ به دوازده درصد می‌رسد، بدین معنی که در مقایسه با سال ۱۹۷۲ آمریکا به جای ۱۲ درصد کاهش صادرات در برابر واردات، دوازده درصد افزایش صادرات بر واردات داشته است. علت این تغییر نیز روشن است، زیرا افزایش قیمت نفت بر آمریکا، که قسمت اعظم نفت مصرفی خود را در داخل تولید می‌کرد، خیلی کمتر از رقبای بازرگانی اصلی این کشور، یعنی ژاپن و اروپای غربی اثر گذاشت و افزایش ناگهانی هزینه تولید کالاهای صنعتی در ژاپن و کشورهای اروپای غربی امکان رقابت کالاهای صادراتی این کشورها را با آمریکا کاهش داد. از طرف دیگر آمریکائی‌ها با نقش پنهانی که در افزایش قیمت نفت بازی کردند و با روابط نزدیکی که با چند کشور عمده صادرکننده نفت مانند ایران و عربستان سعودی داشتند، قسمت اعظم سفارشات خارجی این کشورها را به خود

اختصاص دادند و بخش مهمی از دلارهای نفتی را به بانک‌ها و مؤسسات اقتصادی آمریکا جذب کردند.

واشنگتن پست در گزارش مفصل خود که به سیر تحولات اقتصادی و مالی جهان طی سه سال از آغاز سال ۱۹۷۴ تا آغاز سال ۱۹۷۷ اختصاص دارد، می‌نویسد: «از سال ۱۹۷۴ به این طرف (یعنی تا آغاز سال ۱۹۷۷) سالانه بیش از یکصد میلیارد دلار از سوی کشورهای مصرف‌کننده نفت به طرف کشورهای عضو اوپک سرازیر شده، ولی قسمت عمده آن به صورت بهای محصولات صنعتی و اسلحه آمریکائی یا قراردادهای مربوط به مشارکت در خدمات فنی و سرمایه‌گذاری در داخل آمریکا و یا به صورت سپرده در بانک‌های آمریکائی به این کشور بازگشته است. عمده‌ترین رقم مربوط به عربستان سعودی است که ارزش قراردادهای آن با دولت و شرکت‌های آمریکائی در این مدت به ۲۷ میلیارد دلار بالغ می‌شود و



طرحی که در شماره مورخ ۱۰ ژوئیه سال ۱۹۷۷ روزنامه واشنگتن پست چاپ شده است، نشان می‌دهد که قیمت‌های نفت اوپک مانند یک سرم حیاتی برای اقتصاد بیمار آمریکا شفا بخش بوده، و نمودار سمت راست افزایش سریع صادرات آمریکا را نسبت به واردات آن کشور پس از افزایش قیمت‌های نفت نمایان می‌سازد

به موجب اطلاعاتی که از منابع موثق کسب شده هم‌اکنون (در نیمه سال ۱۹۷۷) در حدود سی میلیارد دلار به‌صورت مختلف در آمریکا سرمایه‌گذاری کرده است.»

واشنگتن پست اضافه می‌کند که نرخ رشد اقتصادی آمریکا تا قبل از شوک نفتی سال ۱۹۷۳ پائین‌تر از نرخ رشد متوسط ۲۴ کشور صنعتی عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی یا OECD بوده، درحالی‌که از سال ۱۹۷۴ به‌بعد رو به‌افزایش نهاده و از حد متوسط کشورهای صنعتی فوق‌الذکر بالاتر رفته است. به‌موجب نموداری که همراه گزارش چاپ شده رشد اقتصادی آمریکا که از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ مرتباً سیر نزولی می‌پیموده از اواسط سال ۱۹۷۴ ناگهان رو به‌ترقی می‌گذارد و از نرخ منهای ۲ درصد در نیمه سال ۱۹۷۴ به نرخ بعلاوه ۲ درصد در آغاز سال ۱۹۷۵ و بعلاوه ۷ درصد در نیمه سال ۱۹۷۵ می‌رسد و سپس به‌تدریج تا چهاردرصد در سال ۱۹۷۶ تنزل می‌کند. در مقایسه با آمریکا، ژاپن از نرخ رشد ۷ درصد در سال ۱۹۷۳ به نرخ رشد ۲ درصد در نیمه سال ۱۹۷۴ سقوط می‌کند و پس از نوساناتی در طول سال ۱۹۷۵ به نرخ رشد سه تا چهار درصد در سال ۱۹۷۶ می‌رسد.

یکی از نتایج عمده دیگر افزایش قیمت نفت، که براساس گزارش واشنگتن پست آمریکا از آن بهره‌مند شده است، سودبخش بودن سرمایه‌گذاری در استحصال نفت بیشتر و بهره‌برداری از سایر منابع انرژی در آمریکا است. با نرخ ارزان نفت سرمایه‌گذاری برای استخراج نفت از منابع جدیدی مانند آلاسکا یا احداث نیروگاه‌های اتمی و بهره‌برداری از منابع دیگر انرژی مقرون به صرفه نبود، ولی با قیمت جدید نفت سرمایه‌گذاری در این کارها سودبخش شد و علاوه بر اکتشاف و استخراج منابع جدید نفتی و احداث نیروگاه‌های متعدد اتمی، بهره‌برداری از منابع دیگر انرژی مانند زغال سنگ و انرژی خورشیدی و سنگ‌های آغشته به نفت افزایش یافت.

از میان کشورهای بزرگ صنعتی اروپا، انگلستان نیز مانند آمریکا از افزایش بهای نفت منتفع شد، زیرا تا قبل از افزایش قیمت نفت بهره‌برداری از منابع نفت دریای شمال با هزینه سنگینی که دربر داشت مقرون به‌صرفه نبود، ولی با افزایش قیمت نفت کار اکتشاف و بهره‌برداری از این منابع به‌سرعت آغاز شد و انگلستان

به تدریج قسمت اعظم نیاز خود را به نفت از منابع دریای شمال تأمین کرد. افزایش تولید نفت دریای شمال و بی‌نیازی انگلستان از نفت وارداتی سهم بزرگی در بهبود وضع اقتصادی انگلستان و تقویت لیره انگلیس داشته و این موفقیت‌ها را نباید به حساب لیاقت و کفایت خانم تاچر و دولت محافظه کار انگلستان در دهه ۱۹۸۰ گذاشت.

توطئه علیه اوپک

تصمیم کشورهای عضو اوپک درباره افزایش بهای نفت به حدود چهار برابر نیمه سال ۱۹۷۳ که از اول ژانویه سال ۱۹۷۴ به موقع اجرا گذاشته شد جنجال تبلیغاتی وسیعی علیه کشورهای صادرکننده نفت در جهان به راه انداخت. شگفت اینکه آمریکا و شرکت‌های بزرگ نفتی، که خود بیش از همه از افزایش بهای نفت منتفع شدند، در این تبلیغات زهرآگین پیشقدم شدند و مطبوعات آمریکا در انتشار مقالات تحریک‌آمیز علیه اوپک از همکاران اروپائی خود فراتر رفتند. دلائل مربوط به منتفع شدن آمریکائی‌ها از افزایش قیمت نفت و نقش کیسینجر وزیر خارجه وقت آمریکا در این ماجرا به نقل از روزنامه معتبر آمریکائی واشنگتن پست در فصل قبل از نظر خوانندگان گذشت. باید اضافه کنیم که شرکت‌های نفتی آمریکا، اعم از شرکت‌های بزرگ یا شرکت‌های مستقل، بیش از همه از افزایش قیمت نفت بهره‌مند شدند، زیرا نفت وارداتی را با قیمت‌های جدید و سود بیشتری نسبت به سابق به مشتریان خود فروختند و بهای تولیدات داخلی خود را نیز که بیش از نفت وارداتی بود، به تبع قیمت نفت وارداتی افزایش دادند و سود خالص آنها در سال ۱۹۷۴ چندین برابر سال‌های قبل بود.

باوجود این شرکت‌های بزرگ نفتی از نیرومندتر شدن اوپک که دیگر آنها را به جای «باشگاه نفتی» یک «کارتل نفتی» می‌نامیدند، بیمناک بودند و از اینکه این سازمان روزی قدرت آنها داشته باشد که به جای آنها و بدون مشورت آنها درباره

مسائل مربوط به سطح تولید و قیمت نفت تصمیم بگیرد وحشت داشتند. به همین جهت تحریرات علیه اوپک و تفرقه‌افکنی در میان اعضای این سازمان از همان سال ۱۹۷۴ آغاز شد و در کنفرانس انرژی واشنگتن که در نیمه اول سال ۱۹۷۴ از نمایندگان کشورهای بزرگ صنعتی تشکیل شد راهبای مقابله با اوپک مورد بررسی قرار گرفت. از جمله تصمیماتی که برای مقابله با افزایش بهای نفت از طرف اوپک اتخاذ گردید، کاهش واردات نفت از کشورهای عضو اوپک بود، و با اقدامات هماهنگ کشورهای صنعتی سهم اوپک در بازار جهانی نفت از ۶۱ درصد در سال ۱۹۷۲ به ۵۵ درصد در سال ۱۹۷۴ و ۴۹ درصد در سال ۱۹۷۵ کاهش یافت.

تحریرات علیه اوپک به مجامع بین‌المللی هم کشانده شد و بیست و نهمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد که در هفدهم سپتامبر سال ۱۹۷۴ شروع به کار کرد، با نطق «جرالد فورد»^۱ رئیس‌جمهوری وقت آمریکا درباره اوضاع اقتصادی جهان، که متضمن تهدید یا اخطار و هشدار به کشورهای صادرکننده نفت درباره «عواقب خطرناک» پافشاری آنها در افزایش قیمت نفت بود، بیشتر به صحنه بحث و گفتگو درباره مسائل اقتصادی جهان مبدل شد.

در جریان مباحثات بیست و نهمین مجمع عمومی سازمان ملل متحد نمایندگان کشورهای عضو اوپک نیز بخش مهمی از سخنرانی معمول سالانه خود را در مجمع عمومی به مسئله نفت اختصاص دادند و از آن جمله وزیر خارجه وقت ایران در پاسخ به اظهارات رئیس‌جمهور آمریکا و نمایندگان کشورهای بزرگ صنعتی که تصمیمات یکجانبه سازمان کشورهای صادرکننده نفت را موجب بروز اختلال در اقتصاد جهانی خوانده بودند، گفت «در هفته‌های اخیر اعتراض‌هایی صورت می‌گیرد و سعی می‌شود بی‌نظمی اقتصاد کنونی را با افزایش قیمت نفت مرتبط سازند و... برحسب پیش‌گویی آنان جهان به سوی سرنوشتی مصیبت‌بار پیش خواهد رفت مگر آنکه این قیمت‌ها فوراً تنزل نمایند و حتی کشورهای تولیدکننده نفت را تلویحاً به قطع جریان مواد غذایی تهدید کرده‌اند. این‌گونه اظهارات ممکن است افراد تازه کار و بی‌اطلاع را تحت تأثیر قرار دهد، لکن قادر نخواهد بود ناظرین بیدار و مطلع از امور جهانی را متقاعد سازد... اکثراً گفته می‌شود که وضع ناگوار

اقتصاد جهانی و تورم از تغییر مجدد قیمت نفت ناشی گردیده است. حقیقت مطلب این است که میزان تورم از ۵ سال قبل به نحوی سرسام آور رو به فزونی گذارده و به این ترتیب قدرت خرید کشورهای تولید کننده نفت را تقلیل داده است. هر ساله تولید کنندگان مواد خام برای وارد نمودن لااقل همان میزان ماشین آلات و کالاهای مصنوعاتی که قبلاً وارد می نمودند مجبور به دادن حصه بیشتری از محصولات خود به کشورهای صنعتی بودند و این امر اصولاً موجبات تهیدستی کشورهای تولید کننده را فراهم می آورد. در عین حال با وجود اظهارات مخالف قیمت های افزایش یافته نفت اثرات تورمی ناچیزی داشته اند و چنین تخمین زده شده است که واردات نفت بیشتر از ۱/۵ درصد افزایش کنونی تورم در کشورهای صنعتی (از حد متوسط افزایش قیمت ها که دوازده درصد است) موثر نبوده است.

«به عبارت دیگر بی نظمی در اقتصاد جهانی و بازار پولی قبل از افزایش قیمت نفت سابقه داشته است و این بی نظمی اکثراً از اداره ناصحیح اقتصاد در کشورهای اروپائی و آمریکا و مصرف فوق العاده در کشورهایی که پیشرفت بیشتری داشته اند ناشی شده است. عللی که کشورهای تولید کننده نفت را برانگیخت تا قیمت محصول خود را افزایش دهند، بسیار است: اولاً قیمت هر گونه کالا در بازار رقابت بایستی با قیمت نزدیکترین کالای جایگزین آن قابل مقایسه باشد که در مورد نفت هزینه تولید انرژی از سایر منابع زغال و نفت حاصل از شن های قطران و انرژی اتمی باید در نظر گرفته شود، همچنین قیمت بایستی هزینه واقعی تولید را منعکس سازد، به این ترتیب که قیمت نفت خام به عنوان یک منبع سوخت باید با ارزش این کالا به عنوان مواد اولیه محصولات پتروشیمی قابل تطبیق باشد. ثانیاً نسبت بهای فروش نفت در کشورهای بزرگ وارد کننده به هیچوجه با بهای نفت کشورهای صادر کننده تناسبی نداشت. زیرا از هر دلاری که مصرف کننده نفت پرداخت می کرد فقط ۹ سنت آن به دست تولید کننده می رسد و قسمت اعظم آن به شرکت های نفتی و همچنین به صورت مالیات به دولتهای کشورهای وارد کننده تعلق می گرفت.

«ثالثاً باید توجه نمود که نفت کالائی تمام شدنی است و بنابراین دولتهای تولید کننده نفت در قبال ملتها و نسلهای آینده خود که از این کالا بهره ای نخواهند داشت، مسئولیتی دارند و آن این است که نه تنها برای حفظ این سرمایه گرانبها

اقداماتی به عمل آورند، بلکه در مبادله آن با کالاهای دیگر بخصوص با شرکای ثروتمند خود از بهترین شرایط و امکانات استفاده نمایند. چهارم اینکه قریب یک ربع قرن تأمین مداوم نفت ارزان توسط کشورهای درحال توسعه عامل اصلی بالا بردن سطح تولید در کشورهای صنعتی گردیده و به آنها امکان داده است که صادرات خود را توسعه دهند و توازن پرداخت‌های خویش را بهبود بخشند و مقادیر کثیری ارز اضافی ذخیره کنند و علاوه بر این باعث گردید که آنها بتوانند منابع سوختی جامد خود را ذخیره کنند، لذا می‌توان نتیجه گرفت که در دوره مذکور سیل منابع انرژی از کشورهای درحال توسعه به ممالک توسعه‌یافته در جریان بوده است. در تمام این مدت شرکتهای نفتی که دولت‌ها در آن سهام می‌باشند جریان انرژی و بازار آن را تحت کنترل خود گرفته و قیمت نفت را به میل خود تعیین کرده‌اند و سیاست آنها در تعیین قیمت هیچگونه رابطه‌ای با ارزش واقعی این کالا نداشته و تحت فشار در سطح نازلی حفظ شده است. این امر سیاست ملل ثروتمند را در نگهداشتن قیمت‌ها در سطح پائین‌تری از ارزش واقعی کالا منعکس می‌سازد. به عنوان مثال در سال ۱۹۴۷ قیمت نفت خام ایران توسط شرکتهای نفتی هر بشکه ۲/۱۷ دلار آمریکا تعیین گردیده و سیزده سال بعد در ۱۹۶۰ این قیمت به ۱/۷۹ دلار کاهش یافت و در تمام سالهای دهه ۱۹۶۰ در این سطح باقی ماند. در همین حال کشورهای درحال توسعه ناچار بودند کالاهای مورد نیاز خود را با قیمت‌های روزافزون از کشورهای صنعتی وارد کنند. بین سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۳ قیمت متوسط ۲۸ کالای اساسی (به استثنای نفت) تا بیش از ۳۵۰ درصد افزایش یافت.

«مصرف روزافزون نفت ارزان همراه با کاهش قیمت آن در کشورهای صنعتی بیش از پیش موجب افزایش شکاف بین کشورهای توسعه‌یافته گردید. بدین معنی که کشورهای توسعه‌یافته با استفاده از منابع کشورهای تولیدکننده با آهنگی سریع پیشرفت کردند.

«مع الوصف این کشورها که به قیمت فقر ما به ثروت رسیده بودند، هرگز توجهی به مشکلات و مسائل کشورهای درحال توسعه ننموده و حتی راضی نشدند که یک درصد از تولیدات ناخالص ملی خود را در بهبود وضع کشورهای توسعه‌نیافته صرف کنند...»

با اقداماتی که از طرف کشورهای صنعتی در جهت خنثی کردن اثرات افزایش قیمت نفت صورت گرفت، بخش مهمی از درآمدهای جدید کشورهای اوپک به صورت بهای افزودهٔ مصنوعات و سلاح‌های صادراتی کشورهای صنعتی به خود آنها برگشت داده شد و در نتیجه ذخائر ارزی کلیهٔ کشورهای صادرکنندهٔ نفت در پایان سال ۱۹۷۴ از پنجاه میلیارد دلار تجاوز نکرد که قسمت اعظم آن هم به صورت سپرده در بانک‌های ممالک غربی انباشته شده بود. برای مقایسه این رقم با ذخائر ارزی کشورهای بزرگ صنعتی کافی است یادآوری کنیم که تنها ذخائر ارزی یک کشور صنعتی غرب (آلمان غربی) در پایان ماه اوت همین سال بنابر گزارش رسمی بانک آن کشور به ۳۳/۴ میلیارد دلار بالغ می‌شد.

مجلهٔ معتبر «اکنونومیست»^۲ لندن در شمارهٔ مورخ ۱۰ فوریهٔ سال ۱۹۷۵ خود گزارش جالبی از وضع اقتصادی کشورهای صادرکنندهٔ نفت در پایان اولین سال افزایش قیمت نفت اوپک منتشر کرد. اکنونومیست در این گزارش کشورهای عضو اوپک را به دو گروه کم جمعیت (با درآمد سرانهٔ زیاد) و پرجمعیت (با درآمد سرانهٔ کم) تقسیم کرده و می‌نویسد درحالی که درآمد سرانهٔ متوسط چهار کشور کم جمعیت اوپک (کویت، امارات متحدهٔ عربی، قطر و لیبی) با حدود سه و نیم میلیون جمعیت به ۵۷۰۰ دلار می‌رسد، درآمد متوسط سرانهٔ ۹ کشور دیگر عضو اوپک رقمی در حدود ۴۵۰ دلار می‌باشد که کمتر از یک‌دهم متوسط درآمد کشورهای صنعتی عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه یا OECD است. اکنونومیست سپس میزان کمک‌های خارجی کشورهای صنعتی و ممالک عضو اوپک را برحسب درآمد سرانه مقایسه کرده و می‌نویسد درحالی که هر یک از اهالی کشورهای پیشرفته در سال ۱۹۷۴ فقط ۱۳ دلار از درآمد متوسط سرانهٔ ۶۰۰ دلاری خود را به ملت‌های نیازمند و درحال توسعه کمک کرده‌اند، ملل کشورهای صادرکنندهٔ نفت از متوسط ۵۲۵ دلار درآمد سرانهٔ خود ۳۷ دلار برای کمک به کشورهای نیازمند اختصاص داده‌اند.

اکنونومیست لندن در همین گزارش با استفاده از منابع سازمان همکاری اقتصادی و توسعه در دو نمودار جداگانه میزان کمک‌های خارجی هر یک از

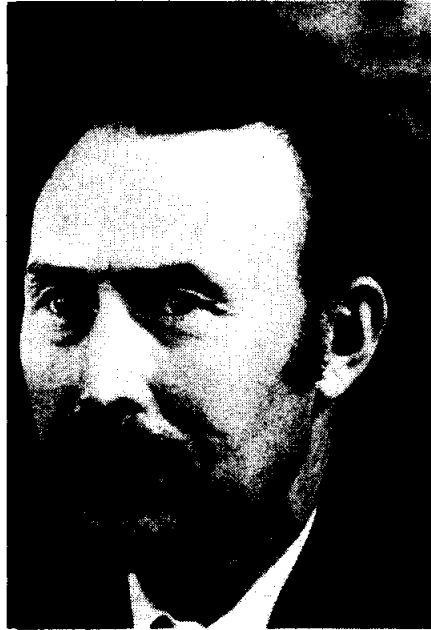
کشورهای عضو اوپک و ممالک بزرگ صنعتی را براساس درآمد ملی و درآمد سرانه مقایسه کرده و کشورهای کمک گیرنده را نیز مشخص نموده است. در این نمودارها ایران با درآمد سرانه نزدیک به یکهزار دلار در سال ۱۹۷۴ و اختصاص قریب ده درصد تولید ناخالص ملی خود برای کمک و وام‌های خارجی در مقام اول قرار گرفته و از کشورهای صنعتی غرب فرانسه با اختصاص قریب یک درصد درآمد ملی خود برای کمک‌های خارجی مقام اول را دارد، و آمریکائیانی که بیش از همه کشورهای غربی سنگ کشورهای نیازمند و فقیر جهان سوم را به سینه می‌زدند با بیش از ۶۰۰۰ دلار درآمد سرانه کمتر از نیم درصد تولید ناخالص ملی خود را برای کمک‌های خارجی، آن هم کمک‌های مشروط اختصاص داده‌اند!

* * *

افزایش بی‌سابقه بهای کالاهای صادراتی کشورهای صنعتی و تورم جهانی در سال ۱۹۷۴ که موجب کاهش قدرت خرید نفت شد، کشورهای عضو اوپک را از اوائل سال ۱۹۷۵ به فکر افزایش مجدد قیمت نفت انداخت و طرح این موضوع از طرف سران چند کشور عضو اوپک تحریکات و تبلیغات تازه‌ای را علیه کشورهای صادرکننده نفت دامن زد. در ماه مارس سال ۱۹۷۵ سران سیزده کشور عضو اوپک به دعوت «هواری بومدین» رئیس‌جمهور الجزایر کنفرانسی در الجزیره تشکیل دادند که در آن شاه ایران، امیر کویت، امیر قطر، حاکم امارات متحده عربی، رؤسای جمهور الجزایر و ونزوئلا و اکوادور و گابن، معاون رئیس‌جمهور عراق، برادر ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی، نخست‌وزیر لیبی و وزیران خارجه اندونزی و نیجریه حضور داشتند.

در جریان همین کنفرانس بود که رئیس‌جمهور الجزایر برای تحکیم وحدت کشورهای عضو اوپک موجبات ملاقات و آشتی شاه و صدام حسین را فراهم آورد و اعلامیه الجزیره که بعداً به مذاکرات مستقیم ایران و عراق و انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ ایران و عراق منجر شد، در جریان همین کنفرانس صادر گردید.

نخستین کنفرانس سران سازمان کشورهای صادرکننده نفت در پایان مذاکرات سرروژه خود اعلامیه‌ای منتشر کرد که نه فقط مؤید وحدت نظر کشورهای عضو اوپک در مسئله نفت بود، بلکه دید مشترک آنها را نسبت به کل مسائل



هواری بومدین رئیس جمهور سابق
الجزایر که مبتکر تشکیل
کنفرانس سران اوپک در الجزیره
بود و موجبات آشتی شاه و صدام
حسین و امضای بیانیۀ ۱۹۷۵
ایران و عراق را در الجزایر
فراهم ساخت

اقتصادی جهان نشان می‌داد. این اعلامیه با تأکید بر تصمیمات ششمین مجمع عمومی خاص ملل متحد دربارهٔ مسائل مربوط به مواد خام و حاکمیت سلب‌نشده کشورهای در مورد مالکیت و بهره‌برداری و قیمت‌گذاری منابع طبیعی خود آغاز شده و ضمن طرد سیاست تهدید و اعمال فشار و صف‌آرایی کشورهای صنعتی در برابر اوپک، همبستگی کشورهای صادرکننده نفت و اتخاذ تدابیر مشترک در برابر هرگونه تهدید و تجاوز را مورد تأکید قرار داد.

کنفرانس سران اوپک در الجزیره در عین حال که از فکر مذاکره با کشورهای مصرف‌کننده برای حل مشکلات اقتصادی جهان استقبال کرد، پیشاپیش خط مشی اوپک را در این مذاکرات تعیین نمود. اصول سیاست اوپک در مذاکرات بعدی با کشورهای صنعتی براساس اعلامیهٔ کنفرانس الجزیره در چند نکتهٔ اساسی زیر خلاصه می‌شد:

۱- اوپک کاهش قیمت نفت و پیشنهادهایی از قبیل تعیین قیمت «کف» یا حداقل برای نفت را که از طرف کیسینجر وزیر خارجهٔ آمریکا عنوان شده نمی‌پذیرد و تغییرات آتی قیمت نفت را با تورم بین‌المللی مرتبط می‌سازد.

۲- اوپک با هر اقدامی که موجب کاهش قدرت خرید نفت بشود، چه از طریق تغییر ارزش مبادله پول‌های بین‌المللی و چه افزایش بهای مواد اولیه و کالاهای ساخته‌شده کشورهای صنعتی مقابله می‌کند و از سوی دیگر خواهان تضمین ارزش سپرده‌های بانکی و سرمایه‌گذاری‌های کشورهای صادرکننده نفت در کشورهای صنعتی است.

۳- اوپک مسئله نفت و تثبیت قیمت آنرا از سایر مسائل مربوط به مواد خام جدا نمی‌داند و به همین جهت در مذاکرات آینده خود با کشورهای مصرف‌کننده نفت کوشش خواهد کرد این مسائل در مجموع و با توجه به مفاد قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد درباره مواد خام حل و فصل شود.

۴- اوپک مسائل مربوط به جهان سوم و کمک به رشد و توسعه و حل مشکلات اقتصادی کشورهای فقیر را نیز در دستور مذاکرات آینده خود با کشورهای صنعتی قرار داد و پیشنهاد ایران برای اقدامات مشترک و هماهنگ کشورهای صادرکننده نفت و ممالک پیشرفته صنعتی به منظور کمک به کشورهای جهان سوم مورد تأیید کنفرانس سران اوپک قرار گرفت.

* * *

روز بیست و پنجم مارس سال ۱۹۷۵، کمتر از یک ماه پس از تشکیل کنفرانس سران اوپک در الجزیره، ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی که در تشکیل سازمان اوپک و تحریم نفتی اعراب علیه آمریکا و کشورهای حامی اسرائیل و افزایش قیمت نفت در سه ماهه آخر سال ۱۹۷۳ نقش مهمی داشت به دست یکی از شاهزادگان سعودی که از آمریکا به کشور خود بازگشته بود به قتل رسید. قتل ملک فیصل، که یک هفته پس از ملاقات کیسینجر وزیر خارجه آمریکا با وی در ریاض صورت گرفت، موجب انتشار شایعات و حدسیات زیادی درباره دخالت سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا در قتل وی شد، زیرا ملک فیصل که برخلاف اوائل سلطنت خود دیگر حاضر به اطاعت از آمریکائی‌ها در مسائل مربوط به نفت و اوپک و تجدید نظر در سیاست اعراب نسبت به اسرائیل نبود، آخرین پیشنهادات وزیر خارجه آمریکا درباره تثبیت بهای نفت برای یک مدت طولانی، و همچنین طرح جدید صلح او را بین اعراب و اسرائیل رد کرده بود و آمریکائی‌ها احساس



ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی که در سال ۱۹۷۵ بعد از مخالفت با طرح آمریکا دربارهٔ مسائل مربوط به نفت و اسرائیل به طرز مرموزی به قتل رسید

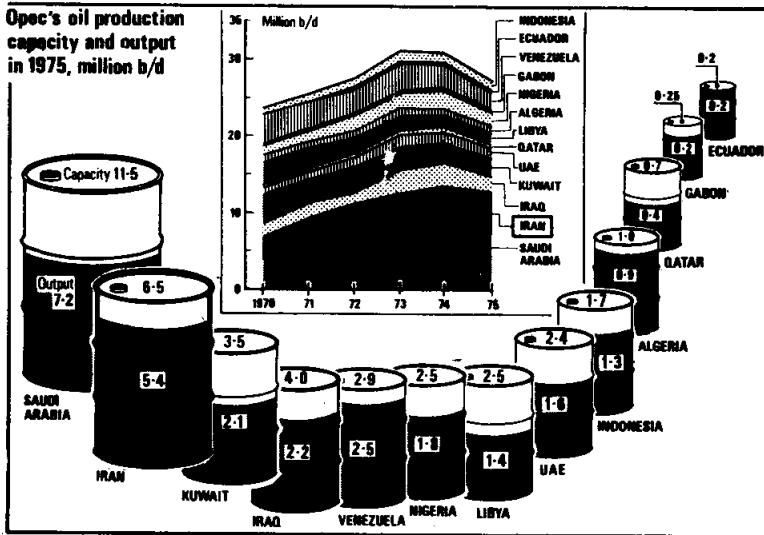
می‌کردند که با وجود او قادر به اعمال سیاست جدید خود دربارهٔ نفت و مسائل خاورمیانه نخواهند شد.

در اولین کنفرانس سازمان کشورهای صادرکننده نفت که بعد از قتل ملک فیصل در شهر «لیبرویل» پایتخت گابن تشکیل شد، اعلام شد که بر اثر تورم جهانی از آغاز سال ۱۹۷۴ به این طرف قدرت خرید نفت ۳۵ درصد کاهش یافته و براساس تصمیمات کنفرانس سران اوپک باید در قیمت نفت تجدید نظر شود، ولی شیخ احمد زکی یمانی وزیر نفت عربستان سعودی که این بار به نمایندگی پادشاه جدید عربستان ملک خالد در کنفرانس شرکت کرده بود، با افزایش قیمت نفت تا

اول اکتبر سال ۱۹۷۵ مخالفت کرد و در اجلاس فوق‌العادهٔ اوپک برای تجدید نظر در قیمت نفت نیز که در ماه سپتامبر ۱۹۷۵ تشکیل شد با پیشنهاد افزایش قیمت نفت به میزان ۲۵ تا ۳۰ درصد به مخالفت برخاست، درحالی که نرخ تورم جهانی از آخرین افزایش قیمت نفت به این طرف، در این تاریخ بیش از چهل درصد برآورد شده بود. عربستان سعودی سرانجام با پیشنهاد ایران برای افزایش ده درصد بر بهای نفت موافقت کرد و پیشنهاد دیگر ایران برای تشکیل صندوقی به منظور کمک به کشورهای فقیر جهان سوم نیز متعاقباً مورد موافقت سایر کشورهای عضو اوپک قرار گرفت. براساس این طرح ده سنت از درآمد هر بشکه نفت صادراتی اوپک برای تأمین سرمایه این صندوق در نظر گرفته شد که طبق برآوردهای اولیه در سال اول به یک میلیارد دلار بالغ می‌گردید.

افزایش ده درصد بر بهای نفت از اول اکتبر سال ۱۹۷۵، با اینکه فقط یک‌چهارم تورم جهانی پس از آخرین افزایش قیمت نفت در اول ژانویه ۱۹۷۴ را جبران می‌کرد، جنجال تبلیغاتی جدیدی علیه اوپک در رسانه‌های غربی به راه انداخت و نکته اصلی تبلیغات جدید این بود که با افزایش ده درصد بر بهای نفت، سالانه بیش از ده میلیارد دلار از جیب ملل کشورهای مصرف‌کننده به جیب حکام کشورهای صادرکننده نفت سرازیر خواهد شد، درحالی که کشورهای صنعتی در سه ماهه آخر سال ۱۹۷۵ ده تا بیست درصد دیگر بر بهای مصنوعات و کالاهای صادراتی خود به کشورهای عضو اوپک افزودند و به این ترتیب اثرات افزایش جدید قیمت نفت را نیز عملاً خنثی کردند!

در کنفرانس معروف به «شمال و جنوب» نیز که در اواسط دسامبر سال ۱۹۷۵ برای بررسی مسائل اقتصادی جهان در پاریس تشکیل شد، بین نمایندگان گروه کشورهای صنعتی و نمایندگان کشورهای صادرکننده نفت مباحثه شدیدی در گرفت. نمایندگان کشورهای صنعتی، که بیشتر وزیران خارجه یا اقتصاد و دارائی این کشورها بودند، در این کنفرانس کوشیدند گناه بحران اقتصادی جهان را به گردن کشورهای صادرکننده نفت بیندازند و نمایندگان کشورهای فقیر جهان سوم را که در این کنفرانس حضور داشتند علیه اوپک تحریک کنند، ولی نمایندگان کشورهای صادرکننده نفت با منطق کوبنده آمار و ارقام ثابت کردند که گناهکار



مقایسه سطح تولید و ترتیب اهمیت کشورهای عضو اوپک در سال ۱۹۷۵ -
 بزرگترین بشکه نمودار تولید نفت عربستان سعودی (۷/۲ میلیون بشکه در روز)
 و بشکه دوم نمودار تولید ایران (۵/۴ میلیون بشکه در روز) می باشد

اصلی کشورهای بزرگ صنعتی هستند. پیشنهاد کنفرانس سران اوپک درباره مرتبط ساختن بهای نفت و مواد خام با تورم جهانی نیز مورد تأیید نمایندگان کشورهای جهان سوم در کنفرانس شمال و جنوب قرار گرفت، ولی کشورهای صنعتی از مذاکره درباره طرحی که به این منظور پیشنهاد شده بود، طفره رفتند و کنفرانس شمال و جنوب بدون اخذ نتیجه مورد انتظار به پایان رسید.

* * *

سه روز پس از پایان کنفرانس شمال و جنوب در پاریس، در جریان کنفرانس وزیران سازمان کشورهای صادرکننده نفت در وین واقعه ای رخ داد که آنرا می توان بزرگترین توطئه بر ضد اوپک از بدو تأسیس آن در سال ۱۹۶۰ به شمار آورد: روز بیست و یکم دسامبر سال ۱۹۷۵ (۳۰ آذر ۱۳۵۴) هنگامی که جلسه عمومی اوپک برای رسیدگی به موضوع اختلاف قیمت چند کشور عضو تشکیل بود، یک گروه تروریستی که در رأس آن «کارلوس» تروریست معروف اهل ونزوئلا قرار داشت، به مقر اوپک حمله بردند و بیش از شصت نفر اعضای هیئت های نمایندگی سیزده کشور عضو این سازمان، و از جمله یازده وزیر دارائی و نفت اوپک را به گروگان

گرفتند. این گروگان‌گیری که با تیراندازی و قتل چندتن از اعضای اداری اوپک هم همراه بود، در آخرین روزهای سال ۱۹۷۵ تمام اخبار و وقایع مهم جهان را تحت‌الشعاع خود قرار داد و بعد از آزادی وزیران و اعضای هیئت‌های نمایندگی سیزده کشور عضو اوپک نیز (که ظاهراً پس از پرداخت چند میلیون دلار باج به تروریست‌ها صورت گرفت) اسرار پشت پرده آن فاش نشد، تا اینکه شش ماه بعد در جریان کنفرانس وزیران اوپک در جزیرهٔ بالی اندونزی، زکی یمانی وزیر نفت عربستان سعودی جزئیات ماجرا را ضمن مقاله‌ای در روزنامهٔ «تایمز» اندونزی فاش ساخت. با نقل این مقاله که در همان زمان در مجلهٔ «سعودی رویو» چاپ ریاض و مجلهٔ «مسائل جهان» چاپ تهران هم منتشر شد، این فصل را به پایان می‌آوریم:



شیخ احمد زکی یمانی که بیش از بیست‌سال به عنوان نمایندهٔ عربستان سعودی در اوپک نقش حساس در این سازمان را ایفا می‌کرد

انسان گاهی با حوادث غم‌انگیزی در حیات خود روبرو می‌شود که اثرات عمیقی بر او می‌گذارد و مدت زمانی کوتاه یا طولانی به سبک و سنگین کردن آنها می‌پردازد. برخی اوقات چنین به نظر می‌رسد که اثرات این حادثه هرگز او را تنها نخواهند گذاشت.

اما هر فرد صبور و باایمانی از آنچه بر او گذشته، پند می‌گیرد و آنرا راهنمای خویش برای آتیه قرار می‌دهد، و اگر عاقل و مسلط بر نفس خود باشد از حرف زدن دربارهٔ حادثهٔ تلخ، خودداری کرده و وقایع را از خاطر خود محو می‌نماید و به خود تلقین می‌کند که آنها را فراموش کرده و بالاخره واقعاً فراموش می‌نماید.

من پس از ماجرای وین و رهائی از دست جنایتکاران با خود عهد کردم که دربارهٔ این حادثه با کسی صحبت نکنم تا شاید با فراموش کردن حادثه، سلامتی از دست رفته‌ام را مجدداً به دست بیاورم. اما نگرانی مردم و انتشار مطالب گوناگونی که حقایق را به نحو ناقصی افشا کرده و یا کاملاً حقایق را قلب می‌نمایند باعث تداوم ناراحتی من شد و در پاسخ سئوالاتی که در هر مجلسی مطرح می‌شد ناگزیر از یادآوری وقایعی بودم که می‌خواستم فراموش کنم. این مشکل را به دوستی گفتم. جواب داد که یا اصلاً چیزی نگو و یا خودت بنشین و همه‌چیز را با قلم خودت به روی کاغذ بیاور. بدین ترتیب می‌توانی همه‌چیز را از قلبت بیرون بریزی و در عین حال دوستانت را راضی کرده و حقایق را در اختیار جویندگان آنها بگذاری. گفتم به امید خدا راه دوم را انتخاب می‌نمایم، زیرا اکنون می‌توانم حقایقی را که مشاهده کردم، منتشر کنم. البته آزادی کلام من محدود به حس مسئولیت است و انشاءالله روزی خواهد رسید که حقایق بطور کامل و دقیق از پرده بیرون بیفتد و آنهایی که در پس پرده فعالیت می‌نمایند، رسوا شوند.

آنچه بر من و دوستانم اتفاق افتاد، اولین یا آخرین حادثه از این نوع نبود، زیرا در دل تبه‌کاران و آنهایی که از ایشان استفاده می‌نمایند، نقشه‌های جنایات کثیفی علیه پیوندگان راه حق و حقیقت و مبارزین علیه پستی و الحاد و تمام انواع امپریالیسم وجود دارد.

چشم‌پوشی من از ذکر چند موضوع البته به قیمت کتمان حقیقت تمام نمی‌شود، بلکه این مطالب به هر حال قدمی به سوی افشای حقایق است. البته خواننده

دقیق و نازک بین می‌تواند حقایق را از بین‌السطور درک نماید تا روزی برسد که مستقیماً آنها را ارائه کنیم.

مقارن ظهر روز یکشنبه ۲۱ دسامبر (۳۰ آذرماه) کنفرانس وزرای اوپک درحال تشکیل بود. بحث به مراحل حساسی وارد شده و اختلاف عقیده شدیدی جریان داشت.

من مشغول گوش کردن به بحث بودم و حرفی نمی‌زد.

ناگهان صدای چندین گلوله پی درپی از داخل سالن کنفرانس بلند شد. وقتی به‌طرف در نگاه کردم، متوجه دو مرد مسلح نقابدار شدم. بلافاصله همراه با سایر شرکت‌کنندگان کنفرانس به‌طرف زیر میز کنفرانس یورش بردیم تا از گزند گلوله‌های آنها در امان باشیم.

ابتدا خیال کردم مهاجمان از اروپائینی هستند که افزایش قیمت نفت ناراحتشان کرده و برای انتقام از مسببین آن به ما حمله‌ور شده‌اند. احساس می‌کردم که مرگم حتمی است و شروع به خواندن آیه‌ای از قرآن کردم. مشغول تکرار همین آیه بودم که صدای شلیک گلوله از داخل سالن متوقف شد، ولی همراه با صدای انفجار یک بمب از خارج ساختمان ادامه یافت. لحظه‌ای سکوت همه‌جا را گرفت. صدای یکی از تروریست‌ها که به زبان عربی ولی با لهجه خارجی به دوستش می‌گفت: «یوسف، مواد منفجره را بگذار» سکوت را شکست. یکی دیگر از آنها به انگلیسی پرسید: «یمانی را پیدا کردید؟» تروریست خارجی فوراً مشغول واریسی افراد زیر میز شد. در این ضمن وزیر نفت گابن با چهره‌ای مملو از ترحم به‌طرف من چشم دوخته بود. بالاخره وقتی نگاه تروریست به من افتاد، سلام کنایه‌آمیزی داد و رفت که به دوستانش خبر حضور مرا بدهد.

تروریست‌ها پس از اطمینان از اینکه اسلحه نداریم و انجام بازرسی انفرادی، ما را به سه دسته تقسیم کردند: گروه تبه‌کاران که شامل هیئت نمایندگی ایران، عربستان، قطر و امارات عربی متحده می‌شد، گروه لیبرال‌ها و شبه‌لیبرال‌ها که شامل عراق، لیبی، الجزایر و کویت می‌گردید، و گروه بی‌طرفها، شامل بقیه اعضای غیرعرب اوپک. کارمندان سازمان را در گوشه‌ای جمع کردند و از میان آنها اتباع انگلیسی آزاد شدند، زیرا به گفته رئیس گروه «آنها با انگلیسی‌ها دشمنی‌ای

نداشتند!»

دو تروریست از اطاق خارج شده و دو نفر دیگر جای آنها را گرفتند که یکی از ایشان دختری در حدود بیست ساله بود. دخترک با لبخند ملیحی به رئیس گفت: «دو نفرشان را کشتم» و رئیس با لبخند مشابهی پاسخ داد: «خیلی خوبست چون من هم یکی کشتم!»

دخترک و همکارش سراغ مرا گرفتند و رئیس باند با دست به طرف من اشاره کرد.

رئیس باند به زبان عربی و با لهجه خارجی گفت که آنها کماندوهای فلسطینی هستند و مقاصد خاصی دارند. وی اضافه کرد که عملیات آنها اصولاً علیه ایران و عربستان سعودی طرح ریزی شده و همه باید برای حفظ جان خود با آنها همکاری کنند. سپس چند کلمه روی تکه‌ای کاغذ نوشت و به یکی از زنان کارمند سازمان داد تا به مقامات دولت اطریش برساند. بعداً فهمیدیم که در آن کاغذ خواستار پخش بیانیه سیاسی ایشان و آماده کردن هواپیمائی برای پرواز به سوی مقصد مورد نظر آنها شده است. اگر دولت اطریش جواب موافق نمی‌داد، ابتدا یک نفر از هیئت نمایندگی عربستان و بعد یک نفر از ایران کشته می‌شد و بعد از آنهم کارهای دیگری برای اعمال فشار بیشتر انجام می‌گرفت.

پس از مدت کوتاهی رئیس پرسید: «نفر دوم هیئت نمایندگی عربستان کیست؟» آقای عبدالعزیز الترکی، معاون وزیر از جایش بلند شد. رئیس به او دستور داد که دور از بقیه بنشیند و سپس یادداشت دیگری توسط یکی از زنان کارمند برای مقامات اطریشی فرستاد. بعداً فهمیدیم که وی در آن یادداشت اسم اولین قربانی خود را اعلام کرده است.

بگذارید برای اینکه خوانندگان تصویر کاملی از شروع ماجرای حمله داشته باشند، چیزهائی را که ضمن فواصل کوتاه بعد از ارسال یادداشت‌ها در خارج از سالن کنفرانس رخ داد و من شرح آنها را از همکارانم شنیده‌ام بیان کنم: موقعی که دو مرد مسلح شروع به تیراندازی در داخل سالن کنفرانس کردند دو مرد دیگر وارد اطاقهای مجاور شده و اقدام به تفتیش و دستگیری کارمندان و اعضائی که در جلسه شرکت نداشتند، نمودند.

درضمن یک دختر تروریست از قسمت ورودی ساختمان داخل شده و با پرتاب بمبی سیستم تلفن را از کار انداخت. مقارن این جریان درب آسانسور باز شده و یکی از افراد پلیس که ۶۰ سال داشت، بیرون آمد. مأمور پلیس متوجه صدای گلوله‌ها و انفجار شده بود، ولی دخترک بلافاصله با طپانچه خود او را از پای درآورد. افسر عراقی که وزیر عراق را همراهی می‌کرد، به طرف او حمله‌ور شده و دستش را از پشت گرفت، اما دخترک فوراً به جلو خم شده و بالنتیجه مأمور عراقی هم روی او خم شد و دخترک با سرعت عجیبی طپانچه دیگری بیرون کشیده و به شکم او شلیک کرد.

رئیس باند مثل برق این طرف و آن طرف می‌پرید و عملیات را نظارت می‌کرد. یکی از کارمندان اوپک که جوان خوش اخلاقی از اهالی لیبی بود با رئیس گلاویز



یک زن تروریست با
اسلحه یکی از
وزیران اوپک را
تعقیب می‌کند.
این عکس با دوربین
مخفی گرفته شده
است

شده و او را به زمین پرت کرد و مسلسل وی را گرفت ولی گویا درست نمی‌دانست که چگونه باید از آن استفاده نماید و بالنتیجه رئیس فرصتش نداد و با طپانچه خود شش گلوله به‌طرفش شلیک کرد.

اعضای باند برای ورود به ساختمان با مشکلی روبرو نشدند، زیرا هیچکدام از افراد پلیس اطیش در آنجا نبودند. درحالی‌که مقر اوپک همیشه جای حساسی بوده و بارها به‌خاطر بمب‌هائی که انتظار می‌رفت منفجر شوند، ساختمان را تخلیه کرده بودیم. یک‌بار هم در طبقه اول ساختمان که محل سفارت کانادا است، بمبی منفجر شده و سبب کشته شدن و جراحت عده‌ای گردید.

از ساعت ۱۱/۳۰ قبل از ظهر که تروریست‌ها حمله کردند تا ساعت ۲ ما دربارهٔ هویت و اهداف واقعی ایشان سئوالاتی می‌کردیم. قبول اینکه آنها کماندوی فلسطینی هستند با توجه به غیرعرب و اسپانیولی زبان بودن رئیس باند مشکل بود. رئیس را به اسم سالم صدا می‌کردند و یکی از آنها هم آلمانی‌زبان بود. دخترک تروریست که کمی عربی می‌دانست و به انگلیسی و آلمانی تسلط داشت، به اسم نادا خوانده می‌شد. مرد دوم باند یک لبنانی با اسم مستعار خالد بود. یک فلسطینی هم به نام یوسف همراه ایشان بود که چندان مهارتی نداشت و گویا از کشاورزان اهل کویت بود. و ششمی آدم حادثه‌جویی به‌نظر می‌رسید که رفتارش نمی‌توانست تظاهر به فلسطینی بودنش را توجیه نماید.

بعد از اینکه تروریست‌ها همه‌چیز را تحت کنترل درآوردند و گروگانهای خود را در محل‌های مورد نظرشان قرار دادند و روشن شد که کسی قصد مقاومت ندارد، مذاکرهٔ انفرادی و جمعی با ما شروع شد. رئیس باند پس از صحبت با وزرای نفت اعراب، به سراغ وزیر نفت ونزوئلا رفته و برای اولین بار به گرمی به حرف زدن با او پرداخت. بعد از این بود که فهمیدیم رئیس کسی جز تروریست سرشناس چپی یعنی کارلوس نیست. آگاهی از این امر باعث وحشت بسیار من شد. زیرا تابستان گذشته که مقامات دولت فرانسه به اقامتگاه کارلوس در پاریس حمله کردند، کارلوس موفق به فرار شد، ولی اوراق و اسنادی از خود به‌جای گذاشت که در میان آنها برنامه‌ای برای قتل من وجود داشت. در این اوراق جزئیات مربوط به رفت و آمد و زندگی و محل‌های ملاقات من تشریح شده بود.

من به خواندن آیاتی از قرآن که مناسب چنین لحظاتی بود، پرداختم. وقتی ساعت سه شد، کارلوس از من خواست که همراهش به اطاق دیگری برویم و صحبت کنیم. فکر کردم که می‌خواهد مرا بکشد، زیرا معمولاً برای کشتن یک گروگان او را از سایرین جدا می‌کنند. با کارلوس در اطاق تاریکی نشستیم. منتظر بودم که ببینم چکار می‌کند. پس از لحظه‌ای سکوت با صدای آرامی شروع به صحبت کرد و گفت: «علیرغم احترامی که برایتان قائلم، ناچار از کشتن شما هستیم.» وی اضافه کرد که این کار به‌عنوان اعتراض علیه سیاست دولت من انجام می‌گیرد و اگر دولت اطریش جواب مثبت به خواسته‌هایشان ندهد، ساعت شش مرا خواهند کشت. کارلوس گفت که امیدوار است من از ایشان به‌خاطر اینکه تصمیم به کشتنم گرفته‌اند ناراحت نشوم و انتظار دارند که مردی باهوش و فهمیده مثل من، اهداف و مقاصد عالی آنها را درک کند!...

ابتدا احساس کردم که می‌خواهد با این طرز حرف زدن مرا بترساند و برای گرفتن چیزی مرا در فشار قرار دهد. جواب دادم: «به من می‌گوئید که قصد کشتنم را دارید و بعد می‌خواهید که از دست شما ناراحت نشوم؟ بی‌شک قصد دارید که با اعمال فشار چیزی از من بخواهید.» خنده کنایه آمیزی کرد و گفت: چه کسی می‌خواهد به شما فشار بیاورد. من به دولت اطریش فشار می‌آورم که بگذارد از اینجا برویم و برای همین کار دو یادداشت پشت سرهم فرستادم. در مورد شما فقط می‌خواستم که از حقایق آگاه شوید. اگر دولت اطریش به درخواستهای ما پاسخ مثبت بدهد، همگی به تریپولی در لیبی خواهیم رفت و در آنجا وزرای کشورهای غیر عرب (به‌جز ایران) و وزیر نفت لیبی، همراه چندتن از اعضای دیگر هیئت‌های نمایندگی، آزاد خواهند شد. سپس به بغداد می‌رویم و در آنجا وزیر نفت عراق و شاید کویت را آزاد خواهیم کرد، البته اگر تصمیم نداشته باشیم که در کویت فرود بیائیم. شما و وزیر کشور ایران تا عدن همراه ما خواهید بود که آخرین توقفگاه است.»

صحبت‌های من با کارلوس که مقداری از آنها را بیان کردم، تمام شد و همکارانم پس از ۲۰ دقیقه با دیدن من خوشحال گردیدند. از بی‌پروائی کارلوس در حرف زدن و مذاکرات طولانی خودمان شگفت‌زده

یک عکس واقعی و
منحصر بفرد از کارلوس
تروریست معروف
بین‌المللی - کارلوس در
عملیات مختلف خود
تغییر قیافه می‌داد و
به آسانی قابل شناسائی
نبود



بودم، ولی به هرحال می‌دانستم که برنامه‌شان کشتن من و دکتر آموزگار در عدن است. بنابراین هر چیزی که می‌شنیدیم باید با خود به گور می‌بردیم. قبول دارم که انتظار مرگ هراس آور و درد آلود است، اما روح انسان هم خصوصیات واقعاً عجیبی دارد. وقتی ساعت پنج شد و دولت اطیش بیانیه تروریست‌ها را پخش نکرد، کارلوس با خنده خود موضوع را به من گوشزد کرد. ولی دیگر احساس من عوض شده بود و کمتر هراس داشتم. خودم را فراموش کرده و به یاد خانواده، بچه‌ها و اقوام و کسانی که در برابرشان مسئولیت دارم، افتادم. نامه‌ای برای خدا حافظی نوشتم و کارهائی را که می‌خواستم انجام بدهند روی کاغذ آوردم. از همکارم «خدر» خواستم که آنرا تحویل بدهد.

اما ساعت ۵/۲۰ که رادیو وین شروع به پخش اعلامیه تروریست‌ها کرده و آمادگی هواپیما را برای حرکت به سوی مقصد تروریست‌ها اعلام نمود، بی‌نهایت خوشحال شدم. کارلوس بعد از حمله به مقر اوپک، از سفیر لیبی در وین خواسته بود که به عنوان رابط بین او و مقامات دولت اطیش عمل نماید. اما به علت عدم حضور سفیر لیبی، کاردار سفارت عراق این وظیفه را به عهده گرفت و تا آخرین لحظه فعالیت کرد.

طبق برنامه‌ای که کارلوس گفته بود، هواپیما می‌بایست از وین به سوی تریپولی حرکت می‌کرد. اما به خاطر اصرار الجزایر برای پذیرش ما، کارلوس برنامه را تغییر داده و دعوت الجزایر را پذیرفت. کارلوس تصمیم گرفت که وزیر نفت الجزایر و

وزرای کشورهای غیر عرب را به جز ایران، در الجزایر آزاد نماید و بقیه ماجرا طبق برنامه قبلی ادامه پیدا کند.

با فرارسیدن شب آرامش بر همه مسلط شد. تروریست‌ها برای ما گوشت خوک آوردند، ولی اکثر مسلمانان از خوردن امتناع کردند. بالنتیجه تروریست‌ها مقداری از غذاهائی را که دبیرکل اوپک برای ضیافت همان شب تدارک دیده بود، برایمان آوردند. همه شدیداً گرسنه بودند و مقداری غذا خوردند و سراسر شب را بدون لحظه‌ای خواب روی صندلی ماندند.

ساعت ۷ صبح دوشنبه کارلوس به جنب وجوش افتاد و پس از مقداری دستور که به دوستان و همکارانش و اعضای اوپک داد، همراه یک آمبولانس و دو اتومبیل پلیس با اتوبوس به طرف فرودگاه راه افتادیم.

تروریست‌ها هرگونه اقدام احتیاطی برای پیاده کردن ما از اتوبوس و سوار شدن به هواپیما به عمل آوردند و از وضع خدمه هواپیما اطمینان حاصل کردند. یکی از ایشان که ضمن امتحان اسلحه‌اش خود را مجروح کرده بود، به داخل هواپیما حمل شد. وضع مجروح وخیم بود و یک دکتر ایرانی که به زبان عربی صحبت می‌کرد، به مراقبت از او پرداخت.

به محض اینکه هواپیما باند فرودگاه وین را ترک گفت و به هوا برخاست، احساس راحتی خیال در چهره کارلوس ظاهر شد.

علیرغم لبخندی که از لحظه شروع حمله تا پرواز هواپیما به سوی الجزایر بر لب کارلوس نقش بسته بود، نگرانی و اضطرابی که سعی داشت پنهان نماید، از چهره‌اش خوانده می‌شد. با ترک وین درواقع موفقیت او نزدیک شده و فکر می‌کرد که دیگر با مانعی روبرو نخواهد شد. به همین جهت با خیال راحت شروع به صحبت و بحث با ما کرد. از او پرسیدم: «چرا الجزایر را به عنوان مقصد اول انتخاب کردی، مگر قرار نبود به تریپولی بروی؟» جواب داد: «الجزایر یک کشور انقلابی است و نمی‌توانستم دعوتش را رد کنم. من با الجزایری‌ها همکاری نمی‌کنم، ولی آنها هم نمی‌توانند مانعی ایجاد کنند.» گفتم: «توقف در الجزایر طولانی خواهد بود؟» جواب داد: «بیشتر از دو ساعت طول نخواهد کشید و در این دو ساعت وزرائی که قبلاً تصمیم داشتم در لیبی آزاد کنم، رها خواهیم کرد و بعد خواستار پخش بیانیه

می‌شویم که فکر نمی‌کنم رد کنند.» گفتم: «امشب را کجا به‌سر خواهیم برد؟» با لبخند همیشگی‌اش جواب داد: «زیاد سؤال نکن.» گفتم: «پس در لیبی با مشکلاتی روبرو می‌شوید؟» درحالی که متعجب شده بود نگاهی به من انداخت و گفت: «برعکس، نخست‌وزیر از ما استقبال خواهد کرد و یک هواپیمای بوئینگ برای پرواز به بغداد آماده خواهد شد.» گفتم: «هواپیما در دمشق توقف ندارد؟» جواب داد: «بگذارید نظرم را درباره‌ی سوری‌ها به شما بگویم، آنها منحرف و خطرناک شده‌اند، هرگز به خاک آنها قدم نمی‌گذارم.»

وقتی که فرود هواپیما در فرودگاه الجزایر آغاز شد، تروریست‌ها خود را جمع و جور و مرتب کرده، سلاح‌ها و نارنجک‌هایشان را به‌صورت کاملاً آماده درآوردند، درست مثل اینکه قصد دارند وارد میدان جنگ شوند. وقتی هواپیما ایستاد، پرده‌ی پنجره‌ها را پائین کشیده و تأکید کردند که آنها را باز نکنیم. بالاخره در عقب هواپیما باز شد. کارلوس مسلسل دستی‌اش را به‌طرف در نشانه رفت و چهار نفر بقیه، اسلحه‌های خود را به‌طرف ما گرفتند. یکی از مقامات الجزایری که بعداً فهمیدیم وزیر خارجه است از پله‌های هواپیما بالا آمد. کارلوس مرتب فریاد می‌زد «برو، برو بیرون». بعد وزیر انرژی الجزایر پائین رفت و برگشت که کارلوس را همراه خود ببرد. در هواپیما مجدداً بسته شد و سکوت سنگینی برقرار گردید.

تمام مدتی که کارلوس درحال مذاکره با مقامات الجزایری بود، کسی حرف نمی‌زد. الجزایری‌ها می‌خواستند کارلوس را متقاعد کنند که ما را همانجا آزاد کنند و در مقابل همه‌ی خواسته‌هایشان انجام بگیرد. ولی کارلوس این پیشنهاد را رد کرده اصرار داشت که نقشه‌اش را تا آخر اجرا نماید.

الجزایری‌ها سعی داشتند از کارلوس تعهد بگیرند که به من و وزیر کشور ایران آسیبی نرساند. کارلوس امتناع کرد ولی قول داد که در این مورد سعی خودش را بکند. ضمناً سعی کردند که از او قول بگیرند پس از عزیمت به بغداد مجدداً به الجزایر بازگردد. کارلوس درصورتی با این امر موافقت کرد که در بغداد دستور جدید از اربابان خود برای حرکت به عدن دریافت ننماید. سپس همراه وزیر خارجه الجزایر به هواپیما بازگشت. وزیر الجزایر به ما دلگرمی داد.

وزراء و اعضای که قبلاً تصمیم به آزادی آنها گرفته شده بود، همراه آنها

رفتند. آخرین دور مذاکرات کارلوس با مقامات الجزایری گویا ناتمام مانده و به جایی نرسید. کارلوس همراه وزیر انرژی الجزایر که آزاد شده بود ولی می‌خواست کنار بقیه باشد، بازگشت.

هواپیما از فرودگاه الجزایر برخاست و راه تریپولی را درپیش گرفت. پرده پنجره‌ها دوباره بالا رفت و تروریست‌ها آرام گرفتند... آرامش آنها در حرکات و کارهایشان دیده می‌شد. به ما غذا دادند و با خیال راحت شروع به حرف زدن کردند.

کارلوس در برابر همکارانم رو به ما کرد و گفت که مقامات الجزایری برای نجات جان من و جمشید آموزگار تلاش‌های زیادی کردند. کارلوس گفت که از نگرانی شدید آنها به خاطر نجات این دو عنصر «ارتجاعی» شگفت‌زده شده است و مجدداً گفت که در لیبی یک هواپیما برای حرکت به سوی بغداد آماده خواهد بود. وی دربارهٔ مسافرت به بغداد و بازگشت به الجزایر در صورت عدم دریافت دستور حرکت به عدن، صحبت کرد. صدای همکار لبنانی کارلوس، خالد، که از بلندگوی هواپیما شنیده می‌شد، صحبت ما را قطع کرد. خالد گفت که در فرودگاه تریپولی نخست‌وزیر کشور، عبدالسلام جلود به استقبال آنها خواهد آمد. پس از دو ساعت، یعنی درست ساعت ۷ بعدازظهر، هواپیما در فرودگاه نشست.

تروریست‌ها آرام بودند و حالت آماده‌باش نداشتند، فقط طپانچه‌هایشان را کشیده بودند. پرده پنجره‌ها همچنان باز باقی ماند و کسی هم نگفت که آنها را ببندید. نخست‌وزیر لیبی یک ساعت تأخیر داشت. تمامی این مدت داخل هواپیما بودیم. به محض رسیدن نخست‌وزیر، یعنی حدود ۸/۳۰ بعدازظهر، در هواپیما باز شد و وزیر لیبی همراه خالد، مرد دوم باند تروریست‌ها، بیرون رفت.

آنها در حدود یک ساعت بیرون بودند و تمام این مدت در هواپیما باز بود و ما می‌توانستیم در داخل هواپیما آزادانه جابجا شویم. از کارلوس پرسیدم که چرا مثل الجزایر خودش برای مذاکره نرفت. جواب داد که این به خاطر روحیهٔ لیبی است چون می‌خواهند که حتماً یک عرب با آنها صحبت کند. بعلاوه اینجا (لیبی) کارها روشن است و اشکالی ندارد.

پس از حدود یک ساعت خالد همراه نخست‌وزیر و وزیر نفت لیبی بازگشت.

کارلوس در آستانه دراز نخست‌وزیر لیبی استقبال کرد. نخست‌وزیر از مقابل ما گذشت و به‌طرف سایر وزراء رفت و با ملاطفت به حرف زدن پرداخت، بعد به‌طرف من و وزیر کشور ایران برگشت و سلامی داد.

نخست‌وزیر لیبی به ما خبر داد که جانمان در خطر نیست. سپس همراه کارلوس به قسمت جلوی هواپیما رفت، بطوری که هیچکس جز خدا حرفهایشان را نمی‌شنید. صحبت آنها مدت زیادی طول کشید.

ما حرکت دسته‌ای آنها را می‌دیدیم ولی حرفهایشان را نمی‌شنیدیم. نخست‌وزیر لیبی بیشتر صحبت می‌کرد و کارلوس به‌دقت گوش می‌داد و گاهی به آرامی سرش را تکان می‌داد.

نخست‌وزیر لیبی همراه با وزیر خارجه آن کشور از هواپیما خارج شد. کارلوس به ما گفت: «اشتباهی پیش آمده و ممکن است مدتی در فرودگاه تریپولی بمانیم. هواپیمائی که برای ما آماده شده بود، الان در طبرق است. این هواپیما از نوع بوئینگ ۷۳۷ است و نمی‌تواند مستقیماً به بغداد برود مگر اینکه شدت باد فعلی کمتر شود. نخست‌وزیر لیبی سعی دارد که از شرکت‌های بین‌المللی یا دول عربی، هواپیمائی کرایه کند.»

هوای بیرون طوفانی بود و باران شدیدی می‌بارید، ولی آرامش داخل هواپیما همچنان ادامه داشت، فقط کم‌کم آثار نگرانی و تشویش در چهره کارلوس ظاهر می‌شد و همکارانش که شب حمله و همین‌طور شب بعد از آن برای مراقبت از ما و دفع حملات احتمالی بیدار مانده بودند، حالت درمانده و پریشانی داشتند. دخترک تروریست به‌طرف جلوی هواپیما رفته و گریه را سرداد. خالد هم از ناراحتی به خود می‌پیچید و نمی‌توانست ناراحتی‌اش را پنهان نماید. کارلوس کنار من نشسته و سعی می‌کرد با حرف زدن از دوران بچگی و تحصیلات و مردم و دوستانش، نگرانی خود را نشان ندهد.

وقتی شب به نیمه رسید، کارلوس دیگر نتوانست خودش را نگاه دارد و شروع به ناسزا گفتن به لیبی کرد و ازجمله گفت: «اینها مردم بی‌حساب و کتابی هستند، اصلاً نمی‌شود با آنها کار کرد.»

مقامات لیبی نتوانستند هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ به‌دست بیاورند و کارلوس که

متوجه روحیه ضعیف همکارانش بود، تصمیم گرفت که با هواپیمای اطریشی به طبرق برویم و از آنجا با هواپیمای ۷۳۷ راهی بغداد شویم. کارلوس از خلبان خواست که ما را به طبرق ببرد، ولی خلبان اطریشی اظهار داشت که نمی‌تواند این کار را بکند چون طبرق روی نقشه راهنمای هواپیمای او نیست. مقامات لیبی سعی کردند که چارت حرکت به سوی طبرق را به او بدهند، ولی بی‌فایده بود و خلبان نمی‌توانست آنها را با سیستم هواپیمای «دی سی - ۹» خود تطبیق بدهد. راهی جز بازگشت به الجزایر برای کارلوس باقی نماند. شاید در الجزایر می‌توانست هواپیمای مورد نظرش را پیدا کند و به بغداد برود. کارلوس شخصاً تصمیمش را گرفت و به خلبان گفت که به سوی الجزایر پرواز نماید.

قبل از حرکت، عده‌ای منجمله دو نفر از همکاران سعودی من آزاد شدند. همکارانم نمی‌خواستند بروند، ولی کارلوس گفت که مجبور است آنها را از هواپیما خارج نماید. یکی از آنها به کارلوس گفت: «به خاطر خدا به زکی یمانی آسیبی نرسانید.» کارلوس جواب داد: «من در اینجا از رؤسایم دستور گرفتم که به وزیران عربستان و ایران صدمه‌ای نزدم. حالا قولی را که نتوانستم به مقامات الجزایری بدهم، به شما می‌دهم.» ضمن گفتن این حرفها به صورتش نگاه می‌کردم و به‌نظر می‌رسید که مسخره می‌کند، ولی بعد خودم را متقاعد کردم که راست می‌گوید و برداشت من از حالات صورت او صرفاً ناشی از ترس و واهمه خودم بود و برای غلبه بر این ترس شروع به دعا و خواندن قرآن کردم.

وقتی که هواپیما از آسمان تونس عبور می‌کرد، ناگهان فکری به‌خاطر کارلوس رسید، که شاید می‌توانست از بازگشت به چنگ الجزایری‌ها جلوگیری نماید.

کارلوس پیش خلبان رفته و دستور داد که در تونس فرود بیاید. خلبان عملیات فرود را شروع کرد و مقامات فرودگاه تونس را در جریان گذاشت، ولی دولت تونس به هواپیما اجازه فرود نداد. کارلوس متقاعد نشده بود و به خلبان گفت که علیرغم این امر در فرودگاه بنشیند. مقامات تونس به‌محض خبردار شدن از این امر فوراً چراغ‌های باند فرودگاه را خاموش کردند و بالنتیجه امکان فرود هواپیما از بین رفت. همه ما یک آن مرگ را پیش روی خود دیدیم، زیرا وقتی که چراغ‌های باند

فرودگاه تونس خاموش شد، هواپیما فاصله زیادی با زمین نداشت، اما خلبان اتریشی با مهارت هواپیما را بالا کشید و اوج گرفت. باز هم راهی جز الجزایر باقی نماند. وقتی به الجزایر رسیدیم باز هم اقدامات احتیاطی انجام گرفت و کارلوس هواپیما را مدت زیادی ترک کرد و بعد از چندین ساعت با چهره خندانی که به نظر می‌رسید، موضوع نامطلوبی را پنهان می‌نماید، بازگشت.

همگی به طرف جلوی هواپیما رفتند، به جز یک نفر که نزدیک آنها ایستاده و با مسلسل مراقب بود. کارلوس با دخترک و خالد لبنانی صحبت‌های خشونت آمیزی ردوبدل کرد. صورت پریشان و حرکات دستپاشان حاکی از شدت عصبانیت آنها بود. ما سکوت کرده و به جلسه‌ای که سرنوشتمان را تعیین می‌کرد، چشم دوخته بودیم.

کارلوس کمی کنار ما ایستاد و بعد گفت: «نمی‌دانم چکار کنم. من یک دمکرات هستم. تو و وزیر کشور ایران که معنی دمکراسی را نمی‌دانید! اول باید با همکارانم درباره شما صحبت کنم و بعد می‌گویم که چه تصمیمی گرفته‌ایم.» جلسه تمام شد و کارلوس و همکارانش برگشتند. لبخند کارلوس بازتر شد، و چشم‌هایش می‌درخشید. کارلوس به من و همکار ایرانی‌ام گفت: «بالاخره تصمیم گرفتیم که موقع ظهر همه شما را رها کنیم. دیگر خطری شما را تهدید نمی‌کند.» گفتیم: «چرا صبر کنیم، الان آخر شب است. اگر حالا ما را آزاد کنید، همگی کمی استراحت خواهیم کرد.» ولی کارلوس گفت که می‌خواهد هیجان ماجرا تا ظهر ادامه یابد. همکار من عبدالعزیز الترکی گفت که اشکالی ندارد، ولی صندلی‌های هواپیما پاره شده و قسمت‌های فلزی آنها بیرون آمده و بدن ما را آزار می‌دهد به همین جهت نمی‌توانیم بخوابیم. کارلوس پاسخ داد: «ما چراغ‌ها را خاموش کرده و پرده‌ها را پائین می‌کشیم و شما هم که از سلامت خودتان مطمئن شده‌اید، خوب می‌خوابید.» در این موقع، دخترک یک کلمه انگلیسی وقیح به زبان آورد که نشان‌دهنده شدت عصبانیت او بود و من به لحاظ رعایت ادب از ذکر آن خودداری می‌کنم. دلم فرو ریخت و فهمیدم که کارلوس دروغ می‌گوید.

به هر حال اعضای باند رفتار خودشان را با من و همکار ایرانی‌ام ناگهان عوض کردند. یکی از تروریست‌ها، قهوه و دیگری شیرینی برایمان آورد و سومی هم بالشی

به ما داد که خوب استراحت کنیم. چراغ‌ها را کم‌نورتر کرده و پرده‌ها را پائین کشیدند. و کاپیتان هواپیما، همراه دستیارانش بیرون رفت. سکوت مضطرب‌کننده‌ای فضا را گرفت. به‌نظر می‌رسید که آرامش قبل از طوفان است. صدای مقامات الجزایری که از طریق بیسیم هواپیما درخواست تماس می‌کردند، سکوت را شکست. آنها از کارلوس خواستند که پیاده شده و درباره چند مسأله با ایشان مذاکره نماید. کارلوس مدت زمان درازی هواپیما را ترک گفت، درحالی که من مرتب منتظر اتفاق شومی بودم و از جایم تکان نمی‌خوردم.

درست نمی‌دانم که مقامات الجزایری چگونه از تصمیم تروریست‌ها باخبر شده بودند. تصمیم آنها درست برعکس چیزی بود که کارلوس به ما گفت. تروریست‌ها تصمیم داشتند که ساعت ۷ صبح، من و دکتر آموزگار را کشته و اجسادمان را تحویل مقامات الجزایری بدهند. بدین‌ترتیب برنامه خود را با کمی تغییر انجام داده بودند. نقشه اصلی آنها کشتن من در وین و اعدام همکار ایرانی‌م در عدن یا اعدام هر دو نفر در عدن بود.

اما برادران الجزایری ما با مهارت فوق‌العاده‌ای به مذاکره با تروریست‌ها پرداختند و به کمک خدا، جان ما را نجات دادند.

وقتی که کارلوس به هواپیما برگشت، خیلی گرفته و متشنج به‌نظر می‌رسید. او و همکارانش در قسمت جلو هواپیما ایستاده و با عصبانیت صحبت می‌کردند. رئیس حالا دیگر از روحیه دمکرات خودش استفاده نمی‌کرد و نظر آنها را نمی‌خواست بلکه فقط دستور می‌داد. بالاخره به‌طرف ما آمده و کسانی را که خواب بودند، بیدار کرد. بعد جلوی من و همکار ایرانی‌م ایستاده و برای اولین بار با حالت خشونت آمیز و پرخاش‌گرانه‌ای گفت: «من و دوستانم تصمیم به کشتن شما گرفته بودیم و این امر حتمی بود. اگر این بار از دست مرگ خلاص شدید، بالاخره در جای دیگری، زودتر از آنکه فکر کنید به شما خواهیم رسید.» کارلوس سپس شدیداً به ما و سیاست کشورهائیمان حمله کرد و سرانجام گفت که آنها از هواپیما بیرون می‌روند و ما پشت سرشان بیرون آمده و خود را تسلیم مقامات الجزایری می‌نمائیم.

تروریست‌ها از هواپیما خارج شدند و ما صبر کردیم تا شاید کسی بیاید ولی



یک عکس منحصر بفرد از گروگان‌گیری وزیران اوپک که با دوربین مخفی در فرودگاه الجزایر گرفته شده است. شخصی که در داخل کادر مشخص شده کارلوس تروریست معروف است. در سمت چپ عکس «عبدالعزیز بوتفلیقه» وزیر خارجه الجزایر و در پشت سر کارلوس عبدالسلام وزیر نفت الجزایر دیده می‌شوند. مردی که بارانی سفید بر تن دارد جمشید آموزگار وزیر کشور و

نماینده وقت ایران در اوپک است

بالاخره صبرمان تمام شد و بیرون رفتیم. باور نمی‌کردیم که روی خاک الجزایر راه می‌رویم. برادران الجزایری و در صف مقدم آنها وزیر خارجه الجزایر به استقبال ما شتافته و همگی را به داخل سالنی در مجاورت اطاق تروریست‌ها بردند.

من همراه دکتر آموزگار، عبدالعزیز بوتفلیقه، وزیر خارجه الجزایر و عده‌ای از همکاران آزادشده‌ام در قسمت وسط نشستیم. خالد، درخواست کرده بود که با ما صحبت کند و مقامات امنیتی الجزایر پس از گرفتن طپانچه‌اش به او اجازه دادند که پیش ما بیاید. خالد درست همان حرفهائی را که کارلوس قبل از آزاد کردن ما به زبان انگلیسی گفته بود، به زبان عربی تکرار کرد.

خالد موقع حرف زدن مرتب دوروبرش را نگاه می‌کرد و سرش را به طرف ما نمی‌گرفت. ضمناً با حالت عصبی دست راستش را روی سینه می‌کشید. این حرکات خالد، مقامات امنیتی الجزایر را که با لباس شخصی اطراف ما را گرفته بودند، به

شک انداخت. وزیر خارجه الجزایر خیلی سریع یک لیوان آب پرتقال برداشت و گفت: «خالد، بیا این آب پرتقال را بخور.» خالد لیوان را گرفت و مدتی بدون اینکه لب بزند در دستش نگاه داشت. بالاخره لیوان را روی میز گذاشت و شروع به قدم زدن در جهت مخالف اطاق تروریست‌ها کرد.

افراد امنیتی الجزایر او را از هر طرف احاطه کردند. خالد ایستاد و بعد به طرف اطاق دوستانش برگشت. در این موقع مقامات الجزایری بدنش را بازرسی کرده و یک طپانچه زیر بازویش یافتند. خالد به افراد امنیتی گفت: «می‌خواستم با این طپانچه حکم اعدام تبه کاران را اجرا کنم، اما شما نگذاشتید که به هدف خود برسم.»

بیانیه تروریست‌ها که از رادیوی وین و پایتخت کشورهای عربی پخش گردید، به شناسائی تروریست‌ها کمک چندانی نمی‌کرد.

حداکثر چیزی که می‌شود از بیانیه فهمید، خواست‌های یک یا چند فرقه عربی است که خط مشی سیاسی معینی اتخاذ کرده و روش‌های خاص خودشان را برای اجرای سیاست مذکور انتخاب کرده‌اند. اما اگر این بیانیه را همانطوری که هست در نظر بگیریم، و آنرا نماینده طرز فکر یک جناح بزرگ از اعراب بدانیم، حقیقت را کتمان کرده‌ایم.

من در وضعی نیستم که بتوانم تمام اسرار این توطئه را روشن کرده و تمامی جریان و افراد مربوط به آن را ارائه کنم. اما تا جایی که مقدوراتم اجازه می‌دهد - سعی می‌کنم، گوشه‌هایی از حقیقت و نتیجه‌گیریهای خودم را در اختیار خوانندگان بگذارم.

بیانید اول درباره کارلوس بیندیشیم. کارلوس در ونزوئلا به دنیا آمد. پدرش وکیلی ثروتمند و کمونیست مسلک بود. او سه پسر داشت که اسامی «ولادیمیر ایلچ لنین»، بنیان‌گذار انقلاب بلشویک روسیه را روی آنها گذاشت. اسم کارلوس، ایلچ بود. ایلچ در محیطی کمونیست بار آمده و با اصول کمونیست بزرگ شد. فعالیت تروریستی خود را - همانطور که خودش می‌گفت - از سن چهارده سالگی شروع کرد. برای مطالعه اقتصاد به لندن رفت، ولی این رشته جواب خواستهای او را

نمی‌داد. بالاخره راهی مسکو شده و تحت لوای آنها به آرزوی دیرین خود دست یافت. ایلیچ دانشجوی فوق‌العاده‌ای بود و از همه همدرسانش جلو افتاد.

پس از فارغ‌التحصیلی زندگی سیاسی خود را با جبههٔ آزادیبخش خلق فلسطین که یکی از سازمان‌های کماندوئی چپ فلسطین است، شروع کرد. اما کارلوس پیشرفت کرده و مراحل مقدماتی را به سرعت پشت سر گذاشت. جاه‌طلبی کارلوس او را بر آن داشت که تشکیلات خاص خودش ترتیب بدهد. اما این سازمان با تمام هوش و ذکاوت کارلوس، فرمانبر و تابع دیگران محسوب می‌شد. روابط رسمی وی با سازمان‌های فلسطین قطع شد، ولی رابطه و همکاری او با سایر سازمان‌های تروریستی از قبیل ارتش سرخ ژاپن و چریک‌های «بادر مینهوف» آلمان ادامه یافت.

رابطهٔ همکاری گاهی منجر به اجرای عملیات مشترک و یا عملیات مجزا و تبادل کمک‌هائی از قبیل اعزام افراد سازمان‌های تروریستی می‌گردید.

کارلوس اکنون در رأس یک سازمان تروریستی قرار دارد که دارای تشکیلات بین‌المللی است و خدمات خود را به متقاضیان آنها و کسانی که هدفشان مستقیم و یا غیرمستقیم با هدف‌های سازمان مشابهت دارد، عرضه می‌نماید. البته شاید هدف او جمع‌آوری پول باشد، چون خیلی به پول احتیاج دارد. کارلوس کمونیست مؤمن و معتقدی نیست و ضمن صحبت‌هایش، اصول کمونیسم معاصر را مردم‌فریبی می‌خواند. کارلوس به آرمان فلسطین یا ناسیونالیزم عرب معتقد نیست، اما - همانگونه که خودش می‌گفت - آنها را یک قدم یا یک عامل کمکی برای توسعهٔ نهضت انقلابی بین‌المللی می‌داند.

کارلوس از بیان این حقیقت که یک سری توافقاتی با اسرائیل کرده است، امتناع نکرد. طبق این توافقات وی متعهد شده که در سرزمین‌های اشغالی اسرائیل به آنها حمله ننماید. (معلوم نیست که چه توافقاتی دیگری با اسرائیل کرده باشد).

کارلوس جنایت‌کاری است که تحت تعقیب پلیس چند کشور اروپائی می‌باشد و پلیس بین‌المللی همه‌جا به دنبالش می‌گردد. ولی علیرغم این امر، کارلوس در سوئیس بسر می‌برد و نسخه‌هائی از بیانی‌هایش را در ژنو باقی گذاشته بود. کارلوس و همکارانش از طریق زوربختی به وین آمده و بدون پوشش به مقر اوپک حمله کردند. وقوع این حادثه به‌ترتیبی که ذکرش رفت، بدون کمک عوامل خاص پشت پرده،

غیرممکن بود.

بی‌شک اگر حمله به مقر اوپک را گوشه‌ای از اقدامات جبهه امتناع اعراب و جلوه‌ای از مخالفت با موافقت‌نامه مصر و اسرائیل تلقی کنیم، از واقعیت دور شده‌ایم، زیرا تروریست‌ها از فرود در دمشق شدیداً خودداری کرده و در بیانیه خود دولت دمشق را مورد حمله و انتقاد قرار داده‌اند. اوپک، هدف اصلی این عملیات بود، ولی شاید برخی جناح‌های عربی از این امر غافل شده و یا مطلب را دیر فهمیده‌اند. اگر روزی قرار شود که جنایتکاران بین‌المللی از نظر جرات و مهارت در کارشان درجه‌بندی شوند، بی‌شک کارلوس در رأس چنین جنایتکارانی قرار خواهد گرفت. وی علاوه بر هوش و استعداد فوق‌العاده، ضمن جریان حمله، توانائی شگرف خود را در ترکیب چند امر متناقض و متحد کردن اشخاصی که دارای هدف‌ها و مقاصد گوناگون هستند در یک عملیات مشترک تروریستی که به خواست خدا با شکست مواجه شد، نشان داد.

در پایان تأکید می‌کنم که نسبت دادن این عملیات به چریک‌های فلسطین اتهامی بی‌مورد و غلط است و ضمناً بسیار ساده‌لوحانه خواهد بود که در ورای بیانیه تروریست‌ها که گوشه‌ای از یک جرم بزرگ سیاسی است، مقاصد اصلی این عملیات را نادیده بگیریم.

۷

شکاف در اوپک

تولید نفت کشورهای عضو اوپک که در سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ کاهش یافته بود، در سال ۱۹۷۶ با وجود افزایش قیمت نفت نسبت به سال قبل رو به افزایش نهاد و تولید متوسط روزانه نفت اوپک در این سال به سی میلیون بشکه رسید. سهم اوپک در بازار جهانی نفت نیز که در سال ۱۹۷۵ تا ۴۹ درصد کاهش یافته بود، در سال ۱۹۷۶ به ۵۶ درصد رسید. یکی از کشورهایی که واردات نفتی خود را از کشورهای عضو اوپک افزایش داد، آمریکا بود که در سال ۱۹۷۴ فقط یک سوم مصرف روزانه نفت خود را از خارج وارد می‌کرد، ولی بر اثر کاهش تولید نفت از منابع داخلی آمریکا ناچار شد در سال ۱۹۷۶ بیش از هشت میلیون بشکه، یعنی در حدود نصف مصرف روزانه خود را از منابع خارجی تأمین کند. واردات جدید نفتی آمریکا بیشتر از کشورهای عربی تولیدکننده نفت تأمین می‌شد و یک آمار مقایسه‌ای از واردات نفت آمریکا بین سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ نشان می‌داد که در سال ۱۹۷۴ آمریکا فقط ۱۴ درصد نفت وارداتی خود را از کشورهای عربی تأمین می‌کرده، در حالی که در سال ۱۹۷۶ بیش از ۳۶ درصد نفت وارداتی آمریکا از کشورهای عربی، مخصوصاً عربستان سعودی و کویت و امارات متحده عربی تأمین می‌شد.

از سی میلیون بشکه نفت تولیدی روزانه کشورهای عضو اوپک در سال ۱۹۷۶ بیشترین سهم از آن عربستان سعودی و ایران بود و کشورهای دیگر عضو اوپک با

فاصله زیادی در پشت سر آنها قرار داشتند. یک جدول آماری که در شماره مورخ نهم ژوئیه سال ۱۹۷۷ مجله اکونومیست لندن درباره درآمدهای نفتی کشورهای عضو اوپک در سال ۱۹۷۶ چاپ شده، موقعیت آن روز کشورهای صادرکننده نفت را بخوبی نمایان می‌سازد.

در این جدول علاوه بر درآمد نفتی کشورهای عضو اوپک جمعیت این کشورها در سال ۱۹۷۶ و درآمد سرانه هر یک از این کشورها نیز ذکر شده است:

نام کشور	جمعیت	درآمد نفتی سال سال ۱۹۷۶ (برحسب میلیون دلار)	درآمد سرانه برحسب دلار (سال ۱۹۷۵)
عربستان سعودی	۸ میلیون نفر	۲۸/۱۱۱	۳/۰۱۰
ایران	۳۵ میلیون نفر	۲۱/۸۸۹	۱/۴۴۰
نیجریه	۷۳ میلیون نفر	۹/۸۸۹	۳۱۰
عراق	۱۱ میلیون نفر	۸/۶۹۷	۱/۲۸۰
لیبی	۲/۳ میلیون نفر	۸/۳۹۶	۵/۰۸۰
امارات متحده عربی	۶۵۰ هزار نفر	۸/۲۳۸	۱۰/۴۸۰
کویت	۹۹۰ هزار نفر	۷/۲۹۵	۱۱/۵۱۰
ونزوئلا	۱۲ میلیون نفر	۵/۶۵۳	۲/۲۲۰
اندونزی	۱۲۸ میلیون نفر	۵/۴۵۴	۱۸۰
الجزایر	۱۶ میلیون نفر	۴/۱۱۸	۷۸۰
قطر	۱۷۰ هزار نفر	۲/۰۹۴	۸/۳۲۰
گابون	۵۲۸ هزار نفر	۷۳۸	۲/۲۴۰
اکوادور	۷ میلیون نفر	۵۶۵	۵۵۰

جدول نشان می‌دهد که ایران و عربستان سعودی با اختصاص پنجاه میلیارد دلار از کل درآمد سالانه کشورهای عضو اوپک به خود و تولید نزدیک به پنجاه درصد کل نفت صادراتی اوپک نقش مسلط را در این سازمان ایفا می‌کردند و

سیاست‌های اوپک در این تاریخ بیشتر از طرف نماینده وقت ایران در اوپک جمشید آموزگار و وزیر نفت عربستان سعودی شیخ احمد زکی یمانی تعیین می‌شد. تا زمانی که منافع آمریکا ایجاب می‌کرد که قیمت نفت ترقی کند، دولت‌های وقت ایران و عربستان سعودی هم که پیوندهای نزدیکی با آمریکا داشتند، در مورد افزایش قیمت نفت پافشاری می‌کردند و اعتراضات کشورهای اروپایی در برابر حمایت پنهانی آمریکا از اقدامات اوپک نتیجه‌ای نداشت، ولی از زمانی که آمریکا سیاست جدی‌تری برای جلوگیری از افزایش قیمت نفت درپیش گرفت، دو کشور عمده تولیدکننده نفت اوپک نیز از سرسختی خود درباره افزایش قیمت نفت دست برداشتند و اصرار بعضی از کشورهای عضو اوپک در مورد افزایش قیمت نفت برای جبران آثار ناشیه از تورم جهانی با مقاومت و مخالفت شدید عربستان سعودی مواجه گردید.

علت تغییر سیاست آمریکا در برابر اوپک و اصرار آمریکایی‌ها برای تثبیت و حتی کاهش قیمت نفت، علاوه بر افزایش واردات نفت آمریکا، پیروزی حزب دمکرات در انتخابات سال ۱۹۷۶ آمریکا و انتخاب جیمی کارتر به ریاست جمهوری این کشور بود. کمپانی‌های بزرگ نفتی آمریکا همگی وابسته به حزب جمهورخواه بودند و دمکراتها علاقه‌ای به حفظ منافع آنها نشان نمی‌دادند. به همین جهت کارتر در جریان مبارزات انتخاباتی خود وعده داده بود که برای تثبیت و کاهش بهای نفت و محصولات نفتی، بخصوص بنزین اتومبیل که مورد نیاز روزانه همه رأی‌دهندگان آمریکائی است خواهد کوشید و بعد از پیروزی در انتخابات هم درصدد انجام وعده‌های خود برآمد.

نخستین آثار شکاف و اختلاف در سازمان اوپک در کنفرانس وزیران این سازمان در دسامبر سال ۱۹۷۶ بروز کرد. قبل از تشکیل این کنفرانس در دوحه پایتخت قطر، کمیسیون اقتصادی اوپک که در وین تشکیل جلسه داده بود، آثار تورم جهانی را بر کشورهای عضو اوپک بررسی کرد. کارشناسان اقتصادی اوپک در پایان این بررسی اظهار نظر کردند که از اکتبر سال ۱۹۷۵ (تاریخ آخرین افزایش قیمت نفت) به این طرف بهای کالاهای وارداتی کشورهای عضو اوپک بیش از ۲۶ درصد افزایش یافته و به عبارت دیگر در این فاصله ۲۶ درصد از قدرت خرید دلارهای نفتی

کاسته شده است. بر اساس این برآوردها چند کشور عضو اوپک مانند الجزایر و عراق و لیبی قبل از تشکیل کنفرانس قطر اعلام داشتند که برای خنثی کردن آثار تورم جهانی و حفظ قدرت خرید نفت خود تقاضای ۲۵ درصد افزایش در بهای نفت را خواهند کرد. ایران و ونزوئلا و کویت و چند کشور دیگر عضو اوپک بدون اینکه رقم معینی برای افزایش بهای نفت پیشنهاد کنند، خواهان افزایش معقول قیمت نفت براساس توافق بین همه کشورهای عضو اوپک بودند، لیکن رویه عربستان سعودی که بزرگترین تولیدکننده نفت اوپک بود و به تنهایی نزدیک به یک ثلث نفت صادراتی اوپک را تأمین می کرد روشن نبود، تا اینکه زکی یمانی وزیر نفت عربستان سعودی هنگام ورود به دوحه پایتخت قطر اعلام داشت که وی با پیشنهاد تثبیت بهای نفت برای شش ماه دیگر در کنفرانس وزیران اوپک شرکت خواهد کرد.

با اینکه شیخ یمانی در دو اجلاس گذشته اوپک نیز پیشنهاد تثبیت بهای نفت را عنوان نموده بود و اوپک در طول سال ۱۹۷۶ بیشتر تحت فشار عربستان سعودی از افزایش قیمت نفت خودداری کرد، تکرار پیشنهاد تثبیت بهای نفت از طرف وزیر نفت عربستان سعودی برای سایر کشورهای صادرکننده نفت غیرمنتظره و تکان دهنده بود، زیرا علاوه بر آنکه تثبیت بهای نفت با توجه به کاهش قدرت خرید آن به میزان ۲۶ درصد غیرمنطقی و غیرقابل قبول به نظر می رسید، ملک خالد پادشاه عربستان سعودی خود ضمن مصاحبه ای با مجله آمریکائی نیوزویک که روز ۲۲ نوامبر (سه هفته پیش از تشکیل کنفرانس قطر) انتشار یافت به صراحت بر لزوم افزایش بهای نفت در برابر تورم جهانی تأکید کرده و استدلال کشورهای صنعتی را درباره تثبیت قیمت نفت نادرست خوانده بود.

پیشنهاد تثبیت بهای نفت از طرف زکی یمانی با مخالفت شدید سایر کشورهای عضو اوپک مواجه شد، بطوری که وزیر نفت عربستان سعودی مجبور شد برای گزارش امر و اخذ تصمیم نهائی به جده بازگردد. در بازگشت از جده وزیر نفت عربستان سعودی اعلام کرد که حداکثر با افزایش پنج درصد بر بهای نفت موافقت خواهد کرد. از دوازده کشور دیگر عضو اوپک فقط یک کشور (امارات متحده عربی) با پیشنهاد عربستان سعودی موافقت کرد و یازده کشور دیگر تصمیم گرفتند علیرغم فشار و اصرار عربستان سعودی بهای نفت خود را از اول ژانویه سال



ملک خالد پادشاه سابق و فهد پادشاه فعلی عربستان سعودی در این عکس با
کارتر رئیس جمهور آمریکا و همسرش دیده می‌شوند

۱۹۷۷ به میزان ۱۰/۴ درصد و از اول ژوئیه همین سال پنج درصد دیگر افزایش دهند. وزیر نفت عربستان سعودی پس از آنکه موفق نشد کشورهای دیگر عضو اوپک را با پیشنهاد خود همراه سازد یک کنفرانس مطبوعاتی تشکیل داد و ضمن انتقاد از روش کشورهای دیگر اوپک گفت که برای وادار ساختن این کشورها به پیروی از روش عربستان سعودی تولید نفت خود را افزایش خواهد داد و بازارهای جهانی را از سیل نفت ارزان پر خواهد کرد!

* * *

بعد از عربستان سعودی نوبت ایران بود که برای تثبیت بهای نفت تحت فشار قرار بگیرد. از تاریخ اولین افزایش قیمت نفت در کنفرانس سال ۱۹۷۱ اوپک در تهران، ایران در صف مقدم کشورهای تندرو اوپک قرار گرفته و جمشید آموزگار نماینده ایران در اوپک که ریاست چند اجلاس پرسروصدای اوپک را به عهده داشت

به «عقاب اوپک» شهرت یافته بود، ولی از اوایل سال ۱۹۷۷ که فشار آمریکائی‌ها برای تثبیت بهای نفت افزایش یافت سیاست ایران در اوپک نیز به اعتدال گرائید.

آغاز دوران ریاست جمهوری کارتر در آمریکا در بیستم ژانویه سال ۱۹۷۷ فصل تازه‌ای در روابط ایران و آمریکا گشود. شاه که در دوران زمامداری سه رئیس‌جمهور پیشین آمریکا (جانسون و نیکسون و فورد) از حمایت کامل آمریکا برخوردار بود، نگرانی خود را از سیاست رئیس‌جمهور جدید آمریکا پنهان نمی‌داشت. کارتر در جریان مبارزات انتخاباتی خود از سیاست‌های شاه بخصوص در زمینه رعایت حقوق بشر انتقاد کرده بود و تلگراف مفصل تبریک شاه را نیز به مناسبت انتخاب خود به مقام ریاست جمهوری با تأخیر زیاد و به‌سردی پاسخ داد. علاوه بر این به دلائلی که قبلاً اشاره شد، حکومت کارتر با سیاست نفتی ایران موافق نبود و تثبیت بهای نفت را در رأس برنامه‌های اقتصادی خود قرار داده بود.

شاه نخست با اعلام سیاست به اصطلاح «فضای باز سیاسی» خود به استقبال حکومت کارتر رفت و از این طریق درصدد جلب رضایت و حمایت رهبران جدید آمریکا برآمد. دومین گام مهم او در راه نزدیکی به حکومت جدید آمریکا تغییر سیاست ایران در اوپک و خودداری از اصرار و تبلیغ درباره لزوم افزایش بهای نفت و مرتبط ساختن قیمت نفت با بهای کالاهای اساسی و مصنوعات کشورهای صنعتی بود. این اقدامات که با یک رشته مذاکرات پشت پرده بین ایران و آمریکا همراه بود، مؤثر واقع شد و سرانجام کارتر شاه را برای انجام یک سفر رسمی و ملاقات و مذاکرات مستقیم به آمریکا دعوت کرد. این سفر که روزهای ۱۵ و ۱۶ نوامبر سال ۱۹۷۷ (۲۴ و ۲۵ آبان ۱۳۵۶) انجام شد و آخرین سفر رسمی شاه به آمریکا بود، آغاز ناخوش‌آیندی داشت و تظاهرات بیسابقه گروه‌های مخالف رژیم شاه در مقابل کاخ سفید که به پرتاب گاز اشک‌آور و اشک ریختن کارتر و شاه هنگام سخنرانی انجامید شاه را در موقعیت بسیار ضعیفی قرار داد. اعلام موافقت ایران با تثبیت بهای نفت در یک سال آینده مهمترین امتیازی بود که کارتر در این سفر از شاه ایران

۱- مطبوعات کشورهای غربی لقب «عقاب اوپک» را به واسطه دماغ عقابی جمشید آموزگار وزیر دارائی وقت ایران به او داده بودند، ولی شاه که از این لقب خوشش آمده بود، آنرا به خودش نسبت داد و در چند مصاحبه مطبوعاتی به این موضوع اشاره کرد.



شاه در آخرین سفر رسمی خود به آمریکا با تظاهرات مخالف و گاز اشک آور
مورود استقبال قرار گرفت و به تثبیت بهای نفت و پیروی از سیاست نفتی
آمریکا تن در داد

گرفت و شاه ضمن یک کنفرانس مطبوعاتی که در پایان مذاکرات او با کارتر تشکیل شد، رسماً اعلام داشت که ایران در کنفرانس آینده اوپک در کاراکاس پایتخت ونزوئلا از تثبیت قیمت نفت برای یک سال آینده پشتیبانی خواهد کرد. اما در همین سال ۱۹۷۷ با وجود تثبیت بهای نفت نرخ تورم جهانی با شتاب بیشتری افزایش یافت و کشورهای عضو اوپک، با اینکه طی سال ۱۹۷۷ روزانه بطور متوسط بیش از سی میلیون بشکه نفت صادر کردند، قسمت اعظم درآمد نفتی خود را صرف خرید مصنوعات و کالاهای صادراتی گران قیمت کشورهای صنعتی نمودند. بطوری که افزایش موازنه بازرگانی این کشورها در سال ۱۹۷۷ به ۲۹ میلیارد دلار کاهش یافت که قسمت اعظم آن مربوط به چند کشور عربی صادرکننده نفت بود. در سال ۱۹۷۸ دو تحول عمده در صنایع نفت جهان به وقوع پیوست: بر اثر انقلاب ایران تولید نفت ایران، که در آغاز سال ۱۹۷۸ بیش از شش میلیون بشکه در روز، یعنی بیست درصد کل تولید اوپک بود، در پایان همین سال به کمتر از یک میلیون بشکه که در حدود مصرف داخلی کشور بود، تنزل یافت و صادرات نفت

ایران بکلی قطع شد. کشورهای دیگر عضو اوپک جای خالی نیمی از نفت صادرات ایران را پر کردند، ولی کل تولید اوپک در اواخر سال ۱۹۷۸ از بیست و هفت میلیون بشکه در روز تجاوز نمی‌کرد و کمبود عرضه نفت در بازارهای جهانی بالطبع زمینه را برای افزایش مجدد قیمت نفت فراهم می‌ساخت. با وجود این قیمت رسمی نفت که در حدود بشکه‌ای سیزده دلار بود بر اثر فشار آمریکا و اختلاف بین اعضای اوپک تغییر نکرده بود و همین امر موجب شد که افزایش موازنه بازرگانی کشورهای عضو اوپک در سال ۱۹۷۸ از رقم ۲۹ میلیارد دلار در سال قبل به رقم ناچیز ۴/۵ میلیارد دلار تنزل پیدا کند.

تحول مهم دیگر سال ۱۹۷۸ در بازار نفت جهان افزایش تولید نفت در کشورهای غیر عضو اوپک بود، که آن هم تا حدی ناشی از قطع صادرات نفت ایران و افزایش تقاضای نفت در بازارهای جهانی بود. طی سال ۱۹۷۸ تولید نفت دریای شمال افزایش یافت و قسمتی از نیاز آمریکا به نفت از منابع آلاسکا و منابع جدید نفتی مکزیک تأمین شد. کل تولید نفت کشورهای غیر عضو اوپک در سال ۱۹۷۸ (به استثنای شوروی و ممالک کمونیست که در این آمارها منظور نمی‌شود) روزانه در حدود هفده میلیون بشکه بود که قسمتی از نیاز بازار جهانی نفت را تأمین می‌نمود.



اوپک در اوج قدرت

انقلاب اسلامی ایران برای شرق و غرب و دنیای صنعتی پدیده‌ای ناشناخته بود و به همین جهت تا چند ماه بعد از پیروزی این انقلاب و استقرار رژیم جمهوری اسلامی در ایران تأثیر این تغییر بر سیاست و اقتصاد منطقه و جهان قابل محاسبه و پیش‌بینی نبود. آینده ایران علاوه بر اهمیت استراتژیک و ژئوپولیتیک آن، از دو جهت در اقتصاد جهان تأثیر داشت: نخست اینکه این کشور یکی از تولیدکنندگان عمده نفت جهان به‌شمار می‌آمد و سرازیر شدن مجدد نفت ایران به بازارهای جهانی، آن‌هم با حجم عظیم پیش از انقلاب یعنی شش میلیون بشکه در روز، بازار جهانی نفت را که از تولید اضافی کشورهای دیگر عضو اوپک و تولیدکنندگان جدید غیر عضو اوپک اشباع شده بود به شدت تکان می‌داد، و دیگر اینکه ایران تا قبل از انقلاب یکی از بازارهای عمده مصنوعات و کالاهای صادراتی کشورهای صنعتی، به‌خصوص اسلحه به‌شمار می‌آمد و کشورهای صادرکننده اسلحه و کالاهای صنعتی و مواد غذایی و فرآورده‌های کشاورزی به این کشور، که آمریکا و ژاپن و چند کشور صنعتی اروپای غربی در رأس آنها قرار داشتند مشتاقانه در صدد بازیافتن موقعیت سابق تجارتی خود در بازار ایران بودند.

اگر نفت ایران با همان حجم تولید و صدور پیش از انقلاب به بازارهای جهانی سرازیر می‌شد، حتی با همان قیمت بشکه‌ای سیزده یا چهارده دلار، درآمد سالانه نفت ایران به حدود سی میلیارد دلار بالغ می‌شد و ایران به بازاری پررونق‌تر از

گذشته برای کالاهای صادراتی کشورهای صنعتی تبدیل می‌شد، ولی حکومت جدید ایران سیاست مصرفی رژیم گذشته را کنار گذاشت و با اینکه همه امکانات فنی برای بالا بردن حجم تولید نفت ایران به میزان پیش از انقلاب، و حتی بیش از آن، فراهم بود صادرات نفت ایران به نصف متوسط نیمه اول سال ۱۹۷۸، یعنی در حدود سه میلیون بشکه در روز تقلیل یافت.

کاهش تولید نفت ایران در طول سال ۱۹۷۹ با افزایش تقاضای جهانی برای نفت تقارن یافت و مصرف کل نفت جهان در این سال به نقطه اوج خود، یعنی بیش از شصت و پنج میلیون بشکه در روز رسید. کشورهای دیگر عضو اوپک کاهش تولید نفت ایران را جبران کردند و سقف تولید اوپک در سال ۱۹۷۹ به متوسط روزانه سی میلیون بشکه رسید، ولی تقاضای بازار بیش از این بود و با وجود افزایش تولید نفت در کشورهای غیر عضو اوپک عرضه نفت در بازارهای جهانی کمتر از تقاضای آن بود و این عدم موازنه زمینه را برای افزایش مجدد قیمت نفت فراهم می‌ساخت.

در اولین اجلاس وزیران اوپک پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران که در بهار سال ۱۹۷۹ تشکیل شد، ایران سیاست محافظه کارانه رژیم گذشته را در سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ کنار گذاشت و نماینده ایران به صف نمایندگان کشورهای تندرو اوپک پیوست. در این اجلاس وزیران اوپک تغییر مهمی در سیاست قیمت گذاری کشورهای صادرکننده نفت داده شد. به این معنی که یک قیمت پایه یا حداقل برای نفت تعیین گردید و کشورهای صادرکننده در فروش نفت خود به قیمت‌های بیشتری آزاد شدند. قیمت پایه‌ای که برای نفت تعیین شد $۱۴/۵$ درصد بیش از قیمت تعیین شده قبلی بود که بهای حداقل هر بشکه نفت را به $۱۴/۵۵$ دلار افزایش می‌داد. شیخ زکی یمانی وزیر نفت عربستان سعودی که از تلاش خود برای تثبیت قیمت نفت در همین نرخ حداقل نتیجه نگرفته بود، اعلام داشت که نفت عربستان را به همین نرخ حداقل عرضه خواهد کرد. ولی چند کشور دیگر عضو اوپک اعلام کردند که بهای نفت خود را تا بشکه‌ای ۱۶ الی ۱۷ دلار بالا خواهند برد.

سیاست قیمت گذاری جدید اوپک که درواقع راه را برای افزایش بهای نفت با توجه به وضع بازار جهانی باز می‌گذاشت نگرانی‌های تازه‌ای در میان کشورهای



مجله فرانسوی «نوول اوبزرواتور» با چاپ این عکس از امام خمینی و کارتر
رئیس جمهور آمریکا در روی جلد شماره مورخ ۱۹ نوامبر ۱۹۷۹ خود
می‌نویسد «جنگ واقعی نفت اکنون آغاز می‌شود»

مصرف کننده بخصوص کشورهای صنعتی غرب و ژاپن بوجود آورد و موج تازه‌ای از تبلیغات علیه اوپک را در مطبوعات و رسانه‌های غربی دامن زد. پرسروصداترین مقاله از میان صدها مقاله و تفسیر که علیه تصمیم جدید اوپک در مطبوعات غرب انتشار یافت، مقاله‌ای از «والتر لوی» کارشناس معروف مسائل نفتی در مجله آمریکائی «فورچون» تحت عنوان «هشدار به کشورهای واردکننده نفت» بود که نکات برجسته آن در همان روز انتشار از طرف خبرگزاری‌های غربی به سراسر جهان مخابره شد. در این مقاله تأکید شده بود که باز گذاشتن دست کشورهای صادرکننده در افزایش قیمت نفت زمینه را برای افزایش بی‌تناسب و غیرقابل پیش‌بینی بهای نفت در آینده فراهم خواهد ساخت و تعادل بازارهای جهانی را برهم خواهد ریخت. در این مقاله والتر لوی پس از اشاره به این موضوع که کشورهای

عضو اوپک ممکن است از سرمشق ایران پیروی کرده و با کاهش داوطلبانه تولید نفت، موجبات کاهش عرضه نفت در بازارهای جهانی و افزایش هرچه بیشتر قیمت آن را فراهم سازند، می‌نویسد:

حتی اگر خوشبین باشیم که قیمت نفت در طول سال ۱۹۷۹ براساس قیمت‌های اعلان شده در اجلاس ماه آوریل اوپک تثبیت خواهد شد و کشورهای صادرکننده بیش از سوارشارژ اعلام شده بر آن نخواهند افزود، کشورهای مصرف‌کننده باید در سال ۱۹۷۹ سی و پنج میلیارد دلار بیش از سال گذشته برای تأمین مواد نفتی مورد نیاز خود پرداخت نمایند و کل پرداخت این کشورها از ۱۴۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۸ به ۱۷۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۹ افزایش خواهد یافت. تنها ارزش واردات نفتی آمریکا از ۴۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۸ به پنجاه میلیارد دلار در سال ۱۹۷۹ افزایش می‌یابد. و کشورهای فقیر نیز باید بیش از پنج میلیارد دلار علاوه بر سال گذشته برای تأمین مواد نفتی مورد نیاز خود پرداخت کنند.^{۱۰۰}

البته نگرانی آقای «لوی» بجا بود، زیرا کشورهای صنعتی برای خنثی کردن اثرات افزایش قیمت نفت بار دیگر بر بهای مصنوعات و کالاهای صادراتی خود افزودند و مثل همیشه نسبت افزایش بهای مصنوعات و کالاهای صادراتی آنها بیش از افزایش قیمت نفت بود، بطوری که در نیمه دوم سال ۱۹۷۹ قدرت خرید نفت با بهای حداکثر بشکه‌ای ۱۸ دلار کمتر از قدرت خرید نفت در آغاز همین سال با بهای بشکه‌ای سیزده دلار بود.

در پائیز سال ۱۹۷۹ و پیش از تشکیل کنفرانس وزیران اوپک در کاراکاس پایتخت ونزوئلا کشورهای صادرکننده نفت بطور انفرادی بهای نفت خود را ۲۵ تا ۳۰ درصد افزایش دادند، بطوری که هنگام تشکیل کنفرانس کاراکاس در ماه دسامبر سال ۱۹۷۹ حداقل قیمت نفت در بازارهای جهانی به ۲۴ دلار رسیده بود. در کنفرانس کاراکاس بحث‌های تندی برای تثبیت قیمت نفت و جلوگیری از رقابت بین کشورهای عضو اوپک در گرفت و درباره قیمت جدید نفت که همه کشورهای اوپک ملزم به رعایت آن باشند، اختلاف نظرهای شدیدی بروز کرد.

1- Walter Levy - A Warning to the Oil Importing Nations.

Fortune May 21. 1979

عربستان سعودی که قیمت نفت خود را قبل از تشکیل کنفرانس کاراکاس از بشکه‌ای ۱۸ دلار به ۲۴ دلار افزایش داده بود، اصرار داشت که این قیمت از طرف سایر کشورهای عضو اوپک پذیرفته شود، ولی نماینده ایران (معین‌فر) نرخ جدید بشکه‌ای ۳۴ دلار را برای نفت صادراتی اوپک پیشنهاد می‌کرد. نماینده لیبی نرخ بشکه‌ای سی دلار را پیشنهاد کرد و سرانجام کنفرانس در تعیین قیمت جدیدی که حدفاصل پیشنهاد عربستان سعودی و لیبی بود، به توافق رسید، که خود به معنی دوبرابر شدن قیمت رسمی نفت اوپک بود.

* * *

جهان صنعتی غرب سال ۱۹۸۰ را با وحشت و نگرانی بسیار آغاز کرد، زیرا علاوه بر دومین شوک نفتی که آثار اقتصادی آن فراگیرتر از شوک نفتی سال ۱۹۷۳ بود، دو واقعه دیگر دنیا را به شدت تکان داده و ناتوانی غرب را در مقابله با بحران‌های بزرگ جهانی به ثبوت رسانده بود: اولین واقعه اشغال سفارت آمریکا در تهران در روز چهارم نوامبر ۱۹۷۹ (۱۳ آبان ۱۳۵۸) و به گروگان گرفتن اعضای سفارت بود که بحران شدیدی در روابط ایران با آمریکا بوجود آورد و تلاش حکومت کارتر برای رهایی آنها تا پایان سال ۱۹۷۹ به نتیجه‌ای نرسید. واقعه دوم که در آخرین روزهای سال ۱۹۷۹ روی داد، تجاوز نیروهای شوروی به افغانستان و اشغال این کشور از طرف سربازان ارتش سرخ بود که اولین دخالت نظامی شوروی در یک کشور خارج از بلوک کمونیست بعد از جنگ دوم جهانی به شمار می‌آمد و ناتوانی غرب در مقابله با آن سابقه خطرناکی برای آینده بوجود می‌آورد. بسیاری از مفسران خارجی این واقعه و جسارت روس‌ها را در اقدام به اشغال نظامی افغانستان با واقعه اول ارتباط دادند و نوشتند که برژنف با توجه به ناتوانی کارتر در مقابله با بحران ایران به اصطلاح «دندان او را شمرد» و فرصت را برای مداخله در افغانستان مناسب تشخیص داد. بعضی از مفسرین خارجی هم نوشتند که برژنف با اشغال افغانستان درواقع چراغ سبزی به کارتر داد تا برای رهایی از مخمصه‌ای که در ایران گرفتار آن شده است، دست به مداخله نظامی بزند و عمل شوروی را در افغانستان به این ترتیب تلافی نماید، ولی کارتر که جرأت مداخله نظامی در ایران را نداشت تجاوز شوروی را به افغانستان با اقداماتی از قبیل قطع فروش گندم آمریکا به شوروی

یا تحریم بازیهای المپیک مسکو تلافی کرد که عملاً نتیجه‌ای به بار نیاورد.

افزایش قیمت نفت که در طول سال ۱۹۸۰ از بشکه‌ای سی تا چهل دلار نوسان داشت، دنیای صنعتی غرب و ژاپن را به واکنش متحد و هم‌آهنگی در برابر اوپک وادار ساخت و تدابیر زیر برای خنثی کردن تصمیمات اوپک به‌موقع اجرا گذاشته شد:

۱- صرفه‌جویی در مصرف نفت و روی آوردن به منابع دیگر انرژی بطور هماهنگ در همه کشورهای مصرف‌کننده به‌موقع اجرا گذاشته شد، از جمله این تدابیر افزایش بهره‌برداری از منابع زغال سنگ و احداث نیروگاه‌های اتمی جدید و جایگزین ساختن اتومبیل‌های کوچک و کم مصرف با اتومبیل‌های بزرگ و پرمصرف بود.

۲- سرمایه‌گذاری و تأمین وام و اعتبار برای بهره‌برداری از منابع نفت کشورهای غیر عضو اوپک افزایش یافت و در نتیجه تولید نفت کشورهای غیر اوپک در سال ۱۹۸۰ از متوسط روزانه بیست میلیون بشکه تجاوز کرد، که بخش مهمی از نیاز کشورهای صنعتی، بخصوص آمریکا را به نفت تأمین می‌نمود.

۳- یک سیاست تحریم اعلام‌نشده علیه کشورهای عضو اوپک به‌موقع اجرا گذاشته شد و تولید متوسط روزانه نفت اوپک در سال ۱۹۸۰ چهار میلیون بشکه کاهش یافت. در اواخر سال ۱۹۸۰ تولید روزانه نفت اوپک از ۲۵ میلیون بشکه در روز کمتر بود و این روند کاهش در سال ۱۹۸۱ نیز ادامه یافت، بطوری که متوسط تولید اوپک در طول سال ۱۹۸۱ از ۲۲/۵ میلیون بشکه در روز تجاوز نمی‌کرد. سهم اوپک در بازار جهانی نفت نیز در سال ۱۹۸۰ به ۴۵ درصد کاهش یافت.

۴- کشورهای صنعتی مانند گذشته برای خنثی کردن اثرات افزایش قیمت نفت بر بهای کالاهای صادراتی و خدمات خود در کشورهای عضو اوپک افزودند. البته این افزایش که در مورد کالاهای و خدمات مختلف از بیست تا صد درصد تفاوت می‌کرد، به کشورهای صادرکننده نفت محدود نمی‌شد و کشورهای مصرف‌کننده در جهان سوم که هم نفت گران می‌خریدند و هم خدمات و کالاهای صادراتی کشورهای صنعتی را به قیمت گران‌تری تهیه می‌کردند، بیشترین زیان‌ها را متحمل شدند.

با وجود همه این تدابیر علیه کشورهای عضو اوپک، بهای نفت در اواخر زمستان سال ۱۹۸۰ از بشکه‌ای چهل دلار هم فراتر رفت و از حداقل ۳۲ دلار در تابستان همین سال پائین‌تر نیامد. کشورهای عضو اوپک با وجود کاهش تولید به نسبت سال‌های قبل به بیشترین درآمد دوران حیات بیست ساله این سازمان در سال ۱۹۸۰ دست یافتند که در مقایسه با سال قبل نزدیک به دوبرابر و در مقایسه با سال ۱۹۷۴ که قیمت‌های نفت چهاربرابر افزایش یافت بیش از سه برابر شده بود. درآمد نفتی کشورهای عضو اوپک در سال ۱۹۸۰، که می‌توان آنرا اوج قدرت اوپک نامید، از سیصد هزار میلیون دلار تجاوز کرد و افزایش موازنه بازرگانی این کشورها، با وجود تورم بیسابقه جهانی و افزایش بهای خدمات و کالاهای صادراتی کشورهای صنعتی، به رقم بی‌سابقه ۱۰۹ هزار میلیون دلار رسید. درآمد نفتی عربستان سعودی در این سال به تنهایی به قریب یکصد هزار میلیون دلار بالغ می‌شد که ۴۶ هزار میلیون دلار آن مازاد بر کل مخارج و واردات این کشور بود.

* * *

در پایان تابستان سال ۱۹۸۰ واقعه‌ای در خاورمیانه رخ داد که معادلات سیاسی منطقه و جهان را برهم زد و در عرضه و تقاضای نفت و روابط کشورهای عضو اوپک هم تأثیرات منفی برجای گذاشت: روز ۲۲ سپتامبر (۳۱ شهریور ۱۳۵۹) ارتش عراق در طول مرزهای جنوب غربی ایران دست به حمله غافلگیرانه و ناجوانمردانه‌ای علیه ایران زد و هواپیماهای عراقی از نخستین ساعات حمله شهرهای ایران و تأسیسات نفتی خوزستان را بمباران کردند. این تجاوز، که به علت غافلگیر شدن ایران در مراحل اولیه با پیشرفت‌هایی برای عراقی‌ها همراه بود، خسارات سنگینی بر تأسیسات نفتی ایران وارد ساخت و تولید و صدور نفت ایران را با مشکلاتی مواجه نمود، بطوری که حجم صادرات مواد نفتی از ایران از قریب سه میلیون بشکه در روز قبل از آغاز جنگ بتدریج تا نصف تقلیل یافت. با حملات متقابل ایران به تأسیسات نفتی عراق و جلوگیری از صدور نفت عراق از طریق تنگه هرمز صادرات نفت عراق نیز به همین نسبت کاهش یافت و خطر گسترش جنگ به نقاط دیگر خلیج فارس و کاهش عرضه نفت به بازارهای جهانی بهای نفت را در اواخر سال ۱۹۸۰ مجدداً به حدود بشکه‌ای چهل دلار افزایش داد.

تجاوز عراق به ایران با ماجرای گروگان‌گیری و تحرکات آمریکا علیه ایران بی‌ارتباط نبود. جناح صهیونیست هئیت حاکمه آمریکا در تحریک عراق برای حمله به ایران دو هدف داشتند: نخست اینکه با اعمال فشار بر ایران، این کشور را وادار به تغییر روش سرسختانه خود در مورد گروگان‌های آمریکائی بنمایند و تحویل اسلحه و مهمات مورد نیاز ایران را در جنگ به آزادی گروگان‌های آمریکائی مشروط سازند و دیگر اینکه با ایجاد درگیری بین دو کشور قدرتمند منطقه هر دو آنها را تضعیف کنند و از خطر بالقوه نیروی نظامی هر دو کشور علیه اسرائیل بکاهند. صدام حسین نیز با این خیال خام که ایران به علت مشکلات داخلی و درگیری با آمریکا قادر به مقابله با ارتش عراق نخواهد بود و با فتح خوزستان عراق را به بزرگترین قدرت منطقه تبدیل خواهد کرد، دست به این حمله زد. او با این حساب غلط، که ناشی از تلقینات مشاوران مغرض یا نادانش بود، دست به حمله علیه ایران زد که رژیم جمهوری اسلامی به دنبال این حمله از درون متلاشی خواهد شد و مناطق نفتی خوزستان در همان سه ماهه پائیز سال ۱۳۵۹ به تصرف نیروهای او درخواهد آمد. او بر این باور بود که با محروم ساختن ایران از درآمد نفت دولت ایران را به زانو



تجاوز عراق به ایران و آغاز جنگ بین دو کشور عمده تولیدکننده نفت خاورمیانه
مقدمات بحران نفتی تازه‌ای را فراهم ساخت. در این عکس شعله‌های آتش و دود که
از پالایشگاه آبادان به هوا رفته است، دیده می‌شود

در خواهد آورد و در خواب آشفته تجزیه و تلاشی ایران خوزستان را از آن خود می‌دانست. البته محرکین صدام در تجاوز نظامی به خاک ایران، در این خیال خوش با او شریک نبودند. کارتر که از تلاش ده‌ماهه خود برای رهائی گروگان‌های آمریکائی در ایران نتیجه نگرفته بود، گمان می‌کرد که ایران برای جلب حمایت آمریکا در جنگ با عراق و دریافت سلاح‌های آمریکائی در شرایط خود برای آزادی گروگان‌ها تجدید نظر خواهد کرد و در آستانه انتخابات آمریکا موجبات آزادی گروگان‌ها را فراهم خواهد ساخت. جناح صهیونیست حکومت کارتر نیز که کارگردانی صلح بین مصر و اسرائیل و قرارداد کمپ دیوید را به عهده داشتند، امیدوار بودند که با پیروزی کارتر در انتخابات ماه نوامبر ۱۹۸۰ موقعیت خود را تحکیم خواهند نمود و ادامه جنگ بین ایران و عراق هم تا زمانی که نیروهای هر دو کشور بطور کامل تضعیف بشوند، کمال مطلوب آنها بود.

اما هیچیک از این آرزوها و پیش‌بینی‌ها به حقیقت نپیوست: پیشروی نیروهای عراق پیش از اینکه بتوانند به مناطق نفتی دسترسی پیدا کنند، متوقف شد، ایران با وعده و وعید آمریکائی‌ها درباره حمایت از ایران در جنگ در صورت آزادی گروگان‌ها در شرایط خود برای رهائی آنها تجدید نظر نکرد، گروگان‌ها آزاد نشدند و کارتر در انتخابات ریاست جمهوری ماه نوامبر ۱۹۸۰ آمریکا مفتضحانه شکست خورد، ولی آثار جنگ ایران و عراق در سازمان کشورهای صادرکننده نفت و بازار نفتی جهان برجای ماند که در فصل دیگری به آن خواهیم پرداخت.

نفت و بحران خلیج فارس

جنگ ایران و عراق و کاهش صدور نفت دو کشور عمده تولید کننده اوپک در آغاز موجب افزایش بهای نفت در بازارهای جهانی شد. قیمت انواع نفت صادراتی کشورهای عضو اوپک در اواخر سال ۱۹۸۰ و اوایل سال ۱۹۸۱ بین بشکه‌ای ۳۶ تا ۴۱ دلار نوسان داشت و زکی یمانی وزیر نفت عربستان سعودی در پایان اجلاس وزیران اوپک در ماه دسامبر سال ۱۹۸۰ پیش‌بینی کرد که بهای نفت در بهار سال ۱۹۸۱ ممکن است تا بشکه‌ای پنجاه دلار هم ترقی بکند!

سخنان وزیر نفت عربستان سعودی درواقع هشدارى به کشورهای صنعتی و مصرف کنندگان نفت در جهان بود که هرچه زودتر در برابر روند افزایش قیمت نفت تدبیری بیندیشند، زیرا خود او در جریان کنفرانس وزیران اوپک در ماه سپتامبر ۱۹۸۱ بشدت با افزایش قیمت رسمی نفت اوپک مخالفت می‌کرد و این کار را نهایتاً به زیان کشورهای صادرکننده نفت می‌دانست. هشدار او به کشورهای مصرف کننده نفت موجب شد که تلاش برای افزایش تولید نفت در کشورهای غیر عضو اوپک از آغاز سال ۱۹۸۱ شتاب بیشتری به خود گرفت و تولید روزانه نفت کشورهای غیر عضو اوپک در نیمه سال ۱۹۸۱ از مرز بیست میلیون بشکه گذشت. به همان نسبتی که تولید نفت در کشورهای غیر عضو اوپک بالا می‌رفت، از تولید نفت کشورهای عضو اوپک کاسته می‌شد و تقاضا برای نفت اوپک کاهش می‌یافت، بطوری که در اواسط سال ۱۹۸۱ تولید روزانه نفت اوپک از متوسط روزانه ۲۷ میلیون بشکه در سال

۱۹۸۰ به کمی بیش از ۲۲ میلیون بشکه رسید که در مقایسه با سال قبل در حدود پنج میلیون بشکه در روز کاهش نشان می‌داد.

در اواخر بهار سال ۱۹۸۱ برخلاف پیش‌بینی شیخ یمانی، نه فقط قیمت نفت به بشکه‌ای پنجاه دلار نرسید، بلکه بر اثر وفور نفت در بازارهای جهانی رو به کاهش نهاد و عامل اصلی این وفور و فزونی عرضه بر تقاضا هم خود عربستان سعودی بود که روزانه بیش از ده میلیون بشکه نفت صادر می‌کرد. شصتمین کنفرانس وزیران اوپک که در ماه مه ۱۹۸۱ در ژنو تشکیل شد، به صحنه مباحثه و مشاجره لفظی شدیدی بین نمایندگان اوپک مبدل گردید. در این اجلاس وزیر نفت ایران حضور نداشت و حسن سادات که به نمایندگی ایران در کنفرانس حضور یافته بود، در نخستین جلسه کنفرانس اعلام داشت که وزیر نفت ایران به دست سربازان عراقی اسیر شده و در زندان‌های عراق شکنجه می‌شود. وزیر نفت عراق که در کنار او نشسته بود به اظهارات نماینده ایران پاسخ نداد، ولی نمایندگان دو کشور تا پایان این اجلاس پشت به هم کرده و حتی در خارج از جلسات کنفرانس نیز با هم صحبت نمی‌کردند.

در شصتمین اجلاس وزیران اوپک، زکی یمانی که تا این تاریخ یکی از سردمداران اوپک به‌شمار می‌آمد، بشدت از طرف همکاران دیگر خود مورد حمله و انتقاد قرار گرفت و چندن از وزیران اوپک صریحاً او را متهم به کارشکنی در کار سازمان و تلاش برای پائین آوردن قیمت نفت از طریق سرازیر کردن نفت اضافی به بازارهای جهانی نمودند. در این اجلاس اوپک برای نخستین بار پیشنهاد محدود ساختن عرضه نفت به بازارهای جهانی و تعیین سهمیه‌ای برای هر یک از کشورهای اوپک عنوان شد. ولی زکی یمانی زیر بار نرفت و متقابلاً پیشنهاد کرد که کشورهای دیگر عضو اوپک قیمت نفت خود را بشکه‌ای دو دلار کاهش دهند تا عربستان سعودی نیز دو دلار بر قیمت نفت خود بیفزاید و تعادلی در بازار جهانی نفت بوجود آورد. در این تاریخ نفت عربستان سعودی به قیمت بشکه‌ای ۳۲ دلار که پائین‌ترین قیمت نفت اوپک بود، به بازار عرضه می‌شد و به همین جهت خریداران بیشتری داشت.

شصتمین کنفرانس اوپک اولین اجلاس وزیران اوپک بود که تقریباً بدون اخذ

نتیجه مثبتی به پایان رسید و با شکست این کنفرانس سیر نزولی قیمت نفت در نیمه دوم سال ۱۹۸۱ با شتاب بیشتری ادامه یافت. سیاست نفتی عربستان سعودی که موجب این شکست و آغاز سیر نزولی قیمت‌ها شده بود با انتقادات شدیدی در کشورهای دیگر عضو اوپک مواجه شد و یک کارشناس برجسته اقتصادی عرب بنام «حسن القدسی» ضمن مقاله‌ای در شماره ماه ژوئن ۱۹۸۱ مجله «میدل ایست»^۱ چاپ لندن نوشت که عربستان سعودی با تولید روزانه ده میلیون و سیصد هزار بشکه نفت، که به درآمد آن نیازی ندارد، سیاستی در جهت تضعیف اوپک درپیش گرفته و درواقع عامل اجرای سیاست کشورهای صنعتی در داخل اوپک است. در این مقاله که بعد از شصتمین کنفرانس اوپک نوشته شده آمده است:

جریان کنفرانس اوپک در ژنو سرآغاز اختلافات فزاینده‌ای بین عربستان سعودی و کشورهای دیگر عضو اوپک در امر تولید و قیمت‌گذاری نفت است... عربستان سعودی از اواسط سال ۱۹۷۹ سطح تولید نفت خود را که در آن تاریخ روزانه ۸/۵ میلیون بشکه بود، به سرعت افزایش داد. دلیل این افزایش تولید، نخست پرکردن خلاء ناشی از کاهش صدور نفت ایران پس از سقوط شاه بود و بعد از آن هم آغاز جنگ ایران و عراق و کاهش صدور نفت دو کشور در حال جنگ موجب افزایش بیشتری در تولید نفت عربستان سعودی شد... ولی با افزایش تولید نفت در سطح جهانی، که همزمان با کاهش مصرف نفت در کشورهای صنعتی موجب اشباع بازارهای جهانی از نفت شده است، ادامه تولید نفت عربستان سعودی به میزان ده میلیون و سیصد هزار بشکه در روز به زیان کشورهای تولیدکننده است، مضافاً بر اینکه عربستان سعودی نیازی به درآمدهای نفتی به میزان کنونی ندارد...

در سال ۱۹۸۰ عربستان سعودی آنقدر نفت تولید کرد که با همه اسراف و گشاده‌دستی در خرج، ۴۶ هزار میلیون دلار اضافه آورد و سپرده‌های ارزی خود را در خارج به ۹۵ هزار میلیون دلار افزایش داد. درآمدهای نفتی این کشور در این سال نزدیک یکصد هزار میلیون دلار بود و مخارج پیش‌بینی شده در بودجه سالانه عربستان سعودی، با همه ریخت و پاش‌ها، از ۶۴ هزار میلیون دلار تجاوز نکرد.

تردیدی نیست که عربستان سعودی نیازی به صدور نفت به میزان ده میلیون بشکه در روز یا بیشتر نداشته و اگر تولید نفت خود را به کمتر از نصف آن هم کاهش بدهد،

می‌تواند بودجه متعادلی داشته باشد... اگر عربستان سعودی تولید نفت خود را در نیمه دوم سال ۱۹۸۱ به پنج میلیون و یکصد هزار بشکه، یعنی کمتر از نصف میزان فعلی آن، تقلیل بدهد، درآمد نفتی این کشور با قیمت‌های کنونی در سال ۱۹۸۱ به ۱۱۵ هزار میلیون دلار خواهد رسید و اگر واردات و هزینه‌های دیگر عربستان سعودی، با احتساب افزایش متناسبی نسبت به سال ۱۹۸۰ به ۷۵ هزار میلیون دلار هم برسد باز هم این کشور چهل هزار میلیون دلار اضافه درآمد خواهد داشت.

بهای نفت در بازارهای جهانی در نیمه دوم سال ۱۹۸۱ بین بشکه‌ای ۳۰ تا ۳۵ دلار در نوسان بود و با افزایش تولید نفت در کشورهای غیر عضو اوپک، سهم اوپک در بازار جهانی نفت به ۴۱ درصد کاهش یافت. عامل اصلی کاهش قیمت نفت افزونی عرضه بر تقاضا بود که عربستان سعودی با تولید مازاد بر احتیاج خود در ایجاد آن نقش عمده داشت، بعلاوه عربستان سعودی نفت خود را به قیمتی ارزانتر از سایر کشورهای عضو اوپک به بازار عرضه می‌کرد و در نتیجه آنها را نیز ناچار می‌کرد نفت خود را با تخفیف در بهای اعلان شده قبلی به مشتریان خود عرضه کنند.

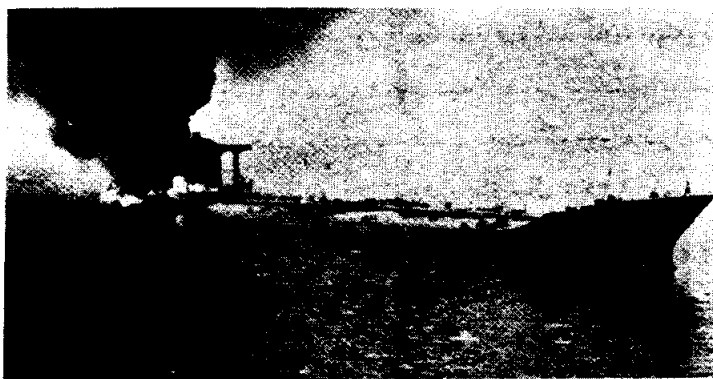
سال ۱۹۸۲، سال تحول مهمی در وضع بازارهای نفتی جهان بود. برای اولین بار تولید نفت کشورهای غیر عضو اوپک از میزان تولید کشورهای اوپک فزونی گرفت و سهم اوپک در بازارهای جهانی نفت به ۳۵ درصد رسید. تولید متوسط روزانه کشورهای عضو اوپک در این سال کمتر از بیست میلیون بشکه بود، در حالی که کشورهای غیر عضو اوپک بیش از ۲۲ میلیون بشکه در روز نفت تولید می‌کردند. عربستان سعودی هم در سال ۱۹۸۲ مجبور شد به علت کاهش تقاضای جهانی برای نفت اوپک از میزان تولید خود بکاهد، ولی نسبت کاهش تولید در کشورهای دیگر عضو اوپک بیش از عربستان سعودی بود. برای اولین بار هزینه‌های جاری و ارزش واردات این کشورها از درآمد نفت بیشتر شد و بسیاری از کشورهای عضو اوپک در سال ۱۹۸۲ دچار کسر موازنه و کسر بودجه شدند.

تولید نفت کشورهای عضو اوپک در سال ۱۹۸۳ همچنان سیر نزولی داشت و از متوسط روزانه ۱۷/۵ میلیون بشکه تجاوز نکرد. سهم اوپک در بازارهای جهانی نفت نیز در این سال برای اولین بار به کمتر از ثلث، یعنی در حدود ۳۳ درصد رسید

و دوسوم نفت مورد نیاز جهان از کشورهای غیر عضو اوپک، بخصوص ایالات متحده آمریکا و مکزیک و منابع نفت دریای شمال تأمین گردید. قیمت نفت نیز همچنان به سیر نزولی خود ادامه داد و تا پایان سال ۱۹۸۳ بین بشکه‌ای ۲۸ تا ۳۰ دلار نوسان داشت. کشورهای عضو اوپک برای جلوگیری از کاهش بیشتر قیمت دربارهٔ محدود ساختن تولید نفت خود و تعیین سهمیه‌ای برای هر یک از کشورهای عضو به توافق رسیدند، ولی کنترل رعایت این سهمیه از طرف همه کشورهای عضو امکان‌پذیر نبود و بعضی از اعضای اوپک که نیاز بیشتری به درآمد نفت خود داشتند بیش از سهمیه خود نفت تولید می‌کردند و آنرا با تخفیف به بازار عرضه می‌نمودند.

بهای رسمی نفت اوپک در آغاز سال ۱۹۸۴ بشکه‌ای بیست و نه دلار بود که نسبت به بهای رسمی اوپک در اوائل سال ۱۹۸۳ بشکه‌ای پنج دلار کاهش یافته بود، با وجود این به علت ادامهٔ سیر نزولی قیمت نفت در نیمهٔ دوم سال ۱۹۸۳ کشورهای عضو اوپک در اواخر این سال تولید روزانه خود را از ۱۷/۵ میلیون بشکه به ۱۶ میلیون بشکه کاهش دادند. سطح تولید اوپک در طول سال ۱۹۸۴ در حد متوسط ۱۶ میلیون بشکه در روز باقی ماند که کمتر از سی درصد نفت مصرفی در بازارهای جهانی را تشکیل می‌داد، با وجود این سیر نزولی قیمت‌ها از بهار سال ۱۹۸۴ آغاز شد و تا پایان سال به کمتر از بشکه‌ای ۲۷ دلار تقلیل یافت.

آغاز حملات هوایی عراق به نفتکش‌های حامل نفت ایران در خلیج فارس در سال ۱۹۸۴، که به جنگ نفتکش‌ها معروف شد، ضربهٔ دیگری بر موقعیت اوپک، بخصوص کشورهای صادرکننده نفت در خلیج فارس وارد ساخت. در این تاریخ ۳۴ درصد نفت وارداتی آمریکا و ۶۱ درصد نفت مورد نیاز اروپا و ۷۲ درصد نفت وارداتی ژاپن از کشورهای حوزهٔ خلیج فارس تأمین می‌شد. روزانه در حدود هشت میلیون و هفتصد هزار بشکه از نفت کشورهای تولیدکننده در حوزهٔ خلیج فارس از طریق تنگهٔ هرمز به خارج صادر می‌شد و خطر گسترش جنگ نفتکش‌ها و تهدید بسته شدن تنگهٔ هرمز نمی‌توانست در بازار جهانی نفت بی‌تأثیر باشد، با وجود این به واسطهٔ وجود ذخائر کافی نفت در انبارهای ممالک مصرف‌کننده، که حداقل کفاف مصرف سه‌ماههٔ آنها را می‌داد، و کاهش مصرف نفت در سطح جهانی، جنگ نفتکش‌ها تأثیر زیادی در بازار جهانی نفت برجای نگذاشت و تنها اثر



یک کشتی نفتکش که بر اثر اصابت موشک اگزوسه عراقی‌ها آسیب دیده و در آتش می‌سوزد

محسوس آن متوقف شدن سیر نزولی قیمت نفت در طول سال ۱۹۸۵ بود. ادامه جنگ نفتکش‌ها در طول سال ۱۹۸۵ که به واکنش ایران در مقابل حملات هوایی عراق به پایانه‌های نفتی و نفتکش‌های حامل نفت ایران در خلیج فارس انجامید، اتحاد و همبستگی بین کشورهای عضو اوپک را بیش از پیش متزلزل ساخت، زیرا کشورهای دیگر عضو اوپک در حوزه خلیج فارس نه فقط تلاشی برای جلوگیری از ادامه تجاوز عراق به امنیت کشتیرانی در خلیج فارس به‌عمل نمی‌آوردند، بلکه بطور مستقیم و غیرمستقیم از عراق حمایت می‌کردند. کویت و عربستان سعودی قسمتی از محصول نفت منطقه «بیطرف» را برای جبران کمبود تولید نفت عراق اختصاص دادند و با مشارکت در ساختن لوله‌های نفتی جدیدی که نفت عراق را از شمال عربستان به بحر احمر منتقل می‌کرد، عراق را قادر ساختند به‌تدریج صادرات نفت خود را به دو میلیون بشکه در روز برسانند. تصمیمات اوپک درباره سهمیه‌بندی تولید کشورهای عضو هم عملاً رعایت نمی‌شد و تولید اضافه بر سهمیه تعیین‌شده از طرف بعضی از کشورهای اوپک با افزایش تولید کشورهای غیر عضو اوپک، که محدودیتی برای خود قائل نبودند، دست به‌دست هم داده و بازار جهانی را در پایان سال ۱۹۸۵ بطور بیسابقه‌ای از نفت اشباع کردند.

* * *

سال ۱۹۸۶ را می‌توان بدترین سال برای کشورهای تولیدکننده نفت به‌شمار

آورد، زیرا بر اثر اشباع بازار از نفت اضافی و رقابت بین فروشندگان، بهای نفت از بشکه‌ای ۲۶ دلار در هفته اول ژانویه سال ۱۹۸۶ ناگهان به زیر بشکه‌ای بیست دلار در پایان همین ماه سقوط کرد. در طول ماه فوریه، قیمت نفت که روزانه تنزل می‌کرد به کمتر از بشکه‌ای پانزده دلار رسید و در آغاز سومین ماه سال ۱۹۸۶ کمی بیش از دوازده دلار بود. این سیر نزولی در پایان ماه مارس به مرز بشکه‌ای ده دلار رسید و روز اول ماه آوریل حتی به کمتر از بشکه‌ای ده دلار معامله شد.

کاهش بی‌سابقه قیمت نفت در سه ماه اول سال ۱۹۸۶ هیجان و نگرانی شدیدی در محافل اقتصادی جهان بوجود آورد که کمتر از نگرانی و هیجان ناشی از افزایش ناگهانی بهای نفت در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۹ نبود. البته کاهش ناگهانی بهای نفت به همان نسبت که موجب ناراحتی و اضطراب ملل کشورهای صادرکننده نفت شد، در میان مردم کشورهای مصرف‌کننده با خوشحالی استقبال گردید، ولی دولت‌ها و صاحبان صنایع نفتی و بانکداران کشورهای بزرگ صنعتی زیاد در این خوشحالی شریک مردم آن کشورها نبودند. درست است که این کشورها می‌توانستند با پرداخت کمتر از نصف قیمت نفت سال ۱۹۸۵ برای نفت وارداتی خود در سال ۱۹۸۶ ده‌ها هزار میلیون دلار صرفه‌جویی کنند، ولی بعضی از این کشورها که به اعتبار منابع نفتی کشورهای تولیدکننده، وام‌ها و اعتبارات کلانی به آنها پرداخت کرده بودند، یا کشورهایی که با احتساب قیمت نفت در حدود بشکه‌ای سی دلار در منابع دیگر تولید انرژی سرمایه‌گذاری نموده بودند، و بالاخره بعضی کشورهای صنعتی مانند آمریکا و انگلستان که خود دارای منابع نفتی بودند، اثرات کاهش قیمت نفت را به کمتر از نصف آن در سال قبل با نگرانی ارزیابی می‌نمودند.

خطر بزرگ دیگری که بر اثر کاهش ناگهانی قیمت نفت مؤسسات اقتصادی و بانک‌های بزرگ کشورهای غربی را تهدید می‌کرد، این بود که پیش‌بینی می‌شد کشورهای تولیدکننده نفت برای تأمین هزینه‌های جاری خود در صدد استفاده از سپرده‌های خود در بانک‌ها و مؤسسات اقتصادی غرب برخوانند آمد و هجوم این کشورها برای دریافت ده‌ها میلیارد دلار سپرده ارزی خود به یک بحران شدید اقتصادی و مالی منجر می‌گردید، زیرا اکثر بانک‌های بزرگ این پول‌ها را به ممالک



روی جلد مجله تایم در بحبوحه بحران کاهش قیمت نفت در اوائل سال ۱۹۸۶
طراح آمریکائی کاهش قیمت نفت را هم به عنوان خبر خوب و هم به عنوان خبر
بد نمایش داده که با نگاه کردن به تصویر در دو جهت مخالف دیده می‌شود

دیگر، از جمله چند کشور تولیدکننده نفت مانند مکزیک و نیجریه و ونزوئلا وام داده
بودند و بازپس گرفتن این وام‌ها در آن شرایط تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسید. بطور
مثال تنها کشور مکزیک در آغاز سال ۱۹۸۶ نود و هفت هزار میلیون دلار وام

خارجی داشت که هفتاد هزار میلیون دلار آن از چند بانک عمده آمریکا مانند «چیس مانهاتان»^۲ و «بانک آف آمریکا»^۳ دریافت شده بود. بانک‌های آمریکا در حدود چهل هزار میلیون دلار هم به شرکت‌های مستقل نفتی یا صنایع وابسته به نفت در خود آمریکا وام داده بودند و اگر سیر نزولی قیمت نفت به نحوی مهار نمی‌شد، بیش از یکصد هزار میلیون دلار سرمایه این بانک‌ها در خطر قرار می‌گرفت، که خود برای ورشکستگی بزرگترین مؤسسات مالی و اقتصادی جهان کفایت می‌کرد.

پس از سقوط قیمت نفت به کمتر از بشکه‌ای ده دلار در اول آوریل سال ۱۹۸۶ «سعیدالعتیبه» وزیر نفت امارات متحده عربی طی مصاحبه‌ای هشدار داد که اگر کشورهای تولیدکننده نفت، اعم از اعضای اوپک یا غیر اوپک برای مهار کردن سیر نزولی قیمت نفت دست به دست هم ندهند، قیمت نفت در تابستان تا بشکه‌ای پنج دلار سقوط خواهد کرد و سقوط قیمت نفت تا این حد موجب متوقف شدن تولید در بسیاری از کشورهای جهان و یک بحران انرژی جدید در جهان خواهد شد. این اخطار جدی و واقع‌بینانه بود، زیرا در بسیاری از کشورهای تولیدکننده، از جمله آمریکا و انگلستان هزینه تولید هر بشکه نفت بیش از پنج دلار بود و هزینه تولید نفت دریای شمال تا بشکه‌ای هفت دلار هم می‌رسید. ادامه سیر نزولی قیمت نفت بهره‌برداری از این منابع را غیر اقتصادی می‌کرد و آثار آن با متوقف شدن بهره‌برداری از بعضی سکوها نفتی دریای شمال و بسته شدن هزاران چاه نفتی نیمه‌فعال در آمریکا نمایان شده بود.

در اوائل ماه آوریل ۱۹۸۶ «جرج بوش»^۴ رئیس‌جمهور فعلی آمریکا، که در آن موقع معاون رئیس‌جمهوری بود، در سفر شتاب‌زده‌ای به کشورهای ساحلی خلیج فارس از عربستان سعودی بازدید کرد و در ملاقات با ملک فهد پادشاه جدید آن کشور از وی خواست که برای مهار کردن سیر نزولی قیمت نفت از میزان تولید نفت عربستان سعودی بکاهد. درواقع این ملک فهد بود که با دستور افزایش تولید نفت عربستان سعودی به میزان دوبرابر اوائل سال ۱۹۸۵ موجبات اشباع بازار و سقوط ناگهانی قیمت نفت را فراهم ساخته بود و هدف سیاسی عمده او از این کار

محروم ساختن ایران از درآمد نفت و وادار ساختن این کشور به قبول شرایط صلح با عراق بود، زیرا هزینه صدور نفت ایران با توجه به حملات مداوم هوایی عراق به کشتی‌های نفتکش و پایانه‌های نفتی ایران دوبرابر شرایط عادی بود و در صورت کاهش قیمت نفت به کمتر از بشکه‌ای ده دلار ایران توانایی ادامه صدور نفت را نداشت.

آمریکایی‌ها که در این تاریخ به نتیجه تلاش‌های پنهانی خود برای نزدیکی به ایران امید بسته بودند، و حتی علیرغم روابط نزدیک خود با عراق مقداری از لوازم یدکی و سلاح‌های مورد نیاز ایران را در اختیار این کشور گذاشته بودند، نه با هدف‌های سیاسی عربستان سعودی در این تاریخ هماهنگی داشتند و نه می‌توانستند نتایج مالی و اقتصادی کاهش قیمت نفت را در اقتصاد خود تحمل کنند. شرکت‌های نفتی و بانک‌های بزرگ آمریکایی دولت ریگان را سخت تحت فشار گذاشته بودند که برای جلوگیری از سیر نزولی قیمت نفت دست به کار شود. خود ریگان که همیشه مدعی طرفداری از اقتصاد آزاد و عدم مداخله دولت در کار تجارت بود، با دخالت دولت در این کار و پیشنهادهای از قبیل افزایش تعرفه گمرکی نفت وارداتی برای بالا نگاه داشتن بهای تولیدات داخلی آمریکا مخالفت می‌کرد، ولی اعضای دولت او بخصوص جرج بوش معاون رئیس‌جمهور و «جان هرینگتون» وزیر انرژی، که هر دو قبل از تصدی مقامات دولتی در شرکت‌های نفتی تگزاس کار می‌کردند و با شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا روابط نزدیکی داشتند، برای نجات صاحبان و سهامداران صنایع نفت آمریکا ریگان را برای دست زدن به اقداماتی جهت جلوگیری از سقوط قیمت نفت تحت فشار قرار دادند و جرج بوش در یک مصاحبه مطبوعاتی قبل از مسافرت به کشورهای حوزه خلیج فارس صریحاً گفت که اقدام برای جلوگیری از سقوط مداوم قیمت نفت و تثبیت آن ضروری است.

عربستان سعودی تحت فشار آمریکا ناچار شد تولید نفت خود را کاهش دهد و با اعلام تصمیم دولت عربستان سعودی مبنی بر کاهش تدریجی تولید، بهای نفت در بازارهای جهانی از اواسط ماه آوریل سال ۱۹۸۶ در بشکه‌ای دوازده تا سیزده دلار

تثبیت شد و بتدریج رو به افزایش نهاد. البته افزایش قیمت نفت به سرعت سقوط آن نبود و در اواسط سال ۱۹۸۶ از بشکه‌ای پانزده دلار فراتر نرفت.

اوپک که در جریان سقوط ناگهانی بهای نفت عملاً فلج شده و نقش تماشاچی را در بازار جهانی نفت ایفا می‌کرد، با تثبیت بهای نفت در بهار سال ۱۹۸۶ و افزایش تدریجی نرخ آن دوباره جان گرفت و در اجلاس بهاره وزیران اوپک درباره سهمیه‌بندی تولید و تعیین یک بهای ثابت برای نفت توافق شد. مهمترین مشکل در سهمیه‌بندی جدید خودداری عراق از قبول سهمیه‌ای کمتر از ایران بود و این مشکل نیز سرانجام به این صورت حل شد که عراق در این سهمیه‌بندی منظور نشود. اوپک که در جریان سقوط ناگهانی قیمت نفت برای اولین بار از تعیین قیمت ثابتی برای نفت خودداری نموده بود در اواخر سال ۱۹۸۶ مجدداً قیمت نفت را در بشکه‌ای ۱۸ دلار تثبیت کرد، ولی بازار نفت عملاً تابع قانون عرضه و تقاضا بود و نفت در بازارهای جهانی به کمتر از قیمت تعیین‌شده اوپک معامله می‌شد.

زکی یمانی وزیر نفت عربستان سعودی پیش از تشکیل اجلاس زمستانی اوپک در دسامبر سال ۱۹۸۶ دوباره زمزمه کاهش بهای رسمی نفت را ساز کرد ولی ملک فهد پادشاه عربستان سعودی در یک اقدام غیرمنتظره او را از مقام وزارت نفت عربستان سعودی، که از سال ۱۹۶۲ به بعد متصدی آن بود، برکنار ساخت. برکناری زکی یمانی، که تمام اقدامات او در اوپک از سال ۱۹۷۵ به بعد در جهت تضعیف این سازمان بود، در میان کشورهای عضو اوپک با خرسندی استقبال شد و «هشام ناظر» وزیر جدید نفت عربستان سعودی هماهنگی بیشتری با همکاران دیگر اوپک از خود نشان داد.

برکناری زکی یمانی از وزارت نفت عربستان سعودی ظاهراً بیش از روش او در اوپک، به اختلافات شخصی او با ملک فهد ارتباط داشت. فهد از روابط پنهانی زکی یمانی با شرکت‌های نفتی نیز آگاه بود و افشای سپرده دویست میلیون دلاری او در بانک‌های خارجی از این ارتباط پرده برداشت.

* * *

در سال ۱۹۸۷ بحران تازه‌ای کشورهای تولیدکننده نفت خلیج فارس را تکان



زکی یمانی قبل از برکناری از وزارت نفت عربستان سعودی با آقا زاده وزیر نفت ایران، این عکس در اجلاس تابستان ۱۹۸۶ اوپک در ژنو گرفته شده است

داد و بالا گرفتن بحران در این منطقه در بازارهای نفتی جهان نیز اثر گذاشت. البته قیمت نفت به علت اشباع بازار و تولید نفت بیشتر از طرف کشورهای غیر عضو اوپک نوسان زیادی نداشت و زیان این بحران بیشتر متوجه کشورهای تولیدکننده نفت در حوزه خلیج فارس شد که بر اثر ناامنی آبهای خلیج فارس نفت کمتری از طریق تنگه هرمز به خارج صادر نمودند.

همانطور که قبلاً اشاره شد حملات هوایی عراق به نفتکش‌ها و پایانه‌های نفتی ایران از سال ۱۹۸۴ آغاز شد و تا بهار سال ۱۹۸۷ بیش از سیصد کشتی نفتکش یا کشتی‌های حامل کالاهای ایران در خلیج فارس مورد حمله هواپیماهای عراقی قرار گرفتند. جامعه جهانی به اعتراضات مکرر ایران به این تجاوز آشکار به آزادی کشتیرانی در آبهای بین‌المللی اعتنا نکرد و کشورهای عضو اوپک هم به تذکرات ایران برای متوقف ساختن این تجاوز از طرف یک کشور عضو اوپک به کشور دیگر عضو همین سازمان توجه نمودند. در طول سال ۱۹۸۶ مقامات جمهوری اسلامی

ایران چندین بار هشدار دادند که اگر قرار باشد آبهای خلیج فارس برای نفتکش‌ها و کشتی‌های تجارتی حامل کالاهای ایرانی امن نباشد، نفتکش‌ها و کشتی‌های حامل کالاهای کشورهای دیگر هم در این منطقه امنیت نخواهند داشت. این اخطارها و هشدارها هم نتیجه‌ای نبخشید و در سه ماهه آخر سال ۱۹۸۶ برای نخستین بار نفتکش‌ها و کشتی‌های حامل کالاهای ممالک دیگر حوزه خلیج فارس نیز مورد حمله قرار گرفتند.

بحران در خلیج فارس هنگامی به نقطه اوج خود رسید که کویت در اوائل سال ۱۹۸۷ برای حمایت از نفتکش‌های خود از آمریکا تقاضای کمک کرد. آمریکایی‌ها در آغاز در قبول تقاضای کویت، که مقدمه درگیری در جنگ خلیج فارس بود، تردید داشتند تا اینکه دولت کویت ظاهراً با صلاحدید انگلیسی‌ها به شوروی متوسل شد. مسکو که مترصد فرصتی برای افزایش نفوذ خود در خلیج فارس بود، بدون تأمل به این درخواست کویت ترتیب اثر داد و «ودلایمیر پتروفسکی»^۶ معاون وزارت خارجه شوروی ضمن سفری به کویت در ماه آوریل سال ۱۹۸۷ (فروردین ۱۳۶۶) موافقت دولت شوروی را با اجازه کشتی‌های نفتکش روسی به کویت اعلام داشت. آمریکایی‌ها بلافاصله در برابر این گرایش کویت به طرف شوروی واکنش نشان دادند و از بیم آنکه روسها از همین طریق به کشورهای دیگر ساحلی خلیج فارس نزدیک شوند با تقاضای کویت برای برافراشتن پرچم آمریکا بر روی نفتکش‌های کویتی و حمایت ناوگان نفتکش کویت از طرف ناوهای جنگی آمریکا موافقت کردند.

پیش از برافراشتن پرچم آمریکا بر روی نفتکش‌های کویتی چند ناو جنگی آمریکا به منظور تمرین و تجسس درباره چگونگی اسکورت نفتکش‌های کویتی وارد خلیج فارس شدند، ولی یکی از آنها به نام «یو.اس.اس. استارک»^۷ روز ۱۷ مه (۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۶) مورد اصابت موشک‌های «اگزوسه»^۸ ساخت فرانسه قرار گرفت و علاوه بر خسارات سنگین به خود کشتی ۳۷ نفر از خدمه آن هم به هلاکت رسیدند. عراقی‌ها نخست درصدد انکار این حمله برآمدند، ولی سرانجام ناچار به اعتراف شدند و ادعا کردند که خلبانان عراقی در موشک اندازی به سوی ناو جنگی

آمریکا دچار اشتباه شده‌اند. اما آمریکا به جای تنبیه عراق، ایران را مسئول اصلی تشنج در خلیج فارس به‌شمار آورد و حمله به ناو جنگی استارک را بهانه دیگری برای افزایش حضور نظامی خود در خلیج فارس قرار داد.

روز بیستم ژوئیه سال ۱۹۸۷ (۲۹ تیر ۱۳۶۶) درحالی که بیش از چهل ناو جنگی در خلیج فارس مستقر شده بودند، پرچم آمریکا بر روی اولین نفتکش کویتی برافراشته شد و اسم عربی نفتکش‌هائی را که قرار بود با پرچم آمریکا حرکت کنند انگلیسی کردند! در همین روز شورای امنیت سازمان ملل متحد به‌اتفاق آراء قطعنامه‌ای برای اعلام آتش‌بس فوری در جنگ ایران و عراق تصویب کرد. در این قطعنامه که به نام قطعنامه ۵۹۸ معروف شده است بعد از اعلام آتش‌بس، بازگشت نیروهای متخاصم به مرزهای بین‌المللی، مبادله اسیران جنگی، تشکیل یک کمیسیون بین‌المللی برای رسیدگی به دعاوی طرفین و تعیین آغازکننده جنگ و اقدام بین‌المللی برای ترمیم خسارات جنگی طرفین پیش‌بینی شده بود. عراق که در این تاریخ در موضع ضعف قرار داشت، قطعنامه شورای امنیت را پذیرفت، ولی وزارت خارجه ایران فردای تصویب این قطعنامه آنرا غیرعادلانه و غیرقابل قبول خواند.

ادامه حمله به نفتکش‌ها و اصابت مین به چند کشتی نفتکش موجب افزایش حضور نظامی آمریکا و چند کشور اروپائی در خلیج فارس شد و روز ۱۷ اوت (۲۶ مرداد ۱۳۶۶) فرانسه اعلام کرد که ناو هواپیمابر «کلمانسو» را به منطقه خلیج فارس خواهد فرستاد. روز ۲۱ اوت (۳۰ مرداد) آمریکا تصمیم گرفت یک فرماندهی نظامی جدید در خلیج فارس ایجاد کند. شوروی به این تصمیم اعتراض کرد و خواهان خروج کلیه کشتی‌های جنگی خارجی از خلیج فارس شد.

در طول تابستان سال ۱۹۸۷ حملات هوائی عراق به نفتکش‌ها و پایانه‌های نفتی ایران گسترش یافت و علاوه بر جزیره خارک، جزیره سیری هم مورد حمله قرار گرفت. عراقی‌ها ادعا کردند که با سوخت‌گیری هواپیماهای خود در هوا موفق به طی این مسافت و حمله به دورترین پایانه نفتی ایران شده‌اند، ولی دولت ایران اعلام کرد که عراق با استفاده از فرودگاه‌های نظامی کشورهای ساحلی جنوب خلیج فارس موفق به انجام این عملیات شده است. روز اول سپتامبر (۱۰ شهریور ۱۳۶۶)

سه کشتی نفتکش حامل نفت کویت و عربستان سعودی مورد حمله قایق‌های تندرو قرار گرفت و گفته شد که این حملات به تلافی کمک این کشورها به عراق در حمله به پایانه‌های نفتی ایران صورت گرفته است.

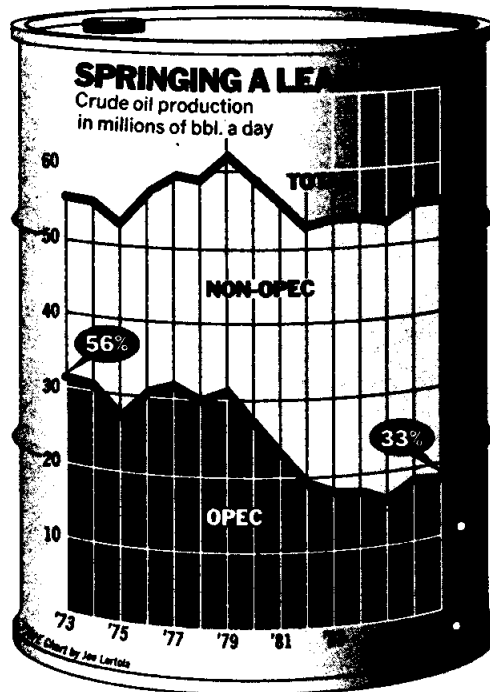
روز ۲۱ سپتامبر (۳۰ شهریور ۱۳۶۶) اولین برخورد نظامی بین ایران و آمریکا در خلیج فارس روی داد. هلی‌کوپترهای آمریکائی به یک کشتی ایرانی بنام «ایران اجر» در آبهای بین‌المللی حمله کردند و پنج نفر از خدمه کشتی در جریان این حمله کشته شدند. آمریکائی‌ها ادعا کردند که این کشتی در حال مین‌گذاری در سر راه کاروان نفتکش‌های کویتی بوده است.

در طول پائیز سال ۱۹۸۷ جنگ و گریز در خلیج فارس همچنان ادامه داشت. روز ۱۵ اکتبر (۲۳ مهر) یک نفتکش غول‌پیکر آمریکائی در ترمینال نفتی الاحمدی کویت مورد اصابت یک موشک قرار گرفت و روز بعد نیز یک نفتکش کویتی که با پرچم آمریکا در بندر الاحمدی پهلو گرفته بود، در نتیجه اصابت موشک بشدت آسیب دید. هر دو موشک از نوع «کرم ابریشم» بود که ایران بتازگی از چین خریداری کرده بود و منابع خبری آمریکا از قول مقامات نظامی آن کشور گفتند که این موشک‌ها از شبه‌جزیره فاو در خاک عراق که در اشغال نیروهای ایرانی است به کویت شلیک شده است. روز ۱۹ اکتبر (۲۷ مهر) آمریکائی‌ها به تلافی این حملات سکوی نفتی رشادت (رستم) ایران را در خلیج فارس به وسیله چهار ناو جنگی به توپ بستند. سکوی نفتی ایران در نتیجه این حمله تقریباً منهدم شد و خسارات وارده بر آن پانصد میلیون دلار برآورد گردید.

روز ۲۶ اکتبر (چهارم آبان ۱۳۶۶) ریگان با امضای لایحه تحریم اقتصادی ایران رسماً ممنوعیت خرید نفت و سایر کالاهای ایران را اعلام داشت و از متحدین خود بخصوص ژاپن خواست که از خرید نفت ایران خودداری کنند. در همین روز اعلام شد که تعداد ناوهای جنگی آمریکا در خلیج فارس به ۴۱ فروند رسیده و با حضور قریب سی ناو جنگی دیگر از کشورهای مختلف در آبهای خلیج فارس این منطقه عملاً به یک منطقه جنگی تبدیل شده است.

با وجود حضور این همه کشتی جنگی در آبهای خلیج فارس، کشتی‌های نفتکش و تجارتی در این منطقه از حمله مصون نماندند. در ماه نوامبر حملات

این طرح که در شماره
مورخ ۹ مه سال ۱۹۸۸
مجله تایم آمریکا چاپ شده
نشان می‌دهد که سهم اوپک
در بازار جهانی نفت چگونه
از ۵۶ درصد در سال
۱۹۷۳ به ۳۳ درصد در
سال ۱۹۸۷ کاهش یافته
است. البته از سال ۱۹۸۸
به بعد سهم اوپک در بازار
جهانی نفت مجدداً رو به
افزایش نهاده است



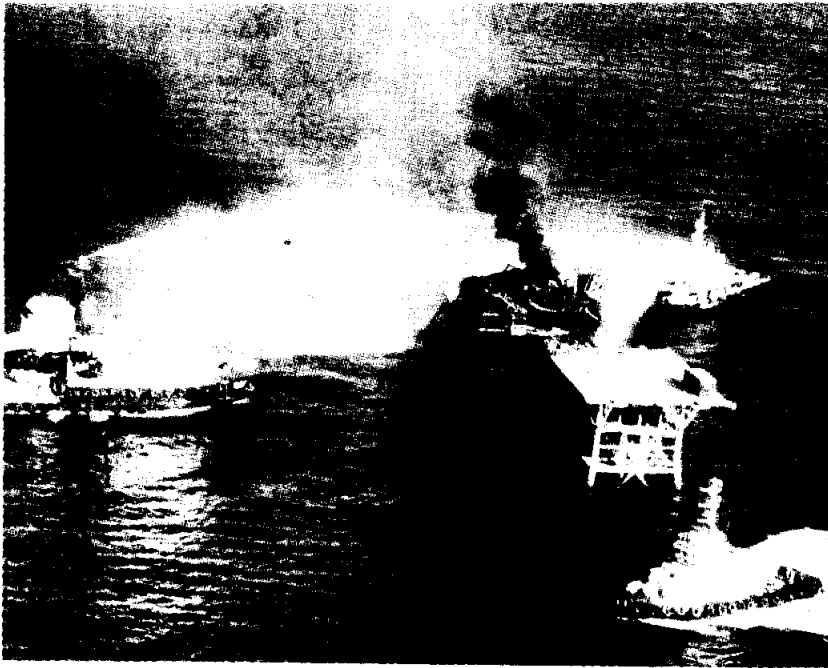
بیشتری به کشتی‌های نفتکش صورت گرفت و از جمله یک نفتکش بزرگ آمریکائی آسیب دید. روز ششم دسامبر (۱۵ آذر ۱۳۶۶) دو نفتکش بزرگ دانمارکی و سنگاپوری در تنگه هرمز مورد حمله قایق‌های توپدار قرار گرفتند. نفتکش ۸۵ هزار تنی سنگاپوری دچار حریق شد و در دهانه خلیج فارس به قعر دریا فرو رفت. بیمه لویذز لندن روز ۱۱ دسامبر (بیستم آذر) اعلام داشت که حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس موجب افزایش حمله به کشتی‌ها در خلیج شده و از آغاز سال ۱۹۸۷ به این طرف ۱۵۱ کشتی در خلیج فارس مورد حمله قرار گرفته‌اند. در طول سال ۱۹۸۷ تنشج و ناامنی در خلیج فارس موجب کاهش صدور نفت از طریق تنگه هرمز شد و با ایجاد تعادل نسبی بین عرضه و تقاضا بهای نفت در حول و حوش بشکه‌ای ۱۸ دلار ثابت ماند. شورای وزیران اوپک در اجلاس ماه دسامبر ۱۹۸۷ خود بهای نفت را در ۱۸ دلار تثبیت کرد. نماینده ایران در این جلسه حاضر نشد، ولی برای نشان دادن همبستگی خود با سایر کشورهای صادرکننده نفت تصمیم اوپک را تأیید کرد.

بحران خلیج فارس در نیمه اول سال ۱۹۸۸ به نقطه اوج خود رسید و طی این مدت علاوه بر ادامه جنگ نفتکش‌ها در آبهای خلیج فارس، تهران و بغداد و شهرهای پرجمعیت ایران و عراق هم هدف حملات موشکی قرار گرفتند. در اواسط ماه آوریل یک رزمناو آمریکائی در خلیج فارس بر اثر برخورد با مین آسیب دید و ده نفر خدمه آن زخمی شدند. ناوگان جنگی آمریکا به تلافی این حمله سحرگاه روز ۱۸ آوریل (۲۹ فروردین ۱۳۶۷) به دو سکوی فعال نفتی ایران در خلیج فارس حمله برد و آنها را منهدم ساخت. ناوچه جنگی جوشن ایران که قصد مقابله با ناوگان آمریکا را داشت، در جریان این عملیات غرق شد و ناو جنگی دیگر ایران بنام سبلان هم آسیب دید.

همزمان با عملیات ناوگان جنگی آمریکا در آبهای شرقی خلیج فارس، عراقی‌ها تحت حمایت آمریکا در شبه جزیره فاو دست به یک حمله غافلگیرانه زدند و این پایگاه مهم را به تصرف خود درآوردند. با خارج شدن فاو از دست نیروهای ایران خطر پرتاب موشک‌های کرم ابریشم از این پایگاه به طرف بندر و ترمینال‌های نفتی کویت هم از میان رفت.

یک هفته بعد از این حوادث وزیر دفاع آمریکا رسماً اعلام داشت که ناوگان جنگی آمریکا در خلیج فارس از این به بعد نقش گسترده‌تری را به عهده خواهد گرفت و علاوه بر کشتی‌های حامل پرچم آمریکا از کشتی‌های دیگری نیز که مورد حمله قرار می‌گیرند، حمایت خواهد کرد. اعلام این تصمیم از طرف آمریکا در واقع یک نوع اعلان جنگ غیرمستقیم به ایران بود، زیرا آمریکا با ادامه حملات عراق به نفتکش‌ها و کشتی‌های حامل کالاهای ایرانی مخالفتی نداشت، ولی از نفتکش‌ها و کشتی‌های ممالک دیگر در مقابل تعرض احتمالی ایران حمایت می‌نمود.

حملات هوایی عراق به نفتکش‌ها و پایانه‌های نفتی ایران در خلیج فارس، پس از اعلام حمایت آمریکا از کشتی‌های ممالک بیطرف در مقابل حملات احتمالی ایران، شدت یافت. روز چهاردهم مه (۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۷) در بزرگترین حمله عراق به تأسیسات نفتی ایران، چهار کشتی در ترمینال نفتی جزیره لارک مورد حمله قرار گرفتند. یکی از این چهار کشتی معروف به غول دریا که با ظرفیت ۵۶۰ هزار تن بزرگترین کشتی نفتکش دنیا به شمار می‌آمد، در آتش سوخت و یک کشتی



کشتی‌های ایرانی برای خاموش کردن آتش در ترمینال نفتی سیری تلاش می‌کنند

نفتکش اسپانیایی که در حال بارگیری بود غرق شد.

هشتاد و سومین اجلاس شورای وزیران اوپک، روز سیزدهم ژوئن ۱۹۸۸ (۲۳ اردیبهشت ۱۳۶۷) در شرایطی تشکیل شد که ایران نه فقط با عراق در حال جنگ بود، بلکه با عربستان سعودی نیز قطع رابطه کرده بود. این نخستین بار در تاریخ اوپک بود که بزرگترین تولیدکنندگان نفت با هم روابط سیاسی نداشتند و اختلاف و جنگ تبلیغاتی شدید آنها بالطبع در جریان مذاکرات اوپک هم اثر می‌گذاشت. در چنین جوی هشتاد و سومین اجلاس وزیران اوپک بدون اخذ هیچگونه نتیجه‌ای خاتمه یافت و در آخرین جلسه فقط در این مورد توافق شد که مصوبات اجلاس قبلی اوپک درباره سهمیه‌بندی تولید و قیمت نفت تا پایان سال ۱۹۸۸ به قوت خود باقی بماند. البته نه سهمیه‌بندی تولید بدرستی از طرف همه کشورهای اوپک رعایت می‌شد و نه نفت به قیمت تعیین‌شده اوپک (بشکه‌ای ۱۸ دلار) به بازارهای جهانی عرضه می‌گردید.

روز دوم ژوئیه سال ۱۹۸۸ (۱۱ تیر ۱۳۶۷) تحول تازه‌ای در جنگ خلیج فارس روی داد. ناوگان جنگی آمریکا برای نخستین بار به حمایت از یک کشتی دانمارکی که نفت عربستان سعودی را حمل می‌کرد، برخاست و با ناوچه‌های توپدار ایرانی که در صحنه بودند درگیر شد. دو ناوچه ایرانی در جریان این عملیات غرق شدند.

فردای این واقعه، روز ۱۲ تیر ۱۳۶۷، رزمناو آمریکائی موشک‌انداز «وینسن» یک هواپیمای مسافربری «ایرباس» ایرانی را در مسیر بندرعباس دویی به موشک بست و آنرا سرنگون ساخت. در این فاجعه ۲۹۰ نفر مسافر هواپیما و یازده نفر خدمه آن جان باختند. آمریکائی‌ها ابتدا مدعی شدند که این هواپیما از کریدور هوائی هواپیماهای مسافری و تجارتنی خارج شده و بر روی منطقه جنگی پرواز می‌کرده است، ولی بعداً اعتراف کردند که هواپیمای ایرانی در داخل کریدور هوائی مورد حمله قرار گرفته و رزمناو آمریکائی علائم رادیویی آنرا با یک هواپیمای نظامی اشتباه کرده است.^۹

به دنبال فاجعه سقوط هواپیمای ایرباس ایرانی جنگ نفتکش‌ها در خلیج فارس فروکش کرد و عراق با استفاده از امکانات تازه‌ای که بدست آورده بود در جبهه‌های زمینی دست به حمله زد. ایران روز ۱۸ ژوئیه سال ۱۹۸۸ (۲۷ تیر ۱۳۶۷) قطعنامه شورای امنیت راه، که در حدود یک سال قبل از آن تصویب شده و به علت ابهامات آن مورد قبول قرار نگرفته بود، پذیرفت و عراقیها هم پس از چند روز تردید و تعلل به آن گردن نهادند. مقررات آتش‌بس روز هشتم اوت (۱۷ مرداد ۱۳۶۷) به موقع اجرا گذاشته شد، و نیروهای ملل متحد در طول خط آتش‌بس مستقر شدند. تلفات جنگ هشت ساله ایران و عراق در حدود یک میلیون نفر تخمین زده شده و خسارات وارده بر ایران در طول این جنگ، طبق برآورد مقامات رسمی ایران، بالغ بر نهصد میلیارد دلار است که با درآمد قابل پیش‌بینی نفت ایران طی سی تا چهل سال آینده برابری می‌کند!

۹- روز اول ژوئیه سال ۱۹۹۲ (۱۱ تیر ۱۳۷۱) دریاسالار «کرو» رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا در زمان سقوط هواپیمای ایرباس ایرانی، اعتراف کرد که رزمناو آمریکائی هنگام پرتاب موشک به طرف هواپیمای ایرانی در آبهای ساحلی ایران بوده است.

دامی برای صدام

در پایان جنگ هشت ساله ایران و عراق در تابستان سال ۱۹۸۸ صدام حسین که مدعی پیروزی در این جنگ بود جشن‌هایی در بغداد برپا کرد و پادشاهان و سران کشورهای عربی را به شرکت در این جشن‌ها دعوت نمود. شیخ جابر الاحمد الصباح امیر کویت در این جشن‌ها شرکت نکرد و صدام کینه او را به دل گرفت.

اما آنچه صدام به عنوان یک پیروزی آنرا جشن می‌گرفت شکست فاجعه‌باری برای عراق بود و صدام مانند همه دیکتاتورهای می‌خواست با هیاهوی تبلیغاتی و چراغانی خیابانها و رژه سربازانش ثمرات تلخ جنگ هشت ساله‌اش را با ایران به فراموشی بسپارد. درست است که عراق در پایان جنگ از نظر نظامی به مراتب نیرومندتر از آغاز جنگ بود، ولی این قدرت نظامی با صرف بیش از دویست میلیارد دلار که نیمی از آن به صورت وام و کمک از کشورهای خارجی گرفته شد به دست آمده بود: عراق در آغاز جنگ با ایران بیش از سی میلیارد دلار ذخیره ارزی داشت، ولی در پایان جنگ نه فقط تمامی این ذخائر را به اضافه عایدات نفت در طول هشت سال خرج کرده بود بیش از یکصد میلیارد دلار هم بدهی خارجی داشت.

صدام حسین به هیچیک از هدف‌های خود در جنگ هشت ساله با ایران دست نیافت. هدف اولیه او دست انداختن بر استان نفت خیز خوزستان بود که در همان سال اول جنگ به بطلان آن پی برد. سپس از در آشتی درآمد، تا مگر با امضای یک قرارداد جدید مرزی امتیازات تازه‌ای از ایران بگیرد، ولی ایران اعلام داشت که به

هیچ توافقی کمتر از قرارداد ۱۹۷۵ رضایت نخواهد داد. سپس جنگ به داخل عراق کشیده شد و صدها هزار سرباز عراقی در جریان این جنگ‌ها جان خود را از دست دادند. موفقیت‌های عراق در ماه‌های آخر جنگ هم بیشتر مدیون کمک‌های بی‌دریغ خارجی به عراق و دخالت مستقیم آمریکا در این جنگ به نفع عراقیها بود که در نتیجه آن ایران اصول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد را پذیرفت و عراق پس از دست زدن به آخرین شرارت‌های خود در روزهای آخر جنگ سرانجام به آن گردن نهاد.

قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت در عین حال که به علت ابهامات آن در مورد تعیین متجاوز و غرامات جنگی که باید از طرف کشور متجاوز پرداخت بشود، برای ایران رضایت‌بخش نبود دعوای عراق را هم تأمین نمی‌نمود و به همین جهت از مذاکراتی که تحت نظارت مستقیم دبیرکل سازمان ملل متحد برای حل اختلافات دو کشور صورت گرفت نتیجه‌ای حاصل نشد. مشکل اصلی در راه پیشرفت این مذاکرات اصرار عراق در مورد لغو قرارداد ۱۹۷۵ و اعمال حاکمیت عراق بر تمامی شط العرب بود که ایران به هیچوجه حاضر به قبول آن نبود و تا پایان مذاکرات بر اعتبار قرارداد ۱۹۷۵ و لزوم حل اختلافات مرزی دو کشور براساس آن پافشاری می‌نمود.

در پایان جنگ هشت ساله ایران و عراق، صدام حسین یک ارتش یک میلیون نفری بسیج کرده بود که از نظر کمیت چهارمین ارتش جهان پس از چین و شوروی و آمریکا به‌شمار می‌رفت. تجهیزات جنگی این ارتش هم که در طول سال‌های جنگ با ایران از شرق و غرب دریافت شده بود با نیرومندترین ارتش‌های جهان برابری می‌کرد. طبق آخرین برآوردهای مرکز مطالعات استراتژیک لندن که در اوائل سال ۱۹۹۰ منتشر شد عراق ۵۵۰۰ تانک و ۳۵۰۰ واحد توپخانه و ۵۱۰ هواپیمای جنگنده بمب‌افکن و ۱۶۰ هلی‌کوپتر نظامی در اختیار داشت و بزرگترین قدرت نظامی منطقه به‌شمار می‌رفت. طبق همین برآوردها اسرائیل در این تاریخ فقط ۱۷۰/۰۰۰ سرباز آماده به جنگ داشت که با احضار تمام نیروهای ذخیره خود می‌توانست یک نیروی ششصد هزار نفری را آماده جنگ کند. تعداد تانک‌های ارتش اسرائیل ۳۸۰۰ و تعداد توپهایش ۱۳۰۰ بود. اسرائیل با داشتن ۶۳۵ هواپیمای

جنگنده بمبافکن فقط از نظر نیروی هوایی بر عراق برتری داشت.

اما آنچه بیش از ارتش یک میلیون نفری و تانکها و توپها و هواپیماهای آن موجب وحشت و نگرانی اسرائیل شده بود نیروی موشکی و سلاح‌های شیمیایی و میکروبی عراق بود که در آخرین سال جنگ ایران و عراق بطور وسیعی مورد استفاده قرار گرفت و صدام حسین نشان داد که در استفاده از این سلاح‌ها هیچ پروایی ندارد. علاوه بر موشک‌های «اسکود» روسی عراق دو نوع موشک جدید، با استفاده از نوع پیشرفته موشکهای اسکود ساخته و با موفقیت آزمایش کرده بود که هر دوی آنها می‌توانست شهرها و هدف‌های نظامی اسرائیل را از داخل خاک عراق هدف قرار دهد. یکی از این دو نوع موشک که «الحسین» نامگذاری شده بود بیش از ششصد کیلومتر برد داشت و موشک دیگر بنام «العباس» با نهصد کیلومتر برد می‌توانست مواد منفجره یا سلاح شیمیایی را تا بحر خزر و جمهوری‌های قفقاز در شمال، تا نیمه شمالی عربستان سعودی در جنوب و تمامی خاک اسرائیل و شمال شرقی مصر در غرب حمل کند. علاوه بر این موشک‌ها عراق موشک جدیدی را هم بنام «تموز» آزمایش کرده بود که برد آن از دو هزار کیلومتر تجاوز می‌نمود.

هدف‌گیری موشک‌های فوق‌الذکر چندان دقیق نبود، ولی اسرائیل با وسعت کم و جمعیت متراکم خود می‌توانست هدف مناسبی برای این موشک‌ها باشد. علاوه بر این‌ها، عراق تعداد قابل توجهی موشک فرانسوی «اگزوس» در اختیار داشت که هواپیماهای جنگنده میراژ یا هلی‌کوپترهای نظامی می‌توانستند آنها را از هر ارتفاعی به روی هدف‌های خود در زمین پرتاب کنند. برد این موشک‌ها بیش از هفتصد کیلومتر و هدف‌گیری آنها دقیق بود و عراقیها می‌توانستند سلاحهای شیمیایی خود را نیز به وسیله این موشکها بر روی هدف‌های زمینی پرتاب کنند.

اسرائیلی‌ها بلافاصله پس از پایان جنگ ایران و عراق نگرانی خود را از قدرت نظامی عراق و احتمال استفاده از آن علیه اسرائیل ابراز داشتند و این نگرانی‌ها که در اظهارات مقامات رسمی و مقالات مطبوعات اسرائیل هم منعکس می‌شد، از طرف گروه نیرومند طرفدار اسرائیل در کنگره و وزارت خارجه آمریکا هم تأیید می‌گردید. این موضوع در مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸۸ آمریکا هم مطرح شد و

«دوکا کیس»^۱ کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا از طرف حزب دموکرات برای جلب آراء یهودیان آمریکا و گروه‌های طرفدار آنها موضوع تهدید امنیت اسرائیل و لزوم تقویت هرچه بیشتر اسرائیل را در نطق‌های انتخاباتی خود مورد تأکید قرار می‌داد. بوش کاندیدای حزب جمهوریخواه هم که برای پیروزی خود در انتخابات به آراء یهودیان و شبکه‌های تلویزیونی و مطبوعات آمریکا که در اختیار آنها بود، احتیاج داشت در هر فرصتی بر تعهدات آمریکا برای حفظ امنیت و تمامیت ارضی اسرائیل تأکید می‌کرد و هنگامی که در ژانویه سال ۱۹۸۹ در مقام ریاست جمهوری آمریکا شروع به کار کرد پرونده روابط آمریکا و اسرائیل و رفع نگرانی‌های اسرائیل را در مورد امنیت خود در اولویت قرار داد.

سیاست حکومت بوش در خاورمیانه از آغاز مبتنی بر رفع اختلافات اعراب و اسرائیل و تأمین امنیت اسرائیل از طریق برقراری شرایط یک صلح جامع در این منطقه بود. بزرگترین مانع در راه حل این مسئله مشکل فلسطینی‌ها و پافشاری آنها برای تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی بود که اسرائیلی‌ها برخلاف قطعنامه مصوب سال ۱۹۴۷ سازمان ملل متحد درباره تقسیم فلسطین، سرسختانه در برابر آن مقاومت می‌کردند. اسرائیلی‌ها همچنین سازمان آزادی‌بخش فلسطین و رهبر آن یاسر عرفات را که روابط نزدیکی با صدام حسین برقرار کرده بود به‌عنوان نماینده مردم فلسطین به رسمیت نمی‌شناختند و به‌هیچوجه حاضر به مذاکره با نمایندگان این سازمان نبودند.

عراق بعد از پایان جنگ با ایران تبلیغات خود را متوجه اسرائیل و مسئله فلسطین کرد و صدام حسین که در جریان جنگ با ایران می‌خواست افتخارات جنگ قادسیه را زنده کند این بار بیاد «بخت‌النصر» پادشاه بابل و صلاح‌الدین ایوبی سردار معروف عرب افتاد که اولی در سال ۵۸۷ قبل از میلاد، اورشلیم را ویران کرد و سکنه یهودی آنرا به اسارت گرفت و دومی در سال ۱۱۸۷ در جریان جنگ‌های صلیبی، این شهر را که مسلمانان «قدس» یا بیت‌المقدس می‌خواندند از چنگ مسیحیان بدر آورد و امپراطوری بزرگی از فرات تا نیل تشکیل داد. مطبوعات و رادیو تلویزیون دولتی بغداد هم دیگر قادسیه را فراموش کرده و این بار صدام را بخت‌النصر



صدام حسین در روزهای اقتدار، که از مطبوعات دولتی عراق
لقب بخت‌النصر و صلاح‌الدین عصر گرفته بود!

و صلاح‌الدین عصر می‌خواندند و می‌گفتند و می‌نوشتند که بعد از گذشت هشتصد سال، همانطور که صلاح‌الدین ایوبی بیت‌المقدس را تحت لوای اسلام درآورد صدام یا صلاح‌الدین زمان نیز قدس شریف را از دست غاصبین آن رها خواهد ساخت! از تصادفات روزگار اینکه صلاح‌الدین ایوبی هم مانند صدام حسین در «تکریت» به دنیا آمده و این موضوع در تبلیغات رسانه‌های عراقی مورد تأکید قرار می‌گرفت که سرنوشت برای این دو تکریتی رسالت مشابهی را رقم زده است!

عراق در هیچیک از جنگ‌های اعراب و اسرائیل که از بدو تشکیل حکومت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ تا سال ۱۹۷۳ به‌وقوع پیوست شرکت مؤثری نکرده بود و این موضوع همیشه در تبلیغات مخالف عراق در کشورهای عربی، بخصوص سوریه که با عراق رقابت و خصومت دیرینه داشت، مورد استفاده قرار می‌گرفت. صدام حسین در یکی از سخنرانی‌های خود در اواخر سال ۱۹۸۹ به این تبلیغات پاسخ گفت و اظهار داشت مدعیان ما در هیچیک از جنگ‌های خود با اسرائیل راه به‌جائی نبرده‌اند، ولی ما در آینده‌ای نه‌چندان دور تکلیف رژیم غاصب صهیونیستی را یکسره خواهیم کرد!

صدائق صدام حسین در بیان این مطالب و اینکه او واقعاً در تدارک جنگی علیه اسرائیل بود مورد تردید است، بخصوص اینکه عراق مرز مشترکی با اسرائیل ندارد و حمله‌ی عراق به اسرائیل مستلزم عبور از خاک اردن، و یا اقدام مشترک نظامی با اردن است که ملک حسین پادشاه اردن، با وجود روابط نزدیکی که در سالهای اخیر با صدام برقرار کرده است، آمادگی آنها نداشت. با وجود این اسرائیلی‌ها تهدیدهای صدام را جدی گرفتند و یا دست کم آنها بهانه‌ای برای اعمال فشار به آمریکا برای دریافت اسلحه و کمک‌های نظامی بیشتر از آن کشور قرار دادند و خطر قدرت نظامی عراق را برای آمریکائی‌ها «اگراندیسمان» کردند.

اصرار صدام حسین برای نگاه داشتن یک ارتش یک میلیون نفری و ادامه خریدهای نظامی عراق برای تجهیز این ارتش با وجود گذشت بیش از یک سال از خاتمه جنگ ایران و عراق، این بدگمانی را در غرب تشدید می‌کرد که صدام چرا هزینه سنگین نگهداری این ارتش را بر بودجه عراق تحمیل می‌کند. صدام اگر نقشه‌ای در سر نداشت به آسانی می‌توانست هزینه‌های نظامی خود را تا پنجاه درصد کاهش دهد و نیمی از سربازان خود را مرخص نماید. چنین تدبیری برای تأمین هزینه بازسازی عراق و از سرگرفتن طرح‌های عمرانی که معوق مانده بود ضروری به‌نظر می‌رسید. زیرا عایدات نفتی عراق به‌زحمت برای تأمین هزینه سنگین یک ارتش یک میلیون نفری و پرداخت اقساط بدهی ماهانه خارجی عراق کفایت می‌کرد و پولی برای بازسازی و کارهای عمرانی کشور باقی نمی‌ماند.

اما صدام به‌جای کاستن از هزینه‌های نظامی خود، برای تأمین مخارج ارتش

یک میلیون نفری عراق و خرید سلاح‌های تازه برای این ارتش به کشورهای ثروتمند ساحلی خلیج فارس متوسل شد. ملک فهد پادشاه عربستان سعودی و شیخ جابر احمدالصباح امیر کویت که در جریان جنگ‌های ایران و عراق بیش از سی میلیارد دلار به عراق کمک کرده بودند علت نگاهداری یک ارتش یک میلیون نفری و خرید تجهیزات تازه برای آن را پس از خاتمه جنگ با ایران جویا شدند و صدام در پاسخ آنها گفت که خطر تجدید مخاصمات با ایران هنوز برطرف نشده و علاوه بر آن عراق باید نیروی نظامی خود را برای مقابله با دشمن اصلی اعراب یعنی اسرائیل حفظ نماید. ملک فهد و شیخ جابر موضوع کمک‌های مالی عربستان سعودی و کویت را به عراق در جریان جنگ با ایران عنوان کردند و گفتند قبل از مذاکره درباره هرگونه پرداخت تازه‌ای به عراق باید تکلیف بازپرداخت بدهی‌های گذشته عراق روشن شود، ولی صدام با صراحتی که پادشاه عربستان سعودی و امیر کویت انتظار آنرا نداشتند گفت عراق در این جنگ سپر بلای شما شده و تعهدی از این بابت ندارد!

صدام در ملاقات خود با حسنی مبارک رئیس‌جمهور مصر و ملک حسین پادشاه اردن که روز بیست و چهارم فوریه ۱۹۹۰ در امان صورت گرفت، از این هم پا فراتر نهاد و گفت اگر ملک فهد و شیخ جابر سی میلیارد دلار در جریان جنگ عراق با ایران به عراق کمک کرده‌اند این پول خون سربازان عراقی بوده است که برای حفظ تاج و تخت آنها ریخته شده است... آنها نه فقط باید از پس گرفتن این پول صرف‌نظر کنند باید سی میلیارد دلار دیگر هم برای حل مشکلاتی که عراق در نتیجه این جنگ گرفتار آن شده است بپردازند. صدام درحالی که با خشم و نفرت از ملک فهد و امیر کویت نام می‌برد گفت اگر آنها به تقاضاهای عراق ترتیب اثر ندهند ما هم انتقام خون سربازان عراقی را از آنها خواهیم گرفت!

صدام از حسنی مبارک و ملک حسین خواست که سخنان او را به ملک فهد و امیر کویت بازگو کنند. مبارک از مداخله در این مسئله خودداری نمود ولی ملک حسین روز بیست و ششم فوریه عازم عربستان سعودی و سپس کویت و امارات متحده عربی شد تا راه‌حلی برای مشکلات صدام بیابد. ملک فهد و شیخ جابر و شیخ زاید اعتنایی به تهدیدهای صدام نکردند و ملک حسین دست خالی از این سفر

بازگشت. امیر کویت در ملاقات با ملک حسین به او گفته بود که هرگونه کمکی از طرف کویت به عراق در آینده موکول به حل اختلافات مرزی دو کشور و به رسمیت شناختن مرزهای کویت از طرف دولت عراق است. توضیح اینکه عراق از بدو استقلال کویت مرزهای فعلی دو کشور را به رسمیت نشناخته و عدم تثبیت این مرزها چندین بار به بحران شدید روابط عراق و کویت، و یکبار در زمان حکومت عبدالکریم قاسم به لشگرکشی عراق به کویت انجامیده است. یادآوری مجدد این موضوع از طرف امیر کویت در زمانی که هنوز ادعاهای تازه‌ای از طرف عراق درباره کویت عنوان نشده بود، نشان می‌دهد که فرمانروایان کویت پنج ماه قبل از تجاوز عراق به کویت از جانب عراق احساس خطر می‌کردند.

در سند محرمانه‌ای که پس از اشغال کویت از طرف عراق انتشار یافته فاش شده است که در جریان مذاکرات مقامات آمریکا و کویت، آمریکاییها به دولت کویت توصیه کرده بودند که از دادن هرگونه کمک و امتیاز مالی به عراق قبل از حل اختلافات مرزی خود با عراق خودداری نمایند. مقامات آمریکائی اعمال فشار اقتصادی به عراق را بهترین راه وادار ساختن عراقیها به صرفنظر کردن از دعوای خود در مورد کویت و به رسمیت شناختن مرزهای این کشور از طرف عراق می‌دانستند و سرسختی کویتی‌ها در مقابل عراق و مشروط ساختن هرگونه کمک مالی به این کشور، به حل اختلافات مرزی و تثبیت مرزهای کویت نیز به توصیه آمریکائی‌ها و با اطمینان از حمایت آنها بوده است.

در نیمه اول سال ۱۹۹۰ که روابط عراق و کشورهای ساحلی خلیج فارس به مراحل بحرانی رسیده بود آمریکا سیاست دوگانه‌ای در مورد عراق درپیش گرفت. یک نمونه از این تضاد و دوگانگی در سیاست آمریکا مسافرت «جان کلی»^۲ معاون امور خاورمیانه وزارت خارجه آمریکا به بغداد در اواسط فوریه و ملاقات او با صدام حسین بود که ضمن آن وزارت خارجه آمریکا از علاقه واشنگتن به توسعه روابط خود با عراق سخن گفت، ولی یک هفته بعد از آن در گزارش سالانه وزارت خارجه آمریکا درباره حقوق بشر دوازده صفحه به عراق اختصاص یافت و عراق به عنوان

یکی از بدترین نمونه‌های نقض حقوق بشر معرفی شد.

روز دوم آوریل (سیزدهم فروردین ۱۳۶۹) صدام حسین ضمن نطق شدیداللحنی در پاسخ یک مقام اسرائیلی که گفته بود اگر عراق قصد تجاوز به اسرائیل را داشته باشد اسرائیل از تمام امکانات خود حتی سلاح‌های اتمی استفاده خواهد کرد، گفت اگر صهیونیستها ما را با بمب اتمی تهدید می‌کنند، ما هم سلاح شیمیایی در مقابل آنها به کار خواهیم برد و اسرائیل را به آتش خواهیم کشید. تهدید استفاده از سلاح شیمیایی که برای نخستین بار در یک نطق رسمی از طرف رئیس‌جمهور عراق عنوان شده بود با واکنش‌های تندی در کنگره و مطبوعات آمریکا روبرو شد و سناتورهای طرفدار اسرائیل قطعنامه‌ای برای تحریم اقتصادی عراق به سنا تسلیم کردند، ولی جان کلی معاون وزارت خارجه آمریکا در جلسه کمیته امور خارجی سنا حضور یافت و مخالفت دولت را با تصویب این قطعنامه اعلام داشت.

طی یک هفته پس از پخش سخنان صدام حسین مطبوعات و شبکه‌های تلویزیونی آمریکا که عمدتاً در اختیار سرمایه‌داران یهودی است، بشدت صدام و رژیم بعثی عراق را مورد حمله قرار دادند و از آن جمله مجله معتبر «نیوزویک» روی جلد و هشت صفحه کامل شماره مورخ نهم آوریل خود را به خطری که صدام حسین برای امنیت خاورمیانه ایجاد کرده است اختصاص داد. در این شماره نیوزویک از صدام به عنوان «دشمن بشریت» و «جانی بالفطره» نام برده شده است. در این مجله گزارش مفصلی هم از تلاش عراق برای دست یافتن به سلاح اتمی چاپ شده و ضمن آن آمده است که عراق ۹ سال پس از بمباران راکتورهای اتمی آن کشور از طرف نیروی هوایی اسرائیل بار دیگر در تدارک به راه انداختن راکتور اتمی و ساختن سلاح اتمی است و اگر به حال خود گذاشته شود در آینده نزدیک موشک‌های خود را با کلاهک‌های اتمی مجهز خواهد ساخت.

در بحبوحه این جنگ تبلیغاتی علیه صدام، روز دوازدهم آوریل ۱۹۹۰ هیئتی مرکب از شش سناتور آمریکائی به ریاست «رابرت دال»^۳ لیدر جمهوریخواهان (حزب طرفدار بوش) در سنای آمریکا وارد بغداد شدند. ملاقات سناتورهای

آمریکائی با صدام سه ساعت به طول انجامید و طی آن کلیه مسائل مربوط به روابط آمریکا و عراق مورد بحث قرار گرفت. صدام در این ملاقات خشم خود را از مطالبی که در رسانه‌های خبری آمریکا علیه وی منتشر می‌شود ابراز داشت ولی یکی از سناتورهای عضو هیئت «آلان سیمپسون»^۴ در جواب او گفت که این مطالب مربوط به رسانه‌های خبری آمریکاست و ربطی به سیاست دولت آمریکا ندارد. سناتور رابرت دال هم از طرف رئیس‌جمهور آمریکا اطمینان داد که دولت آمریکا خواهان حسن رابطه با دولت عراق است و یک دلیل بارز آن این که قطعنامه‌ای که برای اعمال مجازات‌های اقتصادی علیه عراق به سنای آمریکا تسلیم شده بود با مخالفت دولت مواجه شده است.

مجله «تایم» آمریکا که خلاصه‌ای از گفتگوهای سناتورهای آمریکائی را با صدام حسین منتشر کرده می‌نویسد که در این ملاقات سناتورها درباره تهدید استفاده از سلاح شیمیائی علیه اسرائیل از صدام توضیح خواستند. صدام تهدید خود را تکرار کرد و افزود «من به ژنرال‌های خودم دستور داده‌ام در صورت حمله اسرائیل به عراق هر چه در انبارهای تسلیحاتی خود دارند بر سر اسرائیل بریزند. این دستور حتی در صورت مرگ من هم اجرا خواهد شد!»^۵

در اواخر ماه مه سال ۱۹۹۰ (اوائل خردادماه ۱۳۶۹) صدام حسین در جلسه‌ای با حضور چندتن از رهبران کشورهای عربی، چند کشور صادرکننده نفت را که بیش از سهمیه تعیین شده از طرف اوپک نفت صادر کرده و موجب کاهش قیمت نفت در بازارهای جهانی می‌شوند بشدت مورد حمله قرار داد و گفت اقدام این کشورها که به اقتصاد ممالک دیگر صادرکننده نفت، از جمله عراق لطمات جبران‌ناپذیری وارد می‌سازد به منزله اعلام جنگ به کشور ماست. صدام آشکارا از کویت که علاوه بر سهمیه خود نفت صادر می‌کند نام برد و این کار زمداران کویت را توطئه‌ای علیه عراق خواند، ولی در آن موقع کسی اظهارات او را جدی نگرفت.

صدام حسین در این مورد حق داشت، زیرا کویت، با بیش از یکصد میلیارد دلار سپرده‌های ارزی و سرمایه‌گذاری در سراسر جهان، سالانه در حدود هفت میلیارد

دلار، فقط از محل بهره سپرده و سود سرمایه گذاری‌های خود در کشورهای خارجی عایدی داشت و با درآمدی که از محل صدور نفت براساس سهمیه تعیین شده اوپک به دست می‌آورد نیازی به اضافه تولید نداشت. با تنزل قیمت نفت که نتیجه افزایش عرضه آن به بازار بود درآمد سالانه نفت عراق از پنج تا هفت میلیارد دلار کاهش می‌یافت و این برای اقتصاد نابسامان عراق ضربه سنگینی به شمار می‌آمد.

به دنبال اظهارات صدام حسین مطبوعات و رادیو تلویزیون دولتی عراق هم جنگ تبلیغاتی شدیدی را علیه کویت آغاز کردند. این حملات به تدریج به عربستان سعودی و امارات متحده عربی هم گسترش یافت. ولی لحن انتقاداتی که از زمامداران این دو کشور به عمل می‌آمد خفیف‌تر از کویت بود. ملک حسین یکبار دیگر درصدد حل اختلافات صدام با ملک فهد و امیر کویت و شیخ زاید برآمد، ولی از تلاش خود نتیجه‌ای نگرفت.

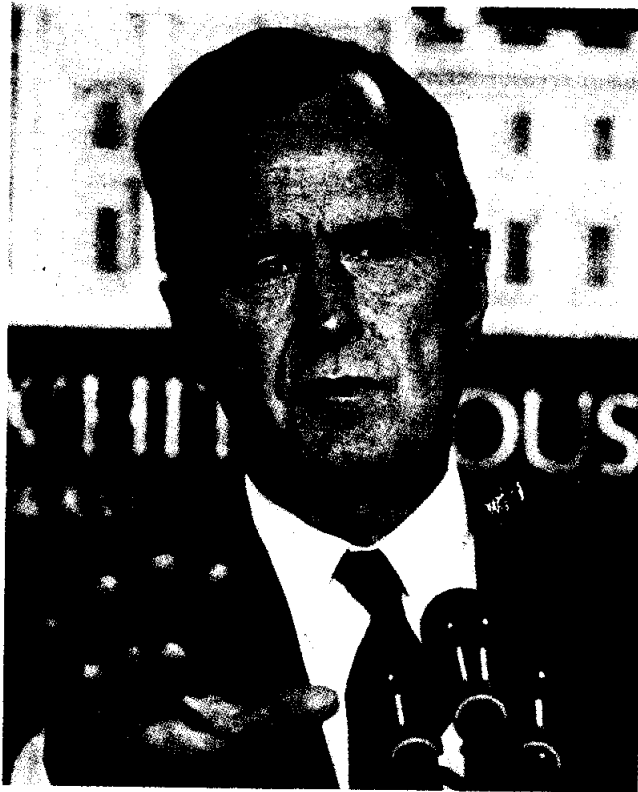
در اواسط ماه ژوئیه (اواخر تیرماه ۱۳۶۹) صدام حسین به اقدامات تهدیدآمیز دیگری علیه کویت دست زد و این بار تهدیدات خود را با اقدامات عملی همراه ساخت. روز پانزدهم ژوئیه عراق ادعا کرد که کویت در جریان جنگ عراق با ایران، از گرفتاری عراق در این جنگ سوءاستفاده کرده و منابع نفتی متعلق به عراق را در نواحی مرزی دو کشور «دزدیده است». عراق بابت دزدی از منابع نفتی خود در منطقه «رومیله» دو میلیارد و چهارصد میلیون دلار از کویت غرامت خواست. به دنبال این ادعا و در آستانه تشکیل کنفرانس کشورهای عضو اوپک در ژنو، صدام با اعزام سی هزار نفر از افراد گارد ریاست جمهوری خود به مرزهای کویت این کشور را به اعمال قوه قهریه در صورت عدم توجه به تقاضای عراق تهدید نمود. همزمان با مانور نیروهای عراق در مرزهای کویت نماینده عراق در کنفرانس اوپک اعلام داشت که اگر کویت و امارات متحده عربی سهمیه تعیین شده از طرف اوپک را رعایت نکنند عراق از تمام امکاناتی که در اختیار دارد برای جبران زیان وارده بر خود استفاده خواهد کرد. نمایندگان کویت و امارات متحده اعلام کردند که تولید خود را به میزان سهمیه تعیین شده از طرف اوپک کاهش خواهند داد و به پیشنهاد عراق برای افزایش قیمت پایه نفت گردن نهادهند.

در همین روزها صدام حسین پیام گرم و دوستانه‌ای از بوش رئیس جمهور

آمریکا دریافت داشتند. بوش به مناسبت روز ملی عراق (که همان روز کودتای حزب بعث است) پیام تبریکی برای صدام فرستاده و نسبت به بهبود و توسعه هرچه بیشتر روابط دو کشور در آینده اظهار امیدواری کرده بود!

* * *

تا قبل از انقلاب اسلامی ایران، عراق در صدر لیست کشورهای دشمن آمریکا در خاورمیانه و دنیای عرب قرار داشت، زیرا رژیم بعثی عراق علاوه بر روابط نزدیک و دوستانه‌ای که با شوروی و کشورهای کمونیست اروپای شرقی برقرار کرده بود به کانون فعالیت‌های تروریستی علیه آمریکا تبدیل شده بود و مرکز فعالیت گروه‌های



بوش چندروز قبل از حمله عراق بر کویت پیام گرم

و محبت آمیزی برای صدام حسین فرستاد!

تندرو فلسطینی به‌شمار می‌رفت. همانطور که قبلاً اشاره شد توافق شاه و صدام حسین در کنفرانس سران کشورهای عضو اوپک در الجزیره نیز که به صدور بیانیه مشترک ایران و عراق در الجزایر و امضای قرارداد ۱۹۷۵ بین دو کشور انجامید در واشنگتن با عدم رضایت و شگفتی استقبال شد و نزدیکی ایران و عراق یکی از عوامل سردی روابط ایران و آمریکا در سال‌های آخر حکومت شاه بود.

اما با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، و بخصوص پس از ماجرای اشغال سفارت آمریکا در تهران و به‌گروگان گرفتن کارکنان آمریکائی آن، که ایران به دشمن شماره یک آمریکا در خاورمیانه مبدل شد، آمریکائیا در صدد تجدید نظر در روابط خود با عراق برآمدند و در تشویق و ترغیب صدام حسین برای تجاوز به ایران نقش موثری ایفا کردند. در سال ۱۹۸۲ در بحبوحه جنگ ایران و عراق، آمریکا نام عراق را از فهرست کشورهای حامی تروریسم حذف کرد و به این ترتیب موانع تجارت و ارسال کالاهای استراتژیک به این کشور را از میان برداشت. در سال ۱۹۸۴، درحالی‌که ایران در جنگ موقعیت برتری داشت، آمریکا روابط دیپلماتیک خود را با عراق تجدید کرد و طی سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶، که جنگ در داخل خاک عراق جریان داشت و خطر شکست و سقوط صدام حسین را تهدید می‌نمود، با دادن اطلاعات محرمانه نظامی و عکس‌های ماهواره‌ای از تحرکات نیروهای ایران و هدف‌های نظامی در داخل ایران، رژیم بعثی عراق را از خطر شکست حتمی نجات داد و موشک‌های روسی درواقع با هدایت آمریکائیا و اطلاعاتی که به‌وسیله عکس‌های ماهواره‌ای به عراق داده می‌شد بر شهرها و تأسیسات صنعتی و نظامی ایران فرود می‌آمد. از سال ۱۹۸۶ پرداخت وام و اعتبارات آمریکا به عراق آغاز شد و مبادلات اقتصادی دو کشور تا اوائل سال ۱۹۹۰ سیر صعودی می‌پیمود.

با چنین مقدماتی شاید سفر معاون وزارت خارجه آمریکا به بغداد و ملاقات هیئتی از سناتورهای آمریکائی با صدام حسین و پیام تبریک بوش به مناسبت روز ملی عراق طبیعی به‌نظر برسد، ولی وقایعی که در فاصله روزهای ۲۵ تا ۳۱ ژوئیه (سوم تا هشتم مرداد ۱۳۶۹)، یعنی درست یک هفته قبل از تهاجم نظامی عراق به کویت رخ داد شایان تأمل است. وقایع این هفته بحرانی را فهرست‌وار مرور می‌کنیم و سپس به تجزیه و تحلیل آن می‌پردازیم:

روز بیست و پنجم ژوئیه (سوم مرداد ۱۳۶۹) صدام حسین با سفیر آمریکا در بغداد که خانمی بنام «اپریل گلاسپی»^۶ بود، ملاقات نمود و مدتی طولانی با حضور وزیر خارجه خود طارق عزیز با وی گفتگو کرد. خانم گلاسپی که قبلاً در چند کشور دیگر عربی خدمت کرده و کاملاً به زبان عربی مسلط بود بدون کمک مترجم و به زبان عربی با صدام صحبت می‌کرد. در این ملاقات که به دعوت صدام حسین ترتیب داده شده بود صدام شرح مفصلی درباره مسائل و مشکلات گذشته در روابط آمریکا و عراق و اینکه عراق در صدد توسعه و بهبود این روابط است بیان کرد و سپس با اشاره به جنگ هشت ساله عراق با ایران و صدماتی که عراق در این جنگ متحمل شده است گفت که اگر عراق با تحمل آنهمه تلفات و خسارات سد راه ایران نمی‌شد آمریکا قادر به جلوگیری از سلطه ایران بر منطقه نبود. با این مقدمه صدام به موضوع اصلی صحبت خود، یعنی اختلافات عراق با کویت پرداخت و پس از تکرار این مطلب که عراق سد راه پیشرفت ایران به طرف کشورهای ساحلی خلیج شده و خاندان آل صباح در کویت حکومت خود را مدیون عراق هستند، گفت که کویت در ازاء این فداکاریها منابع نفتی عراق را در جریان جنگ با ایران به یغما برده و بعد از خاتمه جنگ ایران و عراق هم با افزایش تعمدی تولید نفت که موجب کاهش قیمت آن در بازارهای جهانی شده خسارات هنگفتی به عراق وارد ساخته است. صدام حسین سپس گفت که عراق می‌کوشد اختلافات خود را با کویت از طریق مسالمت آمیز حل کند، ولی اگر از این اقدامات خود نتیجه نگیرد ناچار به طریق دیگری عمل خواهد کرد.

در پاسخ صدام حسین، خانم سفیر نخست به شرح کلیاتی درباره علاقه متقابل آمریکا به توسعه روابط با عراق پرداخت و سپس درباره اختلافات عراق با همسایگان عرب خود گفت «ما قصد مداخله در اختلافات بین اعراب از جمله اختلافات مرزی شما با کویت نداریم». این قسمت از سخنان سفیر آمریکا در بغداد که بعد از واکنش تند بوش در مقابل تهاجم عراق به کویت در تلویزیون بغداد پخش شد، جنجال بزرگی در آمریکا به راه انداخت و کمیته امور خارجی سنای آمریکا خانم گلاسپی را برای ادای توضیحات درباره اظهارات خود در ملاقات با صدام احضار

کرد. خانم سفیر گفت که دستوری از وزارت خارجه درباره اظهار نظر رسمی در مورد اختلافات عراق و کویت نداشته و آنچه به صدام گفته تقریباً به این مضمون بوده است که نمی‌تواند در این مورد اظهار نظری بکند. خانم گلاسی همچنین گفت که بر علاقه آمریکا به حل مسالمت آمیز اختلاف عراق و کویت تأکید کرده و صدام در پاسخ او گفته است که قرار است مذاکراتی برای حل این اختلافات با کویتی‌ها صورت بگیرد و تا وقتی که این مذاکرات انجام نشده دست به کاری نخواهد زد.

* روز بیست و هشتم ژوئیه یاسر عرفات رهبر سازمان آزادی‌بخش فلسطین برای میانجیگری در اختلافات صدام و امیر کویت وارد بغداد شد و بلافاصله به ملاقات صدام شتافت. صدام به او گفت که حاضر است در مقابل دریافت ده میلیارد دلار کمک فوری برای حل مشکلات مالی و اقتصادی عراق به این موضوع فیصله دهد. یاسر عرفات روز بیست و نهم ژوئیه با پیام صدام عازم کویت شد. ولی شیخ جابر امیر کویت زیربار نرفت و گفت هرگونه کمکی به عراق در آینده موکول به حل اختلافات مرزی و به رسمیت شناختن مرزهای کویت از طرف عراق است.

* روز سیام ژوئیه صدام پس از آگاهی از نتیجه مذاکرات عرفات با امیر کویت فرمان حرکت واحدهای بیشتری از نیروهای عراق را به طرف مرز کویت صادر کرد. در همین روز ملک‌فهد صدام حسین و امیر کویت را برای تشکیل یک جلسه ملاقات فوری در جده دعوت نمود. صدام بی‌درنگ این دعوت را پذیرفت، ولی امیر کویت حاضر به ملاقات با صدام نشد و ولیمهد خود شیخ سعد العبدالله الصباح را به جده فرستاد. صدام پیش از حرکت به جده از خودداری امیر کویت از سفر به جده اطلاع یافت و معاون خود عزت ابراهیم را به جده فرستاد.

* روز سی و یکم ژوئیه، یعنی فقط دو روز قبل از تهاجم نظامی عراق به کویت، درحالی که منابع اطلاعاتی آمریکا تجمع قریب یکصد هزار سرباز عراقی را در مرزهای کویت تأیید کرده بودند، کمیته فرعی کمیسیون امور خارجی مجلس نمایندگان آمریکا درباره امور اروپا و خاورمیانه با حضور «جان کلی» معاون وزارت خارجه آمریکا در امور خاورمیانه تشکیل جلسه داد. لی هامیلتون^۶ رئیس این کمیته با توجه به گزارشاتی که از تجمع نیروهای عراقی در مرز کویت و تهدیدهای مکرر

عراق به مداخله در امور آن کشور انتشار یافته بود، از معاون وزارت خارجه آمریکا پرسید سیاست آمریکا در قبال این بحران چیست؟ جان کلی پاسخ داد «ما قرارداد دفاعی با هیچیک از کشورهای حوزه خلیج فارس نداریم و در اختلافات مرزی یا منازعات بین کشورهای عضو اوپک موضع گیری نمی کنیم». هامیلتون مجدداً سؤال کرد اگر نیروهای عراقی از مرز کویت عبور کنند آمریکا چه واکنشی نشان خواهد داد؟ جان کلی گفت من نمی توانم پاسخی به این سؤال بدهم، ما سیاست های خود را براساس «اگر» ها تنظیم نمی کنیم. هامیلتون سؤال خود را به صورت دیگری عنوان کرد و گفت «استنباط من از توضیحات قبلی شما این است که ما تعهدی برای استفاده از نیروی نظامی آمریکا در صورت درگیری بین کشورهای منطقه خلیج فارس نداریم. آیا این استنباط درست است؟ و معاون وزارت خارجه آمریکا در پاسخ گفت «بلی همین طور است»!

جریان مذاکرات کمیته فرعی امور خارجی مجلس نمایندگان آمریکا همان شب در اخبار بخش های مختلف خبری صدای آمریکا پخش شد و در بخش عربی



امیر کویت پیشنهاد صدام را
برای پرداخت ده میلیارد دلار به
عنوان باج برای حل اختلافات
کویت و عراق رد کرد

صدای آمریکا با تفصیل و جزئیات بیشتری انتشار یافت.

* کنفرانس جده به دنبال یک مشاجره شدید لفظی بین ولیعهد کویت و عزت ابراهیم معاون صدام حسین قطع شد و هیئت عراقی روز اول اوت به بغداد بازگشت. صدام حسین پس از شنیدن گزارش عزت ابراهیم فرماندهان نظامی خود را به کاخ ریاست جمهوری فراخواند و همان شب فرمان حمله به کویت را صادر نمود.

* * *

نویسنده از جمله کسانی نیست که تمام وقایع جهان را ساخته و پرداخته قدرتهای بزرگ یا یک سناریوی ازپیش نوشته شده می دانند. و مطلقاً بر این باور نیستم که صدام حسین در حمله به کویت عامل اجرای سیاستی خاص یا تابع دستوراتی بوده است. اما سیر وقایعی که به اختصار آنرا مرور کردیم نشان می دهد که سیاست آمریکا در جریان این بحران، به عمد یا اشتباه، موجب گمراهی او شده و این باور را در وی بوجود آورده است که آمریکائوها واکنش تندی در برابر تجاوز او به کویت از خود نشان نخواهند داد و او بدون زحمت و دردسری این لقمه چرب و نرم را خواهد بلعید.

صدام که قبلاً از مذاکرات خود با هیئتی از سناتورهای آمریکائی و پیام محبت آمیز رئیس جمهور آمریکا به مناسبت روز ملی عراق دلگرم شده بود یک هفته قبل از صدور فرمان حمله به کویت سفیر آمریکا را نزد خود خواند و تقریباً به صراحت امکان مداخله نظامی در کویت را با او درمیان گذاشت. هدف صدام از احضار سفیر آمریکا و صراحتی که در سخن گفتن با او به کار برد این بود که از عکس العمل آمریکائوها در صورت مداخله در کویت آگاه شود. پاسخ سفیر آمریکا به صدام که آمریکا در اختلافات مرزی بین اعراب دخالت نمی کند چراغ سبزی به صدام بود که می تواند بدون بیم و هراس از مداخله آمریکا در کویت دست به کار شود. توضیحات بعدی سفیر آمریکا دایر بر اینکه دستوری از طرف وزارت خارجه در این مورد نداشته و نمی توانست مطلب دیگری بگوید تاحدی قانع کننده است، ولی قدر مسلم این است که سفیر آمریکا گزارش ملاقات و مذاکرات خود را با صدام بلافاصله به واشنگتن مخابره کرده و وزارت خارجه آمریکا می توانست بی درنگ بطور رسمی در این مورد اظهار نظر کند و صدام را از عواقب مداخله نظامی

در کویت آگاه سازد.

نکته قابل توجه این که خانم گلاسپی سفیر آمریکا در بغداد، پس از ملاقات روز ۲۵ ژوئیه خود با صدام حسین به گزارش تلگرافی مذاکرات خود با صدام اکتفا نکرد و شخصاً برای گزارش این ملاقات مهم به واشنگتن رفت. ولی تا یک هفته بعد از این مذاکرات، واشنگتن هیچگونه عکس العملی از خود نشان نداد و در مقابل گزارش‌های مربوط به تجمع نیروهای عراق در مرز کویت نیز سکوت اختیار کرد.

جریان مذاکرات کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان آمریکا در روز ۳۱ ژوئیه (نهم مرداد ۱۳۶۹) نیز که قبلاً به آن اشاره شد عامل مهمی در گمراهی صدام حسین و اشتباه محاسبه او به شمار می‌آید. در جریان مذاکرات این کمیته، که به تفصیل از بخش عربی صدای آمریکا پخش شد، معاون وزارت خارجه آمریکا به صراحت گفت که آمریکا در اختلافات مرزی کشورهای حوزه خلیج فارس دخالت نمی‌کند و در صورت درگیری بین کشورهای منطقه تعهدی برای استفاده از نیروی نظامی خود ندارد. اظهارات جان کلی معاون وزارت خارجه آمریکا در کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان صریح‌تر و روشن‌تر از سخنان خانم گلاسپی در ملاقات با صدام بود و صدام حسین می‌توانست آنرا به عنوان دومین چراغ سبز برای صدور فرمان حمله به کویت تلقی نماید.

حال این سؤال پیش می‌آید که آمریکا از گمراهی صدام چه سودی می‌جست و تجاوز عراق به کویت چه منفعی برای آمریکا دربر داشت؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که سیاست آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه طی چهل و چند سال که از پیدایش حکومت اسرائیل می‌گذرد، بجز بعضی موارد محدود همواره به موازات یکدیگر حرکت کرده و با نفوذ عمیق یهودیان در سیاست و اقتصاد آمریکا، سیاست آمریکائی خاورمیانه براساس حفظ منافع اسرائیل تعیین شده است. بنابراین اگر سؤال را به این صورت مطرح کنیم که «اسرائیل از گمراهی صدام چه سودی می‌جست و تجاوز عراق به کویت چه منفعی برای اسرائیل دربر داشت؟» پاسخ این سؤال روشن می‌شود.

چنانچه در فصل مربوط به جنگ ایران و عراق نوشتیم عوامل آمریکا و اسرائیل در گمراه ساختن صدام حسین و تشویق و ترغیب او به جنگ با ایران نقش مؤثری

ایفا نمودند و هدف آنها از تحریک صدام به آغاز جنگ با ایران تضعیف و تحلیل قوای هر دو کشور بود، که هر دو دشمن بالقوه اسرائیل به شمار می آمدند. اما در پایان این جنگ، عراق هرچند از نظر اقتصادی ورشکست شد، از نظر نظامی با کمک های بی دریغ شرق و غرب و چند کشور عرب حوزه خلیج فارس نیرومندتر از آغاز جنگ با ایران بود و همانطور که در آغاز فصل اشاره شد ارتش یک میلیون نفری آن با تجهیزاتی که با نیرومندترین ارتش های جهان برابری می کرد خطری جدی برای اسرائیل به شمار می آمد.

صدام حسین پس از پایان جنگ با ایران دو راه بیشتر در پیش نداشت. یا می بایست به بازسازی عراق بپردازد و با عمران و آبادی و تأمین رفاه مردم محبوبیتی کسب کند که با بیش از صد میلیارد دلار قرضه خارجی و درآمد اندک نفت امکان آنرا نداشت، و یا می بایست به یک ماجراجویی نظامی تازه دست بزند، که طبع ماجراجوی او بیشتر بر این راه حل گرایش داشت. ابتدا به تهدید اسرائیل پرداخت، تا مگر با تحریک احساسات ملت های عرب و جلب حمایت آنها در نقش یک عبدالناصر تازه ظاهر شود. ولی اعراب حمایتی که انتظارش را داشت از او نکردند و اسرائیلی ها که بیش از پیش به خطر ماشین جنگی صدام پی برده بودند درصدد چاره جوئی برآمدند. این بار می بایست صدام را به ماجراجوئی تازه ای بر ضد همسایگان عربش تشویق کرد، و زمینه این کار با تلقیناتی که بطور مستقیم و غیرمستقیم درباره امکان دست اندازی عراق بر ثروتهای همسایگان عربش صورت گرفت فراهم آمد.

یکی از روش های مطبوعات غربی که چه در اروپا و چه در آمریکا عمدتاً در اختیار سرمایه داران یهودی است، خبرسازی است. این خبرها که از قول منابع نامشخص نقل و منتشر می شود گاه تلقین کننده فکری است که هدف خبر ناخودآگاه آنرا می گیرد و خبری که از ابتدا ساختگی بوده به حقیقت می پیوندد. طی ماه های آوریل و مه خبرها و تفسیرهای متعددی درباره ادعاهای ارضی عراق در مورد کویت و امکان تجدید مخاصمات مرزی دو کشور و همچنین اضافه تولید نفت در کویت و امارات متحده عربی که موجب کاهش قیمت نفت و زیان کشورهای دیگر تولید کننده بخصوص عراق شده است، در مطبوعات اروپا و آمریکا انتشار

یافت و چند مجله آمریکائی رپرتاژهایی درباره ثروت افسانه‌ای شیوخ کویت و سرمایه‌گذاری‌های کلان آنها در خارج منتشر کردند. در یکی از رپرتاژها آمده بود که ارزش سپرده‌ها و سرمایه‌های کویتی‌ها در خارج از آغاز سال ۱۹۹۰ از یکصد هزار میلیون دلار تجاوز کرده و عایدات روزانه این سرمایه‌گذاری بالغ بر بیست میلیون دلار یعنی سالانه بیش از هفت هزار میلیون دلار است.

برای ذکر تأثیر این مطالب در صدام حسین و تلقین‌پذیری او کافی است گفته شود که صدام در حملات خود به فرمانروایان کویت غالباً به همین نوشته‌های مطبوعات غربی استناد کرده است. البته مندرجات مطبوعات غربی تنها عامل پرورش فکر حمله به کویت در صدام حسین نبوده است. خودداری دولت بعثی عراق از به رسمیت شناختن مرزهای عراق و کویت، طی بیش از بیست سال که از استقرار این حکومت می‌گذشت، از مقاصد سوء عراقیها در مورد کویت حکایت می‌کرد و تبلیغات مطبوعاتی و تلقینات اطرافیان صدام فقط این فکر را تقویت می‌نمود.

اما اگر این نظر را نپذیریم که اسرائیلی‌ها به کمک عوامل و طرفداران خود در وزارت خارجه و کنگره و رسانه‌های گروهی آمریکا نقش اصلی را در گمراهی صدام حسین و به دام انداختن او ایفا کرده‌اند، باید گفت که آمریکائیها برای تأمین منافع درازمدت خود در خلیج فارس و کنترل این منطقه حساس چنین دامی را بر سر راه صدام گسترده‌اند. یک اخطار جدی از طرف آمریکا به عراق در هفته بحرانی قبل از تجاوز نظامی عراق به کویت، می‌توانست از بروز این فاجعه جلوگیری کند، و نشان دادن چراغ سبز به صدام به جای اخطار و هشدار، اگر دلیل سوءنیت نباشد نشان اشتباه بزرگی است که نتایج فاجعه‌بار آنرا در فصل بعد بررسی خواهیم کرد.

جنگ خلیج فارس

سحرگاه روز پنجشنبه دوم اوت (یازدهم مرداد ۱۳۶۹) در حدود ساعت دو بامداد به وقت محلی سربازان عراقی با پشتیبانی صدها تانک و توپخانه سنگین از مرز کویت گذشتند و پس از درهم کوبیدن پاسگاه‌های مرزی و انهدام نیروی چند هزار نفری کویت در مرزها به طرف پایتخت به حرکت درآمدند.

شیخ جابر الاحمد الصباح امیر کویت ساعت سه بعد از نیمه شب با زنگ تلفن از خواب بیدار شد و وحشت زده با لباس خواب از اتاق بیرون آمد. ولیعهد و سایر اعضای خانواده آل صباح و مقامات بالای دولت کویت هم به همین نحو از خواب بیدار شده و شبانه به طرف کاخ امیر حرکت کرده بودند. امیر کویت قبل از هر کس با سفیر آمریکا تماس گرفت و صحت و سقم خبر را از او جویا شد. سفیر گفت او هم این خبر را شنیده و مراتب را به واشنگتن اطلاع داده است. در پاسخ امیر که آمریکا چه خواهد کرد سفیر گفت که برای جواب این سؤال باید چند ساعتی صبر کرد. امیر گفت تا چند ساعت دیگر آنها به پایتخت خواهند رسید. سفیر پاسخ داد یک هلی کوپتر در محوطه سفارت برای بردن شما به ریاض آماده است، ولی ما تصور نمی کنیم آنها قصد تصرف پایتخت را داشته باشند!

خود امیر و اطرافیان او هم در آغاز گمان می کردند که عراقیها به اشغال نواحی مورد اختلاف مرزی و حداکثر تصرف دو جزیره «ورد» و «بویان» اکتفا خواهند کرد و بعد از آن کویت را برای گرفتن پول و امتیازات ارضی تحت فشار

قرار خواهند داد، ولی اخباری که دقیقه به دقیقه از طریق وزارت دفاع کویت به آنها می‌رسید حاکی از این بود که پیشروی نیروهای عراقی متوقف نشده و آنها همچنان در حال پیشرفت به سوی پایتخت هستند.

بغداد هنوز خبر عبور نیروهای عراقی را از مرز کویت پخش نکرده بود، ولی انتشار خبری از رادیو بغداد دایر بر اینکه انقلابی در کویت صورت گرفته است و هدف انقلابیون کویتی سرنگونی حکومت آل صباح است مقاصد عراق را در حمله به کویت آشکار می‌ساخت. در حدود ساعت چهار بامداد دیگر تردیدی باقی نمانده بود که عراقیها قصد اشتغال پایتخت کویت را دارند و نیروهای عراقی قبل از ساعت شش بامداد به پایتخت خواهند رسید. امیر و چهار زن و چهل فرزندش به سرعت آماده فرار شدند و ولیعهد و سایر اعضای خاندان سلطنتی و مقامات کویتی هم برای تدارک سفر به خانه‌های خود رفتند. ساعت پنج صبح ده‌ها اتومبیل مملو از اعضای خاندان آل صباح و جواهرات و اشیاء و اثاثیه گران قیمتی که می‌توانستند با خود حمل کنند کاخ «دسمان» را ترک گفتند. هلی‌کوپتری که در محوطه سفارت آمریکا آماده پرواز بود فقط برای امیر و ولیعهد و چند نفر از بستگان درجه اول آنها جا داشت و بقیه با اتومبیل‌های خود به سرعت راهی مرز عربستان سعودی شدند.

قبل از ورود نخستین واحدهای سربازان و تانک‌های عراقی به پایتخت کویت، عده دیگری از مقامات دولتی و تجار و بانکداران کویتی هم که از طریق رادیو یا به وسیله دوستان و بستگان خود در کاخ امیر از هجوم عراقیها خبردار شده بودند آماده فرار شده و با اتومبیل‌های خود پایتخت را ترک کرده بودند ولی عده‌ای از آنها که دیر جنبیده بودند درحین فرار گرفتار شدند و بعضی از آنها با تسلیم نقدینه و جواهراتی که همراه خود داشتند جان به سلامت بردند.

هدف سربازان عراقی پس از ورود به پایتخت حمله به کاخ امیر کویت و خانه‌های سایر اعضای خاندان آل صباح بود. در کاخ امیر فقط یکی از اعضای خاندان آل صباح، شیخ فهد جا مانده بود که با دو پسرش به قتل رسیدند. یک عضو دیگر خاندان حاکم کویت شیخ بدر هم در حین فرار دستگیر شد، ولی با وعده دادن طلا و جواهراتش که می‌گفت در خانه‌اش پنهان کرده است جان به سلامت برد. شیخ بدر در بین راه از دست سربازان عراقی گریخت و تا پایان اشغال

کویت از طرف عراقیها، مخفی بود.

رادیو بغداد در نخستین بخش اخبار صبح پنجشنبه دوم اوت خود اطلاعیه شورای فرماندهی انقلاب عراق را که عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری در آن کشور به‌شمار می‌آید منتشر کرد. در این اطلاعیه آمده بود که در کویت انقلابی به‌وقوع پیوسته و حکومت انقلابی جدید کویت پس از سرنگون ساختن حکومت آل صباح از عراق تقاضای کمک کرده‌اند. شورای فرماندهی انقلاب عراق هم به این تقاضای برادران کویتی پاسخ مثبت داده و نیروهای عراق به دعوت حکومت انقلابی جدید کویت وارد آن کشور شده‌اند!

سناریویی که صدام حسین برای اشغال کویت تنظیم کرده بود مشابه نقشه‌ای بود که هیتلر در سال ۱۹۳۸ برای اشغال اتریش طرح و اجرا کرد و در سال ۱۹۷۹ برژنف در اشغال افغانستان از آن اقتباس نمود. در جریان اشغال اتریش هم هیتلر مدعی شد که طرفداران پیوستن اتریش به آلمان در وین قدرت را به‌دست گرفته و از او تقاضای کمک کرده‌اند و در جریان اشغال افغانستان نیز برژنف ادعا کرد که نیروهای خود را به درخواست دولت افغانستان به آن کشور فرستاده است، درحالی‌که رئیس دولت افغانستان که می‌بایست تقاضای چنین کمکی را از شوروی کرده باشد در روز ورود سربازان ارتش سرخ به کابل به دست یک افسر روسی به‌قتل رسید.

ساعت هشت بامداد به‌وقت محلی که مقارن نیمه‌شب به‌وقت واشنگتن بود، پایتخت کویت به تصرف کامل نیروهای عراقی درآمده و چند ستون از نیروهای عراق به‌طرف مرزهای کویت با عربستان سعودی در حرکت بودند. ارتش کوچک بیست و پنج هزار نفری کویت در برابر تهاجم بیش از یکصد هزار سرباز عراقی که نیمی از آنها افراد نیروی زبده گارد ریاست‌جمهوری بودند مقاومت زیادی از خود نشان نداد و بخشی از این نیروها به‌دنبال امیر کویت و فرماندهان خود به عربستان سعودی گریختند. در پایتخت کویت مقاومت‌های پراکنده‌ای از طرف بعضی از واحدهای ارتش کویت، ازجمله محافظین کاخ امیر صورت گرفت، ولی ارتش مهاجم عراق این مقاومت‌ها را بشدت سرکوب کرد و کاخ مجلل امیر با خاک یکسان گردید.

در پایان نخستین روز اشغال کویت رادیو بغداد اسامی اعضای «دولت انقلابی»

کویت را که بیشتر درجات نظامی داشتند اعلام کرد. امیر کویت و اطرافیان او در ریاض اعلام داشتند که افرادی که اسامی آنها به عنوان اعضای دولت انقلابی کویت اعلام شده هیچکدام کویتی نیستند و کسانی که درجات نظامی برای آنها ذکر شده در ارتش کویت سابقه‌ای ندارند! امیر کویت راست می‌گفت، زیرا همه اعضای دولت به اصطلاح انقلابی کویت افسران ارتش مهاجم عراق بودند و داماد خود صدام حسین در رأس آنها قرار داشت!

ضبط و انتقال موجودی بانکها و مؤسسات مالی و تجارتی کویت و تسلیحات ارتش کویت به بغداد از همان صبح روز اشغال کویت آغاز شد. ارزش موجودی طلا و ارزهای خارجی بانکها و مؤسسات مالی و شرکت‌های بزرگ تجارتی کویت که در نخستین روزهای اشغال این کشور ضبط و به بغداد فرستاده شد چهار تا پنج میلیارد دلار تخمین زده شده است. همزمان با ضبط و مصادره اموال دولتی و بانکها و شرکت‌های تجارتی کویت از طرف دولت عراق، سربازان عراقی نیز به تبعیت از فرماندهان و افسران مافوق خود دست به غارت و چپاول خانه‌های مردم زدند و در جریان این غارت و چپاول، هزاران مورد تجاوز به زنان و دختران جوان کویتی یا خارجی مقیم کویت نیز روی داد، که در موارد بسیاری بر اثر وحشیگری و زیاده‌روی متجاوزین به مرگ قربانیان تجاوز انجامید.

نخستین خبرهای مربوط به تجاوز نظامی عراق به کویت در حدود ساعت ۹ شب اول اوت به وقت شرق آمریکا به واشنگتن رسید، و اولین واکنش مقامات رسمی آمریکا در مقابل این خبر «غافلگیری» و حیرت و شگفتی بود. ولی آیا آمریکائیان واقعاً از تدارک چنین تجاوزی از طرف صدام آگاه نبودند؟

مجله «تایم» آمریکا در گزارش مفصلی که به تاریخ یازدهم مارس سال ۱۹۹۱ دربارهٔ مقدمات جنگ خلیج فارس منتشر کرده است می‌نویسد که مقامات وزارت دفاع و وزارت امور خارجهٔ آمریکا از یک هفته قبل از آغاز تهاجم عراق به کویت از تحرکات نظامی عراق در مرزهای کویت آگاه بودند و تمام قرائن موجود و عکس‌های ماهواره‌ای قبل از حمله نشان می‌داد که صدام در تهدید خود برای یک اقدام نظامی در کویت جدی است. نکته قابل توجه اینکه جان کلی معاون وزارت

خارجۀ آمریکا، که روز سی و یکم ژوئیه (یعنی یک روز قبل از آغاز تجاوز نظامی عراق باتوجه به تفاوت ساعت کویت و واشنگتن) در کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان آمریکا با خونسردی و بی تفاوتی درباره امکان حملۀ عراق به کویت سخن می گوید و تأکید می نماید که آمریکا تعهدی برای اعزام سربازان خود به خلیج فارس برای دفاع از کشورهای این منطقه ندارد، روز بعد یعنی ساعت سه بعدازظهر اول اوت به وقت واشنگتن سفیر عراق را به وزارت خارجۀ آمریکا فرامی خواند و مراتب نگرانی خود را از خبرهای مربوط به تحرکات نظامی عراق در مرزهای کویت ابراز می دارد. این ملاقات فقط چند ساعت قبل از آغاز تهاجم عراق به کویت رخ داده و جان کلی به استناد گزارش های منابع اطلاعاتی آمریکا از تجمع بیش از صد هزار سرباز عراقی در مرزهای کویت ابراز نگرانی می کند. سفیر عراق در واشنگتن می گوید جابجایی نیروهای نظامی در داخل مرزهای یک کشور حق طبیعی هر کشور مستقلی است و آمریکا نباید از این بابت نگران باشد. سفیر عراق شاید صادقانه می گوید که تا آنجا که او اطلاع دارد عراق قصد تجاوز به هیچیک از همسایگان خود را ندارد و با اشاره به مذاکرات جاری درباره اختلافات مرزی عراق و کویت چنین وانمود می کند که این تحرکات نظامی برای اعمال فشار سیاسی است.

درباره ملاقات و مذاکرات معاون وزارت خارجۀ آمریکا با سفیر عراق در واشنگتن، ساعاتی قبل از آغاز تهاجم نظامی عراق به کویت، در سایر منابع آمریکائی هم مطالبی منتشر شده و مجموعه این گزارش ها مبین این واقعیت است که معاون وزارت خارجۀ آمریکا با وجود قرائن و شواهدی که درباره امکان تجاوز نظامی عراق به کویت وجود داشته به «ابراز نگرانی» درباره تحرکات نظامی عراق در مرزهای کویت اکتفا کرده و از واکنش آمریکا در برابر وقوع چنین تجاوزی سخنی نگفته است. درحالی که انتظار می رفت دولت آمریکا با توجه به سابقۀ اظهارات صریح صدام حسین در ملاقات با سفیر آمریکا در بغداد و اعزام بیش از صد هزار سرباز عراقی به مرزهای کویت بعد از انجام این ملاقات، با صدور یک بیانیه رسمی یا اظهار یک مقام رسمی مانند شخص رئیس جمهور یا وزیر خارجه و یا سخنگویان رسمی آنها عواقب تجاوز به کویت را به عراقیها گوشزد نماید و دست کم به زبان دیپلماتیک بگوید که آمریکا در برابر چنین اقدامی واکنش شدیدی از خود نشان

خواهد داد.

در تأیید این مطلب که تجاوز نظامی عراق به کویت برای آمریکائیه‌ها غیرمنتظره و «غافلگیرکننده» نبوده است، اضافه می‌کنیم که بنا به گزارش شماره یازدهم مارس ۱۹۹۱ مجله تایم آمریکا، در ساعت پنج بعدازظهر روز چهارشنبه اول اوت، یعنی در حدود چهار ساعت قبل از عبور سربازان عراقی از مرز کویت، جلسه‌ای با حضور مقامات عالیرتبه کاخ سفید و وزارت خارجه و وزارت دفاع آمریکا و سازمان سیا در پنتاگون تشکیل می‌شود و در این جلسه «ریچارد کر»^۱ معاون سیا به‌استناد آخرین اطلاعات رسیده از تحرکات نظامی عراق در مرز کویت پیش‌بینی می‌کند که عراق طی دوازده ساعت آینده به کویت حمله خواهد کرد. تایم توضیح نمی‌دهد که مطلبی به این اهمیت در همان لحظه به رئیس‌جمهور یا وزیر دفاع آمریکا اطلاع داده شده است یا نه. در هر حال رئیس‌جمهور و مقامات رسمی دیگر آمریکا هیچگونه واکنشی در برابر این خبر از خود نشان نمی‌دهند. و بغداد تا شروع عملیات نظامی علیه کویت هیچ اخطار و هشدار دربارۀ عواقب این تجاوز از واشنگتن دریافت نمی‌کند.

اولین واکنش آمریکا در برابر تجاوز نظامی عراق به کویت درخواست تشکیل جلسه فوری و اضطرابی شورای امنیت سازمان ملل متحد برای رسیدگی به این تجاوز بود. این اقدام آمریکا به‌هیچوجه نمی‌توانست مانع ادامه تجاوز عراق به کویت بشود و بالعکس این باور را در صدام بوجود می‌آورد که آمریکا می‌خواهد از طرق متعارف دیپلماتیک با تهاجم نظامی عراق در کویت مقابله کند و صدور قطعنامه‌ای از طرف شورای امنیت علیه عراق نیز ضمانت اجرایی نداشت. اگر دولت آمریکا همزمان با تقاضای تشکیل جلسه شورای امنیت اعلام می‌کرد که تمام امکانات خود را برای دفع تجاوز عراق به کویت به کار خواهد گرفت و یا مستقیماً صدام را از عواقب کار خود آگاه می‌ساخت شاید صدام حسین به اشغال قسمتی از نوار مرزی عراق و کویت اکتفا می‌نمود و به مذاکرات تازه‌ای برای حل اختلافات خود با کویت تن درمی‌داد. شورای امنیت سازمان ملل متحد ساعت دو بامداد به‌وقت نیویورک، یعنی وقتی

تشکیل جلسه داد که نیروهای عراق پایتخت کویت را اشغال کرده و به طرف مرزهای عربستان سعودی پیش می‌رفتند. نخستین قطعنامه شورای امنیت دربارهٔ محکومیت تجاوز عراق به کویت به شماره ۶۶۰ در ساعت چهار و نیم صبح به وقت شرق آمریکا صادر شد. در این قطعنامه از عراق خواسته شده بود که بی‌درنگ و بدون قید و شرط تمام نیروهای خود را از کویت خارج ساخته و به مواضع روز اول اوت ۱۹۹۰ بازگرداند. در قطعنامه هیچگونه مجازاتی در صورت خودداری عراق از اجرای این قطعنامه پیش‌بینی نشده بود.

دومین اقدام آمریکا مسدود کردن اعتبارات و دارایی‌های عراق و کویت در آمریکا بود، که سند مربوط به آن شبانه از طرف مشاوران حقوقی کاخ سفید و وزارت خارجه و وزارت خزانه‌داری آمریکا تهیه شد و ساعت پنج بامداد به امضای بوش رسید. دستور مسدود ساختن اعتبارات و دارایی‌های عراق و کویت در آمریکا قبل از باز شدن بانک‌ها و مؤسسات مالی در آمریکا به همه آنها ابلاغ شده بود. اقدام مشابهی نیز از طرف دولت‌های اروپا و ژاپن صورت گرفت تا از دست‌اندازی دولت دست‌نشانده عراقیها در کویت به بیش از یکصد میلیارد دلار دارایی و سپرده‌های کویت در خارج جلوگیری شود.

مارگارت تاچر نخست‌وزیر وقت انگلستان برای حضور در کنفرانسی که قرار بود در شهر «آسپن»^۲ آمریکا تشکیل شود در آمریکا بود. جرج بوش روز دوم اوت پس از امضای دستور مسدود ساختن اعتبارات و دارایی‌های عراق و کویت در آمریکا برای ایراد نطقی دربارهٔ روابط شرق و غرب به آسپن رفت و در آنجا دو ساعت بطور خصوصی با خانم تاچر گفتگو کرد. تاچر خطرات تسلط صدام حسین را بر کویت با رئیس‌جمهور آمریکا در میان گذاشت و گفت دیکتاتور عراق که خواب رهبری بر جهان عرب را می‌بیند با تسلط بر کویت بیست درصد کل منابع نفت جهان را در اختیار خواهد داشت و سالانه دوازده میلیارد دلار بر عایدات فعلی عراق از نفت خواهد افزود. خانم تاچر که بشدت از صدام حسین نفرت داشت خصوصیات اخلاقی و روانی او را با هیتلر مقایسه می‌کرد و می‌گفت اگر او را از کویت بیرون نرانیم به کویت اکتفا نخواهد کرد و به ماجراجویی‌های تازه‌ای دست خواهد زد.

تاچر از بوش خواست که بی‌درنگ به خلیج فارس نیرو بفرستد و گفت انگلستان هم در این کار مشارکت خواهد کرد. بوش دربارهٔ واکنش کشورهای دیگر اروپا نگران بود و مخصوصاً در مورد روش فرانسویها تردید داشت. ولی تاچر می‌گفت وقتی ما وارد معرکه شدیم آنها هم به دنبال ما خواهند آمد.^۳

اما بوش قبل از هر اقدامی می‌خواست از روش شوروی در برابر اقدامات بعدی خود در برابر تجاوز عراق اطمینان حاصل کند. جیمز بیکر^۴ وزیر خارجهٔ آمریکا هنگام وقوع این تجاوز در شوروی بود. بوش تلفنی با وزیر خارجهٔ خود صحبت کرد و گفت به همکار روسی خود بگوید که آمریکا خواهان حمایت شوروی از اقدامات آیندهٔ خود برای دفع تجاوز عراق است. بیکر به ادوارد شواردناده وزیر خارجهٔ وقت شوروی گفت که فرصت آزمایش مهمی برای حسن‌نیت شوروی پیش آمده است. شواردناده پس از مشورت با گورباچف با صدور اعلامیهٔ مشترکی از طرف آمریکا و شوروی در محکومیت تجاوز عراق موافقت کرد. در این اعلامیه از عراق خواسته شده بود که بی‌درنگ و بدون قید و شرط نیروهای خود را از کویت خارج کند. دولت شوروی همچنین صدور اسلحه و تجهیزات نظامی به عراق را به حال تعلیق درآورد و به این ترتیب متحد قدیمی خود را در خاورمیانه تنها گذاشت.

بعد از صدور اعلامیهٔ مشترک آمریکا و شوروی در رویارویی با یک بحران بین‌المللی که در تاریخ روابط دو ابرقدرت سابقه نداشت، بوش با تلفن مستقیم به رهبران کشورهای اروپائی موافقت اصولی آنها را با یک اقدام مشترک از طریق سازمان ملل متحد برای دفع تجاوز عراق جلب کرد، ولی پیش از فراهم شدن مقدمات یک اقدام مشترک نظامی زمینه را برای اعزام نخستین واحدهای سربازان آمریکائی به خلیج فارس فراهم ساخت. در جلسه‌ای با حضور ریچارد چینی^۵ وزیر دفاع آمریکا و کولین پاول^۶ رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا، که یک ژنرال چهارستاره سیاه‌پوست است، و نورمان شوارتسکف^۷ فرمانده نیروهای ویژه،

۳- گفتگوهای بوش و خانم تاچر از ویژه‌نامهٔ مجلهٔ آمریکائی لایف دربارهٔ جنگ خلیج

فارس، مورخ مارس ۱۹۹۱ نقل شده است.

4- James Baker

5- Eduard Shevardnadze

6- Richard Cheney

7- Colin Powel

8- Norman Schwarzkopf

امکانات آمریکا برای اعزام نیرو به منطقه خلیج فارس بررسی شد و بوش در حضور آنها از اقامتگاه تابستانی خود در کمپ دیوید به ملک فهد پادشاه عربستان سعودی تلفن کرد و پیش از اینکه از قصد آمریکا برای اعزام نیرو به منطقه خلیج فارس پرده بردارد گفت عکس‌هایی که به وسیله ماهواره و هواپیماهای آواکس از تحرکات نظامی عراقیها در طول مرزهای عربستان سعودی برداشته شده از آمادگی آنها برای آغاز عملیات تهاجمی علیه عربستان سعودی حکایت می‌کند. ملک فهد که وحشت‌زده شده بود گفت آمریکا چه کاری می‌تواند برای ما بکند. بوش پاسخ داد که ما تحت شرایطی آماده اعزام نیرو به عربستان هستیم و چینی وزیر دفاع آمریکا برای مذاکره درباره این شرایط عازم عربستان خواهد شد.

ملک فهد، که از دعوت نیروهای آمریکا به عربستان و واکنش کشورهای عربی در برابر آن نگران بود، به نتایج کنفرانسی که قرار بود با حضور خود او و صدام حسین و حسنی مبارک و ملک حسین در ریاض تشکیل شود امیدوار بود و تصور می‌کرد می‌تواند در این کنفرانس صدام را با دادن امتیازاتی به عقب کشیدن نیروهای خود از کویت راضی کند، ولی این کنفرانس در آخرین لحظه با خودداری حسنی مبارک از ملاقات با صدام حسین بهم خورد و منابع اطلاعاتی غرب از اعزام نیروهای تازه نفس عراقی به کویت خبر دادند.

روز هفتم اوت ملک فهد با شرایط آمریکا برای اعزام نیرو به عربستان، که تأمین مخارج این نیروها از طرف عربستان سعودی از آن جمله بود، موافقت کرد و بوش ضمن اعلام اعزام نخستین واحدهای نظامیان آمریکائی به عربستان اعلام داشت که این نیروها به درخواست دولت عربستان سعودی و برای حمایت از این کشور در مقابل تجاوز احتمالی عراق اعزام شده‌اند. بوش همچنین برای نخستین بار با لحنی قاطع گفت که جامعه بین‌المللی اشغال کویت را از طرف عراق تحمل نخواهد کرد و عراق باید بدون قید و شرط نیروهای خود را از خاک این کشور بیرون ببرد.

با همه اینها صدام حسین هنوز تهدیدات بوش را جدی نمی‌گیرد و برای اینکه کار را یکسره کند رسماً انضمام کویت را به خاک عراق اعلام می‌دارد و کویت را استان نوزدهم عراق می‌خواند. بنابر ادعای صدام این کار هم به درخواست دولت انقلابی کویت و خواست مردم آن کشور صورت گرفته است! همزمان با اعلام این

تصمیمات کویت به سرعت از جمعیت خالی می شود و هجوم آوارگان به کشورهای همسایه مانند ایران و اردن مشکلات بزرگی به بار می آورد. هزاران کویتی نیز که عراقیها آنانرا از طرفداران حکومت سابق کویت به شمار می آورند دستگیر و به بغداد اعزام می شوند و صدها نفر به جرم مقاومت و کارشکنی در برابر نیروهای مهاجم تیرباران می گردند.

به دنبال انضمام کویت به عراق دولت عراق از کلیه کشورهای خارجی که در کویت سفارت و نمایندگی سیاسی داشتند خواست که فوراً سفارتخانه و دفاتر نمایندگی سیاسی خود را تعطیل و کارکنان آنها به بغداد منتقل نمایند. آمریکا و بسیاری از کشورهای خارجی از قبول این درخواست عراق که به منزله شناسایی انضمام کویت به خاک عراق بود خودداری کردند و عراق به تلافی این اقدام مسافرت کلیه اتباع خارجی را در عراق و کویت ممنوع اعلام کرد. به این ترتیب بیش از سه هزار آمریکائی و ۵۰۰ انگلیسی مقیم عراق و کویت عملاً گروگان صدام شدند. صدام حسین که سابقه گروگانگیری اتباع آمریکائی را در ایران به یاد داشت و می دانست که آمریکائیها به خاطر رهائی ۵۳ گروگان خود در ایران چه مصیبت ها و خفت هائی را تحمل کردند تصور می کرد که با نگاه داشتن سه هزار آمریکائی به عنوان گروگان دست بوش را در هرگونه اقدام حادی علیه عراق خواهد بست، ولی در این مورد مرتکب اشتباه شده بود، زیرا بوش برخلاف کارتر در برابر گروگانگیری اتباع آمریکا خونسردی نشان داد و فقط گفت که صدام در صورت صدمه زدن به آمریکائیها به سختی مجازات خواهد شد.

روز دوازدهم اوت، ده روز پس از اشغال کویت، صدام برای جلب حمایت افکار عمومی ملل عرب و مسلمان شگردد تازه ای به کار برد و طی نطقی مسئله کویت و فلسطین را به یکدیگر ارتباط داد. صدام گفت حاضر است مسئله کویت را در یک کنفرانس بین المللی با سایر مسائل خاورمیانه از جمله اشغال فلسطین از طرف اسرائیل و اشغال لبنان از طرف سوریه ها مورد بحث قرار دهد و در مقابل تخلیه سرزمین های اشغالی اعراب از طرف اسرائیل و تخلیه لبنان از نیروهای سوریه، سربازان عراق را از کویت فراخواند. این پیشنهاد بلافاصله از طرف آمریکا رد شد و بوش طی نطقی گفت دیکتاتور عراق نمی تواند مسئله کویت را با سایر مسائل خاورمیانه ارتباط بدهد،

کویت باید بدون قید و شرط از نیروهای مهاجم تخلیه شود و رژیم قانونی کویت به این کشور بازگردد.

در این میان شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه‌های جدیدی علیه عراق تصویب کرد و مجازات‌های اقتصادی شدیدی علیه عراق اعمال نمود. کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا صدور کالا به عراق و خرید نفت از این کشور را تحریم کردند. عربستان سعودی و ترکیه لوله‌های نفتی را که بخش اعظم نفت عراق از طریق آنها حمل می‌شد بستند و صدور نفت عراق به خارج بکلی متوقف شد.

* * *

صدام حسین قبل از حمله به کویت با ارسال نامه‌هایی به‌عنوان رهبران جمهوری اسلامی ایران باب مکاتبه و مذاکره درباره حل اختلافات ایران و عراق را گشوده بود. صدام فردای روز حمله به کویت نیز نامه‌ای به‌عنوان آقای هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور ایران نوشته و پیشنهاداتی برای حل اختلافات دو کشور عنوان نمود که آقای هاشمی رفسنجانی در تاریخ هفدهم مرداد به این نامه پاسخ داده و شرایط ایران را برای مصالحه که متضمن پذیرفتن قرارداد ۱۹۷۵ برای حل اختلافات مرزی دو کشور و عقب‌نشینی نیروهای عراق از خاک ایران و مبادله اسرای جنگی بود، مورد تأکید قرار داد. صدام حسین روز پانزدهم اوت (۲۴ مرداد ۱۳۶۹) به این نامه پاسخ داد و با تأکید بر اینکه نیت او «ازبین بردن موانع روابط برادرانه میان تمام مسلمانان» و «هماهنگ ساختن برادران مؤمن جهت رویارویی با اشراری که می‌خواهند به مسلمانان و امت عرب لطمه بزنند» و برای بازداشتن ایران و عراق «از تحریکات و بازیهای قدرتهای شرور بین‌المللی و وابستگان آنها در منطقه» می‌باشد و بالاخره «برای اینکه امکانات عراق دور از صحنه رویارویی عظیم معطل نماند و به‌منظور به کار گرفتن آنها در جهت اهدافی که مسلمانان و اعراب شرافتمند به‌حق بر آن توافق دارند» موافقت خود را با اصول پیشنهادات ایران درباره پایه قرار دادن قرارداد ۱۹۷۵ درباره مرزهای دو کشور، تخلیه فوری باقیمانده اراضی اشغال‌شده ایران از نیروهای عراق و آغاز مبادله اسیران جنگی از روز ۱۷ اوت (۲۶ مرداد) اعلام کرد. در خاتمه این نامه آمده بود:

ای برادر آقای رفسنجانی رئیس‌جمهور. با این تصمیم ما همه‌چیز روشن و تمام

خواسته‌ها و مسائل که بر آن تکیه می‌کردید تحقق می‌یابد و چیزی نمانده است مگر آنکه موافقتنامه‌ها آماده و امضا شود تا هر یک از ما جهت ورود به زندگی جدید اشراف واضح داشته باشیم.

همکاری ما باید در سایه اصول اسلامی و احترام متقابل و دور کردن طرفه‌ایی باشد که خواستار شر برای منطقه هستند و قصد دارند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند و شاید ما با یکدیگر همکاری کردیم تا خلیج دریاچه صلح و امن و خالی از ناوگان و نیروهای خارجی و محافلی باشد که بدخواه ما هستند، به‌علاوه همکاری در مسائل حیاتی دیگر.

با اعلام موافقت ایران با مفاد نامه صدام حسین و اعزام هیئتی از بغداد به تهران نیروهای عراق بطور کامل خاک ایران را تخلیه کردند و مبادله اسیران جنگی دو کشور آغاز گردید. هدف عراق از این عقب‌نشینی ناگهانی در برابر ایران همانطور که در متن نامه صدام هم به آن اشاره شده آزاد ساختن نیروهای عراق در طول خط مرزی با ایران و اعزام آنها به جبهه جنوب و راحتی خیال آنها از طرف ایران جهت آمادگی برای «رویارویی عظیم» بود. ایران از این فرصت برای تحقق هدفهای خود استفاده کرد ولی تلاش صدام برای جلب همکاری ایران در معارضه با آمریکا و متحدین آن کشور بی‌نتیجه ماند. ایران ضمن مخالفت با حضور نظامی آمریکا و سایر کشورهای خارجی در خلیج فارس با اشغال کویت از طرف عراق هم به مخالفت برخاست و ضمن تماس و مذاکره با مقامات رسمی عراق، که طی ماه‌های بحرانی قبل از درگیری نظامی در خلیج فارس به تهران رفت و آمد می‌کردند آنها را از عواقب خطرناک پافشاری در ادامه اشغال کویت و توطئه‌ای که برای تمام منطقه طرح شده است برحذر می‌داشت.

* * *

روز ۲۵ اوت (سوم شهریور ۱۳۶۹) قطعنامه شماره ۶۶۵ شورای امنیت سازمان ملل متحد، که به‌موجب آن اعمال قوه قهریه به‌منظور آزادسازی کویت تجویز شده بود به‌تصویب رسید و متعاقب آن آمریکائیان بدون اینکه مأموریتی در این مورد از طرف شورای امنیت داشته باشند به سازمان دادن قوای چندملیتی برای بیرون راندن عراق از کویت پرداختند. تا این تاریخ تعداد سربازان آمریکائی که در

عربستان سعودی مستقر شده بودند از هفتاد هزار نفر تجاوز کرده بود و اعزام سربازان جدید به منطقه با شتاب بیشتری ادامه داشت. هدف اولیه آمریکاییها برای استقرار نیرو در خلیج فارس تا ۲۰۰ الی ۲۵۰ هزار نفر پیش‌بینی شده بود و در این میان تلاش‌های دیپلماتیک و تحریم اقتصادی و محاصره دریائی عراق برای وادار ساختن صدام حسین به تخلیه کویت پیش از توسل به زور ادامه داشت.

روز نهم سپتامبر بوش و گورباچف در هلسینکی با یکدیگر ملاقات کردند. موضوع اصلی مذاکرات آنها در هلسینکی بحران خلیج فارس بود و گورباچف می‌کوشید بوش را از دست زدن به عملیات نظامی در این منطقه بازدارد. گورباچف مشاور نظامی خود مارشال «آخرومیف»^۹ را نیز همراه خود به هلسینکی برده بود تا خطرات دست زدن به یک اقدام نظامی را برای بیرون راندن عراق از کویت از زبان یک کارشناس نظامی با بوش درمیان بگذارد. «پریماکف»^{۱۰} مشاور سیاسی گورباچف که در مذاکرات هلسینکی حضور داشته می‌نویسد «آخرومیف به رئیس‌جمهور آمریکا گفت که اقدام نظامی در خلیج فارس خسارات مالی و تلفات جانی هنگفتی به‌بار خواهد آورد. او همچنین خاطرنشان ساخت که این جنگ فقط با بمباران هوائی خاتمه نخواهد یافت و عراقیها از تلفات و خساراتی که بر آنها وارد می‌آید هراسی نخواهند داشت». پریماکف اضافه می‌کند که گورباچف در پایان مذاکرات خود با بوش به این نتیجه رسیده بود که رئیس‌جمهور آمریکا مایل است این بحران را بدون توسل به زور و از طرق سیاسی حل و فصل نماید. پریماکف پس از کنفرانس هلسینکی به‌عنوان نماینده شخصی گورباچف برای ملاقات و مذاکره با صدام حسین به بغداد رفت ولی صدام بر شرایطی که در سخنرانی روز دوازدهم اوت خود درباره تخلیه کویت بیان کرده بود تأکید نمود و گفت مسئله کویت و فلسطین باید به موازات هم حل شود.^{۱۱}

هنگامی که گورباچف نتیجه مذاکرات فرستاده شخصی خود را با صدام حسین به بوش اطلاع داد و پیشنهاد تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی را برای حل

9- S. Akhromeyev 10- Y. Primakov

11- Time. Marck 4. 1991

مسائل خاورمیانه با او در میان گذاشت بوش زیربار نرفت و گفت هدف صدام از مرتبط ساختن مسائل کویت و فلسطین طولانی کردن این قضیه و محکم کردن جای پای خود در کویت است. در اواسط اکتبر (اواخر مهرماه ۱۳۶۹) بوش طی نطقی با صراحت و قاطعیت گفت که آمریکا به هیچ راه حلی جز تخلیه بدون قید و شرط کویت از نیروهای مهاجم و بازگشت رژیم قانونی سابق کویت به این کشور تن در نخواهد داد و به تدارکات نظامی در خلیج فارس شتاب بیشتری خواهد بخشید. در این موقع تعداد سربازان آمریکائی در عربستان سعودی به دویست و پنجاه هزار نفر رسیده بود ولی ژنرال شوارتسکف فرمانده نیروهای آمریکائی در خلیج فارس این نیرو را برای شروع عملیات جنگی علیه عراق کافی نمی دانست، زیرا اطلاعات رسیده به مرکز فرماندهی آمریکا در منطقه حاکی از این بود که عراق چهارصد تا پانصد هزار سرباز در کویت مستقر کرده است.

در ماه نوامبر (آبان - آذر ۶۹) همزمان با اعزام نیروهای بیشتری از طرف



گورباچف در آخرین نقش خود به عنوان رهبر یک ابرقدرت کوشید بوش را از اقدام نظامی علیه عراق باز دارد، ولی تلاش او بی نتیجه بود

آمریکا به منطقه، کشورهای دیگری نیز که حاضر به شرکت در نیروی چندملیتی برای بیرون راندن عراق از کویت شده بودند بر تعداد سربازان خود در منطقه افزودند. روز هجدهم نوامبر بوش برای شرکت در کنفرانس همکاری و امنیت اروپا به پاریس رفت و در جریان این کنفرانس موافقت گورباچف و رهبران کشورهای اروپای غربی را با تصویب قطعنامه جدیدی از طرف شورای امنیت که در آن ضرب‌الاجلی برای خروج عراق از کویت تعیین شود جلب نمود. جلب موافقت میتران رئیس‌جمهور فرانسه برای صدور این قطعنامه دشوارتر از گورباچف بود، زیرا فرانسویها باتوجه به ارتباطات نزدیکی که با عراق داشتند می‌خواستند نفوذ خود را در این کشور همچنان حفظ کنند. میتران روز ۲۴ سپتامبر طی نطقی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تقریباً پیشنهاد صدام را برای مرتبط ساختن مسئله کویت و فلسطین پذیرفته بود، ولی سرانجام تسلیم نظر بوش شد و با تصویب قطعنامه جدیدی از طرف شورای امنیت برای وادار ساختن عراق به تخلیه کویت موافقت نمود.

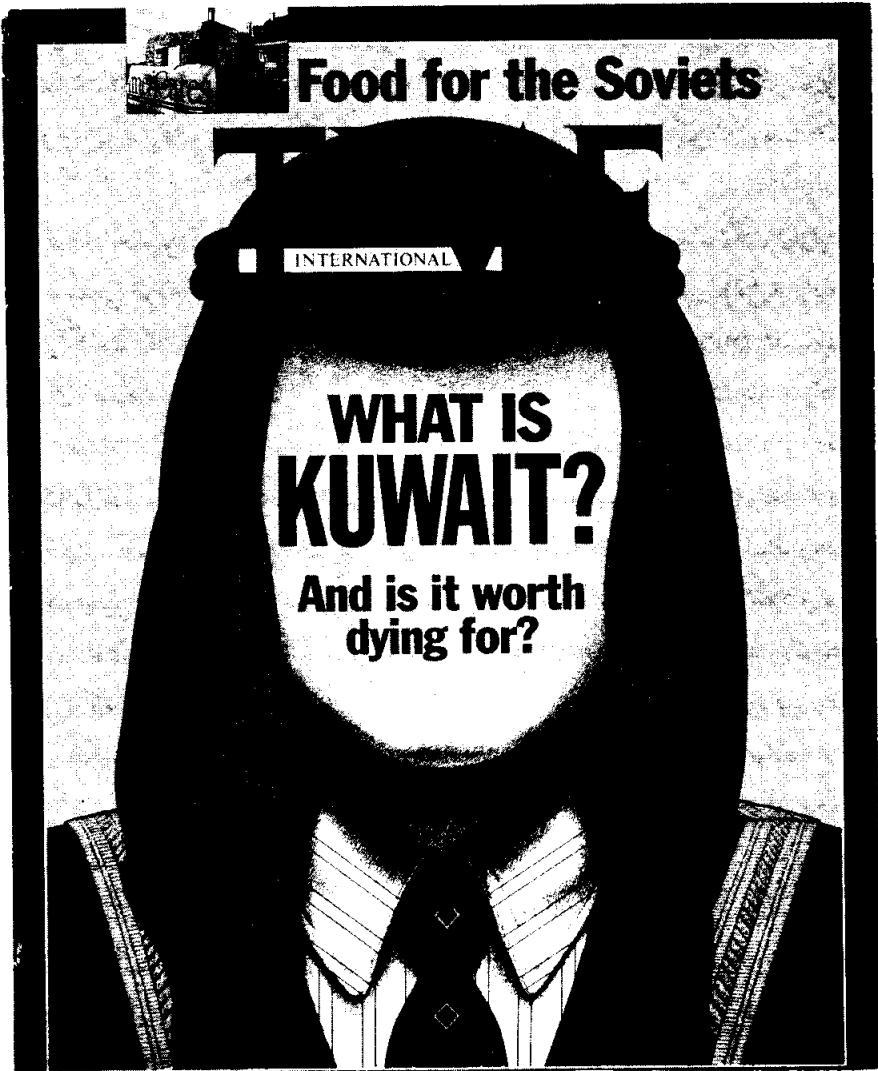
روز ۲۹ نوامبر (هشتم آذر ۶۹) سرانجام شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه تاریخی خود را درباره تجویز شروع عملیات نظامی علیه عراق، در صورت خودداری آن کشور از تخلیه کویت تا تاریخ پانزدهم ژانویه ۱۹۹۱ (بیست و پنجم دیماه ۱۳۶۹) صادر کرد. آمریکاییها قبلاً روز اول ژانویه را به‌عنوان ضرب‌الاجل تخلیه کویت از طرف عراق پیشنهاد کرده بودند ولی شوروی و فرانسه پیشنهاد کردند تاریخ پانزدهم ژانویه به‌عنوان آخرین مهلت عراق برای تخلیه کویت تعیین شود تا فرصت بیشتری برای اقدامات دیپلماتیک و وادار ساختن عراق به تخلیه کویت از طریق مسالمت‌آمیز وجود داشته باشد.

در تاریخ تصویب قطعنامه بیست و نهم نوامبر شورای امنیت بیست و هفت کشور، و از آن جمله دوازده کشور عربی آمادگی خود را برای همکاری با آمریکا در عملیات نظامی علیه عراق اعلام داشته بودند. در این تاریخ تعداد سربازان آمریکائی در خلیج فارس از سیصد و هفتاد هزار نفر تجاوز کرده بود. تعداد تانک‌های آمریکائی در منطقه ۲۹۰۰ و تعداد هواپیماهای جنگنده و بمب‌افکن آمریکا که در پایگاه‌های عربستان سعودی مستقر شده بودند یک‌هزار و صد فروند، یعنی دو برابر کل هواپیماهای عراق بود. علاوه بر نیروهای آمریکاء، وچهل‌هزار سرباز عربستان

سعودی که یکصد و سی هواپیما و دویست تانک در اختیار داشتند، مصر ۳۵/۰۰۰ سرباز با ششصد تانک و بیست هواپیما، انگلستان ۲۵/۰۰۰ سرباز با ۱۶۸ تانک و ۵۵ هواپیما، سوریه ۲۰/۰۰۰ سرباز با سیصد تانک و فرانسه ۱۲/۰۰۰ سرباز با دویست تانک و ۷۵ هواپیما به منطقه فرستاده بودند.

به دنبال تصویب قطعنامه بیست و نهم نوامبر شورای امنیت تلاش همه‌جانبه‌ای برای وادار ساختن عراق به تخلیه کویت قبل از فرارسیدن ضرب‌الاجل پانزدهم ژانویه آغاز شد. بوش در پاسخ به انتقاداتی که در کنگره و مطبوعات آمریکا دربارهٔ کشاندن آمریکا به جنگ آغاز شده بود اعلام داشت که برای نشان دادن حسن‌نیت خود و جلوگیری از وقوع جنگ حاضر است در اواسط ماه دسامبر با وزیر خارجهٔ عراق در واشنگتن ملاقات کند و به دنبال آن وزیر خارجهٔ آمریکا را برای ملاقات با صدام حسین به بغداد بفرستد. جامعهٔ اقتصادی اروپا و چند کشور عربی از جمله الجزایر و لیبی و اردن هم آمادگی خود را برای میانجیگری و حل مسالمت‌آمیز مسئله اعلام داشتند، ولی صدام حسین که با انتقادات فزاینده در کنگره و مطبوعات آمریکا از سیاست جنگی بوش و تظاهرات ضد جنگ در آمریکا بیش از پیش به امکان مخالفت کنگره آمریکا با آغاز عملیات نظامی علیه عراق امیدوار شده بود بر سرسختی خود افزود و در پاسخ پیشنهاد بوش برای اعزام وزیر خارجهٔ آمریکا به بغداد گفت که در نیمهٔ اول ماه ژانویه می‌تواند وزیر خارجهٔ آمریکا را در بغداد به حضور بپذیرد! تاریخی که صدام برای ملاقات با وزیر خارجهٔ آمریکا تعیین کرده بود مقارن ضرب‌الاجل تعیین شده از طرف شورای امنیت بود. بوش این پیشنهاد را نپذیرفت و دستور اعزام نیروهای بیشتری را به خلیج فارس صادر کرد.

در طول ماه دسامبر مطبوعات آمریکا دربارهٔ جنگ قریب‌الوقوع خلیج فارس پیش‌بینی‌های وحشتناکی منتشر کردند و تلفات احتمالی آمریکا را در این جنگ بیست تا سی هزار نفر تخمین زدند. در مطبوعات و رادیو تلویزیون‌های آمریکا بیشتر از خطر به کار بردن سلاح‌های شیمیایی و میکروبی از طرف عراق و اینکه تمامی نیروهای آمریکا در منطقه در معرض خطر این سلاح‌ها هستند بحث می‌شد و سرانجام مجلهٔ تایم که منعکس‌کنندهٔ نظریات محافل بانفوذ سیاسی آمریکاست در



روی جلد گمراه کننده مجله معروف آمریکایی تایم - تایم در روی جلد خود سؤال می‌کند «آیا کویت ارزش آنرا دارد که برایش بمیریم؟» و چنین القا می‌کند که آمریکائیان به خاطر کویت نخواهند جنگید!

گزارش مفصلی در شماره مورخ ۲۴ دسامبر سال ۱۹۹۰ خود تحت عنوان «آیا کویت ارزش آنرا دارد که برایش بمیریم» اصل مسئله را زیر سؤال قرار داد. روی جلد این شماره تايم هم به همین موضوع اختصاص یافته بود و در متن گزارش هشت صفحه‌ای مجله درباره کویت، خاندان حاکم بر کویت مورد حمله قرار گرفته و از فساد و ولخرجی‌ها و سرمایه‌گذاری‌های کلان آنها در خارج از کویت بحث شده بود.

صدام حسین برای اینکه بر وحشت آمریکائیان از مبادرت به جنگ بیفزاید و افکار عمومی مردم آمریکا را بیشتر بر ضد جنگ تهییج کند طی نطقی در اواخر دسامبر گفت که عراق با تمام نیروی خود آماده جنگ است و سربازان آمریکائی که برای جنگ با عراق اعزام شده‌اند در تابوت‌های خود به آمریکا باز خواهند گشت. صدام جنگی را که درپیش است «ام‌المعارک» یا مادر جنگها خواند و گفت آمریکا با شکستی فزاینده از ویتنام از صحنه بیرون رانده خواهد شد و عروسکهای آمریکا در منطقه هم به سزای خیانت خود به ملت عرب خواهند رسید. صدام همچنین گفت که در صورت حمله به عراق با موشکهای دورپرواز خود و تمام آنچه در اختیار دارد اسرائیل را مورد حمله قرار خواهد داد. هدف صدام از تهدید اسرائیل، که تهدید استفاده از سلاح شیمیائی هم در آن مستتر بود، علاوه بر جلب حمایت افکار عمومی ملت‌های عرب از عراق، این بود که اسرائیلی‌ها را از عواقب اقدام نظامی آمریکا به وحشت بیندازد و از حمایت عوامل طرفدار اسرائیل در آمریکا از سیاست جنگی بوش بکاهد.

اما تهدیدهای صدام بخصوص در مورد اسرائیل اثر معکوس بخشید، زیرا اسرائیلی‌ها که ماشین جنگی صدام را خطر بالقوه‌ای برای خود می‌دانستند و در صورت موفقیت او در بلعیدن کویت بیش از پیش در معرض خطر قرار می‌گرفتند، بر فشار خود به نابودی ماشین جنگی صدام افزودند و در عین حال به تدارک وسیعی برای تجهیز سکنه اسرائیل با ماسکهای ضد گاز و سایر وسائل ایمنی در مقابل سلاحهای شیمیائی پرداختند.

در اوائل ژانویه ۱۹۹۱ به دنبال تلاش‌های شوروی و چند کشور اروپائی سرانجام آمریکا و عراق به انجام مذاکرات مستقیم پیش از فرارسیدن ضرب‌الاجل پانزدهم

ژانویه رضایت دادند. جیمز بیکر وزیر خارجه آمریکا و طارق عزیز وزیر خارجه عراق روز نهم ژانویه (نوزدهم دیماه ۶۹) در مقر سازمان ملل متحد در ژنو با یکدیگر ملاقات کردند. در آغاز این جلسه وزیر خارجه آمریکا نامه‌ای را از طرف بوش به‌عنوان صدام حسین به طارق عزیز تسلیم کرد. نامه در یک پاکت سربسته با مهر مخصوص ریاست جمهوری آمریکا بود، ولی بیکر فتوکپی این نامه را برای مطالعه طارق عزیز در اختیار او گذاشت، زیرا مأموریت او در ژنو مذاکره در چارچوب این نامه با وزیر خارجه عراق بود. طارق عزیز فتوکپی نامه را که طی آن بوش با لحنی صریح و قاطع به صدام حسین اخطار کرده بود که در صورت خودداری از تخلیه کویت در مهلت تعیین شده از طرف شورای امنیت، نیروهای متحدین در به کار بردن زور برای بیرون راندن عراق از این کشور درنگ نخواهند کرد، بدقت خواند و سپس پاکت سربسته‌ای را که محتوی اصل نامه بود به وزیر خارجه آمریکا پس داد و گفت «متأسفانه من نمی‌توانم این نامه را بپذیرم. لحن و مضمون این نامه خارج از نزاکت معمول در مکاتبات بین رؤسای کشورهاست.»

مذاکرات وزیران خارجه آمریکا و عراق که در محیط سردی آغاز شده بود بیش از شش ساعت به‌طول انجامید و طول مدت این مذاکرات امیدواریهایی برانگیخت. ولی واقعیت امر این بود که گفتگوهای بیکر و طارق عزیز و مشاوران آنها بیشتر به چانه‌زدن‌های بیپوده و استدلال‌ات تکراری طرفین گذشت و طرفین در موضع خود تغییری ندادند. در پایان این جلسه «برزان تیکریتی»^{۱۲} برادرخوانده صدام حسین که در تمام مدت مذاکرات در کنار طارق عزیز نشسته بود به صدام تلفن کرد و گفت «آمریکائیه‌ها خیال جنگیدن ندارند. آنها سعی می‌کنند راهی برای خروج از این معرکه پیدا کنند. آنها ضعیف‌تر از آن هستند که ما فکر می‌کردیم.»^{۱۳}

این اظهارنظر برادرخوانده صدام، که مبتنی بر قضاوت و استنباط غلط از تلاش آخرین لحظه وزیر خارجه آمریکا برای جلوگیری از وقوع جنگ بود، صدام را بیش از پیش به اشتباه انداخت. فردای آنروز خبری از قول مقامات نظامی آمریکا منتشر شد مبنی بر اینکه نیروهای آمریکا برای آغاز عملیات نظامی در مهلت تعیین شده از

طرف شورای امنیت آمادگی ندارند و عملیات جنگی احتمالاً در اواخر ماه فوریه، یعنی یکماه و نیم بعد از ضرب الاجل تعیین شده آغاز خواهد شد. این خبر که معلوم نیست به چه مناسبتی در این موقع حساس منتشر شد، نظر برادرخوانده صدام را تأیید می‌کرد و صدام حسین با اطمینان خاطر از اینکه آمریکائیا بعد از فرارسیدن ضرب الاجل پانزدهم ژانویه دست به حمله نخواهند زد «هل من مبارز» گوئی خود را از سرگرفت و آمریکائیا را بار دیگر به «ام‌المعارک» یا مادر جنگها که دمار از روزگارشان درخواهد آورد، تهدید نمود!

* * *

برخلاف اظهارات مقامات نظامی آمریکا، که آمریکا برای شروع عملیات جنگی علیه عراق تا پایان ماه فوریه آمادگی ندارد، تمام مقدمات شروع جنگ برای پانزدهم ژانویه فراهم شده بود. تعداد نفرات نظامی آمریکا و متحدین آن در خلیج فارس در این تاریخ از ششصد هزار نفر تجاوز می‌کرد که بیش از نیروهای عراقی در کویت بود. تعداد هواپیماهای جنگنده و بمبافکن آمریکا و متحدین در منطقه بیش از دو هزار فروند، یعنی در حدود چهاربرابر هواپیماهای جنگی عراق بود. قریب یکصد ناو جنگی، که شش فروند آن ناو هواپیمابر بود در آبهای خلیج فارس و دریای عمان مستقر شده بودند و عراق در برابر آن تقریباً فاقد نیروی دریائی بود. فقط تعداد تانکهای متحدین (در حدود چهار هزار و پانصد تانک) از تعداد تانکهای عراقی که ۵۵۰۰ واحد تخمین زده می‌شد کمتر بود، ولی کیفیت و قدرت آتش این تانکها در سطح بالاتری از تانکهای عراقی، که بیشتر روسی بود، قرار داشت. سکوهای پرتاب موشکهای «کروز» و «توماهاوک» آمریکا که در پایگاههای زمینی یا روی عرشه رزمناوهای آمریکائی سوار شده بود بخوبی با موشکهای روسی عراق برابری می‌کرد و از نظر دقت و قدرت تخریبی بر آنها برتری داشت. علاوه بر این آمریکائیا تعداد زیادی موشک ضد موشک «پاتریوت» در اطراف هدفهای نظامی احتمالی عراقیها کار گذاشته بودند که در عمل کارائی خود را نشان دادند و هشتاد درصد موشکهای عراقی را قبل از رسیدن به هدف در هوا منفجر کردند.

نقشه جنگی آمریکائیا در خلیج فارس از ابتدا مبتنی بر بمباران شدید و بی‌وقفه هدفهای نظامی و صنعتی و راهها و وسائل ارتباطی عراق طی چهار تا شش

هفته اول جنگ بود. تاریخ شروع عملیات زمینی برای نیمه دوم فوریه پیش‌بینی شده بود و اظهارات مقامات نظامی آمریکا دائر بر اینکه نیروهای آمریکا تا اواخر فوریه برای شروع عملیات نظامی آمادگی ندارند، ناظر بر عملیات زمینی بود، ولی این مطلب، شاید هم تعمداً طوری بیان شد که صدام حسین را گمراه کرد.

روز دهم ژانویه ۱۹۹۱ جیمز بیکر وزیر خارجه آمریکا پس از گفتگوهای بیحاصل خود با طارق عزیز در ژنو عازم ریاض شد و پیام بوش را به ملک‌فهد ابلاغ کرد. پیام بوش این بود که اگر صدام تا آخرین مهلتی که در قطعنامه شورای امنیت پیش‌بینی شده است نیروهای خود را از کویت خارج نکند آمریکا در اقدام نظامی علیه عراق درنگ نخواهد کرد. آخرین نقشه‌های جنگی نیز قبل از فرارسیدن پانزدهم ژانویه بررسی شد و ژنرال شوارتسکف فرمانده نیروهای متحدین در خلیج فارس آمادگی خود را برای شروع عملیات به کاخ سفید و پنتاگون اطلاع داد.

در بیست و چهار ساعت اول بعد از پایان ضرب‌الاجل پانزدهم ژانویه هیچ حرکتی که حاکی از شروع عملیات نظامی علیه عراق باشد مشاهده نشد و این هم شگردی برای فریب دادن صدام و غافلگیری او بود: تاریخ و ساعت شروع حملات هوایی علیه عراق قبل از فرارسیدن پانزدهم ژانویه برای ساعت دو و نیم بامداد هفدهم ژانویه (۲۷ دیماه ۶۹) تعیین شده بود.

عملیات هوایی علیه عراق که از ساعت دو و نیم بامداد روز هفدهم ژانویه آغاز شد و به مدت چهل روز، تا بیست و هفتم فوریه ادامه یافت به نوشته تحلیل‌گران نظامی مجله معتبر «اکونومیست» لندن «فشرده‌ترین و مؤثرترین و مخرب‌ترین نبرد هوایی در تاریخ بود». هواپیماهای جنگنده و بمب‌افکن آمریکا و سایر متحدین، که پیشرفته‌ترین جنگنده‌ها و بمب‌افکن‌های غول پیکر بی - ۵۲ هم در میان آنها بودند، با روزانه دو تا سه هزار «سورتی» یا مأموریت جنگی شهرها و تأسیسات صنعتی و نظامی و نیروگاه‌های برق و مراکز مخابراتی و جاده‌ها و پل‌های عراق را درهم می‌کوبیدند و کثرت این حملات که در بغداد و شهرهای بزرگ دیگر عراق هرچند دقیقه یکبار تکرار می‌شد امان مردم را بریده بود. نیروی هوایی عراق یکی از نخستین هدفهای عملیات هوایی متحدین بود و در نخستین روزهای عملیات تمام فرودگاه‌های عراق برای جلوگیری از پرواز هواپیماهای عراقی با خاک یکسان شد. بیش از

دویست هواپیمای عراقی در روی زمین یا حین پرواز منهدم شدند و ۱۴۷ فروند هواپیمای نظامی و غیرنظامی، ظاهراً به دستور خود صدام و برای مصون ماندن از حملات متحدین، به ایران پناهنده شدند.^{۱۴} هدف صدام از فرار دادن این هواپیماها به ایران این بود که بعداً از آنها در عملیات جنگی علیه متحدین استفاده کند ولی دولت ایران که بیطرفی خود را در این جنگ اعلام کرده بود، برای جلوگیری از هرگونه توطئه چینی برای گسترش جنگ به داخل خاک ایران، رسماً اعلام داشت که تا پایان جنگ از تحویل دادن این هواپیماها به عراق خودداری خواهد نمود.

علاوه بر بمباران مداوم و بی‌وقفه عراق به وسیله بیش از دوهزار هواپیمای جنگنده و بمبافکن متحدین که به آن اشاره شد حملات موشکی به داخل عراق نیز خسارات هنگفتی به بار آورد. آمریکاییها برای نخستین بار در یک جنگ واقعی موشکهای کروز و «توماهاوک» و همچنین موشکهای ضد موشک «پاتریوت» خود را با موفقیت آزمایش کردند. موشکهای کروز با سرعت هشتصد کیلومتر در ساعت و قدرت تخریبی زیاد از فاصله بیش از هزار کیلومتر هدفهای ازپیش تعیین شده‌ای را در داخل خاک عراق هدف قرار می‌دادند. دقت عمل این موشکها با عکس‌هایی که از محل اصابت آنها گرفته می‌شد مشخص می‌شد. این عکس‌ها نشان می‌داد که هدف مورد نظر با خاک یکسان شده و یا در حال اشتعال است.

همانطور که اشاره شد نیروی هوایی عراق در نخستین روزهای جنگ بکلی فلج شد و دفاع ضد هوایی عراق نیز در مقابل حملات هوایی متحدین کارآئی زیادی از خود نشان نداد. تنها واکنش عراق در مقابل حملات هوایی متحدین که به قول تحلیل گران نظامی مجله «نیوزویک» آمریکا بارانی از آتش و آهن بر روی عراق می‌ریختند پرتاب تعدادی موشک الحسین و العباس به طرف شهرهای اسرائیل و عربستان سعودی بود. این موشکها که همان موشک قدیمی «اسکود - بی» روسی است دقت عمل زیادی ندارند و خسارات و تلفات قابل توجهی در اسرائیل و

۱۴- رقم ۱۴۷ فروند از منابع غربی گرفته شده است. مقامات رسمی ایران تعداد هواپیماهای عراقی را که به ایران پناهنده شده‌اند کمتر ذکر کرده‌اند. دولت عراق بعداً ادعا کرد که ۱۱۵ هواپیمای جنگی و ۳۳ هواپیمای غیرنظامی آن کشور در ایران هستند.



روی جلد مجله آلمانی اشپگل در آغاز جنگ خلیج فارس

عربستان به بار نیاوردند. البته اسرائیلی‌ها می‌خواستند به تلافی پرتاب موشکهای عراقی، متقابلاً شهرهای عراق را هدف حملات موشکی و هوایی خود قرار دهند، ولی آمریکائی‌ها آنها را از این کار بازداشتند و در عوض تعدادی موشک ضد موشک پاتریوت در اختیار آنها گذاشتند. این موشکها چه در اسرائیل و چه در عربستان سعودی بیش از هشتاد درصد موشکهای عراق را قبل از رسیدن به هدف منهدم ساختند.

صدام حسین برخلاف آنچه قبل از جنگ تهدید کرده بود، از سلاح‌های شیمیایی و میکربی در این جنگ استفاده نکرد، و این شاید تنها کار عاقلانه او در تمام این مدت بود. زیرا با از میان رفتن نیروی هوایی و عدم کارآئی موشک‌های خود امکان استفاده وسیع از این سلاح‌ها را نداشت و استفاده محدود از این سلاح‌ها نیز جز اینکه افکار عمومی جهانیان را بیش از پیش بر ضد وی تحریک کند حاصلی نداشت.

یک هفته پس از شروع حملات هوایی علیه عراق، تلاش برای متوقف ساختن جنگ و وادار ساختن صدام حسین به عقب کشیدن نیروهای خود از کویت از سر گرفته شد. ایران که بعد از قبول قرارداد ۱۹۷۵ از طرف عراق و عقب‌نشینی نیروهای عراق از خاک ایران روابط سیاسی خود را با آن کشور از سر گرفته بود در این تلاش‌ها پیشقدم شد و به دنبال مسافرت سعدون حمادی معاون صدام حسین به تهران پیشنهاداتی برای توقف جنگ به عراق داده شد. پاسخ عراق به این پیشنهادات متضمن شرایط تازه‌ای بود برای متوقف ساختن جنگ کافی به نظر نمی‌رسید. ایران مجدداً عواقب خطرناک ادامه جنگ را به صدام حسین گوشزد کرد، ولی صدام



تمرین سربازان آمریکائی برای جنگ شیمیائی

همچنان در قبول اصول پیشنهادی ایران که متضمن تخلیه کویت از نیروهای عراق بود تردید داشت.

همزمان با تلاش ایران برای متوقف ساختن جنگ، شوروی و کشورهای جامعه اقتصادی اروپا نیز دست به تلاش تازه‌ای برای برقراری صلح زدند. اقدامات شوروی به طرح پیشنهادی مشترکی از طرف شوروی و عراق که متضمن تخلیه مشروط کویت از طرف عراق بود منجر شد. ولی بوش حاضر به قبول هیچ گونه قید و شرطی برای تخلیه کویت از طرف عراق نشد. صدام حسین سرانجام قطعنامه ۶۶۰ شورای امنیت را که از عراق می‌خواهد کویت را بدون قید و شرط تخلیه نماید پذیرفت مشروط بر اینکه سایر قطعنامه‌های شورای امنیت درباره مجازات اقتصادی عراق و پرداخت غرامت به کویت لغو گردد، ولی آمریکا این شرط را هم نپذیرفت و اعلام داشت که عراق باید هر دوازده قطعنامه شورای امنیت را که درباره تجاوز عراق به کویت تصویب شده است بپذیرد.

سرانجام پس از پنج هفته بمباران شدید هوایی عراق، که به انهدام تمام فرودگاه‌ها و راههای ارتباطی و مراکز صنعتی و بخش اعظم تجهیزات نظامی آن کشور منجر شده بود، بوش فرمان آغاز تهاجم زمینی علیه عراق را صادر کرد. فرمان آغاز تهاجم زمینی بعد از آن صادر شد که خبر رسید عراق دست به انهدام تأسیسات نفتی و آتش زدن چاههای نفت کویت زده و می‌خواهد جهنم سوزانی در برابر نیروهای متحدین بوجود آورد. بوش چند ساعت به صدام مهلت داد تا رسماً و علناً دستور عقب‌نشینی فوری نیروهای خود را از کویت صادر کند، وگرنه عواقب وخیم یک جنگ همه‌جانبه را بپذیرد. صدام به این اخطار توجه نکرد و بوش روز بیست و سوم فوریه فرمان آغاز تهاجم زمینی علیه عراق را صادر کرد.

تهاجم زمینی علیه عراق و کویت اشغال شده شب‌هنگام در شش جبهه به داخل خاک کویت و پشت خطوط دفاعی عراقیها در داخل خاک عراق آغاز شد. برخلاف تصور و پیش‌بینی عراقیها عمده قوای متحدین در حمله به داخل خاک عراق در غرب مرز کویت به کار گرفته شد. هدف این عملیات قطع ارتباط نیروهای عراق با پشت جبهه و به‌محاصره درآوردن نیروهای اشغالی در کویت بود. همزمان با آغاز تهاجم زمینی حملات هوایی برای انهدام نیروهای عراقی و تجهیزات جنگی آنها در روی

زمین با شدت بی‌مانندی از سرگرفته شد و نیروهای زبده گارد ریاست جمهوری عراق که در خط دوم جبهه مستقر شده بودند با بارانی از آتش و آهن که از آسمان بر سر آنها می‌ریخت مواجه شدند.

نیروهای روحیه‌باخته عراق در خط مقدم جبهه، که به علت قطع خطوط ارتباطی با داخل عراق گرسنه و تشنه مانده بودند هزارهزار در برابر قوای متحدین تسلیم شدند و نیروهای گارد ریاست جمهوری نیز که در قدرت و قابلیت آنها بیش از اندازه مبالغه شده بود چاره‌ای جز تسلیم یا عقب‌نشینی و فرار نیافتند. صدام حسین فرمان عقب‌نشینی نیروهای خود را از کویت صادر کرد ولی دیگر دیر شده بود و نیروهای عراقی راهی برای عقب‌نشینی نداشتند.

در پایان سومین روز جنگ تقریباً تمام خاک کویت و بخش بزرگی از جنوب عراق به تصرف نیروهای متحدین درآمده بود و از نیروهای عراقی ده‌ها هزار کشته و بیش از شصت هزار نفر اسیر شده بودند. باقیمانده سربازان عراقی در بیابانها سرگردان بودند و درحین عقب‌نشینی همچنان زیر آتش بمب‌ها و راکت‌هایی که از هواپیماها یا هلی‌کوپترهای «کبرا» و «آپاچی» به روی زمین پرتاب می‌شد جان می‌باختند.

سرانجام صدام با خفت و خواری به تمام شرایط آمریکا گردن نهاد و تمام قطعنامه‌های شورای امنیت را که متضمن تخلیه بدون قید و شرط کویت و پرداخت غرامات جنگی به آن کشور و اعمال مجازات‌های اقتصادی در مورد عراق بود پذیرفت و تقاضای آتش‌بس کرد. بوش شرایط تازه‌ای هم بر شرایط قبلی خود افزود که متضمن آزادی و تحویل فوری اسیران جنگی و اتباع خارجی در عراق و آزادی کلیه بازداشت‌شدگان کویتی در عراق بود. صدام این شرایط را هم پذیرفت و بوش عصر روز چهارشنبه ۲۷ فوریه اعلام داشت که دستور قطع عملیات جنگی را از نیمه‌شب چهارشنبه به وقت واشنگتن (هشت صبح پنجشنبه به وقت عراق) صادر کرده است.

جنگ زمینی، که صدام حسین آنرا «ام‌المعارک» یا مادر جنگها خوانده بود فقط صد ساعت به طول انجامید که به قول ژنرال شوارتسکف فرمانده نیروهای متحدین در خلیج فارس نه فقط مادر جنگها نبود، بلکه مادر شکست‌ها و عقب‌نشینی‌ها بود.

نیروهای آمریکائی در ساحل جنوبی فرات در فاصلهٔ دویست و پنجاه کیلومتری بغداد متوقف شدند و شوارتسکف ضمن مصاحبه‌ای بعد از پایان جنگ گفت که اگر بوش فرمان توقف عملیات نظامی را صادر نمی‌کرد نیروهای آمریکائی دو روز بعد در بغداد بودند!

شکست و هزیمت نیروهای عراقی، آنهم بدون کمترین مقاومت و با چنان سرعتی، برای خوشبین‌ترین دولتمردان و کارشناسان نظامی آمریکا هم غیرمنتظره بود. آخرین برآوردها دربارهٔ تلفات احتمالی آمریکا و نیروهای متحدین در جنگ زمینی در حدود ده‌هزار کشته و زخمی بود و در پایگاه‌های نظامی و کشتی‌های متحدین در خلیج فارس ده‌هزار تخت برای بستری شدن مجروحین جنگی تدارک دیده شده بود، ولی کل تلفات نیروهای متحدین در این جنگ از چند صد نفر تجاوز نکرد که بیشتر آنها هم اشتباهی و از طرف نیروهای خودی کشته یا زخمی شده بودند.

بیان مقدماتی نتیجهٔ جنگ چهل روزه خلیج فارس در حدود یکصد هزار کشته و زخمی از عراقیها و انهدام بیش از سه‌هزار تانک و دوهزار توپ و ۲۲۰ هواپیما و دو سوم سکوها و پرتاب موشکهای عراقی است. خسارات مالی این جنگ را هنوز نمی‌توان برآورد کرد، ولی باتوجه به پرتاب بیش از شصت میلیون کیلوگرم بمب و مواد منفجره بر روی عراق طی چهل روز جنگ و انهدام بخش اعظم مراکز صنعتی و نیروگاهها و پالایشگاهها و فرودگاهها و پل‌های این کشور، خسارات وارده بر عراق در این جنگ به صدها میلیارد دلار بالغ می‌شود. قطع صدور نفت عراق از ماه اوت سال ۱۹۹۰ به اینطرف و خسارات وارده بر کویت نیز که بیش از پنجاه میلیارد دلار برآورد شده و به‌موجب قطعنامه‌های شورای امنیت باید از طرف عراق پرداخت شود، از جمله خسارات دیگری است که در این جنگ بر عراق وارد شده و جبران آن ده‌ها سال به‌طول خواهد انجامید.

تعداد نیروهای آمریکا در مراحل پایانی جنگ خلیج فارس به ۵۳۹۰۰۰ نفر رسید که بزرگترین لشگرکشی آمریکا بعد از جنگ ویتنام به‌شمار می‌آید. علاوه بر نیروهای آمریکا بیش از یکصد و شصت هزار سرباز از نیروهای هفده کشور دیگر نیز در صحنه حضور داشتند که از آن جمله نیروهای مصر و سوریه و عربستان و

انگلیس و فرانسه در جنگ زمینی علیه عراق شرکت کردند. در مقابل هفتصد هزار سرباز نیروهای متحدین، پانصد هزار سرباز عراقی در کویت و جنوب عراق متمرکز شده بودند، که نه فقط از نظر تجهیزات و قابلیت جنگی، بلکه از نظر کمیت نیز در موقعیت ضعیف‌تری قرار داشتند.

کل هزینه جنگ برای آمریکا و متحدین، به موجب برآورد وزارت دفاع آمریکا که در شماره مورخ ۱۱ مارس ۱۹۹۱ مجله تایم منتشر شده چهل و هفت میلیارد و پانصد میلیون دلار تخمین زده شده است. تایم در همین شماره می‌نویسد



سربازان آمریکایی در بیابانهای جنوب عراق

شش کشور آلمان و ژاپن و عربستان سعودی و کویت و امارات متحده عربی و کره جنوبی پرداخت پنجاه و سه میلیارد و پانصد میلیون دلار بابت هزینه‌های جنگ خلیج فارس را تقبل کرده‌اند که بیش از برآورد اولیه مخارج این جنگ است. ولی وزارت خزانه‌داری آمریکا بعداً کل هزینه‌های جنگ خلیج فارس را در حدود یکصد میلیارد دلار برآورد کرد، تا این تصور از میان برخیزد که آمریکا در جنگ خلیج فارس متحمل هزینه‌ای نشده و حتی سودی هم برده است!

* * *

با پایان گرفتن جنگ خلیج فارس و نتایج مصیبت‌بار آن برای ملت عراق، اکنون این سؤال مطرح می‌شود که دلایل گمراهی یا اشتباه محاسبه دیکتاتور عراق در جریان بحرانی که به تهاجم نیروهای آمریکا و متحدین آن به عراق انجامید چه بوده و آیا صدام حسین بعد از ارتکاب اشتباه اول خود در اشغال کویت راهی برای خروج از این بن‌بست و جلوگیری از بروز این فاجعه نداشت؟

همانطور که در فصل گذشته توضیح داده شد آمریکائیان با روشی که قبل از تهاجم نظامی عراق به کویت درپیش گرفتند چنین وانمود کردند که در صورت تجاوز عراق به کویت واکنش تندی از خود نشان نخواهند داد و صدام حسین هم به‌تصور اینکه بعد از اشغال کویت می‌تواند با تضمین منافع نفتی و اقتصادی آمریکا در کویت این کشور را به‌راحتی ببلعد، کویت را اشغال کرد. اما واکنش آمریکا از اشغال کویت از طرف نیروهای عراقی بسیار تندتر از آن بود که صدام حسین انتظار آنها داشت. با وجود این صدام همچنان بر این باور بود که آمریکائیان به صدور چند قطعنامه از طرف شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه عراق اکتفا خواهند کرد و قطعنامه‌های صادره هم مانند سایر قطعنامه‌های شورای امنیت درباره خاورمیانه ضمانت اجرایی نخواهد داشت.

اقدامات بعدی آمریکا در جلب موافقت عربستان سعودی برای استقرار نیروهای آمریکائی در آن کشور هم صدام را بیدار نکرد. صدام حتی بر این باور بود که آمریکائیان از اینکه بهانه‌ای برای استقرار نیروهای خود در خلیج فارس پیدا کرده‌اند خوشحالند و اگر بتواند آنها را قانع کند که قصد تعرض به عربستان سعودی و امارات ساحل جنوبی خلیج فارس را ندارد به‌راحتی کویت را خواهد

بلعید. صدام برای جلب اطمینان آمریکائیان بر اینکه قصد تعرض به عربستان سعودی و امارات دیگر ساحل جنوبی خلیج فارس را ندارد چند روز پس از اشغال کویت «ژوزف ویلسون»^{۱۵} کاردار سفارت آمریکا را در بغداد به حضور پذیرفت و به او اطمینان داد که عراق از اقدام نظامی خود در کویت فراتر نخواهد رفت و قرارداد عدم تعرض خود را با عربستان سعودی محترم خواهد شمرد. صدام همچنین گفت که عراق به حفظ روابط دوستانه با آمریکا علاقمند است و منافع نفتی آمریکا را در خلیج فارس محترم خواهد شمرد.

وقتی که آمریکائیان به این وعده و وعیدها اعتماد نکردند و همزمان با اعزام قوای نظامی آمریکا به خلیج فارس قطعنامه‌های جدیدی در مورد تحریم اقتصادی و محاصره دریائی عراق به تصویب شورای امنیت رساندند صدام به مانور تبلیغاتی تازه‌ای دست زد و این بار با مرتبط ساختن مسئله کویت با فلسطین اشغالی و حضور نیروهای خارجی در لبنان اعلام داشت که این مسائل باید به موازات هم و در یک کنفرانس بین‌المللی حل و فصل شود. صدام همچنین تهدیدهای خود را علیه اسرائیل از سرگرفت تا تصویری از یک قهرمان تازه عرب نظیر جمال عبدالناصر برای خود ترسیم کند و ملل عرب را به پشتیبانی از خود وادار سازد. ولی در این مورد هم صدام مرتکب اشتباه شد و با تهدید اسرائیل و تحریک اسرائیلی‌ها به اعمال فشار بیشتر به آمریکا، موجبات گرایش هرچه بیشتر سیاست آمریکا را به طرف خشونت فراهم ساخت، بدون اینکه در جلب حمایت افکار عمومی ملل عرب و ساختن تصویر ناصر تازه‌ای از خود توفیقی به دست بیاورد.

اشتباه بزرگ دیگر صدام در تجاوز به کویت، انتخاب یک موقعیت بسیار نامناسب از نظر بین‌المللی برای تأمین خواستهای توسعه طلبانه خود بود. صدام حسین در شرایطی کویت را مورد تجاوز قرار داد که شوروی متحد طبیعی و تأمین کننده اصلی اسلحه عراق، خود با یک بحران شدید داخلی روبرو بود و نمی‌توانست عراق را در برابر اقدامات احتمالی آمریکا برای بیرون راندن نیروهای آن کشور از کویت مورد حمایت خود قرار دهد. همکاری و همراهی شوروی با آمریکا در محکومیت عراق از طرف شورای امنیت و مشارکت شوروی در تحریم اقتصادی و قطع صدور

اسلحه به آن کشور هم صدام را بیدار نکرد و او به غلط می‌پنداشت که شورویها در آخرین لحظه به کمک او خواهند شتافت و از تأیید و تصویب اقدام نظامی علیه عراق در شورای امنیت جلوگیری خواهند کرد.

بعد از تصویب قطعنامه ۶۷۸ شورای امنیت و تعیین ضرب‌الاجل پانزدهم ژانویه ۱۹۹۱ برای خروج نیروهای عراق از کویت نیز صدام به تظاهرات ضد جنگ و افزایش مخالفت افکار عمومی آمریکا با اقدام به عملیات نظامی در خلیج فارس امید بسته بود. این مخالفت‌ها، که به کنگره آمریکا هم کشیده شد صدام را امیدوار می‌ساخت که کنگره آمریکا پیش از فرارسیدن مهلت پانزدهم ژانویه دست بوش را در اقدام نظامی علیه عراق خواهد بست، ولی با نفوذ سازمانهای یهودی و طرفداران اسرائیل در کنگره آمریکا امید صدام به مخالفت کنگره با آغاز عملیات نظامی در خلیج فارس امید عبثی بود، هرچند سنای آمریکا تحت فشار افکار عمومی و وحشتی که از احتمال تحمل تلفات سنگین در جنگ خلیج فارس به دل آمریکائیه‌ها راه یافته بود، با اکثریت بسیار ضعیفی به بوش اختیار آغاز عملیات جنگی در خلیج فارس را داد.

بعد از تأیید آغاز عملیات نظامی در خلیج فارس از طرف کنگره آمریکا دیگر تردیدی باقی نمانده بود که آمریکائیه‌ها بعد از فرارسیدن مهلت پانزدهم ژانویه دست به حمله خواهند زد. صدام در آخرین فرصت باقیمانده از طریق دولت شوروی برای نوعی مصالحه و تخلیه مشروط کویت از نیروهای عراق دست به کار شد، ولی دیگر دیر شده بود و آمریکائیه‌ها دیگر به چیزی جز انسداد ماشین جنگی صدام نمی‌اندیشیدند.

صدام حسین با اشتباه، یا بهتر بگوئیم حماقتی که مرتکب آن شد، نه تنها مصیبتی عظیم و جبران‌ناپذیر برای ملت عراق به بار آورد، موازنه قوا و معادلات سیاسی خاورمیانه را نیز برهم زد و در ابعادی وسیع‌تر، در روابط ابرقدرتها و کشورهای صنعتی بزرگ جهان دگرگونی‌های بزرگی پدید آورد و موضع آمریکا را در صحنه سیاست بین‌المللی که با تضعیف موقعیت شوروی تقویت شده بود، بیش از پیش استحکام بخشید. ژنرال شوارتسکف فرمانده آمریکائی نیروهای متحدین در

جنگ خلیج فارس، که مدعی است اگر بوش دو روز در صدور فرمان توقف عملیات جنگی درنگ می کرد، ماشین جنگی صدام را بکلی نابود می ساخت و بغداد را تصرف می کرد، بعد از پایان جنگ گفت صدام نه فقط فرمانده خوبی نبود و از استراتژی و تاکتیک نظامی چیزی نمی دانست افسر و حتی سرباز قابل هم نبود و از توانائی و قابلیت افراد تحت فرمان خود خبر نداشت. البته تا این حد تحقیر نسبت به کسی که به هر حال تجربه هشت سال جنگ با ایران و چندین سال جنگ با شورشیان کرد عراقی را در پشت سر داشته قابل قبول نیست، ولی بر آنچه فرمانده آمریکائی نیروهای متحدین درباره صدام گفته است جمله ای را می توان افزود و آن اینکه صدام یک اصل مسلم سیاست را که «هنر تشخیص ممکنات» است نمی دانست و نقشه های ماجراجویانه خود را درست در موقعی به موقع اجرا گذاشت که شانس موفقیت آن در حداقل امکان بود.

درست است که صدام به دلایلی که در فصول پیشین ذکر آن رفت در تجاوز به کویت فریب خورد و انتظار چنان واکنش تندی را از طرف آمریکائین نداشت، ولی طی چند ماه بعد از وقوع این تجاوز و به دنبال تصویب دوازده قطعنامه از طرف شورای امنیت سازمان ملل متحد در محکومیت عراق و محاصره اقتصادی آن کشور و تجویز عملیات نظامی برای بیرون راندن نیروهای مهاجم از کویت، که هر دوازده نای آنها با رأی مثبت هر پنج عضو دائمی شورای امنیت از جمله شوروی به تصویب رسید، می بایست به این نتیجه می رسید که کویت لقمه گلوگیری است و باید پیش از خفه شدن آن را رها کند.

صدام حسین اگر سیر وقایع بین المللی را به درستی تعقیب و درک می کرد نمی بایست روی حمایت شوروی از خود، در شرایطی که آن کشور دچار یک بحران شدید داخلی است حساب کند. و اگر در آغاز چنین اشتباهی کرده بود می بایست پس از دنباله روی شوروی از آمریکا در تمام تصمیمات شورای امنیت اشتباه خود را تصحیح نماید. صدام نفوذ عمیق اسرائیل و طرفدارانش را در سیاست و اقتصاد آمریکا دست کم گرفته بود و نمی دانست که یهودیان با چنگ انداختن بر تمام وسایل ارتباط جمعی آمریکا و نفوذ در کنگره زمینه را برای مداخله نظامی آمریکا در خلیج فارس فراهم خواهند ساخت و اجازه نخواهند داد که عراق بعد از بلعیدن

کویت و دست انداختن بر بیست درصد کل ذخائر نفتی دنیا موجودیت اسرائیل را در معرض خطر قرار بدهد. مرتبط ساختن مسئله کویت و فلسطین هم هرچند احساسات فلسطینی‌ها و ملل عرب را به نفع صدام تحریک کرد، بیشتر به زیان او تمام شد، زیرا اسرائیلی‌ها بیش از پیش دربارهٔ پیامدهای اشغال کویت احساس خطر کردند و هنگام اخذ رأی در سنای آمریکا برای تجویز عملیات جنگی در خلیج فارس دقیقاً همان دسته از سناتورهای آمریکائی بر له این تصمیم رأی دادند که به طرفداری از اسرائیل و همکاری با گروه فشار اسرائیلی‌ها در واشنگتن شهرت دارند.

صدام حسین در تشخیص حساسیت آمریکائیان نسبت به مسائل خلیج فارس نیز دچار اشتباه بزرگی شد. او فراموش کرده بود که رئیس‌جمهور ضعیفی مانند کارتر در حراست از منافع آمریکا در خلیج فارس ترزلی از خود نشان نداد و دکترین معروف او، که جانشینان وی هم آنرا به‌عنوان اساس سیاست آمریکا در خلیج فارس پذیرفته‌اند بر این اساس استوار شده است که «هرگونه تلاش از طرف هر کشوری برای کنترل و تسلط بر منطقهٔ خلیج فارس به‌منزلهٔ تهاجم به منافع حیاتی ایالات متحدهٔ آمریکا تلقی خواهد شد و چنین تهاجمی با تمام امکانات از جمله قوای نظامی دفع خواهد گردید».

خلیج فارس که ۶۵ درصد کل ذخائر نفتی جهان را در خود جای داده مهمترین منبع انرژی جهان تا پایان این قرن و اوائل قرن بیست و یکم به‌شمار می‌آید و دنیای صنعتی غرب که قسمت اعظم چرخهای اقتصاد و صنعت آن با نفت به گردش درمی‌آید هرگز به صدام اجازه نمی‌داد که با دست انداختن بر ثلث این منابع بقیهٔ آنرا هم در معرض تهدید قرار دهد. صدام گمان می‌کرد که با روابط نزدیکی که با بعضی کشورهای صنعتی غرب مانند فرانسه دارد می‌تواند از شدت عمل آمریکائیان در برابر تجاوز خود به کویت بکاهد، ولی در این مورد هم اشتباه می‌کرد، زیرا منافع مشترک کشورهای صنعتی غرب در این مورد فراتر از منافع خصوصی آنهاست و هیچیک از آنها نمی‌توانستند منافع حیاتی خود را در این منطقه ملعبهٔ ماجراجوئی‌ها و اعمال غیرقابل کنترل دیکتاتور عراق قرار بدهند. بعلاوه تسلط عراق بر نفت کویت این کشور را در سازمان کشورهای صادرکنندهٔ نفت در موقعیت برتری قرار می‌داد و یکی از نتایج این برتری افزایش سریع قیمت نفت بود که همهٔ کشورهای صنعتی غرب و ژاپن از آن زیان می‌بردند.

نفت، آخرین حربۀ سلطۀ آمریکا بر جهان

در پایان جنگ خلیج فارس، جرج بوش رئیس‌جمهور آمریکا مغرورانه از لزوم استقرار یک نظم نوین جهانی سخن گفت و شرایطی را در قالب اندیشه‌های خود برای استقرار نظم نوین جهانی عنوان نمود که هدفی جز تثبیت سلطه و نفوذ آمریکا بر جهان نداشت. کمتر از یک سال پس از پایان جنگ خلیج فارس و طرح اندیشه استقرار نظم نوین جهانی، اتحاد جماهیر شوروی که از پایان جنگ دوم جهانی به بعد رقیب اصلی آمریکا در صحنۀ سیاست بین‌المللی و یکی از دو ابرقدرت جهان به شمار می‌آمد متلاشی شد، و با فروپاشی شوروی آمریکا یک‌ه‌تاز عرصۀ سیاست جهانی گردید.

اما فروپاشی شوروی، که به گمان خیلیها حاصل یک برنامه‌ریزی دقیق و حساب‌شده از سوی آمریکا و غرب بود، هرچند ظاهرآ دست آمریکا را در صحنۀ سیاست بین‌المللی باز کرده و راه استقرار نظم نوین مورد نظر آمریکا را هموار ساخته است، عملاً آمریکائیها را با مسائل و مشکلات تازه‌ای مواجه کرده و به جای نظم نوین جهانی که آمریکا وعده استقرار آن را می‌داد، دنیا سال ۱۹۹۲ را با آشفتگی و هرج و مرج بی‌سابقه‌ای آغاز نموده است: در دنیای سال ۱۹۹۲، رقابت بین دو ابرقدرت برای تسلط بر جهان، جای خود را به رقابتهای اقتصادی برای تسخیر بازارهای جهانی داده و بیداری ناسیونالیسم در گوشه و کنار جهان، کشورهایی را که ملیتها و اقوام گوناگون آنان در صلح و صفا می‌زیستند، در معرض فروپاشی قرار

داده است. اروپای متمدن صحنه خونین‌ترین و وحشیانه‌ترین جنگها بین اقوام و ملیتهای گوناگون شده و وحدت نظر در سازمان ملل متحد و اعزام نیروی ملل متحد به صحنه جنگهای داخلی مانع ادامه و گسترش این جنگها نشده است.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، رقیب اصلی آمریکا در صحنه سیاست بین‌المللی از میان برخاسته، ولی رقبای اقتصادی آمریکا که تا دیروز به‌خاطر خطر شوروی و کمونیسم، کم و بیش به آمریکا اتکا داشتند، و اگر از آمریکا حساب نمی‌بردند، ملاحظه آمریکائیه را می‌کردند، دیگر نیازی به آمریکا احساس نمی‌کنند، و همین احساس بی‌نیازی آنها را در برابر آمریکا جری‌تر ساخته است. آمریکا به دنبال بزرگترین پیروزی نظامی خود پس از جنگ دوم جهانی، با رکود و بحران اقتصادی روبرو شده و برای فائق آمدن بر این بحران چاره‌ای جز اعمال فشار بر متحدین سابق و رقبای اقتصادی فعلی خود، به‌منظور محدود ساختن امکانات رقابت آنها با تولیدکنندگان آمریکائی، ندارد. کشورهای صنعتی اروپا و ژاپن، نه فقط عرصه را بر آمریکائیه در بازارهای جهانی تنگ کرده‌اند، بازارهای داخلی آمریکا را نیز مورد حمله قرار داده‌اند و آمریکائیه خواه‌ناخواه به‌سوی اتخاذ تدابیری در جهت محدود ساختن واردات از کشورهای صنعتی اروپا و ژاپن کشانده می‌شوند، که حاصل آن اتخاذ تدابیر متقابل از سوی ژاپن و کشورهای صنعتی اروپا و انزوای آمریکا در صحنه سیاست و اقتصاد جهانی خواهد شد.

تنها حربه‌ای که آمریکا برای مقابله با کشورهای صنعتی اروپا و ژاپن در اختیار دارد کنترل منابع انرژی جهان است و هدف اصلی آمریکائیه از به‌راه انداختن جنگ خلیج فارس نیز چنگ انداختن بر منابع نفتی این منطقه بود. آمریکا پس از فروپاشی شوروی همین هدف را در مورد روسیه و جمهوریهای دیگر شوروی نیز، که اکنون استقلال یافته‌اند دنبال می‌کند و در رقابت برای بهره‌برداری از منابع نفتی روسیه و جمهوریهای سابق شوروی در موقعیت برتری قرار دارد.

اما پیش از پرداختن به نقش و موقعیت کنونی آمریکا در منطقه خلیج فارس و جمهوریهای سابق شوروی، لازم است وضع کنونی بازارهای نفتی جهان و میزان وابستگی کشورهای صنعتی به این منبع انرژی، و نقش کلیدی نفت را در مقابل منابع دیگر انرژی مورد بررسی قرار دهیم. برای تکمیل این بخش نخست مروری بر

تلاشهایی که طی دو دهه گذشته برای کشف منابع جدید انرژی به عمل آمده خواهیم داشت و اهمیت نفت را در آخرین دهه قرن بیستم، با توجه به نتایج این تلاشها مورد بررسی قرار خواهیم داد.

از سال ۱۹۷۴ و به دنبال اولین «شوک نفتی» سرمایه گذاری در منابع دیگر انرژی به جز نفت رو به افزایش نهاد و از سال ۱۹۸۰ به دنبال دومین شوک نفتی، که قیمت نفت را تا بشکه ای چهل دلار افزایش داد، تلاش برای بهره برداری از منابع دیگر انرژی دوچندان شد. در رأس منابع دیگر انرژی که می توانست جای نفت را بگیرد، انرژی هسته ای بیش از همه مورد توجه قرار گرفت و ساختمان نیروگاه های اتمی در کشورهای صنعتی و آن دسته از کشورهای جهان سوم که امکانات فنی و مالی بیشتری در اختیار داشتند، شتاب بیشتری یافت. بهره برداری از منابع زغال سنگ افزایش یافت و برای استفاده از انرژی حرارتی خورشید و منابع آبی و انرژی حاصل از باد و جذر و مد دریاها سرمایه گذاری های تازه ای به عمل آمد.

حاصل این تلاش در راه استفاده از منابع جدید انرژی، که توأم با صرفه جویی در مصرف مواد نفتی و جایگزین ساختن اتومبیل های کوچک و کم مصرف به جای اتومبیل های بزرگ و پرمصرف قبلی بود، به کاهش تدریجی مصرف نفت در سطح جهانی انجامید و این کاهش مصرف بخصوص از سال ۱۹۷۹ به بعد شتاب بیشتری داشت، بطوری که طبق آمارهای رسمی مصرف نفت از نقطه اوج روزانه ۶۵/۱ میلیون بشکه در سال ۱۹۷۹ به کمی بیش از ۵۹ میلیون بشکه در سال ۱۹۸۵ کاهش یافت، و به عبارت دیگر به فاصله شش سال در حدود شش میلیون بشکه در روز از مصرف نفت در سطح جهانی کاسته شد.

همانطور که در فصول پیشین اشاره شد، اشباع بازار جهانی نفت در اواخر سال ۱۹۸۵ و برهم خوردن نسبت عرضه و تقاضای نفت، موجب کاهش ناگهانی قیمت ها در اوائل سال ۱۹۸۶ شد و بهای نفت در عرض کمتر از سه ماه به مرز بشکه ای ده دلار، که یک چهارم قیمت آن در اوائل دهه ۱۹۸۰ بود، رسید. قیمت نفت حتی در خطر سقوط تا کمتر از بشکه ای ده دلار هم بود که با فشار بانکها و شرکت های نفتی آمریکا به دولت آمریکا و تلاش «بوش» رئیس جمهور فعلی آمریکا، که در آن زمان معاون رئیس جمهور آمریکا بود، سیر نزولی قیمت نفت در

بازارهای جهانی متوقف شد و بهای نفت بتدریج تا بشکهای پانزده دلار و در اوائل سال ۱۹۸۹ تا بشکهای بیست دلار افزایش یافت.

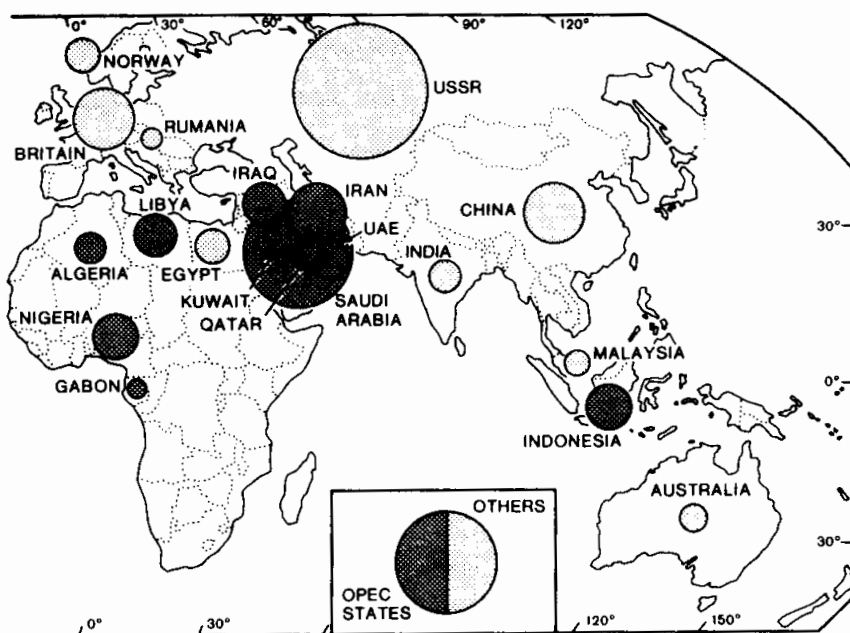
همانطور که افزایش قیمت نفت در سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ موجب کاهش مصرف آن و توجه به منابع دیگر انرژی شده بود، کاهش ناگهانی قیمت نفت و نوسان بهای آن بین بشکهای ۱۲ تا ۱۸ دلار تا پایان سال ۱۹۸۸، که حداکثر آن کمتر از نصف بهای نفت در اوائل دهه ۱۹۸۰ بود، موجب افزایش تدریجی مصرف نفت و متوقف شدن سرمایه گذاری در منابع دیگر انرژی گردید. یک عامل دیگر افزایش مصرف نفت طی سالهای اخیر خطرات گسترش نیروگاههای اتمی است که پس از فاجعه انفجار نیروگاه هسته‌ای «چرنوبیل»^۱ در شوروی در آوریل سال ۱۹۸۶ موجب بروز مخالفت‌های گسترده با احداث این نیروگاه‌ها در نقاط مختلف جهان شده است، بطوری که احداث نیروگاه‌های هسته‌ای در آینده مستلزم مخارج سنگینی برای ایمنی این نیروگاه‌ها خواهد بود که در مقایسه با هزینه نیروگاه‌های غیر اتمی، با توجه به ارزانی بهای نفت و گاز، مقرون به صرفه نیست.

تعداد نیروگاههای اتمی در جهان هنگام وقوع فاجعه چرنوبیل در حدود چهارصد واحد بوده و یکصد و پنجاه واحد دیگر نیز که در دست ساختمان بوده است تا سال ۱۹۹۱ مورد بهره‌برداری قرار گرفته است، ولی روند احداث نیروگاههای اتمی از اواخر دهه ۱۹۸۰، هم به علت وقوع فاجعه چرنوبیل و اختلالاتی که در چند نیروگاه اتمی دیگر رخ داده و هم به واسطه ارزانی نفت در مقایسه با هزینه سنگین احداث نیروگاههای اتمی، کند شده است. در آغاز دهه ۱۹۹۰ فقط فرانسه و بلژیک قسمت اعظم برق مورد نیاز خود را از نیروگاههای اتمی تأمین می‌کردند. پس از فرانسه و بلژیک، سوئد ۵۰ درصد، سوئیس ۴۰ درصد و آلمان نزدیک به یک سوم برق مورد نیاز خود را از نیروگاههای اتمی تأمین می‌نمودند، ولی آمریکا با بیش از یکصد نیروگاه اتمی، کمتر از بیست درصد برق مورد نیاز خود را از نیروگاههای اتمی تأمین می‌کرد.

در یک بررسی کلی از منابع انرژی در جهان، که در اواخر دهه ۱۹۸۰ از طرف سازمان اوپک منتشر شده، آمده است که پس از نفت، زغال سنگ که معادل

۱۶/۲ میلیارد بشکه نفت، انرژی مصرفی سالانه جهان را تأمین می‌نماید هنوز در مقام دوم قرار دارد. در همین بررسی آمده است که گاز طبیعی معادل ۱۰/۵ میلیارد بشکه نفت و نیروگاههای آبی معادل ۳/۸ میلیارد بشکه نفت، نیاز انرژی جهان را تأمین نموده‌اند و نیروگاههای اتمی، با تمام سرمایه‌گذاری‌هایی که از سال ۱۹۷۵ به بعد برای توسعه آنها به عمل آمده است، فقط معادل ۲/۹ میلیارد بشکه نفت، یعنی کمی بیش از پنج درصد کل انرژی جهان را تأمین می‌نمایند. در کل جهان فقط ۱۷ درصد برق مصرفی از نیروگاههای اتمی تأمین می‌شود و ۶۳ درصد برق مصرفی جهان با سوخت فسیلی (نفت و گاز و زغال سنگ) تولید می‌گردد.

بطور خلاصه، به فرض اینکه مسائل مربوط به محیط زیست و خطر تشعشعات رادیوآکتیو، روند کنونی توسعه نیروگاههای اتمی را متوقف نسازد، در پایان این قرن حداکثر ده درصد انرژی مورد نیاز جهان به وسیله نیروگاههای اتمی تأمین خواهد شد و استفاده بیشتر از زغال سنگ نیز به خاطر اثرات مہلکی که بر محیط زیست می‌گذارد مقدور نیست. امکانات استفاده از منابع آبی و انرژی خورشیدی یا نیروی باد نیز محدود است و آنچه هنوز می‌تواند جوابگوی نیاز روزافزون جهان به انرژی



باشد، منابع نفت و گاز است که تا پایان قرن بیستم و دهه اول قرن آینده مهمترین منبع تأمین سوخت و انرژی جهان خواهد بود.

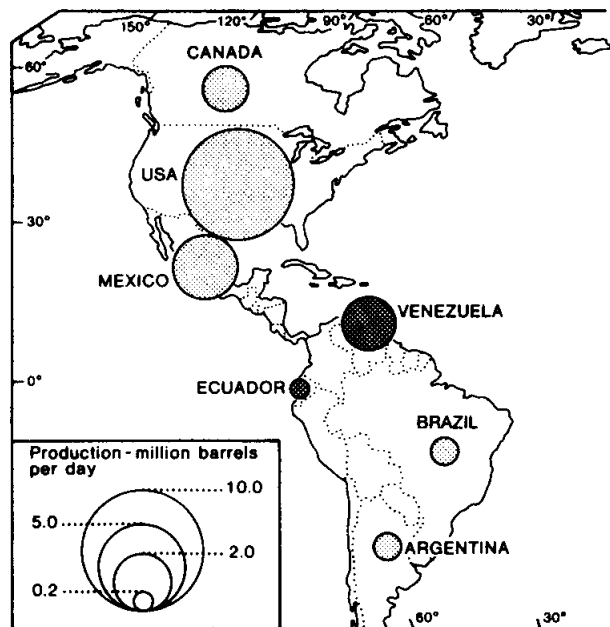
ذخائر نفتی جهان، که در اواسط دهه ۱۹۸۰ کمتر از هفتصد میلیارد بشکه تخمین زده می‌شد، با آخرین بررسی‌های زمین‌شناسی در سال ۱۹۹۰ قریب یک تریلیون یا یکهزار میلیارد بشکه برآورد شده که نزدیک به دوسوم آن در خلیج فارس و در حدود دویست میلیارد بشکه آن در روسیه و جمهوریهای سابق شوروی است. ذخائر نفتی در باقیمانده کشورهای جهان که آمریکا را نیز شامل می‌شود بیش از پانزده درصد کل ذخائر نفتی دنیا نیست و کلید انرژی جهان در دهه آخر قرن بیستم و اوائل قرن بیست و یکم در دست قدرت یا قدرتهائی خواهد بود که منابع نفت خلیج فارس و جمهوریهای سابق شوروی را در اختیار دارند.

تا پایان دهه ۱۹۸۰ اتحاد جماهیر شوروی بزرگترین تولیدکننده نفت جهان به‌شمار می‌آمد و از متوسط تولید ۱۲ میلیون بشکه در روز قریب سه میلیون بشکه آنرا به خارج صادر می‌نمود، که بزرگترین منبع درآمد ارزی آن کشور به‌شمار می‌رفت.

مقایسه حجم تولیدات نفتی
جهان در سال ۱۹۹۰ -
کشورهای عضو اوپک با
هاشور سیاه مشخص شده‌اند

منبع

Atlas of World
Affairs - 1991



با فروپاشی شوروی و آشفته‌گی در صنایع نفتی روسیه و جمهوریهای دیگر سابق شوروی، تولید نفت این جمهوریها به کمتر از ده میلیون بشکه در روز کاهش یافته و صادرات نفتی آنها نیز تقریباً متوقف شده است، ولی با هجوم سرمایه‌گذاران غربی، بخصوص آمریکائیها به روسیه و جمهوریهای سابق شوروی، اکتشاف و بهره‌برداری نفت در این جمهوریها به سرعت توسعه خواهد یافت و جمهوریهای سابق شوروی به یکی از منابع اصلی تأمین نفت مورد نیاز جهان در سالهای پایانی قرن بیستم تبدیل خواهد شد.

مجله معتبر آمریکائی «فورچون»^۲ در شماره مورخ ۱۵ ژوئن ۱۹۹۲ خود در مقاله مفصلی زیر عنوان هجوم به‌سوی طلای سیاه در امپراتوری سابق شوروی می‌نویسد با اینکه هنوز وضع روسیه و جمهوریهای سابق شوروی تثبیت نشده، رقابت برای بهره‌برداری از منابع ثروت دست‌نخورده این جمهوریها، بخصوص منابع عظیم نفتی آن، از هم‌اکنون آغاز گردیده است. فورچون سپس به شرح اهمیت و وسعت منابع و ذخائر شناخته‌شده نفت جمهوریهای سابق شوروی پرداخته و می‌نویسد تنها یکی از این میدانهای نفتی در سیبری ۱۶ درصد ذخائر شناخته‌شده نفت جهان را در خود جای داده است. فورچون سپس می‌نویسد هم‌اکنون چند شرکت نفتی آمریکائی و انگلیسی و کانادائی در روسیه شروع به کار کرده‌اند، ولی بزرگترین قرارداد نفتی که تاکنون برای بهره‌برداری از منابع نفتی جمهوریهای سابق شوروی منعقد شده، قرارداد بیست میلیارد دلاری شرکت آمریکائی «شورون»^۳ برای اکتشاف و استخراج نفت از سواحل شمال شرقی بحر خزر است. این قرارداد در سفر اخیر «نورسلطان نظربایف» رئیس‌جمهور قزاقستان به آمریکا، بین جمهوری قزاقستان و شرکت آمریکائی به‌امضا رسید.

ایالات متحده آمریکا، که تا سال ۱۹۹۰ دومین تولیدکننده نفت جهان، پس از شوروی سابق، به‌شمار می‌آمد، در اواخر قرن به مقام سوم جهان، پس از عربستان سعودی، تنزل خواهد کرد. مصرف متوسط روزانه نفت در آمریکا در آغاز دهه ۱۹۹۰ قریب شانزده میلیون بشکه بوده، که کمتر از نیمی از آن از منابع داخلی

آمریکا تأمین می‌شود و واردات نفتی آمریکا در آغاز این دهه برای نخستین بار از تولیدات داخلی آن فراتر رفته است. تولید نفت در آمریکا در فاصله پنج سال، از ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۱ دو میلیون بشکه در روز کاهش یافته و با ادامه این روند واردات نفت آمریکا بزودی از مرز ده میلیون بشکه در روز تجاوز خواهد کرد.

افزایش واردات نفت آمریکا به بیش از دوبرابر اوائل دهه ۱۹۸۰، که این کشور را به بزرگترین کشور واردکننده نفت تبدیل می‌نماید، اهمیت تسلط بر منابع نفتی جهان را برای آمریکا دوچندان افزایش می‌دهد. از میان رقبای اقتصادی آمریکا در جهان، به جز انگلستان که خود صادرکننده نفت است، ژاپن و چند کشور بزرگ صنعتی اروپا که آلمان و فرانسه و ایتالیا در رأس آنها قرار دارند، تقریباً تمام نفت مورد نیاز خود را از خارج تأمین می‌نمایند و آمریکائیا در تلاش خود برای تسلط بر منابع نفتی جهان، علاوه بر تأمین نیاز روزافزون خود به نفت وارداتی، به کنترل انرژی مورد نیاز رقبای اقتصادی خود نیز می‌اندیشند.

مشارکت مالی و نظامی ژاپن و کشورهای صنعتی اروپا در جنگ خلیج فارس از حساسیت آنها درباره آینده این منطقه ناشی می‌شد، ولی آمریکائیا که نقش اصلی را در تدارک مقدمات این جنگ به عهده داشتند، با وجود تحمیل بخش اعظم هزینه‌های جنگ خلیج فارس به دوش متحدین خود، موفق شدند پس از پایان جنگ جای پای خود را در این منطقه محکمتر کنند و کشورهای ساحلی جنوب خلیج فارس را عملاً تحت کنترل خود درآورند. تا پیش از جنگ خلیج فارس فقط عربستان سعودی در سیاست نفتی خود از آمریکا پیروی می‌نمود، ولی بعد از جنگ، کویت و امارات متحده عربی و قطر نیز تابع سیاست نفتی آمریکا در منطقه شده‌اند و عراق هم، تا زمانیکه تسلیم آمریکا نشود، از فشار اقتصادی و تحریم صدور مواد نفتی که به وسیله سازمان ملل متحد اعمال می‌گردد رهائی نخواهد یافت.

واقعیت امر این است که عراق هم‌اکنون در چنگ آمریکاست و بازی موش و گربه آمریکائیا با صدام حسین بخشی از سیاست کلی آمریکا برای ادامه حضور نظامی در خلیج فارس و کنترل کشورهای دیگر این منطقه است. در مراحل نهایی جنگ خلیج فارس صدام در یک قدمی سقوط قرار داشت، ولی آمریکائیا با همه امکاناتی که برای سرنگون ساختن او در اختیار داشتند، جنگ را در شرایطی به پایان

رساندند که صدام با باقیمانده ارتش شکست خورده خود در رأس حکومت عراق باقی بماند و آنچه را که از عراق برجای مانده است به دست همین ارتش شکست خورده نابود کند. بوش قبل از آغاز جنگ خلیج فارس و در جریان این جنگ مرتباً مردم عراق را به قیام و اقدام بر علیه صدام تشویق می کرد و تأکید می نمود که تا وقتی صدام در رأس حکومت عراق است مردم عراق روی آسایش و آرامش نخواهند دید. اما هم او بود که در خاتمه جنگ موجبات ابقای حکومت صدام را فراهم ساخت و وسائل و امکانات سرکوبی قیام مردم عراق را در اختیار او گذاشت.

علت این تغییر سیاست ناگهانی آمریکا و تأیید و حمایت ضمنی از صدام در تلاش او برای ادامه حکومت بر عراق چه بود؟ جواب این سؤال ساده است: آمریکاییها می بایست بین یک صدام ضعیف و شکست خورده و اوضاعی که در صورت سقوط او بر عراق حاکم می شد یکی را انتخاب کنند و اولی را انتخاب کردند، زیرا با قیام شیعیان عراق در جنوب و شورش کردها در شمال، سقوط صدام به تشکیل یک حکومت شیعه طرفدار ایران در جنوب و استقرار یک حکومت مستقل کرد در شمال می انجامید که هیچیک مطلوب آمریکا نبود؛ تشکیل یک حکومت شیعه طرفدار ایران در عراق موقعیت آمریکا را در این منطقه بیش از پیش به خطر می انداخت و کشورهای متحد آمریکا در منطقه نیز یک حکومت شیعه طرفدار یا پیرو ایران در بغداد را خطری جدی تر از صدام برای خود می دانستند. از سوی دیگر تشکیل یک حکومت مستقل کرد در شمال عراق، مقدمه تحقق یافتن رؤیای وحدت کردهای منطقه تحت لوای یک حکومت کردستان بود که قبل از همه ترکیه را با بیش از چهارده میلیون نفر اقلیت کرد آن در معرض خطر قرار می داد.

بعد از پایان جنگ خلیج فارس، آمریکاییها با وجود حضور نظامی در جنوب عراق، در برابر سرکوب بیرحمانه شورش شیعیان جنوب عراق از طرف بقایای ارتش شکست خورده صدام، واکنشی از خود نشان ندادند، ولی تهاجم نیروهای صدام به مناطق کردنشین شمال عراق و سرازیر شدن سیل مهاجران کرد به ترکیه و ایران، به مداخله نیروهای آمریکا و متحدین آن در شمال عراق انجامید و کردها تحت حمایت نیروهای متحدین به انجام نخستین انتخابات پارلمانی و تشکیل یک دولت مستقل کرد در شمال عراق مبادرت نمودند. رهبران کرد آمادگی خود را به

همکاری با دولت عراق در قالب یک حکومت فدرال اعلام داشته‌اند، ولی شرط این همکاری را برکناری صدام حسین و تشکیل یک حکومت «قابل اعتماد» در بغداد می‌دانند.

همزمان با تشکیل نخستین دولت مستقل کرد در شمال عراق در اوائل ماه ژوئیه ۱۹۹۲ (اواسط تیرماه ۱۳۷۱) خبر کشف توطئه یک کودتای نظامی در بغداد و خنثی شدن آن از طرف دستگاههای امنیتی عراق نیز انتشار یافت. طرح توطئه‌ای برای سرنگونی صدام، برای نخستین بار از طرف مقامات رسمی آمریکا نیز تأیید شد و وزیر دفاع آمریکا اعلام داشت که هرچند این توطئه با شکست مواجه شده، ناراضی‌ای از صدام رو به گسترش است و روزهای حکومت او به آخر رسیده است. قرائن موجود نیز نشان می‌دهد که آمریکائیه‌ها دیگر نیازی به ادامه حکومت صدام احساس نمی‌کنند و اگر جانشینی برای او در میان نظامیان عراق پیدا کرده باشند در تلاش برای سرنگونی وی درنگ نخواهند کرد.

* * *

پس از تعیین تکلیف عراق، تنها مانع ترکنازی آمریکا در منطقه خلیج فارس جمهوری اسلامی ایران است و هجوم تبلیغاتی آمریکا علیه ایران، که از اوائل سال ۱۹۹۲ شدت یافته، حاکی از اینست که آمریکائیه‌ها ایران را به حال خود رها نکرده و به تحریکات خود علیه جمهوری اسلامی، تا زمانیکه امکان سازشی با این رژیم نداشته باشند، ادامه خواهند داد. مقامات رسمی آمریکا، به موازات حملات تبلیغاتی رسانه‌های خبری آن کشور علیه ایران، چندین بار به جمهوری اسلامی ایران چراغ سبز نشان داده و شرایطی برای تجدید رابطه و مذاکره با مقامات دولت ایران عنوان نموده‌اند، ولی ایران در برابر این پیشنهادات واکنش مساعدی از خود نشان نداده و ادامه حملات و انتقادات رهبران جمهوری اسلامی، به ویژه لحن تند آیت الله خامنه‌ای نسبت به آمریکائیه‌ها، آنها را به شدت خشمگین ساخته است. انتظارات آمریکائیه‌ها درباره تغییر سیاست جمهوری اسلامی ایران پس از انتخابات اخیر نیز برآورده نشده و اتهامات مقامات رسمی و رسانه‌های خبری آمریکا درباره تلاش ایران برای دسترسی به سلاح اتمی و حمایت ایران از تروریسم دولتی و نقض حقوق بشر در ایران از سر گرفته شده است. درست در همین ایام، دیوانعالی کشور آمریکا آدم ربائی

را مجاز شمرده و در رأی شگفت‌انگیزی که روز ۱۵ ژوئن ۱۹۹۲ (۲۵ خرداد ۱۳۷۱) صادر کرده، ربودن کسانی را که به منافع آمریکا در جهان لطمه زده و از نظر قوانین آمریکا مجرم شناخته شده‌اند، برای محاکمه در آمریکا بلامانع تشخیص داده است. پس از صدور این رأی از طرف عالیت‌ترین مرجع قضائی آمریکا، که در سراسر جهان به‌عنوان نفوذ آشکار حقوق و قوانین بین‌المللی محکوم شده است، شایعاتی دربارهٔ امکان ربودن بعضی از مقامات کشورهای خارجی از طرف آمریکائیا انتشار یافته و حتی یک روزنامهٔ عربی لیستی از مقامات و روحانیون ایرانی را، که به‌زعم آمریکائیا در گروگانگیری و تروریسم دولتی دست داشته و از نظر قوانین آمریکا مجرم شناخته می‌شوند، منتشر کرده و امکان ربودن آنها را از طرف سیا یا «اف.بی.آی.» عنوان نموده است!

فروپاشی شوروی و استقلال شش جمهوری مسلمان در آسیای میانه و قفقاز، مسائل و مشکلات تازه‌ای در روابط ایران و آمریکا به‌وجود آورده و آمریکائیا برای جلوگیری از نفوذ ایران در این جمهوریها به اختلاف و رقابت میان ایران و ترکیه دامن می‌زنند. آثار و عوارض این تحریکات بیش از همه در آذربایجان سابق شوروی نمایان است و «ابوالفضل ایلچی بیگ» رئیس‌جمهور جدید این کشور با طرفداری علنی از آمریکا و ترکیه و متهم ساختن ایران به حمایت از ارمنستان در منازعات آن کشور با آذربایجان، جو نامساعدی در روابط ایران و آذربایجان به‌وجود آورده است.

تا قبل از فروپاشی شوروی، آمریکائیا از بیم بهره‌برداری شوروی از تشنج‌های داخلی در ایران، در رابطه با ایران احتیاط و خویشتن‌داری زیادی از خود نشان می‌دادند و حفظ تمامیت ارضی ایران را برای جلوگیری از نفوذ شوروی در منطقهٔ حساس خلیج فارس ضروری می‌دانستند، ولی با فروپاشی شوروی و از میان رفتن خطر کمونیسم، آمریکا و غرب دیگر دربارهٔ حفظ تمامیت ارضی کشورهای پیرامون امپراتوری سابق شوروی حساسیت زیادی به‌خرج نمی‌دهند و فرو ریختن مرزها و تجزیهٔ کشورها در آخرین دههٔ قرن بیستم امری عادی شده است. در مورد ایران نیز چنین توطئه‌ای در حال شکل گرفتن است و تحریکات آشکاری در مرزهای شمال غربی ایران به چشم می‌خورد.

ایران، در جریان بحرانی که با اشغال کویت از طرف عراق آغاز شد و به

بزرگترین آرایش جنگی در خلیج فارس و یک جنگ تمام عیار در این منطقه انجامید، دوران بسیار حساس و خطرناکی را در پشت سر گذاشت و با سیاست صحیح و عاقلانه‌ای که در اعلام بی‌طرفی در جریان این جنگ درپیش گرفت، خود را از مخاطرات درگیری در این جنگ دور نگاه داشت. آمریکائیه با بزرگترین لشگرکشی پس از جنگ ویتنام و اعزام بیش از پانصد هزار سرباز و تمرکز دو هزار هواپیما و قریب یکصد ناو جنگی در خلیج فارس تنها به بیرون راندن سربازان عراقی از کویت یا سرنگونی حکومت صدام نمی‌اندیشیدند. آنها واکنش احتمالی ایران را نیز در این جنگ در مد نظر داشتند و شاید هم مترصد فرصت و بهانه‌ای برای درگیر ساختن ایران در جنگ بودند، ولی ایران چنین بهانه‌ای را به دست آنها نداد. البته وجود شوروی نیز، که با وجود بحران داخلی هنوز با فروپاشی کامل روبرو نشده و نقش خود را به‌عنوان یک ابرقدرت از دست نداده بود، عامل مهم و مؤثر دیگری در خودداری آمریکا از مداخله در ایران بود، و چه‌بسا که اگر جنگ خلیج فارس، یک سال دیرتر و در زمان فروپاشی شوروی رخ می‌داد ایران سرنوشت دیگری می‌داشت. اما در دنیای «تک ابرقدرتی» امروز، آمریکا به دلایلی که در آغاز این فصل ذکر شد، برای حفظ نفوذ و سلطه خود بر خلیج فارس و دست انداختن بر منابع نفتی دست‌نخورده جمهوریهای سابق شوروی اولویت خاصی قائل است و از آنجا که بدون کنترل منابع انرژی جهان نمی‌تواند با متحدین سیاسی و نظامی دیروز و رقبای اقتصادی امروز مقابله کند، ممکن است به بازیهای سیاسی خطرناکی در این مناطق دست بزنند.

در این میان، ایران، تنها کشور تولیدکننده نفت در اطراف خلیج فارس که از حوزه نفوذ و سلطه آمریکا بیرون مانده، از موقعیت حساسی برخوردار است. ایران از یکسو با طولانی‌ترین ساحل در خلیج فارس، هنوز بزرگترین قدرت سیاسی و نظامی در منطقه به‌شمار می‌آید و از سوی دیگر در مجاورت جمهوریهای سابق شوروی در آسیای میانه و قفقاز، می‌تواند طرحهای درازمدت آمریکائیه را برای بهره‌برداری از منابع ثروت این جمهوریها به‌خطر بیندازد. با پایان یافتن جنگ خلیج فارس و بیرون رفتن نیروهای نظامی آمریکا از منطقه، فرصت مداخله نظامی برای اعمال فشار بر ایران یا «به‌راه آوردن ایران» از دست رفته و اوضاع بین‌المللی نیز امکان ماجراجویی

نظامی تازه‌ای را در این منطقه به دست نمی‌دهد. اعمال فشار اقتصادی بر ایران، از طریق وادار ساختن عربستان سعودی و کشورهای دیگر تحت نفوذ آمریکا در اوپک برای پائین نگاه داشتن قیمت نفت یا جلوگیری از پرداخت وام و اعتبار سازمانهای مالی بین‌المللی به ایران نیز نتیجه مورد نظر آمریکائیه‌ها را به بار نیاورده و آخرین حربه، تحریک در مناطق مرزی و بهره‌برداری از ناراضائی‌ها و اختلافات قومی است، که برای مقابله با آن تدبیر و هشیاری زیادی لازم است.

حساس‌ترین نقطه مرزی ایران، که به واسطه درگیریهای برون‌مرزی و مطامع یک کشور همسایه از اهمیت زیادی برخوردار است، مرزهای شمال غربی ایران است، که مرزهای آذربایجان با نخجوان و ارمنستان و آذربایجان سابق شوروی و مرزهای آذربایجان و کردستان با ترکیه و عراق را دربر می‌گیرد. اختلافات بین دو جمهوری سابق شوروی آذربایجان و ارمنستان، که به جمهوری خودمختار نخجوان در مجاورت مرزهای ایران و ترکیه نیز کشیده شده، این دو کشور تازه استقلال یافته را در آستانه یک جنگ تمام عیار قرار داده است. ترکها که هنوز اندیشه‌های «پان تورکیسم» و رؤیای تشکیل یک امپراتوری ترک‌زبان را از سر بدر نکرده‌اند با استفاده از این موقعیت خود را وارد معرکه کرده و به بهانه پشتیبانی از آذربایجان در برابر ارمنستان، سیاست بیطرفی ایران را در این اختلاف به حمایت ایران از ارمنستان تعبیر می‌نمایند و عوامل آنها در جمهوری آذربایجان نیز به این شایعات دامن می‌زنند. طرح وحدت دو آذربایجان نیز که سابقاً از طرف کمونیستهای آذربایجان عنوان می‌شد، اکنون از طرف همین گروه مطرح می‌شود و تفاوت عمده قضیه با گذشته این است که اگر در گذشته صحبت از جذب آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی بود و آمریکا و غرب را به مقابله جدی با آن وامی‌داشت، حال صحبت از پیوستن دو آذربایجان و تشکیل یک کشور مستقل آذربایجان تحت حمایت ترکهاست، که می‌تواند برای غربیها، بخصوص آمریکائیه‌ها نیز اغواکننده باشد.^۴

۴- لازم به تذکر است که بین آذربایجان ایران و آذربایجان شوروی تفاوت‌های زیادی از نظر فرهنگ و زبان و پیشینه تاریخی وجود دارد و جمهوری آذربایجان تا اوایل قرن بیستم به «اران» یا آلبانیای قفقاز شهرت داشته است. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتابهای «آذربایجان و اران» نوشته دکتر عنایت‌الله رضا و «آذربایجان و نغمه‌های تازه استعمارگران» نوشته محمود طلوعی مراجعه شود.

مرزهای آذربایجان غربی و کردستان با ترکیه و عراق نیز، پس از انتخابات اخیر مناطق کردنشین عراق و تشکیل یک دولت مستقل کرد در شمال عراق از حساسیت زیادی برخوردار شده و تحریکات در مناطق کردنشین ایران نیز افزایش یافته است. همانطور که قبلاً اشاره شد، مانع اصلی تحقق یافتن رویای تشکیل کردستان مستقل تاکنون حساسیت ترکیه نسبت به این مسئله و وجود یک اقلیت چهارده میلیون نفری کرد در جنوب آن کشور بوده است. ترکها هم اکنون نیز با جدائی طلبان کرد در حال جنگ هستند، ولی امکان معامله‌ای در این مورد که می‌تواند متضمن وابستگی کردستان مستقل به ترکیه در قالب یک حکومت فدرال، یا دادن امتیازی به ترکیه در ازاء موافقت با استقلال کردستان باشد منتفی نیست.

خوشبختانه مردم وطن‌پرست آذربایجان ایران و کردهای ایرانی، که زبان و فرهنگ و ملیت مشترکی با مردم ایران دارند، کمترین اعتنائی به تحریکات خارجی نکرده و در برابر توطئه‌های بیگانگان مقاومت خواهند کرد، ولی توجه بیشتر به این مناطق در این شرایط حساس و درک شرایط زمان، که انعطاف بیشتری را در روابط خارجی ایران ایجاب می‌کند، می‌تواند از مخاطرات احتمالی آینده جلوگیری نماید. ریشه اصلی این توطئه‌ها خصومت آمریکا با ایران است، و برای خشکاندن این ریشه، عقل و تدبیر باید بر تعصبات و احساسات غلبه کند.

این واقعیت تلخ را باید پذیرفت که آمریکا بعد از جنگ خلیج فارس و فروپاشی شوروی کنترل بخش اعظم منابع انرژی جهان را به دست خود گرفته و به وسیله کشورهای تحت سلطه خود در اوپک، در تعیین خط مشی این سازمان نیز نقش تعیین کننده‌ای ایفا می‌نماید. آمریکا به دست همین کشورها، که عربستان سعودی در رأس آنها قرار دارد، موفق شده است در سالهای اخیر قیمت نفت را در سطح دلخواه خود (که هنگام نگارش این سطور در حدود بشکه‌ای بیست دلار است) تثبیت نماید، درحالیکه اگر نرخ تورم جهانی را از سال ۱۹۸۰ به این طرف در نظر بگیریم، قدرت خرید دلارهای نفتی در بازارهای جهان در همین مدت کوتاه به کمتر از نصف تقلیل یافته و کشورهای صادرکننده نفت از این رهگذر متحمل زیانهای هنگفتی شده‌اند. یکی از هدفهای این سیاست اعمال فشار بر ایران است، و تا زمانی که موجبات اختلاف و دشمنی بین ایران و آمریکا برطرف نشده است، این

فشارها و تحریکات چه از طریق شرکای ایران در اوپک، که با اشباع بازارهای جهانی از نفت از افزایش قیمت نفت جلوگیری می‌نمایند، چه به وسیله سازمانهای مالی بین‌المللی که در راه اعطای وام و اعتبار به ایران اشکال تراشی می‌کنند، و چه از طریق همسایگان، که به تحریکات آنها در مناطق حساس مرزی ایران اشاره شد، ادامه خواهد یافت.

ضمیمه

دو نامه

۱- ناگفته‌ها درباره شاه و مصدق و نهضت ملی شدن نفت

۲- دکتر مصدق و حزب توده

ناگفته‌ها

درباره شاه و مصدق و نهضت ملی شدن نفت

این نامه در اواخر تیرماه سال ۱۳۷۱ به دست نویسنده رسیده و چون حاوی مطالب جالب و ناگفته‌ای درباره شاه و مصدق و نهضت ملی شدن نفت است، با حذف بعضی از تعارفات و مطالب خصوصی، از نظر خوانندگان می‌گذرد.

استاد بزرگوارم آقای محمود طلوعی

من یکی از شاگردان سابق شما در دانشکده بازرگانی سابق تهران هستم و علاوه بر نوشته‌هایتان با صدا و سیمای همیشه خندان شما هم آشنائی دارم. از آن زمان بیش از بیست سال می‌گذرد، نمی‌دانم گذشت زمان و این همه حوادث تلخ که بر وطن ما گذشته است آن لبخند همیشگی را بر لبانتان باقی گذاشته است یا نه... من که بیش از ۴۲ سال ندارم در این دیار غربت قیافه مردان بالای شصت سال را پیدا کرده‌ام و کمتر می‌توانم غم و اندوهی را که بر تمام وجودم سنگینی می‌کند از خودم دور کنم. امیدوارم شما اینطور نباشید و حتماً هم نیستید، زیرا تلاش پیگیر شما در سالهای بعد از انقلاب و نگارش و ترجمه بیش از سی کتاب در این مدت نشان می‌دهد که هنوز هم همان روحیه قوی و امیدوار خودتان را حفظ کرده‌اید...

من از تعداد کثیر کتابهای شما طی ده سال اخیر، پس از مطالعه مصاحبه‌ای از شما که در یکی از روزنامه‌های فارسی‌زبان چاپ لندن نقل شده بود آگاهی یافتم. از مجموع کتابهای شما فقط «بازی قدرت» و «ترس از انگلیس» و «بهشت خیالی» و

کتاب اخیرتان «داستان انقلاب» به دست من رسیده است. سه کتاب اول را با لذت فراوان خوانده و بهره برده‌ام و کتاب اخیرتان را با حرص و ولع، و بعضی فصول آنرا دوبار، می‌خوانم و با اینکه دهها کتاب دربارهٔ انقلاب ایران به قلم نویسندگان خارجی و دست‌اندرکاران انقلاب خوانده‌ام باید اذعان کنم که تا به حال کتابی اینقدر دقیق و جامع و واقع‌بینانه و بیطرفانه دربارهٔ انقلاب ایران نوشته نشده و جای آن دارد که به زبانهای خارجی ترجمه شده و در معرض قضاوت بیگانگان نیز قرار بگیرد. دوستی که این کتاب را از تهران برای من پست کرده در روی صفحهٔ اول آن این شعر مولانا را نوشته است که «بشنوید ای دوستان این داستان - درحقیقت نقد حال ماست آن...» که جا داشت خود شما هم در صفحهٔ اول کتاب آنرا چاپ می‌کردید....

و اما غرض از نوشتن این نامه، پس از تبریک به شما و سپاس از تلاش خستگی‌ناپذیرتان برای روشن کردن افکار عامه، نقل مطالبی است که اخیراً در یک کتاب بسیار مهم و معتبر تحقیقی چاپ لندن دربارهٔ ایران خواندم و چون کتاب از آن نوع کتابهای جنجالی نیست که فوراً به تهران برسد و ناشران بازاری برای ترجمه و چاپ آن باهم به رقابت بپردازند فتوکپی یک فصل دربارهٔ وقایع آذربایجان، و نکات برجستهٔ فصل دیگری را دربارهٔ نهضت ملی شدن نفت برایتان می‌فرستم. فصل مربوط به وقایع آذربایجان و توطئه برای تجزیهٔ آن از خاک ایران ارزش آنرا دارد که زمینهٔ تحقیق جامعی دربارهٔ این واقعهٔ مهم تاریخ ایران باشد، زیرا در آنجا به صراحت این مطلب فاش شده است که انگلیسیها، برخلاف تمام آنچه دربارهٔ حسن‌نیت آنها نسبت به ایران در زمان جنگ و بخصوص کمک و همراهی آنها در حل مسئلهٔ آذربایجان به نفع ایران منتشر شده، در ماجرای آذربایجان با روسها همدستان شده و از تجزیهٔ آذربایجان به عنوان مقدمه و بهانه‌ای برای تجزیهٔ خوزستان استقبال می‌کردند، زیرا از اقدامات پنهانی آمریکائیا برای دست انداختن بر منابع نفت ایران اطلاع داشتند، و اما در آن قسمت که مربوط به نهضت ملی شدن نفت است مطالب تازه و ناگفته‌ای را در این مورد عنوان کرده است که تصور می‌کنم برای تکمیل آنچه قبلاً در کتابهای «بازی قدرت» و «ترس از انگلیس» و یا همین کتاب اخیرتان دربارهٔ ریشه‌های انقلاب ایران نوشته‌اید مفید باشد.

عنوان کتابی که این مطالب را از آن نقل می‌کنم «امپراتوری بریتانیا در خاورمیانه»^۱ و نویسنده آن یک محقق برجسته انگلیسی به نام «ویلیام راجر لوئیس»^۲ است. ناشر کتاب دانشگاه آکسفورد است و کتاب به واسطه اهمیت مطالب آن و تلاش چندین ساله نویسنده برای جمع‌آوری مدارکی که به آنها استناد می‌کند بهترین کتاب تحقیقی و دانشگاهی سال شناخته شده است.

فصلی که بعضی از نکات برجسته آنرا در اینجا نقل می‌کنم تحت عنوان «بحران نفت در ایران» بیش از پنجاه صفحه از این کتاب را به خود اختصاص داده است. در ابتدای این فصل به روحیات شاه در آستانه ملی شدن نفت و ترس او از انتخاب مردان قوی برای اداره امور کشور و مقام نخست‌وزیری اشاره شده و در گزارشی از قول «سرجان لوروژتل»^۳ سفیر وقت انگلیس در ایران به تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۹ (هشتم آذر ۱۳۲۸) آمده است:

من تمام سعی خود را برای اینکه او (شاه) را تحت تأثیر قرار بدهم به کار بردم... و اهمیت تعیین یک دولت واقعی به ریاست یک شخصیت قوی را به او گوشزد کردم. او هنوز در جهت مخالف این نظر حرکت می‌کند، ولی با اشاره به موجی که برخاسته من به او گفتم که خطر انتخاب یک نخست‌وزیر قوی برای او، در قیاس با خطرانی که دولتهای ضعیف برای موقعیت وی به وجود خواهند آورد، هیچ است...

در کتاب به این مطلب اشاره نشده است که در تاریخ نگارش این گزارش چه کسی نخست‌وزیر ایران بوده و زحمت تحقیق درباره این موضوع با خود شما خواهد بود * ولی به فاصله کمی بعد از نقل این گزارش، پس از اشاره به کشته شدن هژیر وزیر دربار که در ماه نوامبر سال ۱۹۴۹ و ظاهراً قبل از ارسال این گزارش اتفاق افتاده، آمده است که شاه در ماه ژوئن سال ۱۹۵۰ ناگهان رئیس ستاد ارتش

1- The British Empire in The Middle East

2- Wm Roger Louis

3- Sir John Le Rougetel

* در تاریخ نگارش گزارش سفیر انگلیس، درباره توصیه‌های او به شاه برای انتخاب یک نخست‌وزیر قوی، ساعد نخست‌وزیر ایران بوده و مذاکرات مربوط به نفت که به امضای قرارداد معروف «گس - گلشائیان» انجامید در زمان حکومت او انجام گرفت. م - ط.

خود رزم آرا را به نخست‌وزیری منصوب کرد و در اینجا فاش می‌شود که وی تحت فشار و توصیه انگلیسیها و برخلاف میل خود، رزم آرا را به نخست‌وزیری منصوب می‌نماید.

لوروزتل در اوائل سال ۱۹۵۰ و پیش از انتصاب رزم آرا به نخست‌وزیری جای خود را به سفیر دیگری به نام «سرفرانسیس شفر»^۴ می‌دهد. شفر حامل پیامی از طرف «بوين»^۵ وزیر خارجه انگلیس به شاه است که او را مجبور به انتخاب رزم آرا به مقام نخست‌وزیری می‌نماید و هدف انگلیسیها از اعمال فشار در مورد انتصاب رزم آرا نیز در درجه اول حل و فصل قضیه نفت و خاموش کردن صداهای مخالف است، ولی شاه که قلباً از رزم آرا و ارتباطات او با انگلیسیها بیمناک است در کار دولت کارشکنی می‌کند. سفیر جدید انگلیس هم از رفتار شاه راضی نیست و نامه محرمانه او به بوین وزیر خارجه انگلیس مبین این واقعیت است. سرفرانسیس شفر در گزارش محرمانه خود به بوین در تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۵۰ (۲۷ آذرماه سال ۱۳۲۹) چنین می‌نویسد:

شاه آدم ضعیفی است و معمولاً تحت تأثیر تلقینات آخرین کسی که با او ملاقات می‌کند فرار می‌گیرد. اگر اعلیحضرت بیش از اندازه در کار دولت مداخله نمی‌کرد و به جای حل مسائل خود با نخست‌وزیر (رزم آرا) با وزیران او بطور خصوصی و جداگانه تماس نمی‌گرفت، این ضعف شاهانه قابل گذشت بود... اعضای خانواده سلطنتی هم بطور غیرقانونی و غالباً بیجا و بی‌مورد در کارها مداخله می‌کنند...

نکته مهم دیگر ناراضائی روحانیون است که کل خاندان و سلسله پهلوی را دربر می‌گیرد و خانواده سلطنتی هیچ تلاشی برای آرام کردن آنها به عمل نیاورده است. روش زندگی اعضای خانواده سلطنتی که تقلیدی از شیوه زندگی غربی است بطور طبیعی خوشایند روحانیون قشری نیست...

نکته جالب توجه اینست که در این زمان جان ویلی^۶ سفیر وقت آمریکا در ایران کم و بیش همین نظر همتای انگلیسی خود را ذکر می‌کند و در گزارشی برای «آچسون»^۷ که به تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۹۵۰ ارسال شده است می‌نویسد «شاه کمی

4- Sir Francis Shepherd 5- Ernest Bevin

6- John Wiley 7- D. Acheson

بیشتر از آنچه برای یک کشور شرقی مناسب دارد به شیوه زندگی غربی گرایش پیدا کرده است.»

نویسنده کتاب سپس به شرح جزئیات اقداماتی که از طرف رزم آرا برای به تصویب رساندن قرارداد الحاقی نفت از طرف مجلس به عمل آمد، و سرانجام به عدم توفیق وی در این کار و پس گرفتن لایحه از مجلس اشاره کرده و این نظر شما را در هر دو کتاب «بازی قدرت» و «داستان انقلاب» تأیید می کند که انگلیسیها در این مرحله نگران عاقبت کار شده و به دادن امتیازات مهمی به رزم آرا، از جمله اصل تصفیه درآمد (اصل معروف به پنجاه- پنجاه) رضایت داده بودند. آقای ویلیام راجر لوئیس به این مطلب اشاره نمی کند که چرا رزم آرا با وجود تذکراتی که از طرف سفیر انگلیس به او داده شد موافقت انگلیسیها را با امضای قرارداد جدیدی براساس تصفیه درآمد، که عایدات ایران را از نفت به چندین برابر می رساند، فاش نکرد. اما استدلال شما درباره اینکه رزم آرا درصدد کودتا و بدست گرفتن قدرت مطلقه بوده و می خواست موفقیت خود را در کسب امتیازات تازه ای برای ایران بعد از پیروزی کودتا اعلام کند، با توجه به اسناد و مدارک دیگری که در همین کتاب به آن اشاره شده کاملاً منطقی به نظر می رسد.

قتل رزم آرا و تصویب قانون ملی شدن نفت در فردای آن روز انگلیسیها را بکلی گیج و غافلگیر می کند و برای متوقف ساختن این حرکت مجدداً درصدد تحمیل یک نخست وزیر «قوی» به شاه برمی آیند که بنا بر تحلیل دقیق شما در کتاب «داستان انقلاب» کسی جز سیدضیاءالدین طباطبائی نبوده است. مأموریت سیدضیاء بستن مجلس و لغو قانون ملی شدن نفت و استقرار یک حکومت دیکتاتوری بوده، که احتمالاً تغییر رژیم و برکناری محمدرضا شاه را نیز دربر داشته است، و تنها برگ برنده شاه، و شاید بتوان گفت تنها شانس نجات او در این شرایط، علم کردن دکتر مصدق و استفاده از احساسات ناسیونالیستی مردم برای جلوگیری از اجرای نقشه انگلیسیها بوده است.

نخست وزیر دکتر مصدق کاملاً برای انگلیسیها نکان دهنده و غافلگیرکننده بوده و مکاتبات سفیر وقت انگلیس در ایران با وزارت خارجه انگلستان، که چند نمونه از آن در کتاب «امپراتوری بریتانیا در خاورمیانه» نقل شده کاملاً این

عصبانیت و آشفتگی را منعکس می‌کند. سفیر انگلیس در مکاتبات خود با لندن به کرات از دکتر مصدق به‌عنوان یک دیوانه یا Lunatic یاد کرده و می‌نویسد او نفرت عمیقی نسبت به انگلیسیها دارد و بعید به‌نظر می‌رسد که به یک راه‌حل معقول تن دردهد. در گزارشات سرفرانسیس شفرد به لندن بدبینی شدید او نسبت به دکتر هنری گریدی^۸ سفیر وقت آمریکا در ایران نیز کاملاً منعکس است و در یکی از نامه‌های محرمانه وی به تاریخ ۱۴ مه ۱۹۵۱ (۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۰) آمده است که «او (دکتر گریدی) آدم پوچی است و نسبت به ما (انگلیسیها) احساسات خصمانه‌ای دارد». در همین نامه به مأموریت‌های قبلی گریدی در یونان و هندوستان اشاره شده و آمده است که او خود را نجات‌دهنده یونان و تاحدی هندوستان می‌داند و حالا با تأیید سیاست ضد انگلیسی مصدق می‌خواهد در نقش «نجات‌دهنده» ایران ظاهر شود!

یکی از نکات بسیار جالب کتاب «امپراتوری بریتانیا در خاورمیانه» که فکر نمی‌کنم تا بحال در جای دیگری منعکس شده باشد نقشه عملیات نظامی انگلستان برای تصرف مناطق نفتی جنوب ایران است که بعداً به طرح اشغال نظامی جزیره آبادان تبدیل شد و سرانجام کنار گذاشته شد. مدارک ارائه شده در کتاب نشان می‌دهد که انگلیسیها در همان ماههای اول حکومت مصدق به فکر مداخله نظامی در ایران می‌افتند و طرفداران جدی این عملیات در کابینه انگلیس «هربرت موریسون»^۹ جانشین بوین در مقام وزارت خارجه انگلیس و «امانوئل شینول»^{۱۰} وزیر دفاع وقت انگلیس بوده‌اند. طرح اولیه مداخله نظامی در ایران که شامل اشغال نظامی حوزه‌های نفتی خوزستان بوده به‌علت مشکلات اجرایی این عملیات و پیش‌بینی مقاومت مردم کنار گذاشته می‌شود و طرح دیگری که منحصراً اشغال جزیره آبادان را هدف قرار می‌داد آماده اجرا شده و سه واحد نیروهای هوایر برای پیاده شدن در آبادان در پایگاه هوایی «شعبیه» در عراق متمرکز می‌شوند. ناوگان جنگی انگلیس در خلیج فارس نیز با چهار رزمناو و سه ناو جنگی تقویت می‌شود، ولی در آخرین لحظه که

8- Henry Grady 9- H. Morrison

10- E. Shinwell

تمام مقدمات کار برای حرکت ناوهای جنگی به طرف آبادان و پیاده شدن چتربازان انگلیسی در جزیره آبادان فراهم بوده، اتلی^{۱۱} نخست وزیر وقت انگلستان در یک جلسه اضطراری کابینه مخالفت خود را با مداخله نظامی در ایران اعلام می دارد و سخنان او که از صورتجلسه هیئت دولت انگلیس نقل شده بیشتر بر این استدلال تکیه دارد که آمریکائیا بشدت مخالف این مداخله هستند و هرگونه اقدام نظامی از طرف انگلستان ولو بطور محدود موجب تیرگی روابط انگلیس و آمریکا خواهد شد. اتلی اضافه می کند که مداخله نظامی در ایران انگلستان را در سازمان ملل منزوی خواهد ساخت، زیرا کشورهای آسیائی برای همدردی با ایران و ممالک آمریکای جنوبی به تبع آمریکا رأی به محکومیت انگلستان خواهند داد. نکته جالب توجه دیگر در سخنان اتلی این است که وی ضمن تأیید محبوبیت و نفوذ دکتر مصدق در جامعه ایران می گوید مداخله نظامی ما در ایران نه فقط موجب سقوط مصدق نخواهد شد، بلکه موقعیت او را محکمتر خواهد کرد و شانس هرگونه راه حل مسالمت آمیزی را برای مسئله نفت از میان خواهد برد.

نویسنده کتاب این موضوع را روشن نمی کند که اتلی واقعاً از روی اعتقاد یا تحت فشار آمریکائیا با مداخله نظامی در ایران مخالفت کرده، ولی مدارک ارائه شده حاکی از اینست که اکثریت اعضای کابینه با عملیات نظامی علیه ایران موافق بوده اند و ظاهراً فقط مخالفت جدی آمریکائیا مانع از شروع عملیات نظامی علیه ایران شده است. موریسون وزیر خارجه وقت انگلستان، که جدی ترین طرفدار مداخله نظامی در ایران بوده، چنین استدلال می کرده است که روسها به علت درگیری در جنگ کره درصدد بهره برداری از موقعیت و مداخله در شمال ایران برنخواهند آمد، ولی آمریکائیا بر این عقیده بودند که مداخله نظامی انگلیسیها در جنوب، بهانه مناسبی برای اشغال شمال ایران به دست روسها خواهد داد و ایران عملاً تجزیه خواهد شد. نویسنده اضافه می کند که بسیاری از انگلیسیها با آگاهی از این خطر، عواقب احتمالی مداخله نظامی در ایران را نیز پذیرفته بودند و «تقسیم مسالمت آمیز ایران» را بر تسلیم در برابر مصدق و از دست دادن منافع نفتی خود در

ایران ترجیح می‌دادند!

از نکات شایان توجه دیگر در فصل مربوط به بحران نفت ایران در کتاب «امپراتوری بریتانیا در خاورمیانه» افشای این مطلب است که عملیات پنهانی برای سرنگونی حکومت مصدق از ماه ژوئن سال ۱۹۵۱، یعنی در همان ماههای اولیه زمامداری دکتر مصدق با مشورت و کارگردانی «میس لمبتون»^{۱۲} معروف، که مدتی وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران بوده است، آغاز می‌شود و گروهی که بعدها نطفه عملیات «چکمه» و سرانجام طرح کودتای ۲۸ مرداد را تشکیل می‌دهند همه از جمله عوامل و آشنایان او در تهران بوده‌اند. میس لمبتون معتقد بوده است که برای فراهم ساختن زمینه سقوط مصدق باید پیوند او را با روحانیت برید و واقعیت امر هم اینست که مقدمات سقوط مصدق از زمانی فراهم شد که آیت‌الله کاشانی راه خود را از او جدا کرد و بی‌اعتنائی مصدق به آیت‌الله کاشانی روحانیون دیگر را هم از او جدا ساخت.

با نقل این مطالب از کتاب «امپراتوری بریتانیا در خاورمیانه» که امیدوارم برای تکمیل تحقیقات شما درباره تاریخ معاصر ایران مفید واقع شود، می‌خواستم نامه‌ام را به پایان برسانم، ولی مروری دوباره بر هر دو کتاب «داستان انقلاب» و «بازی قدرت» مرا به یاد مطلبی انداخت که می‌خواستم جسارتاً با شما در میان بگذارم، و در صورت امکان پاسخ آنرا در آثار بعدی شما بیابم. با اینکه رویه شما تحلیل بیطرفانه وقایع تاریخی است، در هر دو کتاب مزبور در فصول مربوط به نفت و دوران مصدق در جهت تأیید نهضت ملی شدن نفت و شخص مصدق قلمفرسائی کرده‌اید، درحالی‌که کاملاً به‌خاطر دارم در یکی از جلسات پرشور بحث کلاس دانشکده بازرگانی در پاسخ یکی از دانشجویان طرفدار جبهه ملی به اشتباهات مصدق اشاره کردید و گفتید «سیاست علم تشخیص ممکنات است» و مصدق با اینکه مرد وطن‌پرستی بود سیاستمدار برجسته‌ای نبود و امکانات خود را تشخیص نداد و با سرسختی و تعصب مملکت را به لبه پرتگاه کشاند. شما حتی از این هم پا

فراتر نهادید و گفتید نه فقط مصدق، بلکه امیر کبیر هم سیاستمدار خوبی نبود، چون او هم امکانات خود را تشخیص نداد، درحالیکه اگر کمی انعطاف به خرج می‌داد می‌توانست سالهای سال بر سریر قدرت باقی بماند و خیلی بیشتر از دوران چهارسالهٔ صدارتش به مملکت خدمت کند.

تا آنجا که به‌خاطر دارم شما آنروزها عضو هیئت نمایندگی ایران در اوپک بودید و سرسختانه از سیاست روز دربارهٔ مسئلهٔ نفت دفاع می‌کردید، که انصافاً بر این عقیدهٔ خود استوار مانده‌اید و در نوشته‌های خودتان سیاست آنروز ایران را در اوپک تأیید می‌کنید. آنچه می‌خواهم جسارتاً از شما بپرسم اینست که آیا بر عقیدهٔ آنروز خودتان دربارهٔ مصدق باقی هستید، یا گذشت زمان و دستیابی به منابع و اطلاعات جدید نظرتان را دربارهٔ او تغییر داده است. از کلمات قصار شما در کلاس درس، که در دفترم یادداشت کرده و از آن بهره گرفته‌ام این بود که می‌گفتید «هیچوقت عاشق افکارتن نباشید، و اگر منطق قوی‌تری در برابر خود یافتید در عقایدتان پافشاری نکنید». شاید خودتان هم به این دستور عمل کرده‌اید و دربارهٔ مرحوم مصدق و دوران او منصفانه‌تر قضاوت می‌کنید.

در پایان از اینکه نام و نشانی کامل خود را در ذیل این نامه نمی‌نویسم معذرت می‌خواهم. خیلی از ما ایرانیها در خارج، که فامیل و کس و کاری هم در ایران داریم، بی‌دلیل یا با دلیل خیلی محتاط، و صریحتر بگویم ترسو بار آمده‌ایم و از گفتن و نوشتن مطالبی که نویسندگانی مانند شما با کمال شهامت می‌نویسید و چاپ می‌کنید می‌ترسیم... بعلاوه مقصود من از نوشتن این نامه آگاهی شما بر مطالبی بود که در این نامه آورده‌ام و نام و نشانی من چیزی بر آن نخواهد افزود...

ا.س

کالیفرنیا - ۲۶ ژوئن ۱۹۷۱

* * *

با تشکر از نویسندهٔ ناشناس، تذکر چند نکته را برای آگاهی ایشان و خوانندگان ضروری می‌داند:

۱- طرح مداخلهٔ نظامی انگلیسیها در ایران در جریان ملی شدن نفت و در

مرحله خلع ید، که از قول نویسنده کتاب «امپراتوری بریتانیا در خاورمیانه» به آن اشاره شده کاملاً جدی بوده، ولی ایران هم در مقابل این نقشه‌ها تدابیری اتخاذ کرده بود که در انصراف انگلیسیها از اجرای طرح مداخله نظامی در ایران بی‌تأثیر نبود. نویسنده از زبان آقای حسین مکی، که در آن زمان نماینده تام‌الاختیار دکتر مصدق در مناطق نفتی بود، شنیده‌ام که در صورت حمله نیروهای انگلیسی، مخازن نفتی آبادان که پر از نفت تصفیه‌شده و بنزین بود در مقابل کشتی‌های انگلیسی روی دریا پخش و آتش زده می‌شد. حسین مکی همچنین با اطلاع دکتر مصدق یک مانور مین‌گذاری در پالایشگاه آبادان انجام داد و انگلیسیها که به وسیله عوامل خود در شرکت نفت از این کار اطلاع یافته بودند، از ترس اینکه هنگام پیاده شدن در آبادان با دریائی از آتش مواجه شوند و از پالایشگاه آبادان جز خاکستر چیزی برایشان باقی نماند از مداخله نظامی در ایران منصرف شدند. البته همانطور که نویسنده کتاب «امپراتوری بریتانیا در خاورمیانه» اشاره کرده، آمریکائیه‌ها هم از بیم مداخله شوروی، که نه فقط خطر تقسیم و تجزیه ایران، بلکه خطر بروز جنگ سوم جهانی را دربر داشت با دخالت نظامی انگلیسیها در ایران به شدت مخالفت می‌نمودند.

۲- نظر نویسنده درباره مرحوم دکتر مصدق و دوران حکومت او تغییری نکرده و هنوز هم بر این عقیده هستم که اگر دکتر مصدق امکانات خود را در جریان ملی شدن نفت به درستی می‌سنجید و انعطاف بیشتری برای حل مسئله به خرج می‌داد، ایران سرنوشت بهتری می‌داشت. با وجود این در پاکی و وطن‌پرستی دکتر مصدق تردیدی ندارم و برخلاف عقیده مخالفانش که او را «عوام‌فریب» می‌دانند معتقدم که مرحوم مصدق «فریفته عوام» بود و وجهه ملی خود را به هر مصلحتی ترجیح می‌داد. باید اضافه کنم که این اصطلاح «فریفته عوام» هم ساخته خود من نیست و بطوریکه شنیده‌ام نخستین بار مرحوم خلیل ملکی، که یکی از یاران صدیق و باوفای مصدق بود، این اصطلاح را در مورد او به کار برده بود.

۳- همانطور که اشاره کرده‌ایم من هیچوقت عاشق افکار خودم نبوده‌ام و نه فقط در جلسات بحث و محاوره، عقاید مخالف خود را در صورتی که با منطق و استدلال قانع‌کننده‌ای همراه باشد، به آسانی می‌پذیرم، از تذکرات دوستان و خوانندگان که خطائی در نوشته‌های من می‌بینند استقبال می‌کنم. تمام سعی و کوشش من در شرح

و تجزیه و تحلیل وقایع تاریخی بیان واقعیت است. البته همیشه همه واقعیت‌ها را نمی‌توان گفت و نوشت، ولی همانطور که بارها گفته و نوشته‌ام، معتقدم که رسالت یک گوینده یا نویسنده آنست که در هر زمان هر آنچه را که «می‌تواند» بگوید یا بنویسد، هرچند گاهی مصلحت ایجاب می‌کند که نویسنده یا گوینده درباره بعضی مسائل سکوت اختیار کند و مورد مصدق و وقایع دوران حکومت او یکی از آنهاست. این نظر شما کاملاً صحیح است که من در نوشته‌های اخیر خود بیشتر به جنبه‌های مثبت دوران حکومت مصدق پرداخته و کمتر به اشتباهات و انحرافات او اشاره کرده‌ام، زیرا معتقدم که دکتر مصدق به هر حال سمبل ناسیونالیسم ایرانی است و شکستن اسطوره او را در این شرایط به مصلحت ایران و ایرانی نمی‌دانم.

م. ط

دکتر مصدق و حزب توده

این نامه در اواسط سال ۱۳۶۹ و کمی پس از انتشار چاپ اول کتاب «بازی قدرت» به دست نویسنده رسید. عین این نامه را بدون کم و کاست، به عنوان همیمه چاپ دوم کتاب بازی قدرت چاپ می‌کنیم و قضاوت درباره آنرا به عهده خوانندگان می‌گذاریم.

آقای طلوعی نویسنده پژوهشگر و دانشمند

کتاب بازی قدرت را مانند سایر آثاری که اثر قلم ساده و شیوای شماست خواندم. چون این کتاب با حساس‌ترین قسمت‌های تاریخ معاصر کشور ما ارتباط دارد لازم دانستم حقایقی را به اطلاع شما برسانم که تصور می‌کنم از نظر شما پوشیده مانده باشد. اگر بدرستی آنها، پس از پژوهشی که البته خواهید فرمود اطمینان پیدا کردید نسبت به چاپ آن در چاپهای بعدی این کتاب اقدام بفرمائید. از توجهی که نسبت به کتاب بازی قدرت از طرف عموم مردم می‌شود می‌توان حدس زد که این کتاب چاپهای متعددی خواهد داشت.

خطر حزب توده یعنی خطر استیلای شوروی

در فصل مربوط به تفکر دکتر مصدق در مورد خطر حزب توده حقیقت این است که این خطر از روز تأسیس حزب توده در زیر چتر حمایت شوروی و سپس

واقعه آذربایجان و باقی ماندن سربازان شوروی، تا آخرین روز حکومت دکتر مصدق وجود داشت. خطر شوروی همیشه برای ایران وجود دارد. در سراسر تاریخ ایران از زمان بوجود آمدن حکومت روسیه، این خطر همیشه وجود داشته است. *

شاید مرحوم دکتر مصدق همانطور که در کتاب نوشته‌اید بدقول مرحوم خلیل ملکی در آغاز بدون اطلاع کافی از خطر، برای پیشرفت هدف خود، آمریکاییها را از این خطر برحذر داشته بود ولی آنچه مسلم است پس از بازگشت از آمریکا دکتر مصدق مجبور بود بعد از مایوس شدن از سازمان ملل و کمک آمریکا پیوند محرمانه‌ای با سران حزب توده داشته باشد. اسناد و مدارک حزب توده این ادعا را تأیید می‌کند.

۱- ازجمله اسنادی که حقیقت را عریان می‌کند دو رساله‌ای است که یکی دکتر کیانوری و دیگری «جوانشیر» هر دو از سران حزب توده و از عوامل شوروی، در مورد واقعه ۲۸ مرداد نوشته‌اند. من نمی‌دانم شما به این دو رساله دسترسی دارید یا ندارید. من نسخه‌های این دو نوشته را در نزد یکی از توده‌ایهای خارج کشور دیدم. (شاید بتوانم آن عضو سابق توده را که اکنون از دنیای خیالات باطل درآمده است تشویق کنم فتوکپی قسمت‌هایی از آن رساله‌ها را برای شما بفرستد).

تا آنجا که به‌خاطر دارم دکتر کیانوری صریح و روشن این حقیقت را در رساله خود فاش کرده است که توسط خانم خود که از اقربای دکتر مصدق می‌باشد با دکتر مصدق رابطه برقرار کرده بوده و دکتر مصدق بدوسیله این خانم مرتباً با سران حزب توده در تماس بوده است. (این خانم یعنی مریم فیروز با بسیاری از خانواده‌های مشهور تهران که همیشه در گذشته گروه‌هایی از آنها در رأس حکومت‌های ایران بودند ارتباط نزدیک و رابطه نزدیک خانوادگی داشت و در روزهای حساس در تاریخ اخیر ایران با این خانواده‌ها رفت و آمد می‌کرد و جا دارد که تحقیقات مفصلی درباره فعالیت‌های پشت‌پرده این خانم در ارتباط با حزب توده به‌عمل آید و در همین کتاب شما ثبت گردد. برای تاریخ‌نویسان آینده ایران کمک مهمی

* خوانندگان توجه خواهند فرمود که این نامه در زمانی نوشته شده که شوروی و خطر شوروی از میان نرفته بود. با فروپاشی شوروی ایران دیگر مرز مشترکی با روسیه ندارد.

خواهد بود اگر بدانند که این خانم بزرگترین اجراکننده سیاستهای شوروی در ایران بوده بدون آنکه از فعالیتهای او سخنی به میان آمده باشد. حتماً اطلاع دارید که این خانم به مناسبت همین فعالیتهای از طرف مقامات جمهوری اسلامی به اتفاق همسرش دستگیر شد).

در همین رساله دکتر کیانوری می نویسد در این تاریخ، از یاران قدیم دکتر مصدق کسی در اطراف او باقی نمانده بود و دکتر مصدق فقط تکیه به حزب توده داشت. منظور کیانوری ماههای آخر حکومت مرحوم مصدق پیش از واقعه ۲۸ مرداد است. در رساله دوم که به قلم جوانشیر است همین مطالب دکتر کیانوری تکرار شده است.

۳- این سند در روزنامه های قبل از واقعه ۲۸ مرداد چاپ شده است. درست به خاطر ندارم کدام روزنامه ها، آن را مفصل چاپ کرده باشند. شاید روزنامه داد باشد. محقق ارجمندی مانند شما با دسترسی که به همه روزنامه های آن زمان دارید می توانید در ماههای قبل از حادثه ۲۸ مرداد جریان مشروح جلسه در خانه دکتر مصدق را پیدا کنید. یکی دو ماه شاید چند ماه قبل از واقعه ۲۸ مرداد (تاریخ دقیق را به خاطر ندارم) سران ملیون و جبهه ملی در خانه دکتر مصدق جمع می شوند و در این جلسه با صراحت کامل نگرانی خود را از نفوذ توده ایها و عوامل شوروی در دستگاههای دولتی ابراز می دارند. مرحوم شمشیری از هواخواهان درجه اول مصدق در بازار لب به سخن می گشاید و می گوید آقا، ما انگلیسیها را از ایران بیرون نکردیم که روسها جای آنها را بگیرند. من چهار هزار قالی و قالیچه دارم چهار هزار تا هم از دوستان عاریه می گیرم و از فرودگاه تا جلوی چلوکبابی شمشیری قالی فرش می کنم که انگلیسیها برگردند و چلوکباب نوش جان کنند تا روسها نیایند و جای آنها را نگیرند.

در این جلسه خلیل ملکی خطاب به مصدق می گوید آقا شما انگلستان زمان ویکتوریا را می شناسید نه انگلستان امروز را. شوروی و آمریکا را هم به قدر کافی نمی شناسید. شما به سرنوشت «بنش» دچار می شوید و ما را اسیر روسها می کنید. شما پیشه وری و همکاران او را فراموش کرده اید؟ (به یاد می آید که خلیل ملکی این سخنان را در مجله علم و زندگی خود نیز چاپ کرد. خاطره ها زود گذر است. شما

باید خودتان تحقیق کنید. از یک پیرمرد انتظار نداشته باشید همه چیز را در جای خودش به خاطر داشته باشد. حافظه‌ام یاری نمی‌کند.)

در برابر این سخنان اعتراض آمیز، دکتر مصدق فقط می‌گوید اینها (یعنی توده‌ایها و همکاران آنها پیشه‌وری و دار و دسته او) ملت ایرانند.

دکتر سنجابی (که وزیر کابینه بود) چنان از این گفته مصدق عصبی می‌شود که با وجود احترام فراوانی که برای مصدق داشت ناگهان با صدای بلند گفت آقا، اینها ملت ایران نیستند اینها خائن هستند.

این جلسه، حکایتی است از نگرانیهای ملیون و مردم در آن روزهای حساس تاریخ ایران که توده‌ایها بر تمام دستگاههای دولتی ایران نفوذ داشتند و از هیچ کاری امتناع نمی‌کردند. ظاهراً در آن زمان دکتر مصدق اهمیتی برای نظریات اطرافیان و طرفداران خود در مورد حزب توده قائل نبود و تا آن حد در طرفداری از توده‌ایها جلو رفت که اظهار نظر می‌کرد که جبهه ملی با حزب توده متحد شود. (مقاله دکتر آذر در شماره اخیر مجله آینده فقط گوشه‌ای از این نوع تفکر مصدق را در پرده شرح می‌دهد. استعفای مرحوم صالح که در مقاله به آن اشاره شده در ارتباط با همین تفکر بوده است).

۳- دکتر کشاورز در کتاب «من متهم می‌کنم» می‌نویسد دکتر کیانوری از طرف حزب توده مأموریت یافت برود با دکتر مصدق تماس بگیرد که با اجازه او کارگران و اعضای حزب توده بروند و از حوادث (مقصود حوادث ۲۸ مرداد است) جلوگیری کنند ولی دکتر کیانوری به جای تماس با دکتر مصدق به سراغ شورویها رفت و با آنها تماس گرفت. (و آنها بر اثر تهدید رسمی و علنی «آیزنهاور» مانع اقدامات حزب توده شدند و عوامل حزب توده که در روزهای ۲۴ تا ۲۷ مرداد فعالیت داشتند بکلی صحنه را ترک کردند).

۴- دکتر شروینی * که او را توده‌ایها در آن زمان «استالین کوچک» لقب داده بودند در روزهای قبل از ۲۸ مرداد علیرغم مخالفت‌های شدید نصرت‌اله امینی شهردار تهران، شهرداری تهران را بزور در اختیار گرفت و از ایوان عمارت

* گویا مقصود نویسنده دکتر شرمینی است.

شهرداری، او و سران توده به تماشای دسته‌های مسلح توده که رژه می‌رفتند پرداختند. در همانروزها دسته‌های دیگری از حزب توده زیر نظر یک مهندس شهرداری که از مؤمنین به حزب بود نقش جمهوری توده‌ای را بر دیوارهای شهر تهران می‌چسبانند. این مهندس شهرداری مهندس رستا نام داشت.

اما چه شد که شوروی‌ها اجازه فعالیت علنی در روز ۲۸ مرداد به توده‌ایها ندادند؟ شورویها همیشه نشان داده‌اند که مصالح خود را برتر از مصالح احزاب کمونیستی می‌دانند و در جهت مصالح عالیت‌ر و بزرگ‌تر و درازمدت‌تر می‌روند و در این تصمیم‌گیری‌ها همیشه اوضاع بین‌المللی روز را در نظر می‌گیرند. آن روزها شوروی‌ها ضعیف‌تر از آمریکائیها بودند و می‌بایستی خواسته‌های آمریکا را در سیاست جهانی رعایت کنند. فراموش نکنید که همانروزها «آیزنهاور» نطقی کرده و گفته بود «محال است که اجازه دهیم ایران و اندونزی در تحت استیلای شوروی قرار گیرند.»

این تهدید «آیزنهاور» جلوی ماجراجوئیهای دولت روسیه را گرفت و دکتر کیانوری با دست خالی به حزب توده بازگشت و توده‌ایها صحنه را ترک کردند.

کتاب ایرج اسکندری راجع به تهدید «آیزنهاور» اشاراتی دارد.

ملیون و جبهه ملی هم مایوس از رفتار دکتر مصدق و ارتباط او با حزب توده، در آئینروهای حساس کمکی به دکتر مصدق نکردند. هنوز مردم ایران وقایع تلخ آذربایجان و اعمال پیشه‌وری و غلام یحیی‌ها را فراموش نکرده بودند.

بد نیست به متن سخنرانی فلسفی واعظ که در روزهای بعد از ۲۸ مرداد ایراد شده مراجعه شود. فلسفی واقعه ۲۸ مرداد را دنباله ۳۰ تیر و ضد استیلای حزب توده خوانده بود. سخنرانی فلسفی یک بار از رادیو تهران پخش شد. ولی بعضی از بازاریان بانی شدند و وجوهی به رادیو تهران پرداختند که برای بار دوم پخش شود.

حقیقت واقعه

آقای کرمیت روزولت آمریکائی واقعه ۲۸ مرداد را به ریش خود بسته و خود را در تمام مطبوعات جهان عامل آن معرفی کرده و از این راه هم شهرت و هم ثروت کلانی برای خود فراهم آورده است. شما که مطبوعات آمریکا و غرب را می‌شناسید

و می‌دانید دنبال چگونه خبرهائی هستند. ادعاهای کرمیت روزولت باعث اشتباهات پی‌درپی در خارج و حتی در ایران شده و حتی خود ایرانیها قیام آنروز مردم را به خارجیها نسبت می‌دهند. هیچ عقل سلیمی باور می‌کند این قیام مردمی فقط با همان مبلغ ناچیزی که آقای روزولت با خود به ایران آورده بود انجام گیرد؟

انگلیسیها هم برای آنکه از این شهرت سهمی برای خود دست و پا کنند به موجب کتابها و مقالاتی که چاپ شده و تلویزیون انگلیس هم شرح این کتابها و مقالات را بصورت فیلم درآورده، مدعی شده‌اند که در اصل عامل ۲۸ مرداد خود آنها بوده‌اند که نقشه را طرح و بدست برادران رشیدیان عامل و نماینده مخصوص خود در ایران اجرا کرده‌اند.

اما حقیقت آن است که نه مساعی انگلستان و نه مساعی آمریکا هیچ‌یک در آنروز نقش عمده و اساسی نداشت و آیت‌الله بروجردی علمدار واقعی ۲۸ مرداد بودند که به سید بهبهانی و مرحوم کاشانی فرموده بودند که آیا منتظر نشسته‌اید که غلام یحیی بیاید و همه شماها و ما را به دار بزنند. در آن تاریخ حضرت امام نزدیک‌ترین شخص به مرحوم کاشانی بودند. هشدارهای آیت‌الله بروجردی روحانیت و بازار و ملیون را تکان داد.

مرحوم بروجردی از دخالت در سیاست همیشه امتناع می‌ورزیدند ولی در آنروزها خطر را احساس کرده بودند چنانکه در همان ایام تلگرافی به شاه کرده گفتند به کشور باز گردد. سخنرانیهای فلسفی نیز مؤید نگرانیهای آن آیت‌الله بزرگ بود.

جمعی از ملیون هم در آن زمان با آمریکائیها در تماس بودند زیرا آمریکا را تنها کشوری می‌دانستند که می‌تواند جلوی عوامل شوروی و خود دولت شوروی را بگیرد. چنانکه بعضی از ملیون برای ملی کردن نفت از خود آمریکائیها الهام می‌گرفتند و دکتر مصدق نیز با پشتیبانی آمریکائیها فعالیت‌های ضد انگلیسی خود را آغاز کرد. این ظلم تاریخی است اگر به شخصیت‌هائی مانند مرحوم کاشانی و ملکی و بقائی و زهری نسبت‌هائی به نقل از مطبوعات خارجی داده شود.

روحانیت و ملیون و بازاریان هدف مشترکی در براندازی توده‌ایها داشتند و گناه آنها نیست اگر آمریکائیها و انگلیسیها هم قصد داشتند مصدق را از صحنه

خارج کنند. خارجیه‌ها چنانکه از نوشته‌های آنان و عوامل آنها برمی‌آید، هیچ اطلاعی از رخ دادن حوادث در روز بخصوص ۲۸ مرداد نداشتند. زاهدی و مدعیان قیام همه مخفی و به سوراخهای خود چپیده بودند. و ساعتها بعد از شروع قیام با ترس و لرز در میان مردم ظاهر شدند.

سرلشگر گیلان‌شاه یکی از فرماندهان نیروی هوایی که در همین واقعه قرار بود با زاهدی همکاری داشته باشد در مقاله‌ای که بعد از ۲۸ مرداد چاپ شد اعتراف کرده است که برنامه برای اول شهریور بود و من رفته بودم که سرهنگ بختیار را از کرمانشاه با عده‌ای سپاهی به تهران بیاورم و متوجه شدم که مردم در روز ۲۸ مرداد قیام کرده‌اند.

این قیام مردمی علیه مصدق نبود. علیه توده‌ایها بود و این حقیقت تاریخی را مورخین درست درک نکرده‌اند و سعی من این است که شما که محقق در تاریخ وقایع هستید با در دست داشتن اینهمه منابع (که قسمتی از آنها درضمن همین کتاب بازی قدرت اسم برده‌اید) بکوشید که این حقیقت تاریخی را برای آیندگان از خود به یاد گذارید: که قیام ۲۸ مرداد بر ضد مصدق نبود. بر ضد توده‌ایها و حکومت خونخوار استالینی شوروی بود. بهترین اسناد شما برای اثبات این حقیقت وقایعی است که بعد از ۲۸ مرداد رخ داد.

خطرهای بزرگ

کشف شبکه افسران توده‌ای که قسمت اعظم افسران جوان در آن شبکه عضویت داشتند، حکایت روشنی از این خطر بزرگ است. این شبکه اگر اجازه شورویها را داشت می‌توانست در مدت ۲۴ ساعت ایران را جز اقمار شوروی درآورد. شورویها فکر همه جزئیات را کرده بودند تا ضربه نهائی را در روز معین در صورتی که مصالح بین‌المللی آنها اجازه می‌داد فرود آورند. به نظر آنها ایجاد یک شبکه عظیم افسری در ارتش و شهربانی و ژاندارمری کافی نبود. شورویها به موازات ایجاد شبکه افسری، شبکه عظیم دیگری از درجه‌داران و گروه‌بانه‌ها تشکیل داده بودند. ارتش در تمام دنیا در دست درجه‌داران و گروه‌بانه‌هاست و از وجود همین‌ها، در هر کودتائی استفاده می‌شود. سرلشکر بختیار بعدها در حضور جمعی از

روزنامه‌نویس‌های تهران فاش کرد که وجود این شبکه عظیم درجه‌داران بقدری وحشتناک بود که مقامات تصمیم گرفتند وجود شبکه را علنی نکنند و بتدریج درجه‌داران و گروه‌بانی‌ها را بی‌سروصدا بازنشسته یا به ادارات دولتی غیرحساس منتقل کردند و مدتی طول کشید تا ارتش و شهربانی و ژاندارمری از شر آنها خلاص شد. آقای طلوعی، مطالبی در همین نامه مختصر من گفته شده که هر کدام می‌تواند موضوع یک تحقیق عمیق قرار گیرد و شما را به اسرار دیگری از حوادث مهم پنجاه سال اخیر واقف کند. شما اهل تحقیق هستید و اهل علم و قلم، مسئولیت نوشتن یک تاریخ که گویای تمام این حوادث باشد برعهده شما جوانهاست.

حسین پروین اصفهانی

فهرست اعلام

- آ
آنانورک - مصطفی کمال ۴۶
آچسن - دین ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۳، ۳۹۲
آخرومیف - مارشال ۳۵۱
آذر - دکتر ۴۰۳
آرمیٹاژ اسمیت - سیدنی ۱۴۷، ۱۵۰
آقازاده ۳۱۱
آل صباح ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱
آموزگار - جمشید ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸
آیسلر - ییل ۱۲۰
آیرم - سرلشگر ۱۵۵
آیزنهور - ژنرال ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۶، ۴۰۳، ۴۰۴
الف
ابن رشید ۵۳
ابن سمود - عبدالعزیز ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۶۸
اتابک - میرزا علی اصغر ۲۴
اتلی - کلمنت ۳۹۵
ادی - ویلیام ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴
استالین ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵
استراتکونا - لرد ۳۳
اسکندری - ایرج ۴۰۴
اسلیم - ژنرال ۱۱۸
استوکس ۱۸۹
استینیوس - ادوارد ۱۲۷
اشتاینک - ماکس ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۷
اشتاینک - فلورانس ۹۳
افشارطوس ۱۰۹
الترکی - عبدالعزیز ۲۶۷، ۲۷۷
الصباح - شیخ احمد الجابر ۷۵، ۷۹، ۱۰۴
الصباح - شیخ جابر الاحمد ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۲
الصباح - مبارک ۱۰۲
امامی - جمال ۱۷۶، ۱۷۸
امیر عبدالله ۵۳
امیر فیصل ۱۳۴
امیر کبیر ۳۹۷
امینی - دکتر علی ۲۱۸، ۲۱۹
امینی - نصرت الله ۴۰۳
ایکس - هارولد ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
ایدن - آنتونی ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۱۴
ایلچی ییگ - ابوالفضل ۳۸۲
ب
باوی - رابرت ۲۰۰

- برزان نکرتی ۳۵۷
 برژنف ۲۹۵، ۳۴۱
 بختیار - سرلشگر ۴۰۶
 بروجردی - آیت الله ۴۰۵
 بقائی - دکتر ۴۰۵
 بلر - دکتر جان ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۷
 بنش - دکتر ۴۰۲
 بوتلیقه - عبدالعزيز ۲۷۹
 بوش - جرج ۱۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۸۰
 بومدین - هواری ۲۵۸، ۲۵۹
 بوین - ارنست ۳۹۲
 بهبهانی - آیت الله ۴۰۵
 بیدل اسمیت - والتر ۱۹۷، ۱۹۹
 بیدو - ژرژ ۱۹۹
 بیکر - جیمز ۳۴۶، ۳۵۷، ۳۵۹
 پ
 پارکر - آلون ۴۲
 پاول - ژنرال ۳۴۶
 پتروفسکی - ولادیمیر ۳۱۲
 پوتر - چارلی ۱۲۰
 پیج - هوارد ۱۴۱، ۲۱۸
 پیشه‌وری ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴
 ت
 تاجر - مارگارت ۲۵۲، ۳۴۵، ۳۴۶
 تراوبریج - ریچارد ۸۳
 ترومن - هاری ۱۳۶، ۱۹۶
 تقی‌زاده - سیدحسن ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶
 ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱
 تیمورتاش ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴
 ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱
 دال - سناتور ۳۲۷، ۳۲۸
 دالس - آلن ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۷
 ۱۵۵، ۱۵۶
 ج
 جانسون ۲۸۸
 جکسن (جکمن؟) ۱۵۲، ۱۵۶
 جوانشیر ۴۰۱، ۴۰۲
 جونز - جسی ۱۲۴
 ج
 چرچیل - وینستون ۲۸، ۳۳، ۴۱، ۱۱۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۸۴، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۱۵
 چستر - دریادار ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۶
 پیشالم - آرچیبالد ۷۷، ۹۹، ۱۲۶
 چینی - ریچارد ۳۴۶، ۳۴۷
 ح
 حسنی مبارک ۳۲۵، ۳۴۷
 حسن القدسی ۳۰۲
 حلیم‌الملک ۱۶۷
 حلیم پاشا ۴۲
 خ
 خالد ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰
 خامنه‌ای - آیت الله ۳۸۱
 خزعل - شیخ ۱۴۹، ۱۵۰
 خمینی - امام ۲۹۳
 خوشناربا ۱۴۸
 د
 دارسی - ویلیام ناکس ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱
 دال - سناتور ۳۲۷، ۳۲۸
 دالس - آلن ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۷

- دالس - جان فاسٹر ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰،
۲۰۷، ۲۱۴
داور ۱۵۹
دتردینگ - سرھنری ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۴،
۴۷
دومورگان - ژاک ۲۴، ۲۵
دیکس - ولینگٹون ۱۱۰
دیکسون - ہارولد ۷۵، ۷۸، ۷۹
دیویس - فرد ۶۷، ۶۸
ر
رابرتسون ۱۱۷، ۱۱۸
راجرز ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰
راجر لوئیس - ویلیام ۳۹۱، ۳۹۳
رادکلیف - لرد ۱۴۲، ۱۷۹
راس ۱۸۲
رزم آرا - سپہبد ۱۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹،
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۸،
۳۹۲، ۳۹۳
رستا - مهندس ۴۰۲
رشید عالی کیلانی ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰،
۱۱۱، ۱۱۴
رشیدیان - برادران ۲۰۹، ۲۱۰، ۴۰۵
رضاشاہ ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۴۸،
۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹
رضا - عنایت اللہ ۲۸۴
روین - باری ۱۸۴، ۲۰۸
روچیلد ۲۸
روحانی - فواد ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲
روزپلانتر ۲۵، ۲۷
روزولت ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۵،
۱۳۶، ۱۳۸
رویس - ژنرال ۱۳۲
ریحانی - امین ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸،
۵۹، ۹۲
- ریگان ۳۰۹، ۳۱۴
رینولڈز ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۱
ز
زاہدی - اردشیر ۲۰۳، ۲۰۵
زاہدی - سپہبد ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴،
۲۰۶، ۲۱۰، ۴۰۶
زکی یمانی - شیخ احمد ۲۶۱، ۲۶۴،
۲۶۶، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۰،
۳۱۱
زئر - روین ۲۰۹
زھری ۴۰۵
س
سادات - انور ۱۰۷، ۲۴۳
سادات - حسن ۳۰۱
ساعہ ۱۶۴، ۱۶۷، ۳۹۱
سردار اسعد ۱۵۵
سعدالمبدلہ ۳۳۳
سعدون حمادی ۳۶۲
سعید ابن تیمور ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷
سعید العتیبہ ۳۰۸
سلطان عبدالحمید ۳۶، ۳۷
سلطان قابوس ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷
سلیمان - شیخ عبداللہ ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶،
۹۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۴
سنجابی ۴۰۳
سہیلی - علی ۱۵۵
سید ضیاء الدین ۳۹۳
سیمپسون - آلان ۳۲۸
ش
شارون - آریل ۲۴۲
شاہ - محمدرضا ۱۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶،
۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹

طهماسبی - خلیل ۱۷۳، ۱۷۴

ع - غ

عبدالسلام ۲۷۹

عبداللطیف پاشا ۵۷

عبدالناصر - جمال ۱۰۷، ۳۶۸

عرفات - یاسر ۳۳۳

عزت ابراهیم ۳۳۵

علاء - حسین ۱۵۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۲

علم - اسدالله ۱۷۳

علی آبادی - دکتر ۱۸۲

عیسی ابن سلیمان خلیفه ۲۳۹

غلام یحیی ۴۰۴، ۴۰۵

ف - ق

فاتح - مصطفی ۲۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵

۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲

فروغی - محمدعلی ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶

۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹

فلسفی ۴۰۴، ۴۰۵

فورد - جرالد ۲۵۴، ۲۸۸

فون بلومبرگ ۱۱۱

فیروز - مریم ۴۰۱

فیشر - لرد ۲۸، ۲۹، ۳۳

فیض - آیت الله ۱۷۳

فیلبی - سنت جان ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۸

۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۹۵، ۱۳۸

فیلی - کیم ۷۰

قاسم - عبدالکریم ۳۲۶

قذافی - معمر ۲۴۰

قوام السلطنه ۱۴۸، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۸

۱۹۴، ۱۹۶

ک

کارتز - جیمی ۱۰، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸

۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۲

۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۸

۲۵۹، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۳۱، ۳۸۹، ۳۹۱

۳۹۲، ۳۹۳

شرمینی - مهندس ۴۰۳

شریف حسین ۵۲

شریفان - عبدالحسین ۱۵۰

شفرد - سرفرانسیس ۱۷۰، ۳۹۲، ۳۹۴

شمشیری ۴۰۲

شوادران - بنجامین ۱۵۰، ۱۶۰، ۲۱۹

شوارتسکف - ژنرال ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۵۹

۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۹

شواردنازده ۳۴۶

شیخ بدر ۳۴۰

شیخ زاید ۳۲۵، ۳۲۹

شیخ شارجه ۲۳۹، ۲۴۰

شینول - امانوئل ۳۹۴

ص

صالح - الهبار ۴۰۳

صدام حسین ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۹۸، ۲۹۹

۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴

۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱

۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷

۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵

۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳

۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲

۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱

۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱

ط

طارق عزیز ۳۵۷

طریق - شیخ عبدالله ۲۳۵

طلوعی - محمود ۱۱، ۱۷۲، ۳۸۴، ۴۰۰

۴۰۷

- ۲۹۹۳، ۲۹۹۵، ۲۹۹۹
 کارلوس - ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲
 کاسل - سرارنست ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱
 ۴۲
 کاشانی - آیت‌الله ۱۶۹، ۱۸۸، ۱۹۴
 ۳۹۶، ۴۰۵
 کافتارادزه ۱۶۴
 کاکس - سرپرستی ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷
 ۵۸، ۵۹، ۶۳
 کایرول - رابرت ۱۴۲
 کتابچی خان ۲۴، ۲۵
 کدمن - سرجان ۶۹، ۷۷، ۷۸، ۱۵۰
 ۱۵۱، ۱۵۲
 کر - ریچارد ۳۴۴
 کرزن - لرد ۲۵، ۴۶
 کرو - دریا سالار ۳۱۸
 کشاورز - دکتر ۴۰۳
 کلی - جان ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۴
 ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۴۳
 کیانوری ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳
 کیسینجر - هنری ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۹
 ۲۶۰
 کینلی - مایرون ۱۲۰
- گ**
 گالوی - سرهنگ ۱۰۳
 گتی - پل ۱۴۴، ۱۶۸
 گراهام - ژنرال ۲۳۶
 گروبا - فریتز ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷
 ۱۰۹، ۱۱۱
 گریدی - هنری ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵
 ۱۹۲، ۳۹۴
 گرین - چارلز ۶۵
- گس ۱۶۷، ۳۹۱
 گلبنکیان - کالوست ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۷
 ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۴۹
 ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۷۲
 گلبنکیان - نوبار ۴۷، ۴۸، ۱۳۹
 گلاسی - اپریل ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۶
 گورباچف ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳
 گیلان‌شاه ۴۰۶
- ل**
 لانسینگ ۴۶
 لانگریک - استفان ۶۹، ۷۱، ۸۰
 لاو - کنت ۲۰۱
 لاورنتیف ۲۰۰، ۲۰۲
 لمبتون - میس ۳۹۶
 لورن - سرپرستی ۱۴۹
 لوروژتل - سرجان ۳۹۱
 لوس - سرویلیام ۲۳۶، ۲۳۹
 لومیس - فرانسیس ۶۸
 لوی - والتر ۲۹۳، ۲۹۴
- م**
 ماتی - انریکو ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۳۳
 ماتیسون ۲۰۰
 ماژور ایلمبری ۱۴۹
 مانتاچوف - آلکساندر ۱۸، ۱۹، ۲۰
 مایر - گلد ۲۴۲
 محمدولیخان خلعتبری (سپهدار) ۱۴۸
 مشیرالدوله ۲۴
 مصدق - دکتر محمد ۹، ۱۵۸، ۱۶۴
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
 ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶
 ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹
 ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵

نیکسون ۲۸۸، ۲۱۵	۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۶
و	
والترز ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰	
وثوق الدوله ۱۴۷	
ولف - سرهبری دروموند ۲۷، ۲۴	مصور رحمانی - سرهنگ ۱۷۴
ویلر - جرج ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷	مظفرالدین شاه ۲۴
ویلسون - آرنولد ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۵۷	مقدم - ژنرال حسن ۱۱۷
ویلسون - ژوزف ۳۶۸	مک کانل ۹۵
ویلسون - چارلز ۲۰۰	مک گی - جرج ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹
ویلی - جان ۳۹۲	مکی - حسین ۱۸۲، ۱۹۱، ۳۹۸
وینگر - هاری ۸۴	مفتی اعظم فلسطین ۱۰۷
ه	ملبورن ۲۰۰، ۲۰۵
هاپکینز - هاری ۱۲۴، ۱۲۵	ملک حسین ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹
هاردن - اورویل ۱۴۱، ۲۱۷	۳۴۷
هاسکینس - سرهنگ ۱۳۲	ملک خالد ۲۶۱، ۲۸۷
هاشمی رفسنجانی ۳۴۹	ملک سمود ۲۳۴، ۲۳۵
هامیک - هنری ۸۴	ملک فهد ۲۸۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۴۷
هامیلتون - لی ۳۳۳، ۳۳۴	ملک فیصل ۸۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۸
هامیلتون - لوید ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲	۲۶۰، ۲۶۱
۷۳	ملکی - خلیل ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۵
هدایت - مخبرالسلطنه ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳	ملون - آندریو ۷۷
۱۵۵	موریسون - هربرت ۱۷۹، ۳۹۴، ۳۹۵
هزیر - عبدالحسین ۱۶۷، ۳۹۱	موزلی، لئونارد ۸، ۹، ۱۷۲، ۲۲۳، ۲۳۹
هرمن ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸	مولوتف ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵
هرینگتون - جان ۳۰۹	مهندس الممالک ۲۴
هشام ناظر ۳۱۰	میتزان ۳۵۳
هندرسون - لوی ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷	ن
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵	ناکس ۱۲۳
۲۱۴	ناصرالدین شاه ۱۴۸
هولمز - فرانک ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۶	نصیری - نعمت الله ۲۰۲
۶۷، ۶۸، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۱۰۲	نظربایف - نورسلطان ۳۷۸
هورر - هربرت (پدر) ۵۶	نوبل - برادران ۱۷، ۲۰
هورر - هربرت (پسر) ۲۱۴، ۲۱۵	نورتکرافت ۱۶۸، ۱۷۱
هیتلر ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۶۳، ۱۹۴	نوری سعید ۱۰۸
۳۴۱، ۳۴۵	نیتزه - پل ۱۹۶

فهرست منابع

منابع خارجی

Bauchard, Denis - **Le Jeu Mondial des Petroliers**. Editions du Seuil. Paris 1970

Blair, John - **The Control of Oil**. Vintage Books. New York 1878

Chevalier, Jean-Marie - **Le Nouvel Enjeu Petrolier**. Calmann-Levy. Paris 1973

Cottam, Richard - **Nationalism in Iran**. University of Pittsburgh Press. 1978

Feuillet, Claude - **Le Systeme Saoud**. Paris 1983

Mosley, Leonard - **Power Play**. Weidenfled and Nicolson. London 1973

Rubin, Barry - **Paved with Good Intentions**. Oxford University Press. 1980

Sampson, Anthony - **The Seven Sisters**. Viking Press. New York. 1975

The Secretariat of **OPEC-Facts and Figures**. 1988

علاوه بر کتاب‌های مذکور از شماره‌های مختلف روزنامه‌ها و مجلات زیر هم استفاده شده است:

Fortune - The Petroleum Economist - Observer - Newsweek -

Time - Economist - The Middle East - Washington Post -

Financial Times - Le Monde - L'Express

منابع فارسی

پنجاه سال نفت ایران. نگارش مصطفی فاتح، انتشارات شرکت سهامی سپهر.
تهران ۱۳۳۵

خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ. به قلم بنجامین شوادران. ترجمه عبدالحسین شریفیان. شرکت سهامی کتابهای جیبی. تهران ۱۳۵۲

تاریخ ملی شدن نفت ایران. نوشته فؤاد روحانی. شرکت سهامی کتابهای جیبی. تهران ۱۳۵۲

جنگ قدرتها در ایران. نوشته باری روبین. ترجمه محمود طلوعی. انتشارات آشتیانی. تهران ۱۳۶۴

رباخواران. نوشته آنتونی سمسون. ترجمه مصطفی قریب. چاپخش. تهران ۱۳۶۶

جنگ خلیج فارس و آینده خاورمیانه - نوشته محمود طلوعی. انتشارات تهران ۱۳۷۰

* دوره‌های مجلات «خواندنیها» و «آینده» و «مسائل جهان» نیز در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته است.

